حیدر

کتاب سرّ الاکبر فی فضائل

تصنیف محمد صالح متخلص

بکشفی

۲۱ ذی قعدہ سنہ ۱۲۹۸ھ



مناقب مرتضوی



سادات افضلند دگر وصف شان چہ
از ارث شان مکن لہ خرز جا ہے کہ الصالحون للہ والصالحون لے
سادات نور دیدہ و اشرافی بلند
فرد اطعام و رزق معدا بود لے کہ مرو از بہشت شان نصیب تمتا
گر خورد ئی ازان نصار شود مرنج نتوان نکند ضمنگو مرزا جا ہی
از بہر آنکہ سید کونین گفتہ است کہ الصالحون للہ والصالحون لے



بسم الله الرحمن الرحیم

خداوندا عطا کن نشأهٔ ذوقی که آغاز بهامت نامهٔ شوقی چنان ناضیم کن منور
که خواهد نور از و خورشید انور دلی ده تا ترا جوید زهستی که بی‌مستی است طاعت نیست در پی
چو از دست زبان اندر زبانم مکن دور از محمد خود زبانم محامد مقدس اساس و سپاس
بیقیاس مختص ذات قدسی آیات یکتائی که وحدهٔ لاشریک له صفت خاص اوست
و در طلب شاهد وحدتش موجودات از دم ایجاد کم گشته باد یه پیمای جستجو احدی که برهان صمدیتش
لم یلد ولم یولد آیت صمدی که شاهد احدیتش ولم یکن له کفوا احد واجب الوجودی که هستی
ممکنات تابعی از آفتاب وجودش مسجودی که سیمای جهان آرای وجوه اصحاب عبادت
اثری از سجودش حکیمی که حکمت بالغهٔ اش مبرا از شوایب خیال قدیری که قدرت
کاملهٔ اش منزه از حوادث زوال علیمی که احاطهٔ علمش دایر دایرهٔ جزو و کل است بر وجه کمال

بروجهه کمال لطیفی که بهار لطفش تازگی بخش خار و گل است نسیم شمال قادری که
کارفرمای کوا کب است بقدرة صانعی که گوهر آرای طبایع است بصنعت پادشاهی که بارگاه
بارگاه کون و مکان برپا ساخت و لوای ربوبیت تحطاب الست بربکم برافراخت
عادلی که احیای خویش را بتشریف سعادة مفتخر گردانید و برمفارق اعدای شان
یاران خذلت بارانید مبدعی که بهت ابداع در وادی اختراع نهاده تا نبذه نعل قدیمی که
توسن تفکر انبیا در وادی تخیل قدمش افکنده نعل الذی دللت علی وحدانیته آیاته
و تشهدت بربوبیته مصنوعاته هو الاول الذی لا یتصور
مبداه و هو الاخر الذی لا یتخیل منتهاه سبحان الله تبارک
و تعالی عما یصفون ... فلک سرکشته خورشید دانش ملک پرواز شمع
حقانش سحاب بارگاه عرش اعظم حباب بحر ذاتش هر دو عالم نبوده و نه
موجود او بود نشد نکند ره بی هستیش موجود جهان فانی و ذات اوست دایم
قدیر و قادر و قیوم و قایم و درود خجسته و ورود نامعدود و صلوات و برکات نامحدود
بر ان مقصد و مقصود آفرینش و مطلب و مطلوب خداوندان دانش و بینش بهتر ولد آدم
مهتر اهل عالم خلاصه اقالیم عرب و عجم مهر سپهر جلالت صدر نشین مسند نبوت و مشعل رسالت
سحاب نیسان گوهر شفاعت هادی امم بوادی اطاعت طاعت قافله سالار قوافل

انبیا و اولیا سرور و سردار صفوف اصفیا و اتقیا برگزیده اصطفا رسول خدا احمد مجتبی
محمد مصطفی بادا الی یوم للمیعاد ۔ جمالش مشتعل راه طریقت ۔ دلش مرآت خورشید حقیقت
جبینش فیض بخش ماه امید ۔ ضمیرش نور بخش قرص خورشید ۔ سراج بزم خلعت او
بلند از عرش بام رفعت او ۔ فلک دیوانه در فکر کمالش ۔ ملک پروانه شمع جمالش
جمالش رونق اصحاب وجدان ۔ جنابش کعبه ارباب عرفان ۔ ادیب عالمان علم معنی
طبیب دردمندان تمنی ۔ وسلام فراوان وصلوات بی پایان بر اولاد کرامی و
احفاد سامی او که هریک کوکب درج سعادت و اختر برج سیادت آند و بر خلفای چهارگانه
راشدین که هرکدامین برگردان بدر منیر دلیذیر بحکم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
بمثابه ستارگان نورافشان و مانند سیارگان درخشان بودند ۔ زهی ذات صدیق
و فاروق اکبر ۔ خوشا جامع مصحف و شاه صفدر ۔ نظاهر چهار و بباطن همه یک ۔ بجز اخوا
نیارد کسی شک ۔ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین الی یوم الدین و بر علمای شریعت و طریقت
و عرفای حقیقت و معرفت که همچو علماء امتی کالانبیای بنی اسرائیل تا قیام قیامت قایم
مقام انبیاء بنی اسرائیل اند تخصیص بر روح پرفتوح مولانا و مخدومنا و شیخنا و استادنا مرشد الخواص
و العوام فی دار الاسلام لا زالت الملک للمنان العلام قطب المحققین و الموحدین قدوة العا
شقین و العارفین سید السادات رفیع الدرجات عارف بالله اعنی امیر سید عبد الله حسینی

امیر سید عبد الله حسینی الترمذی المشتهر بتکلیس قدس و المتخلص بوصفی ... شه ملک طریقت
قطب آفاق ... ملک از بهر پا بوسش مشتاق ... سریر آرای فردوس معانی
برخ یوسف بدم عیسی ثانی ... دمش داده هزاران مرده را جان ... نفس رشک سحاب گوهر افشان
عطارد ریزه چین مغز گلکشن ... کمال خط نستعلیق ملکش ... فرین بر سر ش تاج ولایت
بروشد ختم معراج هدایت ... طیب الله تعالی ثراه وجعل الجنة مثواه

۲ شاه نعم الهی

اما بعد فقیر حقیر کثیر التقصیر خادم الفقرا محمد صالح الحسینی الترمذی المتخلص بکشفی عفر له و نور
دستر عیو به زبان نیاز و بلسان آیجاز عرضه دارد که برای معنی آرای ارباب فطنت
و اصحاب کیاست مخفی و محتجب نماند که سبب تالیف این مجموعه محموده که هر حرفش گلدسته
گلستان ولایت است و هر سطرش شاه راه وادی هدایت باب مدینه علوم صوری
و معنوی مصطفوی للسبی مناقب مرتضوی آن شد که در یومی از ایام بکلبه احزان
این ذره احقر مجلسی بود و جمعی از اعزه شیرین کلام معلی مقام که سر تا پا انوار اصلاح
آراسته و به پیرایه فلاح پیراسته به خطاب برزگی و شیخوخت پناهی معروف و مشهور بودند با
حضور مونور السر در حاضر آمده بغایت صمدی نسبت فیاضی را صلای عام در داده صحبت
وجد و ذوق و هنگامه عشق و شوق بدانسان گرم داشتند که در کثری از مقبلان حالت
توحید و تجریدی نیابه تکلیف و تقلید مشاهده و معاینه کرده میشد چنانکه دران روز دلافروز

تیمون مضمون این دو بیت لطیف بمرکب همت تشریف قدوم شریف ارباب عرفان و اصحاب

وجدان در رود و یوابیت این ضعیف نحیف بحکم وان من شیء الا یسبح بحمده

ولکن لا تفقهون تسبیحهم لی تکلیف قال و بلا تصدیع

مقال بلسان حال مواطف مال ادا مینمود منادیست در کوچه میفروشش که امروز در بر

که یابند هوشش کریبانش گیرند و دامن کشند کشاکش دیوان مستی برند بعد از امتداد

حالت وجد و حال با فاقت باز آمده بحکم من عرف الله طال لسانه نسیم دو شمیم

تکلمات حقایق و معارف لاریبی بر شگوفه قلوب خداوندان معرفت و زیدن گرفت و

ترشحات رشحات اسرار نامتناهی غیبی از ان نخست نیسان کوهر حقیقت چکیدن در بین حین

سخن در علامت انسان کامل مکمل افتاد عزیزی گفت صاحب تذکرة الاولیا در ذکر غوث

اعظم ابراهیم ادهم قدس سره مینویسد که روزی ابراهیم بر کوهی با بزرگی سخن

طریقت و حقیقت میگفت ان بزرگ استفسار نمود که نشان انسان کامل چیست گفت الساعه عرض

کنم کوهی را بگوید روان شود زفت آید فی الحال کوه در حرکت آمد ابراهیم فرمود ای کوه

پی شکوه مشو متلی مینمایم کوه ساکن شد دیگری گفت مطابق این واقعه از شیخ بحر و بر

فرید گنج شکر نور مرقده نیز بظهور پیوسته چنانکه در راحت القلوب مسطور است که در ولای

سیاحت شیخ مذکور را با شیخ بهاء الدین ذکریا ملاقات افتاد خدمت شیخ بزرگوار

بر کرسی سنگین متمکن بود بعد از سلام و مصافحه بکلام و مکالمه آمده از روی محبت و اخلاص و مودت
و اختصاص بر سبیل استفسار اظهار نمود ای برادر کار خود بکجا رسانیده انفرید بادیه تفرید کجاست
مخدوما بر این کرسی که نشسته و اگر بگویم در هوا شود فی الفور بر هوا شد شیخ بهاء الدین
نور قبره دست بر کرسی زد کرسی بر کرسی خود ساکن نمود بعد از تشریح این بیان یکی
از اهل وجدان که ... نازم بکمالش که لب معرفتش ... هنگام تکلم دُر دانای ریخت
از استیلاء حضور فایض النور فرمود خطاب انسان بکامل مخصوص کسی است که صاحب این نسبت
باشد که آن واقف مواقف ناسوت و عارف معارف لاهوت منبع عیون مشاهده
مجمع فنون محامده مظهر اسرار فتوه مصدر وقار مروة خورشید سپهر امامت جمشید سریر کرامت
خاتمه مصحف وصایت دیباچه رساله ولایت قاضی محکمه قضا و قدر صاحب سترسید البشر سرور
اولیا جانشین خاتم انبیا مالک اقسام مناقب ناصب اعلام مناصب امام المشارق و المغارب
اسد الله الغالب امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله تعالی وجهه و رضی الله عنه
بزبان دُرر بار معجز اظهار فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
چنانچه یکی از اکابر سلف ترجمه این کلمه مکرمه که بر حرفش اسطرلاب طریقت و بنقطش
آفتاب فلک حقیقت است نموده ... حال کونین شد عیان بر من بیقین آنچنانکه میباید
کر حجاب از میانه برخیزد ان یقین ذره نیفزاید از استماع نام ان امام خواص

وعوام وکلام ولایت نظام حاضرین تمام کرم الله وجهه کویان چنین نیاز و تواضع
ازروی سرور وطرب بزمین ادب نهاده لب تحسین کشودند واز کثرت ذوق وغلبه
شوق برفرق متکلم این کلمه جامعه الکلم صد رنگ جواهر افرین نثار نمودند. قضارا در آخر
مجلس یکی از علمای تبریز که کلیم تبر در برداشت وانرا از وفرط جهالت نولامی پنداشت
حاضر آمده کفت الحمد لله والمنه که در مجمع اهل سنت وجماعت هم از فضایل ومناقب
علی مرتضی علیه السلام مذکور میکردد راقم حروف کفت این نوع کلمه بی ماحصل نه لایق
کفتن است واین نمرف ریزه بیمقدار که انرا کوهر قیمتی تصور کرده نه قابل سفتن
که نخلستان آمال این طایفه علیه عالیه سراسر از انعام عام ان چشمه فضل واحسان
سرسبز وشاداب است وکبه وصه سنیه را از ازل روی اراده لم یزل بر آستانه
رفیع منیع ان ولایت مآب وشیخ وشتاب این طبقه از غایت اعتقاد وخلوص ونهایت
اخلاص خطاب بجناب مستطاب ان ملجای ماب عالم وعالمیان کرده بمضمون مطبوع
اینچنین بیت مسئلت مینماید ۰ همه چشمیم تا برون ائی ۰ همه کوشیم تا چه فرمائی
تو نه آن صورتی که بی رویت ۰ متصور شود شکیبائی ما تماشاکنان کوته دست
تو درخت بلند بالای ۰ سرما استان خدمت تو کر برانی وکر ببخشائی وساعة
فساعة بل انا فانا جهانیان فیوض وعالم عالم سرور فایض النور از ان مطلع افتاب

آفتاب بدایته ومنبع دریای ولایت میرباینده واین بیت آهسته درگوشش خواندم

وشنام بمذهبی که طاعت باشد ... مذهب معلوم واهل مذهب معلوم وگوشش نمود

که از تبرا تبرا کرده تولا تولا آرد درجواب گفت مدة مدید وعهده بعید است که فقیر از

بلده تبریز بعرصه هند آمده بخدای پیچون لم یزل بهر دیاری وهر مقامی که نام نامی ومناقب

گرامی حضرت شاه ولایت پناه علیه السلام مذکور ساخته تغیری در رنگ

روی این جماعه بعین عیان معاینه کرده وبسیاری از جهال خیال در صدد آزار ومقام انتقام

گشته اند بنابراین ابرام تمام نمود گفتم این نیز از کثرت عشق واستیلای محبت تواند بود واین

اشکال را فی الحال بدو توجیه وجهه تشریح وتنقیح تواند داد وجهه اول آنکه شرط عاشق که از فرط

رشک وغیرة رواندارد که اسم معشوقش غیری بر زبان راند چنانچه دریکی از رسایل بنظر قابل

در آمده که مجذوبی از مجذوبان الهی صاحب این حال بوده اگر کسی در حضورش الله گفتی ازو

فور رشک باوی به نهنگ وکلوخ معامله نمودی وآه جانکاه از دل کشیده خاکراه بر سر افگندی

گریه کنان گفتی چرا غیری نام مطلوب ومحبوب من بر زبان آرد وجهه ثانی آنکه عشاق را

رسمیت اضطراری دولی آبی اختیاری که هرگاه اسم معشوق در حضور ایشان مذکور

گردد ناگاه تغیری در چهره پدید آمده رنگ شان بر روی متبدل شود چنانکه صاحب هدایته السعد

از کتاب شفا نقل میکند که امام جعفر صادق علیه السلام را باآنکه تبسم ونشاط بسیار بود آما جون

نام متبرک پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدی زرد شدی و هر گز نام النسر و رلی و ضو میزبان
نیاوردی آری شاهد صادق سرخ روی عشاق حقیقی تحقیقی یا التحقیق زردی رو لیست
مولفه رخ چون که و تن چو موی از غم ۱۲ انیست بدان نشان عشاق ۱۲ و نیز
سولوی معنوی در دیباچه مسنوی حکایتی می آرد از بیماری کنیزکی که به عشق زرگری زار و نزار
شده بود و حکمای شهر و اطباء دهر در فکر تیمارش بیمار گشته بزبان ملاک و لسان خجالت
بعجز و نادانی معترف شده ند ناگاه بامر مسبب الاسباب و بحکم حکیم لم یزلی عارفی بی ریب از عالم غیب
پدید آمده بمجرد مشاهده قوت مکاشفه بر احوال معلول مشرف گشته به لفظ فصیح بدین عبارت
ملیح اشارة بانبساره کرد که این کنیزک خون گرفته را نه عارضه علت قالب عنصریست بل
عقده که حال ان موقوف بوقوف زبان زرگریست بس نبض از دست رفته را
بدستیاری دانش کامل بدست گرفته اسامی اقالیم سامی و ممالک نامی بر سبیل
تکرار نمود القصه چون نام شهر قندهار که دران سرزمین معشوقش ساکن بود بر زبان
آورد و بنبضش مانند مرغ نیم بسمل طپید و رنگ رویش مثل بر روی گردید و عیاذا بالله
اگر از استماع نام نامی آن قافله سالار قوافل اولیای گرامی تغیری از روی ناخوشی
در روی ناخوش کس پدید آید پس ان شقی لعین زرد روی دارس است و ان تظاهر
و آن تغیر رنگ رویش از استماع صلابت و مهابت اسم شریف آن اشرف شرفا

اشرف شرفاء وسرور اصفیا فی البدایه مخبر زرد روی دنیا وآخرتش اما پایه عقلای کامل
وشیوه عرفاء واصل آنست که طریقه ظنوا بالمومنین خیرا از دست ننهاده به متابعت رای
نفس خود رای بجوشند ودر صعوبت درشتی هرگونه اری تا توانند در وجوه احسن کوشند
بهت انکه ظن نیک را نتیجه حسنات است ومظنه بد را ثمره سیات ونیز گفتم من اعتقاد
بعضی از عوام بدنهاد نهایت الغایه بی اعتقادم که عداوت بندگان حضرت شاه ولایه
کرم الله وجهه درباره فردی از افراد مومن ومسلم جایز دارند حاشا وکلا چه جای قید
مومن ومسلم که یکی از افضلیت ان افضل اصفیا واولویه آن اول اولیا است
که هیچ فرقه نسبت بآن جناب حرفی بل کنایتی ودر دل راه ندارد چنانچه بعضی از متعصبان
که بلقب نصیری ملقب اند به معبود دلیش پرستند منقول است که ناف خود را که
سپر چشمه کذافش توان نامند هر نوک تیغ بیدریغ نهاده علی الله کویان بسان
گرد بادی چرخ میزنند بقدرت قادر ستار مقدار دانه خشخاش مجروح نمیکردد
والله اعلم بالصواب به هر حال عجب گروهی است ضال نعوذ بالله من ضلالهم جمعی
از بزرگان صحرائی ضلالت از فرط حماقت وجهالت شریک نبوه دانند وبعضی
از اجهال ایشان اطلاق سهو ونسیان بر جبرئیل علیه السلام کنند که در رسانیدن وحی
خطا کرد زیرا که علی بن ابی طالب مخاطب بخطاب سمری بود استغفر الله واتوب

الی الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا و خاطر ایشان

نیز قومی اند گمراه و نصاری بزبان خویش نام نامیش اشطیا خوانند و مشکل کشا، حاضر و غایب

دانسته در شدت مهمات و وقوع ملمات پناه بالطاف عامیش آرند و سبب نزدیک

اعتقاد این قوم حادثه ایست که از زبان صادق القولی استماع دارم مکیفت در یکی از

کتب معتبره دیده ام که مومنی را یکی از علماء نصاری در سفر دریا بر جهازی رفاقت شد

اتفاقا جهاز در گردابی افتاد مدت مدید و عهده بعید چون گردون گردان در گردش بود

و بی تائید عنایت صمدی راه برآمد بعید مینمود آن مومن چند کرت ناد علیا مظهر العجائب

خواند و از مناقب امیر المومنین که هر منقبتش اشهاب ثاقب است از برای راندن شیاطین

بقدر مقدور مذکور ساخت عالم نصاری گفت نام بزرگی که تو می برے من نیز در انجیل دیده ام

اگر به تحقیق پیوسته حق است ایزد تعالی ما غریقان گرداب غم بلا و اسیران زندان

الم و حفار از این ورطه بیمناک هلاک بفضلش خلاصی و رهائی کرامت فرماید بقدرت

الهی در دم سواری برقعه پوش بر روی آب تاخته آمده جهاز شکسته را از گرداب

یک تیر پرتاب بیرون انداخته از انظار غایب شد چنانچه این خبر در قوم نصاری

مشتهر و منتشر است و از آن زمان آن گروه نیز از مخلصان و معتقدان خطه پاک

اما بجلالت معبود موجود و بر رسالت احمد محمود تا بتصدیق قلب صمیمی کلمه مکرمه الشهاد

اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا الرَّسُوْ

لُ اللّٰهِ نگویند دوستی هیچ فرد سودمند نیاید همه کلخن جحیم اند ابد الآباد و

مستحق عذاب عظیم و سزاوار عقاب الیم الی یوم المعاد و کردهی است

شیعه که انسان بعد از سرور کائنات و مفخر موجودات علیه افضل الصلوٰة و اکمل التحیات

خیر البشر و امام برحق دانند بحجت نصوص و احادیثی که در شانش وارد است چنانچه

در محل خود بر سبیل تفصیل تذکیر و تشریح خواهد یافت و الله اگر جمعی از مقتدیان اسلام

بمقتضای اصحابی کالنجوم ما بهم اقتدیتم اهتدیتم بآن سید اوصیا و افضل اولیا که

بمنشور موفور السرور آیه کریمه اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ وَهُمْ رٰکِعُوْنَ

و حدیث شریف مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ مقتدا و پیشوا جمیع مومنین نمودند

است اقتدا کنند زهی سعادت ابدی و خوشا دولت سرمدی است این سعادت

نزد ما زونیست تا نه بخشد خدای بخشنده ولیکن اقتدا زبانی چند آن نتیجه

نبخشد نیست اقتدای قلبی بسمعی باید و آن آنست که مقتدیان نظر طلب بر اقوال و

افعال آن مقتدای دوسرا بکمارند و بقدر و مقدور مطابق او دایره عمل آرند و ترک آن

و کذا فکر کرده دیده انصاف بر حدیث مَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ

الرَّسُوْلُ اللّٰهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ بِغَیْرِ حِسَابٍ گشوده زبان دل

از طعن ولعن آنانی که بمساعدت بخت سعید بایمان قران مجید مبادرة نموده کلمه عظمه
کرمه توحید بر زبان رانده اند گفتا بدارند وعظمت این کلمه اعظم که عنوان سعادت
نشان دیوان کائنات است از بی تمیزی وبد انتی احقه میشمارند وهوای نفس
خود رای دعوی الوهیت نموده امت محمدی را که شفیع المذنبین یادم والسین
امتی امتی گفته از عالم فنا به عالم بقا شتافته از درگاه جهان پناه رب العالمین
برانند وتا توانند بحکم من سکت مسلم ومن سلم نجا مهر سکوت بدستیار
ادب بر لب نهاده استین تقین بر قیل وقال لهو ولعب فشانند زیرا که علامت
محب حقیقی ومقتدی تحقیقی انست که متصف بصفات محبوب وموصوف باوصاف
صاف مقتدا خود گردد وبرهان ذوی العقول مبین ومبرهن است که آن گوهر افسر اولیا
موصوف بصفات سرور انبیا علیهم السلام بروجه اتم بوده واز القاب معلا خیر
البشر لقب اعلی شفیع المذنبین است فهم من فهم پس امر المومنین که موصوف باوصاف
شفیع المذنبین باشد کی برایمنی رضا دارد که فردی از افراد مومن ملعون یا مطعون گردد
هی پس چه گنجای است مذمت اصحاب کبار بزرگوار سید ابرار باشد ولهذا اگر از خلفای
ثلثه خشنود نبودی تفویض امر خلافت نکرده به جهت طلب حق خود چنانچه با معاویه بضرب
تیغ حرب نموده با انیشان نیز نمودی ودر ینباب حاجت دلیل نوشتن نیست

بنوا

زیرا که در کتب متداوله دلایل کثیره مسطور است نقلی چند از احوال صحبه تا آن حضرت کرم الله وجهه
که راز افتاب تابان انور و اظهر است تحریر نموده می آید امید که صحبان حقیقی و مخلصان
تحقیقی بنظر انصاف مطالعه نمایند نه از روی تعصب ابواب ملامت بر ناقل نگشایند
مشهور و معروف است که روزی خادم خود را بعتاب در مرتبه بانگ زد و لبیک نشنید بزبان معجز
بیان فرمود ای فلان از چه اینهمه غفلت بر خود جایز داشتی گفت مخدوما او از دلنوازت
را مستمع بودم لیکن خواستم ترا بر سر غضب آرم فرمود آنکه مرا خواست در مقام غضب آرد
بر وی غضب کردم و ترا نوید آزادی بشادی باد و فی الحال بدستیاری کرم تمسکی بقلم مشکین
رقم ظلی نموده بدستش داد و نیز فرمود تا در مرقد حساب تباشم سعوت تو بدستور سابق بر خود
واجب و لازم شمرم و قصه کافری که هنگام مغلوب شدن بر روی مبارک غالب کاینات
انداخت و آن سپه سالار زمانه بردباری و تحمل متحمل ولایت خنجر کین در نیام تمکین
آب دادن بنهان ساخت اظهر من الشمس است چنانچه مولوی معنوی در مثنوی خوب از معنی میدهد
[illegible] از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان مطهر از دغل در غزا بر پهلوانی دست یافت
زود شمشیری برآورد و شتافت تا بیندازد سرش از بدن او ز غصه مرد بر و آب دهن
چون بینداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی او ز اعجاب انداخت از دست و نشست
ترک قتلش کرد و شد از ذوق مست کشت حیران آن مبارز زین عمل از نمودن عفو

ورحمت بی عمل کفت برس تیغ و تیز افراشتی ازچه افکندی چرا بگذاشتی
کفت من تیغ از پی رحق میزنم بندهٔ حقم نه مامور تنم شیر حقم نیستم شیر هوا
فعل من بر دین من باشد گوا ۱۲ و معاینی که باکشنده خود نمود نیز از هر چه کوئی مشهور
تر است که شربت طلبیده بآن مشهور مردود فرمود اول تو نبوش ان لعین کمان اکه
درین زمره اول آمیخته نفرت نمود آن مکرم کرم الله وجهه بزبان شفاعت بیان
فرمود بحق معبودی که خلاصه جان جمیع عباد در تحت تصرف قبضه قدرت
اوست اکر شربت می نوشندی شرط کرده بودم که بی تو در فردوس برین قدم نه نهم
دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری و این
چند کلمه که بزبان پارسی تحریر نموده می آید نیز ترجمه کلام ولایت پناه آن امام خواص
وعوام است که تا خدای عزوجل را شناختم از هیچ مخلوقی نه شکر کردم نه شکایت
از انکه هر چه بمن رسید از و دیدم و هر چه از و بود همه نیکو نمود للقصور هر کاه ذات
الهی فاعل مختار است مقتدای بی همتای ما باین کونه والاصفات موصوف و متصف
پس انصاف انست تا که لاف اقتدا آن مقتدا و ادی هدی زنیم بر ما فرض عین
و عین فرض است که بقدر وسع و طاقت در پیروی او کوشیم چنانچه از امام
موسی کاظم رضوان الله علیه منقولست که کفت انما شیعتنا من

اطاع الله

اطاعِ اللهِ وعملِ اعمالنا نه طریقه صفا را پشت پا زده بحث وجدل بی
یا حاصل را ورد وظیفه خود ساخته چون دل میان تهی بخبر و شم بحث و
جدل پیش میاور مکس بحث کنی سهل شوی هیچ حس نه و یکی از کمینه شرائط
مسلمانی دانست که مومن سینه خود را دفینه کینچینه کینه نسازد که سینه مومن خزینه نقدینه
حقایق ربانی است و آئینه جمال شاهد معارف سبحانی پس بنظر تأمل و تفکر تصور کن
اگر بفرض آینه دار سلطان مجازی آینه را بلوث زنگ ملوث گرداند بلاشک دار
تباب مخاطب خطاب عتاب و مستحق شدید عذاب و عقاب گردد و دیگر
زیاده برین اطناب نرفت و جمعی اند تفضیلی که ایشان فضل میدهند بر خلفای
ثلثه اما خلافت صوری بر هیچ که باتفاق اکثر صحابه تربیت یافته قبول دارند و گویند
ما سر رشته خذ ما صفا و ع ما کذا را از دست نمیدهم لیکن این طایفه علیه عوام را اهل
تشنیع و تسنن نه پسندند گویند طایفه ایست مذبذب ایشان در جواب گویند ما نه بذیم بل
همچو ایمانیم که الایمان بین الخوف والرجاء و تفسیر این حدیث شریف نه همین است که بعضی
ز علمای علوم صوری کرده اند یعنی صاحب ایمان را باید که برزخ هم و امید باشد آری
اگرچه جهت تنبیه و ترغیب عامه خبر ایمنی توان گفت اما به نشاره خاصی که ازا
خواص اولیا از برای ارشاد و تلقین طالبان احص اشاره فرمایند انست که مومن

مخفی کسی است که مستغنی مطلق شده باشد از خوف و رجا و لهذا کلمه مکرمه لو کشف الغطاء ما ازدودت یقیناً دال است بر امنیتی و نیز بآنانی که در فضلیت والولایه تقلد آن اول اولیاء و اکمل اصفیا سخن دارند میگویند ما در اثبات اسناد فضل فضولی نمیکنیم بل بحکم کثرت نصوص و احادیثی که در شانش وارد گشته ذات فایض البرکات والاصفاتش نسبت بجمیع صحابه مجمع کمالات و فضایل است چنانچه در اکثری از کتب متداوله معتبره سلف مثل کشف المحجوب و دلایل النبوة و معارج النبوة و ارشاد المسلمین و شواهد النبوة از محتهد حقانی احمد بن حنبل الشیبانی علیه الرحمة والمغفره منقولست که کشف فضایلی که از علی مرتضی کرم الله وجهه بما رسیده از هیچ صحابه کبار نرسیده و قدوة المحققین جنید بغدادی قدس سره گفته امام اولیا در شریعت و طریقته و معرفته علی مرتضی است و اگر از محاربانی که با مخالفان دین کرده باز پردازی هر آینه از وی چندان علم حقایق و معارف نقل کردندی که دلهای طالبان تاب نیاوردی و در شرح تعرف است که امیر المومنین علی سرور عارفان است و مراورا سخنان است که احدی پیش از وی نگفته و بعد از وی کس مثل ان نیاورده و در صحایف و هدایت السعداء روضة الشهداء حبیب السیر مسطور است که در صحاح اخبار بتواتر ایراد یافته که سید ابرار صلی الله علیه وسلم اکثر در مخاطبه صحابه کبار رضی الله عنهم فرمودی اقضاکم علی و اقضا

و یحتاج الی جمیع العلوم و زبدة العارفین خواجه معین الحق والدین قدس سره در گنج
الاسرار بسبیل تلقین و ارشاد مر طالبان حق را فرماید که طالب قرب الهی جل جلاله
چون خواهد که بر یاد خفی اغذ دیابد که بصدق دل ده کرت کلمه تشهد و ده مرتبه درود محمود بر ان مقصد
و مقصود واجب الوجود و ده دفعه نام نامی سرور اصفیا علی مرتضی کفته متوجه به کرد فکر
گرد و زیرا که سر حلقه اولیا بعد از خاتم انبیا علیهم السلام اوست و اگر سالک طریق طریقت
متابعت علی مرتضی در ربط حقیقی بدل و جان استقامت ندارد اگرچه در علم علامه روزگار
گشته هزار سال در ریاضت و مجاهده صرف نماید بلاشک و ارتیاب تمام جانش از شمام معرفت
لاریبی و دیده عمرش از مشاهده شواهد غیبی محروم و مهجور ماند و صاحب ارشد محمد
کیسو دراز که از خلفاء اعظم سراج السالکین شیخ محمود نصیر الدین چراغ دهلی است قدس
سره در بحر المعانی می آرد اگر شمه از مناقب علی مرتضی بیرون دهم مدتی که جمال آفتاب
بتمامی محو کردد و انچه دانم و شنوده ام و دیده ام اگر بیان کنم خاندان نبوت انبیا از آدم تا عیسی
مریم همه از وی شناسی و قصیده از مولوی معنوی جلال الدین رومی قدس سره العزیز سند قول
خود می آرد از انجمله چند بیت این قصیده تا صورة بیوند جهان بود علی بود ۰۰ تا نقش
زمین بود زمان بود علی بود ۰۰ هم اول و هم آخر و هم ظاهر و باطن ۰۰ هم عابد و هم معبود و معبود
علی بود ۰۰ هم آدم و هم شیث و هم ادریس هم ایوب ۰۰ هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود

هارون ولایت کہ پس از موسی عمران ۰ واللہ کہ علی بود علی بود علی بود ۰ این کفر نباشد سخن کفر نیست
تا ہست علی باشد تا بود علی بود ۰ عیسی بود آمد و فی الحال سخن گفت ۰ آن نطق و فصاحت کہ در علی بود
موسی عصا و ید بیضا و نبوت ۰ در مصر بفرعون کہ بنمود علی بود ۰ آن لحک و لحی بشتوتا کہ بدانی
آن یار کہ او نفس نبی بود علی بود ۰ آن قلعہ کشائی کہ در قلعہ خیبر ۰ بر کند بیک حملہ و بگشود علی بود ۰ آن
مرد سر فراز کہ اندر رہ اسلام ۰ ناکار نشد راست نیاسود علی بود ۰ آن شیر دلاور کہ برای طمع نفس
بر خوان جہان پنجہ نیالود علی بود ۰ در ہر دو جہان جملہ زپیداو زپنہان ۰ شمس الحق تبریز کہ بنمود
علی بود ۰ و این شعر از شافعی رحمۃ اللہ منقولت ۰ حر ۰ لو ان للرتضی بدء محلہ لکان الخلق
طرا سجدا لہ ۰ کفی فی فضل مولانا علی ۰ قولہ انک فیہ انہ اللہ ۰ ومات الشافعی ولیس بہ
علی ربہ اور بہ اللہ ۰ وقدوہ ابرار شاہ قاسم انوار ۰ نور ولایت تو ای شاہ سلام علیک
شمع ہدایہ توئی شاہ سلام علیک ۰ معدن عرفان توئی مخزن احسان توئی ۰ کاشف
قرآن توئی شاہ سلام علیک ۰ حضرۃ حق را ودود مالک ملک شہود ۰ قامع کبر و ہود
شاہ سلام علیک ۰ با ہمہ انبیا آمدہ در خفا ظاہر یا مصطفی شاہ سلام علیک ۰
لحک و لحی نبی گفت ترا ای ولی ۰ سرور مردان علی شاہ سلام علیک ۰ پشت
پناہ امم از ہمہ رو محترم ۰ در ہمہ عالم علم شاہ سلام علیک ۰ قاسم مسکین تو پردہ
بر و دین تو ۰ بندہ تمکین تو شاہ سلام علیک ۰ و محرم اسرار شیخ عطار در مظہر

۰ ۹ ۰ ۰ ۰

چه کرکه تخمیناً دوازده هزار بیت باشد و تمامی در منقبت امیرالمومنین تصنیف کرده گوید مثنوی

گر هزاران سال باشی در طلب ۰ ور هزاران خام گیری تا لبب ۰ در بهر روزی گذارم صد نماز

در بداری صوم با عمر دراز ۰ تا تواند در علم دین آعظم شوی ۰ در علوم از شافع آعلم شوی ۰ یا چو

حنبل مقتدای دین شوی ۰ در علوی مالکی ره بین شوی ۰ مهر حیدر گر نباشد در دلت ۰ کی بود آن

گفتن سلیم و مقبلت ۰ هر که در عشق علی نبود درست ۰ رافضی دانم مرا و را از نخست ۰ و نیز در جای

دیگر گوید ۰ از مشرق تا به مغرب کرامام است ۰ علی و آل او را تمام است ۰ و متوجه جمال از بی نور الدین

نعمت الله ولی که در زمان خویش بلا ارتیاب قدوه اقطاب بود در دیوان بزبان خود غریب

بود صد بیت از جنس غزل و قصاید در منقبت امیر گفته از انجمله یک قصیده اینست قصیده ۰

دمبدم دم از ولای مرتضی باید زدن ۰ دست دل در دامن آل عبا باید زدن ۰ نقش

حب خاندان بر لوح جان باید نگاشت ۰ مهر مهر حیدری بر دل چو ما باید زدن ۰ دم مزن

با هر که او بیگانه باشد از علی ۰ در نفس خواهی زدن با آشنا باید زدن ۰ رو بروی دوستان

مرتضی باید نهاد ۰ مدعی را تیغ عبرت بر قفا باید زدن ۰ لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

این سخن را از سر صدق و صفا باید زدن ۰ در دو عالم چهارده معصوم می باید گزید

پنج نوبت بر در دولت سرا باید زدن ۰ پیشوائی بایدت جستن ز اولاد رسول ۰

بس قدم مردانه در راه خدا باید زدن ۰ کربلای آید از عشق شهید کربلا ۰ عاشقان

آن بلا را مرحبا باید زدن ۔ هر درختی کان ندارد میوهٔ حبّ علی ۔ اصل و فرعش را قلم
سر تا بپا باید زدن ۔ دوستانِ خاندان را دوست باید داشتن ۔ بعد ازان دم از وفای
مرتضیٰ باید زدن ۔ سرخیٔ روی موالی سکهٔ نام علیست ۔ بر رخِ دینار دین چون پادشا
باید زدن ۔ بی ولائی ان ولی لاف ولایت میزنی ۔ لاف می باید که دانی از کجا باید زدن ۔
مالوای از ولای ان ولی افراشتم ۔ طبل در زیر گلیم آخر چرا باید زدن ۔ بر در شهر ولایت
خانه باید گرفت ۔ خیمه در دار السلام اولیا باید زدن ۔ از زبان نعت الله منقبت باید شنید
بر کف نعلین سید بوسها باید زدن ۔ و این عقیده اکثری از اصحاب صوفیه که بهره منداز
معرفت حقیقی گشته اند دارند چنانچه قدوة المحققین شیخ نظامی قدس الله سره السامی در سکندر نامه
میگوید گر خر چهار آند گو بر چهار ۔ فروشنده را با فضولی چه کار ۔ به مهر علی گر چه بحکم پیم ۔
ز عشق عمر بیخ خالی نیم ۔ همه دون درین چشم روشن دماغ ۔ ابو بکر شمع است و عثمان چراغ ۔
و درین محل اعتراضی که اهل تسنن و تشیع بر تفضیلی دارند و هر دو گروه بدف خود ساخته اند
انیست اهل تسنن گویند هرگاه تو فضل دادی امیر المومنین علی را بر خلفای ثلثه پس در صورت
غصب بر انشان لازم آید و هرگاه بر صحابه کبار سید ابرار صلی الله علیه وسلم غصب یا ظلم ثابت
کند فی الحقیقت بر خود تشتیت ظلمی کرده باشد و حق سبحانه تعالی میفرماید لعنت الله علی الظالمین
و اهل تشیع نیز گویند هرگاه بر تو فضل علی مرتضی تحقیق شد خلفای ثلثه را از جمله واجبات است

کفایت کنانی

که ظالم انکاری و یا ما در طعن و لعن موافقت و مرافقت نمائی تفصیلی در جواب مرقومین
گویند حاشا که لفظ ظلم یا غصب بر صحابه کبار توان اطلاق کرد لیکن در ترتیب خلافت
صوری خلفای اربعه دقیقه ایست از دقایق نامتناهی و سری از اسرار الهی که جز
به حصول کشف منکشف نگردد و بی تائید عنایت لم یزلی و سعادت ازلی و سعادة ازلی
معلوم نه چنانچه بسیاری از آثار غیبی و اسرار الهی که در حیز افهام عقلا نیامده اوهام حکما امکان
صورة پذیرفتن ندارد اما عند الله آن را منزلتی است منیع و مرتبتی رفیع مثل واقعه خضر و موسی علیهما
السلام و صاحب فواتح در آخر کتاب از عارف ربانی شیخ علاء الدین سمنانی قدس سره نقل میکند
که حقیقت حال آنست تا در میان اصحاب کسی استعداد خلافت داشت امیر المومنین ملتفت نشد و چون
هیچ یکی قابل این منصب نماند ضرورة قبول کرد و ولایت علم باطن است و وراثه علم ظاهر و امامت
علم باطن و ظاهر و وصایة حفظ سلسله ظاهر امیر المومنین بعد از سید المرسلین وارث امام
و وصی برحق بود و بعد از ان خلیفه صوری هم شد و صاحب حدیقه خطاب با اهل تعصب
کرده گفت گویند مصلحت بود انچه کرد علی را تو چیرا سال و ماه در جدلی بود بوبکر
با علی همراه تو زبان فضول کن کوتاه علمت از حضرت نبی و علمیت در لحاف
خلافت خفتن چیست انکه با مرتضی علی نه نکوست هر که کو باش من ندارم دوست
کر بهاست اینعقیده و مذهب هم برین بد بدا رهم یارب و قدوه محققان

مخدوم جهانیان قدس سره در ملفوظ خود گوید در باب امیر المومنین کرم الله وجهه مردم بسیار
مبالغه کنند نبی و خدا گویند و بصر سو سجایه و صابه و غرایه للمقصود و طوایف بسیار اند ذکر جمله
الی دارد اما مذهب فرقه ناجیه آنست که افضل اولیا و اکمل اوصیا و خیر البشر محمد مصطفی
اوست و ابو بکر صدیق و عمر خطاب و عثمان عفان و جمیع صحابه رضی الله عنهم مرجو آند
و نیز در ملفوظ مذکور مسطور است که روز شنبه بست و سوم رجب سخن در اختلاف صحابه بعد پیمبر بود
مخدوم فرمود از انس مالک رضی الله عنه مرویست که گفت لما سویینا التراب علی قبر
رسول الله انکرت قلوبنا و نیز گفت متفق علیه است که در مرض موت رسول فرمود
ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی و درین اثنا
عمر ابن الخطاب گفت حسبنا کتاب الله ان هذا الرجل قد اشتد وجعه
و چون اختلاف از حد اعتدال تجاوز کرد النسر و فرمود قوموا عنی حاضری گفت بدعت
و ضلالت که بعد نبی صلی الله علیه وسلم پدید آمد اما هم از اختلاف صحابه بود فرمود جمعی دریں مسایل کلامیه
و فضایل اصحاب مذکور شود من مباحثه نکنم بنا بر اتهام جهال ضال اما انچه در فصل صحابه گفته ام
بیاران و محبان فقیر معلوم است و نیز گفت خلافت بر دو نوع است کبری و صغری کبری آنکه با
است باجماع امت بحکم خدا و رسول سر حلقه اولیا علی مرتضی تعلق دارد و صغری که ظاهر
میان امت مختلف فیه است و موجب سیدن خلافت طریقت با میر المومنین از جانب

العالمین

فی الدر المختار شرح تنویر الابصار
تکلف بنا بر داد

اعالمین انست که در لیلة المعراج سرور کائنات حجره نورانی دید متغفل از جبرئیل علیه السلام
پرسید یا اخی میخواهم درین حجره درآیم گفت یا سید المرسلین بحکم الهی نمیشود السرور رسالت
نمود چون حکم شد جبرئیل در بگشاد صندوقی بود از نور و قفل نور بران زده انسرور فرمود
یا اخی قفل بگشا گفت بی اذن نمیتوان گشود السرور از رب العزة باز رسالت نمود حکم شد
جبرئیل بگشاد صندوقی برآمد از نور با قفل نور للقصود بر همین منوال چون هفتم صندوق گشاده شد
در ونش خرقه بود رسول گفت خداوندا این خرقه مرا باشد فرمان شد ای محمد بپوش که برای تو
از چندین هزار سال پیش داشته ام بشتوق تمام منتظر شد و روح الامین مبارکباد بگفت
انسرور عرض نمود باخدایا این خرقه متبرکه مخصوص بذات منست یا به یکی از امت من
خواهد رسید فرمان شد هر کس از اصحاب تو عیب پوشی اختیار کند مراد را باشد چون
از معراج باز آمد اصحاب را طلب فرمود امشب این خرقه بمن مرحمت شده اما مشروط بشرط
طی است هر کس از شما موافق رای و مطابق رضای حق سبحانه سخن گوید این خرقه از او
باشد ابوبکر رضی الله عنه برخاست انسرور بزبان معجز بیان فرمود ای ابوبکر اگر این
خرقه تو بودی هم چنین گفت صدق ورزم فرمود اجلس مکانک عثمان رضی الله عنه برخاست
فرمود اگر تراودی هم چنین گفت حیا ورزم و عبادت حق سبحانه زیاده کنم فرمود اجلس مکانک
عمر رضی الله عنه برخاست فرمود اگر تو بودی هم چنین گفت عدل کنم فرمود اطلس مکانک علی کرم الله وجهه

یا اخی

برخاست فرمود اگر تبود هم چنین کف یا صاحب قباب قوسین عیب پوشی بندگان خدا نشاء
خود سازم فرمود انت لها وهی لک یا امیر المومنین بپوشید السرور وصحابه مبارک
بادی گفتند از اینجاست که خرقه وبیعت مشایخ رحمهم الله از امیر المومنین بخاتم النبین
میرسد چنانچه کمال نبوت بذات فایض البرکات محمد مصطفی ختم شد همچنین کمال
ولایت بذات عالی صفات علی مرتضی اختتام پذیرفت موالف گوید قصه خرقه بمعراج
در راحت القلوب ملفوظ شیخ فرید قدس سره نیز مسطور اما جمعی هستیم از اهل سنت
وجماعت که از صحابه کبار وخلیفه چهارمش دانیم ودر مقام شریعت وجهاندار ی
واز اهل بیت کرام وخلیفه اول بحسب ارشاد وتلقین علوم صوری ومعنوی
در مقام طریقت ومعرفت چنانچه اسم متبرکش بعد از اسم مطهر ومقدس سید کائنات
در شجره رابطه طریقت ثبت نمایم واین سخن نه مستشهد طلب است وهو اعیان
لا یحتاج الی البیان [illegible] بانبوة همنشین چون کف بدست ودر خلافت
چون نبی آخر نشست [illegible] مطلب از تطویل کلام انست که هر کس بر سلسله سنیه
اهل سنت عقیده فاسده دارد فتح اعتقاد خود کند زیرا که باجواب مشروح
گفتیم ودرین محل ان عالم سر بزنگفت درباره خوارج چگوئی گفتم خروج ان ملعون
مردود در خلافت انحضرت کرم الله وجهه بعد از واقعه شنیعه حکم شده بود والحمد لله علی

احسانه که آن کرده بی شکوه را قهار حقیقی و جبار تحقیقی بعدل بی عدیل خود بخاک تیره برابر
ساخت چنانکه امروز در عرصه زمین بکبتن ازان فرقه لعین موجود نیست بعد از طی کلمات
مذکوره و مقدمات مسطوره عزیزی چند از ارباب عرفان و اصحاب ایقان که بکلبه احزان
این حیران تشریف شریف آرزانی داشتند گفتند رفع مظنه عتبی که اهل تشیع را در باره
اهل تسنن است در غایت سهولیت و نهایت آسانی است فقیر گفت هدایه نمایند فرمودند
از جنس آیات قرانی و احادیث حدیث سبحانی و فضایلی بدان محبوب بعیسی المسلمین و مطلوب
الکاملین کرم الله وجهه منسوبست و در تصانیف شریف لطیف علماء مذهب ما مسطور است
صاحب شعوری باید تا از هر کتابی من و عن نقل برداشته مجموعه سازد و از بهر الزام کسانیکه در باره
اهل سنت عداوت امیری که دوستی او بحکم حدیث عنوان صحیفه المومن حب علی ابیطالب
ثابت میکنند در پیش ایشان اندارد گفت این دانستی باید کامل شامل زیرا که این قسم مجموعه را جمع آوردن
کتب معتبره انصرام پذیرد بلکه بی امداد روح مقدس امیر المومنین امام الاعلمین کرم الله وجهه سب
خواهش دوستان سرانجام نپذیرد و اعزه کلیم خطاب بمتکلم کرده گفتند قادر حقیقی بذات انسانی
قدرتی کرامت کرده که هرگونه امری توجه بمصروف دارد معطل و موقوف نگذارد باید که بحکم
اَلسَّعْیُ مِنِّیْ وَالْاِتْمَامُ عَلَی اللّٰهِ باین سعادت عظمی و عبادت کبری توفیق
کردی و این بیان فصاحت و بلاغت را بتائید عنایت صمدی در نوردی

گفتم که چنین شگرف کاری ز من نماید بروز کاری ز من چون بکنم قبول این حرف
کنجایش یک جزو نیست در ظرف ز بعد از استماع آن کسار این خاکسار بشاشت بالاشارة
نموده بزبان دُرر بار مضمون این بیت التفات فرموده لفظ بر که کرده است بار تصنیف
نیست و شوار پیش او تالیف لا المقصود چون در پی بابِ خواهش شیخ و شتاب پیش از پیش
مشاهده افتاد مسالت فاتحه فایضه کردم دست مناجات بدرگاه جهان پناه قاضی
الحاجات برآورده قرات فاتحه نموده بمنازل فیوض نازل خود متوجه گردیدند بیمن
و میمنت فاتحه فاتحه دل این بیدل را انشراحی و افتتاحی بدید آمد بنظر تامل و تفکر مطالعه
لا تتحرک ذرة الا باذن الله کرده از خود رفتم بعد از ساعتی بحال اصلی
باز آمده با خود گفتم ای کشفی این اشارتیست از اشارات غیبی و بشارتی از بشارات لاریبی
باید که خاطر فاتر من کل وجوه از جمیع امور بیهوده ساخته مشغول بحصول این سعادت سرمدی
و عبادت ابدی شوی و توفیق یافتن این امر عالی متعالی خالی از عنایت خاص حضرت ایزد
لایزالی نشمری بعد از تقریر مقدمات مسطوره و تذکر نکات مذکوره مال صوره حال آنکه
باهتمام در صدد گردآوردن کتب معتبره گشتم بغایت جامع للتفرقین اکثری از نسخ
متقدمین و متاخرین جمع آورده در استنباط احوال خجسته مال الحضرت کرم الله وجهه بودم
که اخوی اعزی قرة العینی میر محمد مومن طول الله عمره که در نسبت برادری حقیقی

است وبحب اتحاد و یگانگی محبوب تحقیقی اکرمه الله تعالی الدارین ببرکت صاحب قاب قوسین بزبان اخلاص
ولسان اختصاص گفت ای برادر اگرچه موفق شدن باین گونه امر عظیم از ثمرات سعادت ازلیت
اما نشنیده که آن پیر تجربه کار شعار گفته کس از دست جور زبانها نرست اگر
حق پرست است و رخود پرست ملاحظه دارم مبادا از جمع نمودن این مجموعه محمود
از انچه تو بالذات متنفری آخر بعان متهم کردی گفتم ای برادر بجان برابر الحق
سخن عاقلانه گفتی و گوهر عاقبت اندیشی بدست یاری الماس دانشوری سفتی
اما نه نشنیده الاعمال بالنیات و الحمد لله مطلب این نحیف از جمع
نمودن مناقب مرتضوی نه انست که از مطالعه اش خلفای ثلثه رضی الله عنهم معاذ الله
سور و طعن و طنین باشند چنانچه بعضی از علماء اهل تشیع بهمین نیت تالیف و تصنیف
کرده اند و نهند اما باعتقاد من مدح و منقبت یکی تعریف و توصیف هر چهار است و اگر تعرضی
درین محل بحکم من تشبه بقوم فهو منهم زبان اعتراض نشاید
گشادن دارد لیکن ما جواب وافی و شافی داریم که در محبت امیر المؤمنین مناسبیهم
به ایشان نه در عداوت خلفاء ثلثه رضی الله عنهم و به اعتقاد اهل سنت و عداوة
خلفاء ثلثه رفض است نه محبت امیر المومنین چنانچه صاحب تشریح تشریح و
تنقیح این مبحث میدهد که من قال حب علی رفض فهو اخا هی و کافر

لان الله تعالى احبه واجبه النبي والصحابه والموصوف

كجمعون يعني هركه دوستي اورا رفض داند خارجي وكافر است ومخالفت خدا

ورسول وصحابه باشد وانسرور صلى الله عليه وسلم حبت رغيب صحابه وامت به محبت

امير المومنين مثل من احب عليا دخل الجنه بغير حساب بسا حديث فرموده

وقطب بحر وبر فريد الدين گنج شكر قدس سره در راحت القلوب ميگويد هر مريدكه

يك لفظ از فرموده پير خود بنويسد ثواب آن زياده از طاعت وعبادت هزار سال است

وبعد از وفات مقامنش اعلى عليين باشد ازينجا قياس بايد كرد شخصي كه موفق بسعادة نوشتن

مناقب كرامي بر پيرامون كائنات گردد اورا در آخرت چه درجه خواهد بود چنانچه اخطب

خطباى خوارزم ابو المويد در كتاب مناقب از امير المومنين كرم الله وجهه روايت ميكند

كه رسول صلى الله عليه وسلم فرمود ان الله تعالى جعل لاخي علي فضائل

لا تحصى كثيرة فمن ذكر فضيلة من فضائله مقرا بها غفر

الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن كتب فضيلة

من فضائله لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقي اسم

لك كتابة اسم ومن سمع فضيله من فضائله غفر الله له الذنو

ب التي اكتسبها بالاستماع ومن نظر الى كتاب من فضائله

غفر الله له

غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنطق وهم در كتاب مذكور از عبد الله
بن عباس و در مسودات سيد علي همداني از عمر بن الخطاب رضي الله عنهم مرويست كه رسول
صلى الله عليه وسلم فرمود لو ان البحر مداد والجن
حساب والانس كتاب ما احصى فضائل علي بن ابي طالب
كتاب فضل تر آب بحر كافي نيست كه تر لبي سر انگشت وصفحه شمارى
وحال انكه اين بي بضاعت عديم الاستطاعت قليل البضاعت را چه مجال نوشتن
مناقب سامي السر و راولياء كرامي ليكن در تمناى انست كه از خوشه چينان خرمن
علوم علماى سنت وجماعت باشد اگر بفرض محال بخيال فاسد بعضى از جهال ضال مولف
اين مجموعه محموده منسوب بر فض خواهد بود پس برين تقدير واى بر احوال واقوال
راويان ومولفان سلف عصمنا الله من التعرض الى نيم اما الحمد لله
راعند الله منزلتى است عظيم ودر حتى رفيع يكى از اكابر سلف در علامت اهل ملامت گويد ملامتى
آنست كه را گويند كه به خلاف شرع شريف نبوى كارى كند كه تا خلق بروى زبان ملامت كشايند
ملامتى انست كه در كار حق نظر بر رضاى خالق حقيقى كرده از خلق باك ندارد وعزيز البيار از مريدان ومعتقدان
احوال گزيده مان مشايخ رحمهم الله اجمعين كه لب تشنگان سر چشمه هدايت آن خضر وادى ولايت
اند بر سبيل تفصيل در حين تحرير آورده اند چون در محفلى بمعرض تقرير آيد طالبان ارسعاش انوار

بهجت و مسرت بروی کشانید پس از استماع مناقب قبله مشایخ و قدوه اقطاب چرا
انواع کدورت و ملامت بر جان افزایند میهات میهات در باره آنانی که باین
صفت مذمومه موصوف اند چه توان گفت و تا چند این غبن فاحش را در عبارة
آرائی تکلف و تغافل توان نهفت تمثیلی در باب انیقسم بی تمیزان نجا مرر یخت
احوال مذکوره مال این نوع جهال ضال بعینه مشابه است بعقیده اهل کفر چنانچه آنری از کفار
خوار بر سم اهل اسلام معلی مقام بزیاده اولیا به شتابند و بحسب ظاهر به نیازمندی
و شکستگی تمام زیاده نمایند اما اگر بر ایشان تکلیف گفتن کلمه طیبه لا اله الا الله
محمد الرسول الله کنیم از دل و جان منحرف شده حجت باطل مزخرفات
لاطائل پیش آرند و مطابق این خیال در هدایة السعداء می آرد که در زمان سلطان
شمس الدین مردی از مشهد مقدس در دهلی آمده فضایل و مناقب امیر المومنین
علی می نوشت بعضی متعلمان بروی بدگمان شده گفتند ازین رفض مفهوم میشود چون
این خبر به سلطان رسید بحضور کردوآن مشهدی مدح نامه سلاطین و شیوخ که در دیباچه کتب
دهلیویان مرقوم بود بجای نام ممدوح نام آیمه معصومین نوشته نمود علمای عبد از راه عداوت
پیش آمده گفتند والله نوریس مبتدعانی و قرار دادند که او را بسوزند چون حقیقت کار معلوم شد
به شرمسار گشتند حقا که در تعجم ار کسانیکه گوش محبت و بندگی خلفای راشدین بسته العالمین زنند

از مطالعه مناقب و فضایل خلیفه که کمال خلافت بکلم الخلافه بعدی ثلثون
سنه بر وجود متبرکه او ختم شد متالم و متاذی گردند سبحان الله چه رفیع القدر است
این خلیفه چهارم که کوی خلافت رسول در روز نخستین باو عهد کرده بود که تا تو در جهان
باشی من با تو باشم و چون به عالم اطلاق انتقال فرمای دامن مرافقت از دست نمانم
و بطفیل دوستیت بلباس امامت بکوش نکشته تا قیام قیامت بایازده فرزند ارجمندت
موافقت کنم در تبه فرزند آخر نبت بجای رسانم که عیسی علیه السلام از آسمان چهارم فرود آمده
بصد جهان آرزو و تمنای یکی از مقتدیان آن مقتدای دوسرا کرد المقصود در نصوره
تقصیر جامع مناقب نباشد بلکه این قسم متعصبان از دایره اهل سنت و جماعت
مطرود اند و بحکم این بیت مردود هر کس که کند بغض یک را مردم زلطف برچار
اینچنین ناکسان را باید نظر بر حدیث اللهم وال من والاه وعاد من
عاداه کرده اشک ندامت بر حال نداشت مال خود ریخته و خاک حسرت و عزا
بر سر انبر پنجه معالجه مرض باطن که چون شرک خفی مخفی است نمایند تا بستی پاک
گشته بدین چند بیت زبان فصاحت بیان کشایند التماس محب چار یار مصطفی خارجی
کو چون شنود زین ماجرا هر کرا مکذره دانش یار شد از فراست مخلص اینجا رشته
چار عنصر هم بهم آمد از آن که شوند این چار از یرده عیان فقیر معتقد عقیده حمیده

خود روایت نموده که خاتم النبیین با امیر المومنین گفت اثنا عشر من اهل
بیتی اعطاهم الله علمی و فهمی او فهم منی انت یا علی و آخرهم
مهدی القائم الذی یفتح الله تعالی علی یدیه مشارق الارض
و مغاربها و از امام جعفر صادق رضی الله عنه مرویست که گفت رسول صلی الله
علیه وسلم الائمة بعدی اثنا عشر اولهم علی ابن ابی طالب
و آخرهم القائم هم خلفائی و اوصیای و اولیای و حجج الله علی
امتی القادیهم مومن و المنکر فهم کافر و در ارشاد شیخ سعید
و حسن بن عباس از ابی جعفر ثانی علی مرویست که امیر المومنین علی گفت رسول صلی الله علیه وسلم
اصحاب خود را فرمود آمنوا بلیلة القدر فانه ینزل فیها امر السنة
و ان لذلک الامر من بعدی علی بن ابی طالب و احد عشر
من ولده و بهمین اسناد از امیر المومنین مرویست که گفت شب قدر در هر سالی میباشد
و بدرستی که فرود آید در آن شب کار آن سال و مر آن کار را والیانند بعد از مصطفی
ابن عباس پرسید یا امیر المومنین کیستند آن والیان گفت انا و احد عشر
من صلبی ائمة محدثون و از جابر بن عبد الله انصاری مرویست
که گفت بخدمت سیدة النساء فاطمه زهرا رفتم در دست مبارکش لوحی دیدم

که در او

که در و اسماء اوصیا مرقوم بود شمردم دوازده اسم بود آخر آن دوازده
وصی قایم است از فرزندان فاطمه سه کس از ایمه اثنا عشر محمد نام دارند و سه
از ایشان مسمی به علی اند و در کشف الغمه از احمد بن حنبل در مسند و آورده از مسروق
منقولست که ما با عبد الله بن مسعود رضی الله عنه در مسجد نشسته بودیم مردی آمده
گفت ای ابن مسعود آیا گفته است شما را پیغمبر که بعد از وی چند امام خواهد بود
گفت آری بعدد نقباء بنی اسرائیل و بحسب کلام ملک الجلیل العلام نقباء بنی اسرائیل
منحصر دوازده نفرست چنانچه در صدر مسطور گشت با برکات قرآنی که در سما

باب اول

در بیان آیات با برکات قرآنی که در شان امیر المومنین و
قدوة للمتقین یعسوب الواصلین مطلوب الکاملین امام المشارق و المغارب
اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه نازل شده و ما یتعلق بها
امیر المومنین کرم الله وجهه نَزَلَ الْقُرْآنُ اَرْبَعَةِ اَرْبَاعٍ فَرُبُعٌ فِی عَدُوِّنَا
وَرُبُعٌ سِیَرٌ وَاَمْثَالٌ وَرُبُعٌ فَرَائِضُ وَاَحْکَامٌ شَرِیْعَتِ لَنَا وَلَنَا
القرآن منقبت از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما مرویست که گفت نیست
در قرآن هیچ آیه مکرمه که امیر المومنین سرآمد و پیشوای آن آیه نباشد منقبت
ازوی مرویست که نازل نشد آیه خطاب یا ایها الذین آمنوا که امیر المومنین

امیر آن آیة نبود یعنی امیر اصحاب انخطاب بود منقبت هم ازوی مرویست که گفت
بدرستی که کرد الله تعالی عتاب باصحاب مستطاب مصطفی صلی الله علیه وسلم در بعضی از
ایات قران مجید و باذکر امیر المومنین را مکرر بخیر و نکوئی منقبت هم ازوی مرویست
که گفت فرود نیامد در شان هیچکس از کتاب الله انچه فرود آمد در شان امیر المومنین
کرم الله وجهه منقبت از حذیفه بن الیمان رضی الله عنه مرویست که گفت در قران خطاب
یا ایها الذین امنوا ذکر نشد مگر که امیر المومنین لب لباب و مغز آن خطاب بود
منقبت از مجاهد رضی الله عنه مرویست که گفت امیر المومنین را سابقه آن هست که امیر و
پیشوا و سر خطاب یا ایها الذین امنوا باشد زیرا که بر جمیع مومنان در اسلام آورد
سبقت کرده و این روایات همه از مناقب حافظ مردویه رحمة الله علیه منقولست و بعضی
از منهاج در اوسط طبرانی و صواعق محرقه نیز بنظر در آمده و هم در کتب مذکوره از ابن
عباس منقولست نزلت فی علی ثلثمایة آیة منقبت قوله تعالی انما
ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة وهم راکعون جمهور مفسرین متفق اند که آیة
مسطوره در شان امیر المومنین نازل شده و قصه چنانست که روز سایلی در
مسجد منور انسرور صلی الله علیه وسلم آمده استعطا نمود و هیچکس بوی چیزی نداد

سایلی دست بسوی آسمان برداشته گفت بار خدایا گواه باش که من در مسجد
رسول سوال کردم اکنون محروم میروم در این حین امیر المومنین نزدیک خیر المرسلین
در نماز بر کوع رسیده بود و سایل را انگشت خود اشاره نمود سایل آمده انگشتری از انگشت
امیر المومنین بیرون کرد در این اثنا آیات وحی بر تارک مبارک خیر البشر پدید آمد و جبرئیل
علیه السلام آیه کریمه اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ را بر حضرت نبوت پناه آورد و
حسان بن ثابت انصاری که مداح رسول بود در نیاب شعری گفت از انجمله
یک بیت این شعر فَاَنْتَ الَّذِیْ اَعْطَیْتَ وَکُنْتَ رَاکِعًا
فِدَاکَ نَفْسُ الْقَوْمِ یَا خَیْرَ رَاکِعٍ و در آنی شیخ شهید نور مرقده
مسطور است که وزن حلقه انگشتری چهار مثقال و نگین که از یاقوت احمر بود پنج
مثقالی و قیمت ان خراج مملکت شام و خراج شام سیصد شتر بار نقره و چهار شتر
بار طلا بود و آن انگشتری از طوق بن حران بود که امیر المومنین او را کشته
انگشتری بخدمت رسول علیه السلام آورد انرا بر امیر عطا فرمود چنانچه از قصه مذکوره
چند کس از اکابر سلف خبر میدهند ناصر خرو گوید بیت انچه علی داد در رکوع فروتن ز انچه
همه عمر داد حاتم طای حکیم سنای علیه الرحمه در حدیقه گوید بیت در قیام و قعود
سجود او کرد در رکوع و سجود او کرد مولوی رومی گوید بیت پاک و منزه

از صفات ممسوس گشته او بذات داده زکوة انذر صلواة الله مولانا علی، قدوة الابرار

شاه قاسم انوار گوید ـ بزیر نگین تو آمد دو گیتی ـ چو وادی بدرویش انگشتری را

فردوسی گوید ـ شها تراست مسلم کرم گاه رکوع ـ کند برای حق انگشتری

ثنا آنگفت ـ ملا عبد الرحمن جامی در نشست بند که در منقبت امیر گفته میگوید

کر مغز زکشت انفاس مسیحا در کلام ـ مضمر یقیمون الصلواه آمد ترا اعزاز ها ـ

سلیمان گوید ـ کر بغرة مصطفی را در الله برگشید ـ گشت منزل بهر اعزاز

تو نص انما ـ در بطاعت گفت غیبی راز او صافی ترا ـ در یقیمون الصلوة آمد

ولایت از خدا ـ ملا قاسم کاهی گوید ـ بسایل داد خاتم در نماز آن معدن احسان

دل پاکیزه اش چون بود فارغ از زر و زیور ـ قوله تعالی ومن الناس

من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله ـ ابن اثیر در کتاب

دهم در اسد الغابه

خلاف که جامع است میان کاشف و کشاف و ثعلبی در تفسیر خود بروایت عبد الله

بن عباس رضی الله عنهما می آرند که آیه مذکوره در شان امیر المومنین نازل شده و

سبب نزول آن بود که چون رسول صلی الله علیه وسلم شب غار بحکم پروردگار هجرة نمود

و امیر المومنین را قایم مقام خود ساخت تا هر صبحی که مردم را بر دنه اش بود ادا نماید ودیعت

های مردم رد فرماید بنابرین امیر المومنین بر فراش مبارک سید المرسلین خفته کرد و مشرکان

کرد آکرد

کرد اگر در سرای همایون در آمده قصد وی مینمودند خدای عزوجل وحی کرد به جبرئیل
و میکائیل که من میان شما هر دو برادری داده ام و فرمان چنانست که عمر یکی از شما
دراز تر از عمر دیگری باشد پس کدامی از شما زندگانی برادر را بر زندگانی خود اختیار کند
جبرئیل گفت بار خدایا من زندگانی خود اختیار میکنم میکائیل نیز چنین گفت خدای تعالی
فرمود ای جبرئیل و میکائیل چرا شما همچو علی بن ابی طالب نباشید که میان
محمد و او عقد مواخات بسته ام و او بر فراش محمد خواب کرده نفس خود را فدای
محمد گردانیده شما هر دو بزمین رویید و علی را از میکائیل و شمنان محفوظ دارید
بفرمود قیام نموده جبرئیل جانب سر و میکائیل جانب پا ایستاده تمام شب محافظت
نمودند و جبرئیل میگفت بشارة باد مرترا ای امیر المومنین مثل تو کیست که خدای تعالی بتو
مباهات میکند بر ملایک آسمان و زمین مولف گوید آری رسول صلی الله علیه و سلم او را
از میان احباب خود بجای خود اختیار کرد که شب غارش بستر داد و بروز
غدیرش منبر و بقتال کردنش تیغ دوسر به نسبتش دختر باخترش کوثر و این نه مخفی
است بلکه در دیده عالمیان است از افتاب اظهر جهادش فی الله بود و نان
دادنش بوحمه الله و جان دادنش ابتغاء لمرضات الله منقبت قوله تعالی
الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم

أجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون

در تفسیر ثعلبی و اسباب نزول واحدی و کشاف زمخشری و مناقب ابن مردویه و کتاب
نهج الحق و مسند احمد بن حنبل و صواعق محرقه عبد الله بن عباس مرویست که آیه مبارکه
در شان امیر المومنین علی کرم الله وجهه نازل شد زمانکه امیر در ملک خود بخرج چهار درهم
و یکدرهم دیگر داشت یکدرهم از آن در شب صدقه داد و یکدرهم در سر و یکدرهم علانیه
بعد از آن آیة الذین ینفقون اموالهم نازل شد و صاحب تفسیر حسینی
در روضة الشهدا می آرد که بعد از نزول آیه کریمه سید المرسلین از امیر المومنین
پرسید یا اخی ترا بر این تصدق چه باعث شد گفت یا رسول الله طریق عطای صدقه
را منحصر درین چهار وجه یافتم بامید آنکه وجهی ازین وجوه مقبول درگاه رب العالمین
بنابرین التزام طریق اربعه نمودم سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات فرمود ای پور ابی طالب آنچه مقصود تو بود یافتی منقبت قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین
یدی نجویکم صدقة ثعلبی و احدی و غیر ایشان از علمای
تفسیر آورده اند که اغنیا اکثر مناجاة و استطاله جلوس ایشان اثر ملالت و کراهت
در جبین مبین خیر المرسلین مبین و ظاهر گشت هر چه اهل عسره و صدقه نبود

وجه تصدق هیچ نداشتند واغنیا محبت دنیای دون را بر مناجات انس و ر
ترجیح دادند بعد از چند روز این آیه بتوبیخ وتقریع ایشان آمد که ءَاَشْفَقْتُمْ
اَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰيكُمْ صَدَقٰاتٍ نقلی از امیر المومنین
علی روایت کند که چون آیه مناجات فرود آمد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مرا خوانده
نهاد گفت ترا دینار یعنی چه اجتهاد میکنی یک دینار صدقه کنی هم طاقت ان نداری
فرمود پس چند گفتم جبه یا جوی آنحضرت فرمود بسیار تقلیل کردی و نیز روایت کرده اند
از امیر المومنین گفت بدرستی که در کتاب خدا آیتی است که پیش از من بهیچکس بدان آیه عمل نکرده
و بعد از ان من کسی بدان عمل نکند و آن آیت مناجات است زیرا که چون آیه فرود آمد
در بساط من یک دینار بود آن را بدرهم چند فروختم هر گاه قصد مناجات رسول کردمی
از ان درهم تصدق نمودی چون آن تمام شد حکم آیه مناجات منسوخ گشت بآیه
ءَاَشْفَقْتُمْ اَنْ تُقَدِّمُوا الآیة بس نشد بغیر مسیر که از عنایت حق عمل بآیه
نجوی شود مسیر او و در تفسیر مدارک مسطور است که بعد از نزول آیه مذکوره امیر المومنین از سید
المرسلین ده سوال کرد یکی از انجمله آنست که گفت یا رسول الله بالحق انس و فرمود الخلافة
حقه اذا انتهت اليك ... قوله تعالى وتعيها اذن
واعية در صحیح ترمذی بروایت امیر المومنین کرم الله وجهه و در مناقب ابن مردویه

وتفسیر ثعلبی وواحدی بروایت بریده سلمی مسطور است که رسول فرمود که رسول فرمود یا علی
بدرستی که الله تعالی فرمود بمن که ترا نزدیک دارم ودوست گردانم وتعلیم وتفهیم تو کنم که تو فهم
میکنی ودریابی چون رسول با میر این سخن فرمود آیه مذکوره نازل شد واز نحول مرویست
که بعد از نزول آیه مذکوره انسرور رو بسوی امیر کرده گفت بدرستی که درخواستم از حق سبحانه
تعالی که اذن واعیه را گوش تو گرداند امیر المومنین میفرمود بعد ازان هر کلامی که میشنیدم فهم
کردم وبیاد نگرفتم منصب قوله تعالی أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا
لَا يَسْتَوُونَ در کشاف واسباب ونجر المناقب مسطور است که جمهور مفسرین متفق اند بر
که سبب نزول آیه مذکوره آن بود که ولید بن عقبه برادر مادر عثمان بن عفان رضی الله عنه با میر
المومنین کرم الله وجهه منازعت کرده گفت اسکت فانک صبی والله انا ابسط منک
لسانا واحد سنانا امیر بادی گفت اسکت فانک فاسق پس سبحانه
از برای تصدیق کلام امیر آیه مسطوره فرستاد وولید مذکور در فتح مکه از خوف وهیبت شمشیر
امیر اسلام آورده بود چون عثمان رضی الله عنه بر سریر خلافت نشست اورا والی کوفه گردانید
بمداومت شرب خمر اشتغال نمود وقتی که بمکتوبت در مسجدی نماز فرض بامداد را چهار رکعت
ادا نموده بعد از سلام روی بمومنان کرده گفت اگر خواهید چند رکعت دیگر بفزایم که توفیق
رفیق من گشته ونوبت دیگر در عین امامت قی کرد واز بوی پلید خمر فسق ولید ظاهر گردید

بقیه

وبهمین علت از حکومت کوفه معزول شد و در روکه جانب غربی بغداد است مرد و حال بر ثابت

انصاری مطابق حال شعر گفت شعر انزل الله الکتاب العزیز فی علی وفی الولید

قرآن فتبوء الولید من ذاک فسقا وعلی تبوء ذاک ایمانا

لیس من کان مومنا عرف الله مکن کان فاسقا کمن

خوانا سوف یجزای الولید حزنا وقنارا وعلی

لاشک یخزی جنانا فعلی یلقی لدی العرش

عزا والولید یلقی هناک هوانا مولف گوید قصه شرب خمر ولید که در سنه

سبع ظاهر شد در اکثر تواریخ مثل اعتم کوفی و روضة الاحباب بر سبیل تفصیل نیز مسطور است منقبت

قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل

فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس در حلیة الاولیا و تفسیر ثعلبی از زاذان

بن عازب مرویست که چون نازل شد آیه مذکوره در موضع غدیر خم که مابین مکه و مدینه است رسول صلی

الله علیه وسلم بر منبر برآمده فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه انگاه عمر بن

الخطاب گفت یا علی اصبحت مولای ومولی کل مومن ومومنة ومافظ

بن مردویه در مناقب از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می آرد که گفت ما میخواندیم این آیه را در عهد

رسول بدین طور که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا

مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ ونیز این مژده یه از ابن عباس و زید بن علی روایت کنند که چون الله تعالی
رسول خود را امر کرد که باظهار فضل و کمال امیر مومنان قیام نماید و درباره وی گوید انچه حق تعالی
فرموده انسرور صلی الله علیه وسلم گفت یارب بدرستی که قوم من بامور جاهلیت قریب و حدیث
العهد اند این فرمانرا بر نتابند بعده ازان منزل فیوض نازل گردانیده بطرف مکه رفت و بعد فراغ
از حج مراجعت نموده در منزل غدیر خم نزول فرمود حق سبحانه تعالی آیه مذکوره فرستاده لبش مبارک
امیر المومنین بدست حق پرست گرفته بیرون آمد و بر منبر صعود نموده بعد از ادای توحید
باری تعالی رو بسوی اصحاب مستطاب کرده گفت اَلَسْتُ اَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنْ
اَنْفُسِكُمْ مِنْ اَنْفُسِهِمْ گفتند یارسول الله تو به جمیع وجوه از ما بهتری انگاه بزبان معجز
بیان فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ
وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَاعْنِ مَنْ اَعَانَهُ وَاخْذُلْ مَنْ
خَذَلَهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ راوی گوید والله به حکم این آیه کریمه و حدیث
نبوی ولایت امیر المومنین بر کردن صحابه و سایر اهل اسلام واجب و فرض شد قطعه
رو از برای دین سر خویش تاجی ساز ۔۔۔ ز خاک پای جوان مرد وال من والاه
ز دل عداوت او دور دار تا نخوری ۔۔۔ ز تیغ غصه نبی زخم عاد من عاداه ونیز
در مناقب این مژده یه از ابن هارون عبدی منقولست که گفت رای و اجتهاد

ز نزلا

من بیان برای خوارج بود تا هنگام که از ابو سعید خدری شنیدم که میگفت هیهات هیهات مردمان
مامور شدند نسبت فرض به پنج عمل نمودند و ترک یکی از جهالت کرده براه ضلالت افتادند مردی
پرسید آن پنج فرض کدام است گفت کلمه طیبه و صلواة و زکواة و حج و صوم شهر رمضان گفت
کدام است آن یکی که ترک کرده اند گفت ولایت علی بن ابی طالب آن مرد گفت دوستی امیر
با این پنج فرض مفروض است گفت بلی ان مرد گفت بدرستی که مردمان کافر شده باشند که حق
ولایت علی بن ابی طالب بجا نیاورده اند ابو سعید رضی الله عنه گفت مرا چه گناه باشد
[illegible] سرمایه زندگانیم حب علی است [illegible] پیرایه شادمانیم حب علی است [illegible] حاجی
سوی کعبه رفت و من سوی نجف [illegible] چون کعبه جاودانیم حب علی است [illegible] والله پروانهٔ
انوار جمالی علی ام [illegible] دیوانهٔ اسرار کمال علی ام [illegible] از جمله جهانیان بریده کفی [illegible] والله
که طالب وصال علی ام [illegible] قوله تعالی اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ
وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَرَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا ۵
وَاَتْمَمْتُ

هم در مناقب ابن مردویه از ابو سعید خدری مرویست که فرود آمد این آیه کریمه روز
غدیر خم در زمانی که سید المرسلین دست امیر المومنین گرفته برداشت در حین نزول گفت
الله اکبر بر کمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار بر رسالت من و ولایت علی
انکس که بمصطفی نخستین یار است [illegible] انکس که دلش خزینه اسرار است [illegible] انکس که به جمع

مومنان سرداراست نه سلطان دولون حیدر کرارست نه یکتای وپاکی نجدامیرید

سلطانی عالم لقامی زیبدنه محبوبی او مصطفی می زیبدنه شاهی جهان بمرتضی می زیبد

منقبت قوله تعالی اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد

الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل

الله لا یستوون عند الله واحدی در اسباب نزول آورده که امیر المومنین

علی وعباس وطلحه بن شیبه افتخار کردند عباس گفت من صاحب سقایه ام یعنی آب دادن

به حاجیان تعلق بمن دارد وطلحه گفت من مجاور خانه کعبه ام ومفتاح او بدست من است

امیر المومنین گفت نمیدانم چه میگویید بدرستی که من بیش از همه یار رسول الله صلی الله علیه وسلم

نماز گذارده ام ومنم صاحب جهاد انگاه حق تعالی آیه مسطوره فرستاد بعد ازان جهت ازیادی

مرتبه بیان فرمود الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله

باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک هم

الفائزون ببشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات

لهم فیها نعیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم

واحدی بعد از بیان ایراد آیات مذکوره گفت الله سبحانه علی مرتضی را در دعوی خود

صادق گردد برای او بایمان ومهاجرت گواهی داد ومراورا تذکیر نمود ولستود و

لسبتو دنشرش رفیع وبلند گردانید به سبب انچه در شان او فرود آورد در تبه انبن بجای
رسانید که بعد از نبی غیر او هیچکس بان مرتبه نرسید ۔ قوله تعالی انی جاعلك للناس
اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین حمیدی
از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت کند که سید المرسلین در شان نزول این آیه فرمود
که دعوة ومسالت ابراهیم که جهت ذریه کرده منتهی شده وبامامی رسیده که بر کرامتش مسجود
سجده نیاورده بنابرین حق تعالی سبحانه مرا پیغامبر مرسل کرد وعلی را وصی منصب ۔ قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین این مردویه باخطب
خطبای خوانده در مناقب خود بروایت ابن عباس رضی الله عنهما می آرند که کونوا
مع علی او اصحابه که بحکم حدیث نبوی کنایت از صادقین امیر المومنین واصحاب
عالی جناب اویند لوعه سر حلقه اولیا علی ولی است ۔ شاه نشه اصفیا علی
ولی است ۔ محبوب ومحب عین ذات احمد ۔ والله که بی ریا علی ولی است
قوله تعالی انما انت منذر ولکل قوم هاد محدث حنبلی
در مسند وسیرویه در فردوس الاخبار وابن مردویه در مناقب خود از ابن عباس رضی الله عنهما
روایت میکنند حنبلی انیست که چون آیه مذکوره نازل شد انسرور صلی الله علیه وسلم دست بر سینه
خود نهاده فرمود منذرم وبهدی هر قوم منم وبدست خود بسوی دوش علی مرتضی اشاره کرد وگفت

توئی یا علی ہادی و رہنمای خلق و بعد از من بسبب تو خلق راہ یابند و روایتہ فردوس الاخبار اینست کہ چو آیہ کریمہ انما
نازل شد رسول فرمود منذر و علی است ہادی بواسطہ تو ای علی ہدایت یابند ہدایت نہ بواسطہ غیر تو و روایت
ابن مردویہ اینست کہ انسر در صلی اللہ علیہ وسلم انما انت منذر خواند و بدست خود ایما کرد بسینہ خود و لکل
قوم ہاد خواند و اشارہ بامیر کردہ گفت راہ یافتگان بعد از من بسبب تو راہ یابند و
اگر تمام جہان دشمنند نیست غمی ۔ کہ دوستی زردہ صدق با خدا دارم ۔ اگرچہ موی بموی عاصی و گنہگارم
ولی چہ غم کہ شفیعی چو مصطفی دارم ۔ مرا بہ حضرت دیگر نیست حاجت ای کشتی کہ ہمنما برہ حق
چو مرتضی دارم منقبت قولہ تعالی وانی لغفار لمن تاب وامن وعمل
صالحا ثم اہتدی در صواعق محرقہ از امام جعفر صادق رضوان اللہ علیہ و ثابت
شیبانی مرویست کہ مراد ثم اہتدای پیروی اہلبیت و در مسند احمد بن حنبل
و کتاب نور شفا و دستور الحقایق و ہدایۃ السعداء از امیر المومنین مرویست کہ گفت انسر در شرف
دست حسنین را و فرمود من احبنی واحب ہذین وابا ہما وامہما
کان معی فی درجتی یوم القیامۃ یعنی بداند کہ مراد از معیت معیت قرب
و شہود است و بعضی بالین معیت مکان و منزل نیز گفتہ اند بحکم من احب قوما
فہو منہم منقبت قولہ تعالی انما یرید اللہ لیذہب
عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم تطہیرا ۔ در اطہار و محرقہ

در صواعق محرقه می آرد که جمهور مفسرین بر انند که آیت مسطوره در شان علی مرتضی و سیده
النساء و حسنین نازل شده و از ام سلمه رضی الله عنها مرویست که بعد نزول آیه مذکوره
و انسر و رصلی الله علیه وسلم چادر خود بر ایشان کشیده گفت اللهم هؤلاء
اهل بیتی و خاصتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
و بروایتی فرمود الا من اذی قرابتی فقد اذانی و من اذانی
فقد اذی الله و بروایتی دیگر فرمود والذی نفسی بیده لا یؤمن
عبد لی حتی یحبنی و لا یحبنی حتی یحب ذوی القربی و در صحیح
مسلم و مشکوة و مصابیح از ام المومنین عایشه رضی الله عنها و در تفسیر ثعلبی و فصل الخطاب
از ابن عباس و مقاتل مرویست که بعد از نزول آیه کریمه انما یرید الله انسر و رچادر خود
از موی سیاه بر خود داشت که امیر المومنین علی و فاطمه زهرا و حسنین آمدند ایشان را در زیر ان
چادر کشیده آیه مذکور بقراءة نمود قوله تعالی فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک
من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم
و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
و در صحیح مسلم و مصابیح و مشکوة از سعد وقاص مرویست که چون آیه مذکوره نازل
شد پیغمبر مرتضی علی و فاطمه و حسنین را طلبیده گفت هؤلاء اهل بیتی

در صواعق محرقه و کشاف زمخشری مسطور است که نیست دلیل قوی تر از این بر افضلیت
آل عبا و مراد از آل عبا علی مرتضی و فاطمه و حسنین اند زیرا که رسول بعد از نزول آیه متکلم
مباهله در یک پهلو امام حسن و در پهلو دیگر امام حسین و پیش رو علی مرتضی و پس پشت
فاطمه را جا داد پس دانسته شد که حق سبحانه علی مرتضی را نفس پیغمبر و اولاد و ذریته
او را جا بناء و نساء آنحضرت صلی الله علیه السلام یاد فرمود عقب قوله تعالی
اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهٗ يُصَلُّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا
عَلَيْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا در صواعق محرقه از کعب مرویست که بعد از نزول آیه
مذکوره صحابه گفتند یا رسول الله تعلیم کن ما را که چگونه صلوٰة فرستم بر تو اهل بیت فرمود بگویید
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ را دی گوید بنا بر سوال صحابه و جواب رسول
موجب نص قطعی دلیل ظاهر است بر این که امر بصلوٰة بر اهل بیت و بقیه آل مراد است مخصوصیت
که یکی از صحابه و علی آل محمد گفت آنسرور فرمود من فارق بینی و بین علی فلیس
مِنْ اُمَّتِیْ سقط قوله تعالی سَلٰمٌ عَلٰٓى اٰلِ يٰسِيْنَ در صواعق
محرقه مسطور است که به تحقیق نقل کرده اند جماعه مفسران از ابن عباس که مراد از
آیه مذکوره سلام بر آل محمد است و بعضی بر این اند که مراد الیاس پیغمبر که الیاسین
تبر آمده چنانچه میکائیل و میکائیل الا قول الاصح است سقط قوله تعالی

وما علینا الا

وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ در صواعق محرقه
می آرد که مراد از انت فیهم اهلبیت اند و اهل بیت امانند مر اهل زمین را چنانچه
النسور در موده النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لامتی
لاهل الارض منه قوله تعالی وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ
فَتَرْضَىٰ هم در صواعق محرقه مسطور است که قرطبی از ابن عباس روایت کرده
که رسول صلی الله علیه وسلم گفت وعده کرده است بمن پروردگار من اینکه هر کس
اقرار کند بتوحید خدای عزوجل و نبوت من و بولایت علی و فاطمه و حسن و حسین که ایشان
اهلبیت من اند هر آینه او را عذاب کرده نشود در روز قیامت منه قوله تعالی
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدًّا در
مناقب خطیب از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که این آیه در شان امیرالمومنین
نازل شده که رب العالمین برای او در دلهای مومنان محبت و مودة آفریده و
ابن مردویه در مناقب خود از براء بن عازب آورده که رسول صلی الله علیه وسلم
با میگفت یا علی قل اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل لی
عندک ودا و اجعل لی فی صدور المومنین مودة فنزلت
هذه الآیة منه قوله تعالی وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

در مناقب ابن مردویه از ابن عباس و در مسند احمد بن حنبل از ابو سعید خدری
منقولست که از خلایق پرسیده خواهد شد دوستی علی بن ابیطالب در فرمودن الا
از ابن عباس و ابو سعید خدری مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود معنی حق تعالی
لتسئلون عن الاقرار بولایة علی ابن ابی طالب مولف گوید که در بعضی از
کتب احادیث بنظر در آمده که جمیع انبیا در لیلة المعراج بساحت قاب قوسین و سید الثقلین
گفتند که ما همه مبعوث شده ایم بر شهادة لا اله الا الله و اقرار کردن بولایت علی بن
ابی طالب تبت قوله تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم الخیر
البریة ه در مناقب ابن مردویه و خطیب خوارزم از زید بن شراحیل انصاری که کاتب
امیر المومنین بود مرویست که شنیدم از علی مرتضی که میگفت رسول باس میفرمود در حالتیکه
او را بکنه داده بودم بر سینه خود یا انتشیده آی اخی قول خدا تعالی را که فرموده بدرستی آنانکه
ایمان آوردند و عمل صالح کردند آن گروه بهترین مخلوقات اند ان توئی و محبان
تو وعده گاه من و شما حوض کوثر است در هنگامی که امم برای محاسبه بزانو در آیند
خوانده شوید در حالتیکه پیشانی و دست و پای شما نورانی باشد و خطیب خوارزم
روایت دیگر از جابر بن عبد الله انصاری آورده که گفت نزدیک پیغمبر صلی الله علیه وسلم
جمعی از صحابه بنشستند که مرتضی علی آمد فرمود بدرستیکه برادر من بسوی شما آمد بعد از ان
در اثنا زده گفت

دست بر کعبه زده گفت بحق آنکه جان من به ید قدرت اوست که این وصحابان این
رستگار آند در روز قیامت و نخستین شما است در ایمان آوردن بخدا و بیشترین شما در
وفا کردن به عهد و پیمان خدا و برترین شما در قیام نمودن بفرمان خدا و عادل ترین شما در
حق رعیت و نیکوترین شما با مردم از روی انوفی و مرتب جابر گوید که بعد از نزول آیه
مذکوره هرگاه علی مرتضی آمدی اصحاب رسول گفتندی جاء خیر البریة قد برستی
کسی علی را نظیر هست و یا او یکونکه آیت نبوی کلامت هست و در نزد کبریا بجز از ختم انبیاء
کس مقام منزلت بوتراب نیست قوله تعالی اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي
مقعد صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ در مناقب ابن مردویه از جابر
انصاری مرویست که روزی نزد رسول صلی الله علیه وسلم اصحاب او یاد جنت کردند
فرمود بدرستی که اول اهل جنت از روی دخول علی ابن ابیطالب است الود جابر انصاری گفت
یا رسول الله تو با ما خبر دادی که جنت بر انبیا حرام است تا نکه من به جنت نگذرم و حرام است
بر جمیع امم تا امت من نگذرد و نرسد بلی آنا بدانستی که خدای عزوجل را لوای است از نور
و عمودی است از یاقوت که بران نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله
وآل محمد خیر البریة وصاحب اللواء وامام القیامة علی ابن
ابی طالب جابر گوید چون نبی ولی را بدین منقبت ثنا کرد علی مرتضی گفت

ستایش مر خدایرا که ما را بطفیل تو مکرّم و مشرف گردانید انس و فرمود و بشارت باد ترا
یا اخی هیچ بنده محبت تو نسبت بخود نکند و به مودت تو محقق نشود مگر حق سبحانه او را
همراه ما برانگیزد در روز قیامت انگاه این آیه خواند فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و در مناقب
خطیب هم از جابر مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم به مرتضی اعلی گفت هر کس ترا دوست دارد
و بتو تولا کرد حق عزوجل او را همراه ما در منزل آرام دهد بعد ازان آیه مذکوره تلاوت نمود
معنی تا چند خراب بمجو خانشاک وحشی ۵ در فرد هوس هر طرف چون مگسی ۱۲ گر قرب همای
خواهی ای سالک راه ۱۲ رو دوستی علی گزین تا برسی که قوله تعالی والسابقون السابقون
اولئک المقربون فی جنات النعیم و در مناقب خطیب و کشف الغمه از ابن
عباس مرویست که آیه کریمه از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدم فرمود جبرئیل من
گفت آن علی است و محبان او که سابقان و پیش روانند بجنت و مقربانند نزد خدا
جهت کرامتی که ایشان راست ۱۲ ان الذین لا یؤمنون
بالاخرة عن الصراط لناکبون محدث حنبلی گوید از صراط محمد و آل محمد
مراد است و ابن مردویه از امیر المومنین روایت کند که گفت انا که بهره ندارند از ایمان
برکنار اند از ولایت ۱۲ و محبت اهل بیت است قوله تعالی قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی و در تفسیر مدارک و فصل الخطاب

از دلیکه صراط مستقیم عبارت ۱۲

۱۲ برادر الهو

وبدایة السعداء وکشف الغمة مسطور است که بعد نزول آیة کریمه از خاتم الانبیا علیه
من الصلوات افضلها و اکملها سوال نمودند انجماعه گفتند که محبت و مودت
ایشان بر خلایق واجب شده از برای تاکید سه نوبت فرمود علی است و فاطمه و حسن
و حسین و اولاد شان علیهم التحیة والسلام و قوله تعالی قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ
شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
محدث حنبلی از محمد بن حنیفه رضی الله عنه روایت کند که گفت نزد کسی که علم کتاب
آنکس بحکم انا مدینة العلم علی باب علی بن ابیطالب است و ثعلبی در تفسیر خود از عبد الله
بن سلام که دانشمند قوم یهود بود و اخر اسلام بشرف مشرف شد روایت کند
که گفت من از رسول پرسیدم که کیست آنکس که نزد اوست علم کتاب بگلمه حصر فرمود
آنکس نیست بجز علی ز پس سوال کردیم که بگو نزد کیست علم کتاب در جواب
از ره صواب گفت نیست آن خبر علی نکو دریاب قوله تعالی وَالنَّجْمِ إِذَا
هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ
هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ابن معاذ مالکی روایت کند از ابن عباس که گفت
با طایفه از جوانان قریش در مکه معظمه نشسته بودیم و رسول صلی الله علیه وسلم میان ما بود که
ستاره فرو افتاد و نور فرمود این ستاره در منزل هر کس که افتاده وصی من اوست

انجماعه برخاسته دیدند که در منزل خویش نازل امیرالمومنین افتاده لیلی از فرط جهالت بان سرور
گفتند تو به سبب محبت علی گمراه شده ازان جهت آیه کریمه والنجم اذا هوی نازل شد و در مناقب ابن مردویه
از ابی حیه عمری مرویست که گفت چون رسول صلی الله علیه وسلم بسد ابوابی که در مسجد بود امر کرد و ابقای
بر صحابه شاق نمود یکی گفت عباس و ابوبکر و عثمان و غیره را بیرون کرد و بجای خود ابن
عم خود را آرام داد دیگری گفت در تعظیم و رفع منزلت او تقصیر نمکنیده چون انسرور
دانست که ایمنعی بر صحابه دشوار آمده صلوات جامع خواند چون جمیع صحابه جمع شدند بر منبر
برآمده بعد از فراغ خطبه بزبان معجزبیان فرمود ای مردمان نه من در ابستم شما را از
مسجد بیرون کردم و نه علی را جای خود آرام دادم ناگاه آیه والنجم اذا هوی خواند یعنی
هرچه نطق می کنم آنهمه از قبیل وحی است نه از هوا و هوس قوله تعالی فان الله تعالی
هو مولاه وجبرئیل وصالح المؤمنین هم در مسند احمد بن حنبل از مجاهد و در
تفسیر مشارق از عمرو عاص و در مناقب ابن مردویه از ابن عباس و اسماء بنت عمیس
مرویست که شنیدم از مصطفی صلی الله علیه وسلم که میفرمود صالح المومنین مرتضی علی است
سبب قوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه
نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم محدث حنبلی آورده که نازل
شد این آیه در شان امیر و صحابان او ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که

که گفت اول کسی که از حلل و جامه های جنت کسوه یابد ابراهیم علیه السلام بود از جهت دوستی
او با خدای عزوجل انگاه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم جهت انکه برگزیده برگزیده خداست بعد از آن
علی مرتضی و آورده شود میان ایشان بسوی جنت پس گفت مراد از ذالین آمنوا منهم
بسوی این ایدیهم علیت کرم الله وجهه و اصحاب او رضی الله عنهم و قوله تعالی
یوم تشقق السماء بالغمام و نزول الملائکة تنزیلا در تفسیر
و تفسیر علی بن ابراهیم از ابی عبد الله مرویست که گفت ان غمامی که آسمانها از شکافد امیر المومنین
علی است زیرا که مظهر العجایب و مظهر الغرایب است چنانچه در دنیا امور عجیبه و غریبه بظهور
رساند در آخرة نیز رساند و قوله تعالی و ممن خلقنا امة یهدون بالحق
و به یعدلون و در بحر المناقب و مناقب ابن مردویه مسطورست که از آوان رضی الله
روایت میکند از علی مرتضی که گفت تفرق هذه الامة علی ثلث و سبعین
فرقتا اثنتان و سبعون فی النار و واحدة فی الجنة و هم الذین قال الله
تعالی و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و هم انا
و شیعتی

ایکه از دل طلب حق کشته ۱۲ آفتاب اوج مطلق کشته ۱۲ دوستی مرتضی را
پیشه ساز ۱۲ نفس دون را پای در زنجیر ساز ۱۲ هر حدیث دل بنا کند ۱۲ هر حدیث فطره
را دریا کند ۱۲ هر حدیث گر نباشد راه بژ میرود بیچاره رهرو در سفر ۱۲ هر حدیث مایه ایمان

مهر حیدر زندگی جان من ۔ گشت از مهر علی روشن دلم ۔ هست از مهرش منور محفلم

کوهرین آمد از بحر علی ۔ دارم امید ولایت از ولی ۔ بنده حیدر جان و دل شدم

زان نور ذات حق واصل شدم ۔ دست من دامان حیدر روز حشر ۔ نام پاکش بر زبانم

روز نشر ۔ قوله تعالی وَحَدَائِقَ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٍ وَنَخِيلٍ صِنْوَانٍ

دوسه درخت خرما را گویند که از بیخ دو تن باشد در بحر المناقب از جابر بن عبد الله انصاری

مرویست که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که به علی بن ابی طالب میفرمود النَّاسِ

اشجارًا شتی وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرء الآية

۔ قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ابن مردویه از مجاهد رضی الله عنه

روایت کند که گفت آیة مذکوره در شان علی مرتضی است وحمزه وعبیده در زمانی

که با عتبه وشیبه مبارزه کردند نازل شد در شان کفار خوار این آیة نازل

گشت قوله تعالی وَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ

نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ۔ قوله تعالی فَأَمَّا الَّذِينَ فَلَنَا مِنْهُمْ

مُنْتَقِمُونَ در فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله انصاری ودر مناقب

ابن مردویه از ابن عباس مرویست که این آیة در شان مرتضی علی نازل شده

نازل شده زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود او بعد من اربعین سکنان وظلال
واو میباشند. قوله تعالی وارکعوا مع الراکعین محدث جبلی
وابن مردویه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کنند این آیه کریمه خاصه در شان
محمد مصطفی وعلی مرتضی نازل شد زیرا که ایشان اول باهم نماز رکوع کرده اند
قوله تعالی فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون
علی الارائک ینظرون خطیب خوارزم در مناقب آورده که چون
امیر المؤمنین علی با نفری چند از اصحاب عالیجناب خود بسوی رسول می آید
پس ابوجهل ووليد بن مغيره وعاص بن وایل وچندی دیگر از مشرکان
بر ایشان خندیدند بنابرین حق تعالی آیه مسطوره فرستاده است ای ساقی
تشنگان اسرار وی مبداء وملجا سلاسل هر کس که به سینه کینه ات داشت
یا بغض تو در خاطر دل داشت یا حربه رده به سد کانت دوزخ بود شش مقام ومنزل
وآنکس که محب تو بجا بیش لطف تو همیشه باد شامل قوله تعالی لقد
رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة الآیه خطیب
خوارزم از جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که این آیه کریمه در شان اهل
حدیبیه نازل شده در آن روز هزار وچهار صد نفر بودند رسول صلی الله علیه وسلم

به ما فرمود امروز شما ایند بهترین اهل زمین و ما همه بیعت کردیم زیر شجره بر مرگ
یعنی کشته شویم و از دشمن روگردانیم اما والله که احق و اولی در زمین مردم ماییم
آیه امیر المومنین علی است زیرا که حق سبحانه فرمود اثابهم فتحا قریبا یعنی زود
داد بایشان از فتح نزدیک یعنی فتح خیبر و آن بدست امیر بود و قوله تعالی
یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المومنین
محدث حنبلی گوید جمع مفسران متفق اند بر این که مراد از من اتبعک علی بن ابی
طالب است قوله تعالی والذین امنوا بالله و رسله
اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم لهم
اجرهم و نورهم محدث حنبلی گوید آیه مذکوره در شان علی مرتضی
نازل شد زیرا که اول کسی که تصدیق رسالت جمع نمود او بود و تمام عمر فی سبیل الله
در جهاد گذرانید و آخر بدرجه شهادت فایز گشت سبب قوله تعالی وکفی الله
المومنین القتال بعلی و کان الله قویا عزیزا حافظ بن
مردویه در مناقب خود از ابن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت ما این آیه در زمان
بارهان رسول صلی الله علیه وسلم چنین قرأة مینمودیم وکفی الله المومنین
القتال بعلی و کان الله قویا عزیزا مولف گوید حدیث نصر.

علی ام الاحزاب

علی یوم الاحزاب خیر امن عبادة الثقلین بعد از جنگ علی مرتضی با عمرو بن عبدود

واقع شد ... قوله تعالی وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ

در مناقب ابن مردویه از امام محمد باقر رضوان الله علیه مرویست که لسان صدق

علی ولی ولایت او بر ابراهیم معروض شد ابراهیم گفت بار خدایا علی را از ذریت من گردان

حق سبحانه ملتمس او را مبذول داشته خواهش او بفعل آورده ... قوله تعالی یا ایها

الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ

در مناقب ابن مردویه هم از امام محمد باقر رضوان الله علیه مرویست که مراد از یحییکم

ولایت علی بن ابیطالب است یعنی نخواند شما را بولایت علی ولی عهد یا ایها الذین

یحیی آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ

در مناقب ابن مردویه از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که امیر المؤمنین علی ابی

الاسرار باصالت و سایر حکام تعجبیت و در تفسیر فخر رازی می آرد که مفسرین در اولی

الامر دو قول ایراد نموده اند فرقه گویند مراد امرا آمده و زمره گفته علما از امام جعفر صادق

منقول است که مراد ایمه اثنا عشر اند که حق تعالی اطاعت ایشان را قرین طاعت خود و

رسول داشته زیرا که جایز نیست که حق سبحانه واجب گرداند اطاعت احدی را علی الاطلاق تا ثابت نشود عصمت او و دانند که ظاهر او مثل باطن است و این نبود از غلط و سهو

و این صفات حاصل نیست در امرا و علما پس متعین آیمه هدا باشند و در کشف الغمه از
جابر بن عبد الله انصاری مرویست که چون آیه مذکوره نازل شد گفتم یا رسول الله
ما خدا و رسول را میدانیم پس اولی الامر چه کسانند که حق تعالی اطاعت ایشان را در این
کرده بطاعت خود و رسول خود الساعه فرمود خلفای من اند بعد از من علی است اول ایشان
بعد از و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی که معروفست در تورات به باقر و
زود باشد که دریابی او را ای جابر پس هرگاه به بینی سلام من برسان و دیگر جعفر و دیگر موسی
بن جعفر و دیگر علی بن موسی و دیگر محمد بن علی و دیگر علی بن محمد و دیگر حسن بن علی و دیگر بنام و هم کنیت
من حجة الله فی ارضه محمد بن الحسن که فتح کند حق سبحانه بدست او مشارق و مغارب ارض را
و او غایب شود از شیعه و اولیای خود جابر گوید من گفتم یا رسول الله آیا باشد شیعه او را
انتفاع از و در غیبت او فرمود بحق آنکه مرا بنبوتی مخلق فرستاد که ایشان مستضی گردند
بنور او و منتفع شوند بولایت او در غیبت او ای جابر این از اسرار مکنون سر الهی و مخزون
علم نامتناهی اوست باید که مخفی داری از نامحرمان پس این دلالات در روایات
مؤید اینمعنی است که مراد از اولی الامر آیمه هدی اند که امامت و عصمت ایشان ثابت
است و اتفاق جمیع امت بر علو رتبت و عدالت ایشان مستلزم قوله تعالی
فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ
ان یقولوا

أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا
أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ در تفسیر علی بن ابراهیم
و علی بن عیسی و فخر رازی و مناقب ابن مردویه علیهم الرحمه از امام جعفر رضی الله عنه
مرویست که مصطفی با مرتضی گفت ای برادر بدرستی که من از خدای عزوجل درخواستم
که میان من و تو موالات محبت اندازد خواهش من بفعل آمد و مسالت نمودم که میان من و تو
مواخات کند آن مسئول نیز مبذول شد و التماس نمودم که تراوصی من کند بچنان کرد
پس بردی از منافقان در غیبت گفت والله یک صاع از خرما که در مشک کهنه باشد بهتر
است از انچه محمد از پروردگار خود مسالت نمود چرا درخواست نکرد فرشته از حق تعالی
که معاونت و معاضدت او کند بر دشمن یا گنجی که بدان استقامت نماید بر فقر و فاقه و
بشدت احتیاج بنا بر این حق سبحانه آیه مسطوره فرستاد قوله تعالی وَلَمَّا
ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ار امیر
المومنین مرویست که انسرور صلی الله علیه وسلم با من گفت بدرستی که در تو ای علی مثلی از عیسی
است ار عیسی علیه السلام چه عیسی را قومی ستیزه داشتند و در محبت او هلاک شدند یعنی ابن الله گفتند
و قومی دشمن داشتند و در دشمنی او هلاک شدند یعنی ابن الله گفتند پس منافقان در غیبت
گفتند رسول راضی نشد برای علی بر سبیل مثلی و داستانی مگر از عیسی لاجرم آیه کریمه نازل شد

قوله تعالی ونزعنا ما فی صدورهم من غل
اخوانا علی سرر متقابلین از ابوهریره مرویست که علی مرتضی گفت
ای رسول خدا کدام است دوست ترین زنان من با فاطمه فرمود فاطمه دوست ترست
از تو تو عزیز تری از وی یا اخی می بینم ترا بر حوض کوثر استاده مردم شتی را از حوالی
او دور میکنی بدرستی که بران حوض ابریقهاست بعدد ستارهای اسمان بود فاطمه و حسن
و حسین و جعفر و عقیل در جنت باشید بر سریرها نشسته روبروی یکدیگر و تو همراهی من باشی
و محبان تو و نیز همچنین در جنت باشند بعد ازان آیه کریمه مذکوره خواند
قوله تعالی طوبی لهم وحسن مآب محمد بن حنفیه گفت طوبی درختیست
در جنت و اصل درینج او در حجره علی ابن ابیطالب در درخت جنت حجره نیست که شاخی از
شاخهای او در ونباشد وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ
رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ اعراف کوهی است مشرف بر جنت
از امیر المومنین مرویست مائیم اصحاب اعراف هر کرا نشناسیم داخل کنیم
در جنت قوله تعالی ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ
اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا امیر المومنین فرمود بخدا اولئک یعنی مائیم
ان کرده برگزیده قوله تعالی حَسْبُنَا اللَّهُ نِعْمَ الْوَكِيلُ

نِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ از ابی رافع مرویست
کہ این آیۃ کریمہ در شان امیر المومنین علی نازل شد زیرا کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم امیر را
با چند نفر بطلب ابوسفیان فرستاد و اتباع او اسباب خلق از بہر شما جمع کردہ اند
امیر گفت حسبنا اللہ ونعم الوکیل ۔ قولہ تعالی اِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ
لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ از نعمان بشیر
مرویست کہ آیۃ مسطورہ در شان علی مرتضی کرم اللہ وجہہ نازل شد زیرا کہ
امیر شبی این آیۃ تلاوت کردہ گفت من از آن کسانم کہ سابقہ حسنی ایشان را حاصل است
وچون آقامت صلوٰۃ گفتند بہ نماز برخاست ومیخواند لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا
یعنی نمی شنوند بانگ آتش را کسانیکہ سابقہ حسنی ایشان را حاصل است ۔
قَوْلُهُ تَعَالَىٰ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ
اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا از امام محمد باقر رضوان اللہ علیہ
مرویست کہ این مؤذن یعنی آگاہ کنندہ علی مرتضی است ۔ قَوْلُهُ تَعَالَىٰ مَنْ
جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا علی مرتضی فرمود الْحَسَنَةُ حُبُّنَا
وَالسَّيِّئَةُ بُغْضُنَا شیخ ابوبکر طایبادی گوید ۔ در خانہ کعبہ گر بود منزل تو
در زمزم گر سرشتہ باشد گل تو ۔ گر مہر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و سعیہای تو حاصل تو

... قوله تعالی من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع
یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار امیر
المومنین علی کرم الله وجهه فرمود الحسنة حبنا اهل البیت والسیئة بغضنا من
جاء ببغضنا اکبه الله علی وجهه فی النار ... هست از بهر دوستان علی
جنت وخلد وشربت کوثر ... کر نبودی زبهر اعدایش ... ما فریدی خدای نار وسقر
دوستی علی است آن حسنات ... که ندارد زسیات ضرر ... دشمنی علی است
سیئتی ... که همه خیرها ست باوی شر ... قوله تعالی والذین
یؤذون المومنین والمومنات بغیر ما اکتسبوا نقاتل
بن سلیمان گفت این آیة کریمه در شان امیر المومنین نازل شده زیرا که نفری چند
از اهل نفاق اتفاق نموده ایذای امیر میکردند وبروی دروغ می بستند ... قوله تعالی
ویشاقق الرسول من بعد ما تبین لهم از امام محمد باقر رضوان الله
علیه مرویست که گفت شاقوا الرسول فی امر علی ... قوله تعالی
واذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ابن مردویه
در مناقب گوید جمهور مفسرین متفق اند که این اکاه کردن اشارة است باآنکه
امیر المومنین علی اکاه گرداند بآن جهل آیة که خواند از سوره برات واین واقعه حالی

کہ صفحہ

که مصطفی صلی الله علیه وسلم سوره مذکوره بدست ابی بکر رضی الله عنه داده سوی مکه معظمه فرستاد
که بر کافران بخواند بعد از سه روز مرتضی علی را شتر خود داده روانه کرد تا سوره مذکوره از
ابی بکر گرفته بر کفار خواند و فرمود ما مور شده ام برسانیدن این سوره که من باشم یا کسی از من
باشد ... قوله تعالی وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ ابو سعید خدری
گوید لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ ببغض علی ابن ابیطالب
یعنی البته می شناسی منافقان را در کجروی قول و بدی گفتار ایشان بسبب
خصومت با علی مرتضی دارند ... قوله تعالی أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا
أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ از امیر المومنین کرم الله وجهه
مرویست که من از رسول پرسیدم بچه چیز از سوده خواهد شد فرمود به تصدیق ولایت تو
... قوله تعالی أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ
فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ یعنی اولو الارحام خویشان
نزدیک که مومن باشند و مهاجر که باید که اولی و احق اند اتفاق معتبر است که این آیه در شان
علی مرتضی نازل شده زیرا که مومن و مهاجر و خویش نزدیک رسول آورد این ...
ای ثنای تو قوت ایمان ... مدح حیدر بگوی از دل و جان ... آن ز فضل آفتاب
سرای فضول ... آن علم دار دین علم دار رسول ... هم نبی را وصی و هم داماد ... چشم

پیغمبر از جمالش شاد و مرتضای که کرویدانش همره جان مصطفی جانش بود
یک قبله و خرد شان دو تن هر دو یک روح کالبد شان دو سه دو رونده چو اختر و گردون
دو برادر چو موسی هارون نایب مصطفی بروز غدیر خم کرده بر شرع خود مرادر امیرای
خوارج اگر در نیکی است کفر دین نزد نور جهل کی است ایه قوله تعالی والعصر
ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا وعملوا الصالحات
الحاکم از عبد الله عباس رضی الله عنهما روایت که گفت مراد از ان الانسان
الانسان لفی خسر الوجهل است و از الا الذین آمنوا امیر المومنین علی و سلمان
ایه رسیده قوله تعالی وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر از ابن عباس مروی
که گفت بدرستی که این آیه در شان امیر المومنین نازل شده قوله تعالی واما
من اوتی کتابه بیمینه وقوله تعالی هل یستوی هو ومن یامر
بالعدل وهو علی صراط مستقیم وقوله تعالی ویوتی کل
ذی فضل فضله وقوله تعالی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن
اتبعنی وقوله تعالی افمن یعلم انما انزل الیک من ربک
الحق وقوله تعالی والسابقون السابقون وقوله تعالی
وبشر المخبتین الذین الی قوله ومما رزقناهم ینفقون
المخبتین

از امام جعفر صادق رضی الله عنه مرویست که آیات مسطوره در شان امیر المومنین کرم الله
نازل شده مولف گوید لذا آیه کریمه فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ جمیع
آیات تا اینجا از مناقب طراز المحدثین حافظ احمد بن موسی بن مردویه نقل کرده شد
قوله تعالی أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ
كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ
وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ خطیب خوارزم در مناقب می آرد
که این آیه کریمه نازل شد در شان امیر المومنین علی و حمزه و عبیده بن الحارثه در غزاید
چون مبارزه کردند جهت قتال عتبه و شیبه و ولید بن عتبه قوله مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ
قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ هُمْ در مناقب خطیب مسطور است که این آیه
در شان امیر المومنین علی و حمزه و عبیده نازل شد و مراد از فمنهم من قضی نحبه
عبیده و حمزه اند رضی الله عنهما که عهد کرده بودند در هیچ غزا پشت نکنند بدشمن و
همچنین در غزا جهاد کردند تا شهید شدند و مراد از ومنهم ینتظر علی بن طالب است
قوله تعالی يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ
شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا

وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً

وَلَا شُكُورًا الآیه و تفسیر بحر اللواج و حافظی و حسینی مسطور است که در

سبب نزول آیت بیّنات سوره هل اتی جمهور مفسّران متفق اند که روزی سید المرسلین

بخانه امیر المومنین آمد و امامین علیهما السلام را بیمار دید علی مرتضی و سیده النساء گفت نذری

کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر کردند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه چون

سبطین را شفا بخشید ایشان روز گرفتند و مقداری جو قرض حسنه گرفته و آرد کرده نان پخته

چون نماز شام خواستند افطار کنند مسکینی بدر خانه آمده گفت یا اهل بیت انا مسکین یعنی مرا

طعام دهید که حق سبحانه شما را دولت لقای خود عوض کرامت فرماید امیر المومنین نصیب خود

بدان مسکین داد و سایر اهلبیت نیز موافقت نموده بآب خالص روزه گشوده و شب

بطاعت گذرانیده دیگر روز روزه گرفتند باز وقت افطار یتیمی بدر خانه آمده سوال

کرد طعامی که بود ایثار نمودند شب سیوم نیز اسیری بر وقت ایشان رسید انچه از طعمه

بود باو داده بآب خالص افطار نموده شب بطاعت الهی بسر بردند بعد ازان سوره هل

اتی نازل شد و چندی از اکابر سلف نیز از اینمعنی خبر میدهند شاه قاسم انوار گوید ابیات

الا ای شهنشاه ملکا کبیرا علی الحق تو می مونانرا امیرا به نص کلام و حدیث پیمبر

ولی و وصی خدا دنبی را نترا میتوان خواند انسان کامل که هستی بمعنی سمیعا بصیرا

چو کردی اداصوم یونس بالندر نشستی ایمن از سرّه مستیرا بود بطعمون الطعام

انکه دادی بمسکین و یتیم و اسیرا زانا تخاف از خدا کشتی ایمن زیونا عوسا

وازقمطیرا شیخ عطار گوید به مسکین نانی ز بهر خدا داد خدا او

جهانش هل اتی داد پیر راه خواجه عبدالله انصاری گوید آن شنیدی

که حیدر کرار کافران کشت قلعها بگشاد تا ندادا دسه نان قرص جوین

آشتی خیبر بگشاد آیه خدا نفرستاد مولانا جامی گوید نوح را عبد اشکور آلف در

سعیکم مشکور آمد مرترا در هل اتی با ملایک مرترا اندر تخافون یاد کرد باز در انا

نخافت حمد میکوید خدا میرهاشمی گوید کرچه شب قسمت خودرا امیر

داد بمسکین و یتیم و اسیر لاجرم آمد ز نعیم عطا در خورا و مایدهٔ هل اتی سلمان گوید

ای برابر کرده با خلیلت در وفا آیهٔ یونس بالندر است بر تو لم یکن کواه بوده

با ایوب همسر درکه صبر و شکیب کشته با جبرئیل همره درکه خوف و رجا نوح را

در شکر کرعبد اشکور آلف گفت از برایت سعیکم مشکور اندر هل اتی کمال گوید

دریای علم و مطلع دین زبده یقین خورشید هل اتی و مه برج لا فتی

قوله تعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء

علی الکفار رحماء بینهم ترا یهم رکعا سجدا یبتغون

فضلا من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من
اثر السجود ذالك مثلهم في التورات ومثلهم في الانجيل
مولف گوید در آیته کریمه والذین معه میان اهل تسنن وتشیع اختلاف است بعضی اهل
از اهل سنت گویند آیته مذکوره در شان خلفای اربعه رضی الله عنهم نازل شده
بلک حسب ترتیب خلافت صوری دانسته گویند از والذین معه مراد ابو بکر صدیق رضی الله عنه
زیرا که با سید ابرار صلی الله علیه وعلی اله الاخیار در شب غار مرافقت اختیار نموده
واشداء علی الکفار صفت عمر بن الخطاب است رضی الله عنه چه در مباحثه ومجادله
او با اهل شرک ونفاق علما اتفاقست ورحماء بینهم وصف عثمان بن عفان رضی الله عنه
که او موصوف بصفت صله رحم بود چنانچه معروف ومشهور است وترلهم رکعا سجدا تا آخر
بیان حال علی مرتضی است کرم الله وجهه که اکثر اوقاتش بوظایف طاعات وعبادات
میگذشت بمرتبه که هر شب هزار تکبیر احرام از صلوات محمدی وی بسمع خادمان عتبه عالیه اش
میرسید وباعتقاد اهل تشیع از والذین معه وتا مثلهم فی الانجیل در شان امیر المومنین
علی نازل شده وهم از کتب معتبره اهل تشیع حجتهای ظاهره ودلایل باهره برسبیل سند
آورده به ثبوت رسانند که از والذین معه مراد ذات عالیصفات امیر است زیرا که اول
کسی که با پیغامبر صلی الله علیه وسلم نماز گذارده او بود چنانچه در کتاب صفوة الزلال

هم از امیر المومنین مرویست که گفت صلیت مع رسول الله سبع سنین قبل ان یسلم احد

و در صحیح ترمذی از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که گفت من صلی مع النبی علی

بن ابیطالب و غیر ازین شرف قرب عتیق و اتحادی که به حسب ظاهر و باطن امیر المومنین

را با سید المرسلین است هیچ یکی از اهلبیت عظام و صحابه کرام را دران مشارکت نیست چنانچه

من کنت انا مولاه فعلی مولاه و ابن عمی ابو بکر یدی الله مطیعا یسبح الله ذالک

النور و کفد منه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام الحدیث

منجر بمعنی است و گویند چون امیر متولد شد رسول او را غسل داده و در کنار گرفته و زبان

معجز بیان خود در دهان او نهاده و اول چیزی که امیر تناول نموده لعاب مبارک

رسول الله است چنانچه در شواهد النبوه می آرد که روزی بر منبر گفت بپرسید از من

از ما وراء عرش که در میان دو پهلوی من علوم بسیار است و این اثر لعاب خیر البشر است

و همچنان در کنار فیض آثار سید ابرار پرورش می یافت تا هنگامیکه سیدة النساء را

بوی داده حجره تعیین فرمود و در تمامی غزوات علم سید کائنات بدست او لوا و در

آخر لواء الحمد نیز بدست او خواهد بود و در لیلة المعراج همراه بود چون النسر و در میان

صحابه دو مرتبه عقد مواخات منعقد گردانید او را هر دو نوبت با خود عقد مواخات

نسبت چنانچه یکنوبت فرمود انت اخی فی الدنیا و الاخرة نوبت دیگر گفت

آنا اخوک و در زمان نشستن تبان بر دوش مبارک رسول بود و در وقت

مباهله نیز همراه بود و انس در را بعد از رحلت غسل داد و تکفین نمود و بقبر در آورد و اول

شخصی که بر جنازه پیغمبر نماز گذارده و آخرین از قبر مبارک بیرون آمده او بود و ابتدا

علی الکفار نیز وصف ذات فایض البرکات اوست زیرا که آیت مذکوره در غزای خیبر

بعد از فتح نازل شده و سبب نزول در کل تفاسیر و صحاح ستة و مشکوة وغیره

چنین مسطور است که انس در صلی الله علیه وسلم یکمرتبه ابوبکر صدیق را و دو دفعه عمر خطاب را

رایت و علم داده با جمعی از صحابه کبار بجنگ روانه کرد و ایشان رو بفرار آوردند

پس انس در فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا کرارا غیر فرار یحب

الله و رسوله و یحبه الله و رسوله در روایت نصر آیه را بدست حق پرست امیر المومنین داد

روانه فرمود و آن فتح بر دست امیر شد و در شرح تلخیص آمده که امیر را سید ابرار

کرار از آن رو خوانده که تکرار حمله بر کفار کردی و فرار نمودی از اینجاست که

صاحب نزهة الارواح گوید شیر مردی که در هیچ رو پشت نداده و شیری که هیچ

پشت رو نیاورده آن پردلی که یک نعره لشکری را دو پاره میکرد و آن صفدری

که یک حمله نه قلعه را دو پاره می افکند و آیه کریمه و کفی الله المومنین

القتال که در شان امیر در جنگ احزاب عمرو عبدود نازل شده و در مسطور گشته نیز

مخبر ایمنی است که مراد از اشداء علی الکفار امیر المومنین علی است و کونید رحماء بینهم نیز
توصیف ذات والاصفات ایشان است نه وصف عثمان بن عفان زیرا که از فرط صله رحم
او مخالفت و منازعت میان صحابه و مومنان بسر حدی رسید که یزید پلید دعوی
خلافت رسول صلی الله علیه وسلم نموده چه ظلمها و ستمها که بر اهلبیت مصطفی کرد و این همه
خرابی از دوستی مروان حکم که رو کرده سید الثقلین و شیخین رضی الله عنهما بود شد
که او را و زیر خلافت حضرت رسالت ساخت و معاویه را حکومت شام مسلم داشت و ولید بن
عقبه را که بشرب و خمر و فسق اشتغال میداشت والی کوفه کردانید غریبی کوید سلطان را
باید که نفس پرور را بر مردم مسلط نکند که از نفس پرور بهتر نیاید دیبی هنر سر و پرا
نشاید و مروان مذکور بسایر الناس بدمعاشی پیش گرفته بدعتهای منکر در بان
هر در داشت و بیگناه بر قتل محمد بن ابی بکر رضی الله عنه اقدام نمود و علی هذا القیاس و بالاخره
کار باینجا رسانید که اکثر صحابه و غیره متفق گشته خلیفه را کشتند چنانچه مشهور است
و در اکثری از کتب معتبره متداوله مسطور پس بنابرین رحماء بینهم خاصه وصف
امیر المومنین است که چون بنصرت و فیروزی بر سریر خلافت صوری جلوس مرموز
بدعتهای مذکوره بر طرف کرده تا بود خبر یارد چو افطار ننمود و چون
اهل هیئتش بتکلیف تناول نمودن طعام کردندی گفتی لاحظه دارم مبادا

در عهد من کسی کر سنه مانده باشد و من سیر باشم و در تفسیر حافظی در شرح سوره فاتحه
مسطور است که روز جمعه امیر المومنین بر منبر خطبه میفرمود و جامه کهنه پر پیوند در بر داشت
و با بند لیف خرما شمشیری در دست عبد الله بن عباس بخاطر آورد که این صاحب
ستوده مال امیر نیست آن حضرت به علم ولایت بر اراده اش مشرف گشته فرمود
بدرستی که چندان رقعه بر رقعه دوزانیدم که از دونده آن منفعل شدم علی را باز
دنیا چه کار که کل او خار است و پوشش نیش مار و چکونه شاد باشم بلذتی که در اندک
زمانی بسر آید و معرض فنا در آید و چکونه نشیفته شوم که در ولایت حجاز تنکمایه کر سنه
بود و چه سان راضی شوم که مومنان مرا امیر خوانند و مقتداء خود دانند و در دنیا و عقبا
بایشان شریک نباشم و از عدی بن ثابت مرویست که گفت امیر المومنین در زمان
سید المرسلین دو جامه سطبر خریده قنبر رضی الله عنه را مخیر کردانید قنبر یکی از آن
دو جامه اختیار کرد دیکری را امیر در پوشید و در روضة الشهدا می آرد که در زمان
خلافت امیر المومنین از بصره تا سرحد سمرقند در تحت تصرف بود اما بحدی متواضع
بود که در بازار کوفه پیاده راه میرفت و مردمی که بمعاملات دنیوی اشتغال
داشتندی از امیر خود واقف نگشتندی چون بروی انبوه کردندی میگفتی
ای مومنان علی را راه دهید چون مردم او از دلنواز شش استماع مینمودند

راه میدادند

راه میدادند و چون در معنی ترایهم رکعا سجدا تا آخر که باتفاق
علماء فریقین در شان امیر است تامل میکنم نیز صریح دلالت میکند که از والذین معه
تا مثلهم فی الانجیل تمام در شان امیر المومنین است نه آنکه زیرا که حق سبحانه میفرماید
می بینی ایشان را رکوع و سجود کنندگان میطلبند فضلی از خدا و علامت ایشان در روی
های ایشان هویدا و آشکار است از اثر سجده و این وصف که مذکور شد صفت
ایشان است در توریت و انجیل و حال آنکه در توریت و انجیل نام هیچ یکی از صحابه
عظام ثبت نشده بجز نام نامی شاه اولیا در توریت ایلیا و در انجیل شنطیات و اگر
درین محل معترضی زبان اعتراض کشاید القصه علم که از والذین معه تا آخر
همه صیغه جمع واقعه شده بر یکنفر و چگونه راست آید جواب آنست که از جهت تعظیم حق
سبحانه ولی خود را چنین یاد کرده چنانچه در آیت کریمه انما ولیکم الله
ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة حال آنکه درین آیه انحصار
را اراده نیست چرا که هیچکس بجز امیر المومنین در رکوع صدقه نداده چون الکنایة ابلغ من
التصریح و اسلوب عربیت بنا بر ین حضرت بچون بکنایة و اشارة متکلم شده تا هر که
از سعادتمندان ازلی بود بمقصد اصلی راه برده دقایق کلام ربانی بداند و آنکه شقی
الاصل بوده باشد بطالب اسرار ربانی پی نبرده مبتلا بشقاوت گشته در صحبت نفسانی علمای

بماند واگر خواهیم باوجود دلایل مذکوره رعایت صیغه جمع کنیم پس بقول اهل سنت از دو الذین
معه تا آخر چگونه بر یک نفر صادق آید بنابرین بگویم در شان آنکه دران غزا حاضر بود
نازل شده برین تقدیر هم نسبت امیر المومنین بالاصالة است و نسبت بسایر صحابه بالتبعیت
چرا که حق سبحانه استدلال علی الکفار میفرماید و دران غزا اکثر صحابه رو بفرار آورده فتح
خیبر بدست امیر المومنین علی شد و این نه مستتر است و هو اعیان لا یحتاج
الی البیان ۱۲ قوله تعالی مرج البحرین یلتقیان بینهما
برزخ لا یبغیان فبای آلاء ربکما تکذبان یخرج
منهما اللؤلؤ والمرجان از شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین
سهروردی در تفسیر عمده و معد بروایت سعید بن جبیر و سلمان فارسی باسناد سعید
ثوری رحمه الله مسطور است که مراد از مرج البحرین علی مرتضی و فاطمه زهرا است
و از بینهما برزخ محمد مصطفی است لولو و مرجان حسن و حسین علیهم الصلوات والسلام
مولف گوید اگر اعتراض کنند که در اول باب چنین مسطور شد که آیاتی که مخصوص بامیر المومنین
است ذکر کرده میشود در حالی که بعضی آیات مخصوص باو نیست بلکه حمزه و عبیده و
سلمان و غیرهم داخل اند جواب آنست که چون امیر المومنین مقتدا و پیشوا امت است
نزول شان آن آیات نسبت بامیر المومنین بالاصالة است و بدیگران بالمتابعة

بقی ما

لیس بما نا که مخصوص بانحضرت کرم الله وجهه بوده شاید باب دوم در بیان
احادیثی که سید المرسلین صلی الله علیه وسلم در مناقب امیر
المومنین علی کرم الله وجهه فرموده و ذات فایض البرکاتش را بمن
وجوه ستوده و هر حدیثی که درین مجموعه محموده مسطور است مستور نماند که بکتب معتبره و
جامع در راوی آن منسوب کرده شده اگر خطره مذمومه بخاطر فاتر کسی خطور کند کتب را
بدست آورده رفع خطره نماید و بتحقیق یقین کامل است هر گاه حدیثی که در کتب معتبره متداوله
توارد یافته و جمع علماء و فضلاء عرب و عجم بر ایراد ش متفق باشند بلاشک و ارتیاب مبرا
از شایبه وضعی و مستغنی است بخطاب مستطاب اصلی قال النبی صلی الله علیه وسلم
کُنتُ اَنا وَعَلِیٌّ نُورًا بَینَ یَدَیِ اللهِ مُطِیعًا یُسَبِّحُ اللهَ
ذٰلِکَ النُّورَ وَیُقَدِّسُهُ قَبلَ اَن یُّخلَقَ اٰدَمُ اَربَعَةَ عَشَرَ اَلفَ عَامٍ
فَلَمَّا خَلَقَ اللهُ اٰدَمَ رَکَّبَ ذٰلِکَ النُّورَ فِی صُلبِهٖ فَلَم یَزَل یَنقُلُهُ
مِن صُلبٍ اِلٰی صُلبٍ حَتّٰی اَفرَغَهُ فِی صُلبِ عَبدِ المُطَّلِبِ فَقَسَّمَهُ
قِسمَینِ فَصَیَّرَ قِسمًا فِی صُلبِ عَبدِ اللهِ وَقِسمًا عَلٰی فِی صُلبِ
اَبِی طَالِبٍ فَعَلِیٌّ مِنِّی وَاَنَا مِنهُ در کتاب اربعین ابو المکارم و نزل
السابرین شرف الدین در زرندی الشافعی و مناقب خطیب خوارزم و مودت امیر

سید علی ہمدانی و مسند احمد بن حنبل و بحر الانساب جعفر از سلمان فارسی رضی اللہ عنہ
روایت مصنف قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالے
خلقنی وعلیا من نور واحد بین یدی العرش یسبح اللہ
تعالی وبقدسہ قبل ان یخلق آدم بالفی عام فلما خلق
آدم سکننا صلبہ وثم نقلنا من صلب طیب وبطن طاہر
لا فینا حائلۃ الی صلب ابراہیم حتی وصلنا الی صلب
عبد المطلب فصار قسمین قسم فی عبد اللہ وقسم فی
ابی طالب فخرجت منہ وخرج منہ علی ثم اجتمع
نور منی ومن علی فی فاطمۃ والحسن والحسین نوران
من نور رب العالمین در صحیح بخاری وہدایت السعداء بروایت
جابر بن عبد اللہ انصاری مرویست و در خزانۃ الجلالہ بابن عبارت آمدہ
فصار نصفین نصف لی اعبد اللہ ونصف لی ابی طالب فخلقت
انا من جزء وعلی من جزء فالانوار کلہا من نوری
ونور علی در تمہدی آوردہ کہ وقتی علی مرتضی پیش محمد مصطفی آمد رسول گفت
مرحبا باخی وابن عمی والذی نفسی بیدہ خلقت انا وہو
من نور واحد

الی صلب نوح ثم نقلنا من صلب طیب
وبطن طاہر حتی لا فینا حائلۃ ۱۲

من نور واحد قال النبی صلی الله علیه وسلم مکتوب
علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی
اخ رسول الله قبل ان یخلق الله السموات بالفی عام در
صحاح سته و موطات مسطور است قال النبی صلی الله علیه وسلم
ان علیا منی وانا من علی وهو ولی کل مومن ومومنة
بعدی لا یودی عنی دینی الا علی در صحاح سته و صواعق محرقه ابن
حجر و مصابیح و مسند احمد بن حنبل و مشکوة بروایت جنشی بن جنادة مسطور است
قال النبی صلی الله علیه وسلم الصدیق ثلثة حبیب
النجار مومن آل یس وحزقیل مومن آل فرعون
وعلی وهو افضلهم در شرح مصابیح و صواعق محرقه از ابن عباس
مرویست و در بعضی از نسخ باین عبارت آمده سباق الامم ثلثة لم یکفروا بالله طرفة
عین علی بن ابیطالب و صاحب یس و مومن آل فرعون وهم الصدیقون وعلی
افضلهم قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی انت اول المسلمین
ایمانا وانت منی بمنزلة هارون من موسی در اربعین ابو الکا
ونزل السابرین بروایت قدوة اصحاب عمر بن الخطاب در صفوة الزلال

م اسلاما وانت اول المومنین

المعین بروایة ابن عباس رضی الله عنهم مسطور است قال النبی صلی
الله علیه وسلم یا علی انت منی بمنزلة هارون من
موسی الا انه لا نبی بعدی در صحیح ترمذی و مسلم بخاری
و مصابیح و مشکوة و صحایف و هدایة السعداء از سعد وقاص و زید بن ارقم
و در شرف النبی از اسماء بنت عمیس و در مودت از جابر بن عبد الله انصاری
مرویست قال النبی صلی الله علیه وسلم ما تریدون
من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی
ان علیا منی انا منه وهو ولی کل مومن
بعدی در مسند احمد حنبل و مسند بن جوزی و مستدرک حاکم و صحیح ترمذی
و مصابیح و مشکوة و صواعق محرقه بروایة عمران بن حصین مسطور است
قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی انت اخی فی الدنیا والآخرة
خرج در صحیح ترمذی و مصابیح و مشکوة و صواعق محرقه بروایت قتاده و عبد الله
عمر مسطور است که چون رسول میان دو کس از اصحاب خود برادری داد مرتضی علی را
با هیچکس برادر ننهاد امیر المومنین نزد سید المرسلین آمده گفت یا رسول الله میان صحابه
برادری برادر من کیست رسول گفت ای علی تو برادر منی در دنیا و آخرة و در

ابن جبل

ابن حنبل مسطور است که فرمود مرا انما تو کنک لنفسی انت
اخی وانا اخوک فان ذکرک احد افقل انا عبد الله
واخ رسول الله لا بد عیها ای الا اخوة بعدک
الا کذاب والذی بعثنی بالحق ما اخرتک الا
لنفسی وانت منی بمنزلة هارون من موسی غیر
انه لا نبی بعدی وانت ولیی الخ قال النبی
صلی الله علیه وسلم اول هذه الامة ورودا علی
الحوض اولها اسلاما وهو علی بن ابی طالب در
استیعاب بروایة سلمان فارسی رضی الله عنه مسطور است وهم در استیعاب
بدین عبارت نیز آمده اولکم غدا علی الحوض اولکم اسلاما
وهو علی ابن ابی طالب قال النبی صلی الله علیه
وسلم من اذی علیا یبعثه الله تعالی یوم القیامة
یهودیا او نصرانیا ودر مسند امام احمد حنبل مسطور است قال
النبی صلی الله علیه وسلم علی منی وانا من علی حیث
تکون در اربعین بروایة ام سلمه رضی الله عنها مسطور است قال النبی

قال النبی صلی الله علیه وسلم انت منی
وانا منک ودر صحیح بخاری از براء بن عازب
روایت

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ إِنَّمَا الْمُنْذِرُ وَعَلِيٌّ الْهَادِي وَبِكَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي
الْمُهْتَدُونَ در فردوس الاخبار از ابن مسعود و در اربعین از ابن عباس
و در مودات از جابر رضی الله عنهم مرویست مولف گوید حدیث مذکور مطابق
آیهٔ کریمه إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنِّي أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخِي مُوسَى اجْعَلْ لِي
وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي عَلِيًّا أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي
أَمْرِي در مسند احمد بن حنبل و هدایت السعداء مسطورست قَالَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ إِذَا عَلَى الْعَرْشِ
مَكْتُوبٌ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ
و در کتاب ثقات قاضی ابو الفضل تحصی در فصل الخطاب خواجه محمد پارسا
از ابو الحمرا مرویست قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَثَلُ
عَلِيٍّ فِي النَّاسِ كَمَثَلِ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ فِي الْقُرْآنِ و در اربعین و
فردوس الاخبار مسطورست قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حُبُّ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَأْكُلُ الذُّنُوبَ كَمَا يَأْكُلُ النَّارُ
الْحَطَبَ در اربعین و مودت از عبد الله بن عباس رضی الله عنه مرویست

مرویست ... قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُسِمَتِ
الْحِكْمَةُ عَلَى عَشَرَةِ اَجْزَاءٍ فَاُعْطِيَ عَلِيٌّ تِسْعَةَ اَجْزَاءٍ
وَالنَّاسِ جُزْءٍ وَاحِدًا در تفسیر ثعلبی از عبد الله مسعود رضی الله عنه

مرویست ... قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَا مَدِيْنَةُ
الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ اَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَاْتِ الْبَابَ در صحیح ترمذی
وحلیة الاولیا و مسند بزار و اوسط طبرانی از جابر انصاری و در سمودرت

مستدرک ... حاکم و صواعق محرقه از امیر المومنین علی مرویست که رسول فرمود به حکم و اتو
البیوت من ابوابها پس اگر توسل بامیر کنند ممکن نیست بهره یافتن از رسول

بحر علم و عمل چه گفت که من شهر علم علی ز راست مرا هر کسی را علم می باید
گوهر آید بصدق از دریا ... قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ اَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ
وَعَلِيٌّ بَابُهَا در صحیح ترمذی و مستدرک حاکم و مشکوٰة المصابیح
وحلیة الاولیا و صواعق محرقه از امیر المومنین مرویست ... قَالَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَقُّ عَلِيٍّ عَلَى هٰذِهِ الْاُمَّةِ كَحَقِّ الْوَالِدِ
عَلَى اَوْلَادِهِ در اربعین از جابر انصاری مرویست ... قَالَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَعْلَمُ اُمَّتِي عَلِيُّ ابْنُ اَبِيْطَالِبٍ

هم در کتاب مذکور از سلمان فارسی رضی الله عنه مرویست قال النبی صلی الله
علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی کفتاه والحسن والحسین
خیوطه وفاطمة علاقته والائمة عموده بورن
ربها
باعمال المحبین والمبغضین لنا قال النبی صلی الله علیه وسلم
علی اقضی امتی در صحیح ترمذی از امیر المومنین حسین علیه السلام ودر استیعاب
از ابو سعید خدری رضی الله عنه مرویست قال النبی صلی الله علیه
وسلم من احب علیا فقد احبنی ومن ابغض علیا فقد
ابغضنی ومن اذی علیا فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله
در مسند ابو یعلی ومسند بزار وصواعق محرقه واستیعاب از سعد وقاص مرویست
قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی اوتیت ثلثا لم یؤت
بهن احد ولا انا اوتیت صهرا مثلی ولم اوت انا مثلی و
اوتیت صافیته مثل بنتی ولم اوت مثلها واوتیت و
الحسن والحسین من صلبک ولم اوت من صلبها مثلها
ولکنکم منی وانا منکم ودر شرف النبی از ابو الحمر مرویست
ودر بحر الدرر باین عبارت است یا علی انک اعطیت ثلثا ولم اعط

ولم اعط اعطيت صهرا مثلي ولم اعط واعطيت مثل فاطمة
ولم اعط واعطيت مثل الحسن والحسين ولم اعط
قال النبي صلى الله عليه وسلم من اراد ان ينظر الى ادم
في علمه والى نوح في فهمه والى يحيى في زهده والى موسى
في بطشته فلينظر الى علي بن ابيطالب در صحيح واقدي از ابو الطفيل مرويست
و در شرف النبي به اين عبارة است من سره ان ينظر الى آدم في علمه
والى نوح في فهمه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في هيبته
فلينظر الى علي بن ابيطالب بيهقي باسنادي كه او راست
بدين عبارت است من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح
في تقويه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في هيبته والى عيسى
في عبادته فلينظر الى ابي الحسين علي بن ابيطالب در صحيح
وهداية السعداء وجواهر الاخبار مروي از جابر باين عبارتست من احب
ان ينظر الى اسرافيل في هيبته والى ميكائيل في بهجته والى
جبرئيل في جلالته والى آدم في مسلمه والى نوح في خشيته
والى ابراهيم في خلته والى يعقوب في حزنه والى يوسف

فی جمالہ والی موسی فی مناجاتہ والی ایوب فی صبرہ والی
یحیی فی زہدہ والی یونس فی وقعہ والی عیسی فی سنتہ
والی محمد فی حسبہ وخلقہ فلینظر الی علی فانہ جمع فیہ ثلثین
خصلۃ من خصال الانبیاء جمع اللہ احدا غیرہ
قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی مودس فی ذات اللہ ای
علیہ وخبر اور استیعاب مسطور است قال النبی صلی اللہ علیہ
وسلم ایہا الناس لا تشکوا علیا فواللہ انہ لاخشن فی دین اللہ
در حلیۃ الاولیاء بروایت ابو سعید خدری مسطور است ودر
صواعق محرقہ ومستدرک حاکم از راوی مذکور بایں عبارۃ لا تشکوا علیا
فواللہ انہ لاخشی فی ذات اللہ او فی سبیل اللہ
قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یحب علیا منافق
ولا یبغضہ مومن ودر مسند احمد بن حنبل وصحیح ترمذی ومشکوۃ
از ام سلمہ رضی اللہ عنہا مرویست ودر صحیح مسلم وصواعق محرقہ
از امیر المومنین کرم اللہ وجہہ منقول است کہ کفت قسم بآنکہ
وبہد اکہ خلق را بدرستی کہ عہد کردہ است رسول بہ من کہ دوست نمیدارد

نمیدارد مر اکمر مومن و دشمن ندارد مر اکمر منافق حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم
لا تسبوا علیا فانہ مسوس فی ذات اللہ عز وجل و حلیۃ
الاولیاء بروایۃ کعب بن عجرہ مسطور است حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم
من سب علیا فقد سبنی در مستدرک حاکم و مسند بن احمد حنبل و مشکوۃ
و صواعق محرقہ بروایت ام سلمہ رضی اللہ عنہا مسطور است قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم
النظر الی علی عبادۃ در معجم طبرانی و مستدرک حاکم و صواعق محرقہ و بحر للعارف
از ابن مسعود و در فصل الخطاب از ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ مرویست حدیث
قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی نور فی الجنۃ لکوکب
الصبح لاہل الدنیا در صواعق محرقہ و جمع و یلمی و بیہقی از انس بن مالک
مرویست قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ذکر علی عبادۃ
در جمع و یلمی و صواعق محرقہ و بحر للعارف از ام المومنین عائشہ و در فصل الخطاب
از ابی بکر رضی اللہ عنہما مرویست قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حالۃ غیبتہ
اللھم ائتنی بمحبتی حتی تریہ علیا در صحیح ترمذی و مشکوۃ بروایۃ ام عطیہ
مسطور است حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی فی الجنۃ
در صحیح ترمذی و ابن ماجہ بروایۃ عبد الرحمن بن عوف مسطور است حدیث

قال النبی صلی الله علیه وسلم لعلی دمک دمی لحمک لحمی
قلبک قلبی نفسک نفسی روحک روحی دستور الحقایق
که سبب ورود این حدیث آن بود که روزی سید المرسلین امیر المومنین را
درون پیراهن خود در آورد چنانکه تن مصطفی با مرتضی یکی شد امام سبزپنی
و دیلمی منیوود ران حالت حدیث مذکور میفرمود و در هدایت السعداء بعضی از کتب
دیگر چنین نظر در آمده که روزی امامین پیش سید امیر المومنین الثقلین حاضر بودند
اعرابی پرسید یا رسول الله ایشان ولد کیستند فرمود پسران من گفت
پسران علی کجا اند فرمود هم ایشانند پس امیر را در کنار گرفته حدیث مذکور
فرمود قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تجمعوا بین اسمی
وکنیتی انا ابو القاسم الله یعطی وانا اقسم ثم رخص ذلک
لعلی وبنیه در تفسیر ثعلبی از ابو هریره مرویست و در مستدرک حاکم از
محمد حنیفه رضی الله عنه مرویست که روزی میان طلحه و امیر المومنین منازعت
طلحه گفت تو فرزند خود را محمد نام کرده و کنیش ابو القاسم و حال انکه
رسول از جمع این نام و کنیت بر همه امت حرام کرده امیر به یکی از حقار
فرمود فلان را حاضر کن جمع از صحابه گواهی دادند که آنرور با میر و فرزندان

و فرزندان او رخصت داده و بسایر امت حرام کرده

قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله خلق خلقته باب
الجنة من یاقوتة الحمراء علی صفایح الذهب فاذا دقت
الخلقة علی الباب طنت و قالت یا علی یا علی ورساب
خطیب مسطور قال النبی صلی الله علیه وسلم لما
خلق الله تعالی آدم و نفخ فیه من روحه عطس آدم
فقال الحمد لله فاوحی الله حمدنی عبدی بعزتی وجلالی
لولا عبدان اریک ابدا ان اخلقهما فی الدار الدنیا
ما خلقتک قال الهی یکونان منی قال نعم یا آدم ارفع
راسک وانظر فرفع راسه فاذا مکتوب علی العرش لا اله الا
الله محمد نبی الرحمة وعلی مقیم الحجة وهم در کتاب مذکور از عبد الله
بن مسعود رضی الله عنهما روایت است قال النبی صلی الله علیه وسلم
حاکیا عن الله تعالی من عرف حق علی زکی وطاب ومن انکر
حقه لعن وخاب اقسمت بعزتی ان ادخل النار من عصاه و
ان اطاعنی وادخل الجنة من اطاعنی وان عصانی هم در کتاب

الجنة

مذکورست قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم جاءنی جبرئیل
من عند اللہ عزوجل بورقۃ اس خضراء مکتوب فیہا بیاض
طوبی لمن افتخرت محبۃ علی بن ابی طالب علی خلفی فبلغہم
ذالک عنی ورتاب مذکور وفردوس الاخبار بروایۃ جابر انصاری
رضی اللہ عنہ مسطورست قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا علی
لا یحل لاحد ان یجنب فی ہذہ المسجد غیری وغیرک
الست در صحیح ترمذی ومصابیح ومشکوۃ وطیبی وہدایۃ السعداء از ابو سعید
خدری ودر مسند بزار وصواعق محرقہ از سعد مروی است قال النبی صلی
اللہ علیہ وسلم لعلی انت وشیعتک تاتی یوم القیامۃ
راضین مرضیین وعدوک عطاشا ودر صواعق محرقہ از ابن
عباس مرویست کہ چون نازل شد آیۃ کریمہ ان الذین آمنوا
وعملوا الصالحات اولئک خیر البریۃ رسول گفت حدیث مذکورست
حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی خیر البشر فقد
من ابی فقد کفر ودر صحایف وہدایۃ السعداء وموده از حذیفہ بن الیمان
رضی اللہ عنہ مرویست قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم

وسلم علي باب حطة من دخل فيه كان مؤمنا
ومن خرج منه كان كافرا در افراد وارقضي وصواعق
محرقه ومودات از ابن عباس رضي الله عنهما مرويست قال النبي
صلى الله عليه وسلم علي مني بمنزلة الراس من بدني
ومناقب خطيب از براء بن عازب ودر جميع ديلمي وفردوس الاخبار ومودات
وصواعق محرقه از ابن عباس مرويست قال النبي صلى الله عليه وسلم
انا وعلي من شجرة واحدة والناس من اشجار شتى در اوسط
طبراني وصواعق محرقه از جابر بن عبد الله انصاري ودر مودات از ابن عباس
مرويست قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى
جعل ذرية كل نبي في صلبه وجعلهم ذريتي في صلب
علي بن ابيطالب در اوسط طبراني وصواعق محرقه وفردوس الاخبار
ومودات از جابر ودر مناقب خطيب از ابن عباس مرويست كه رسول گفت حديث مذكور
قال النبي صلى الله عليه وسلم لولم يخلق الله
عليا لما كان لفاطمة كفوا در فردوس الاخبار ومودات
از ام سلمه رضي الله عنها مرويست حديث قال النبي صلى الله عليه وسلم

رأيت ليلة اسرى بي مكتوبا على ساق العرش انا عرشت
جنة عدن محمد صفوتي من خلقي ايدته بعلي وزينه
الاولياء روايت ابو الحمراء مسطور است حديث قال النبي صلى الله عليه
وسلم لكل نبي وصي ووارث وان عليا وصيي ووارثي
وواثقي در فردوس الاخبار وموده است از بريده رضي الله عنه مرويست حديث
قال النبي صلى الله عليه وسلم عنوان صحيفة المؤمن
حب علي بن ابي طالب ورماقب خطيب وموده است وصواعق محرقه از
انس بن مالك مرويست حديث قال النبي صلى الله عليه وسلم
رحم الله عليا اللهم ادر الحق معه حيث دار ورصاح
سته برواية امير المومنين مسطور است حديث قال النبي صلى الله عليه
وسلم ان الجنة تشتاق الى ثلثة علي وعمار وسلمان وصحح
ترمذي وصحيح نسائي ومستدرك حاكم وصواعق محرقه برواية انس مالك مسطور است
قال النبي صلى الله عليه وسلم يا علي ان فيك مثلا من
عيسى ابغضته اليهود حتى بهتوا امه واحبته النصارى
حتى انزلوه بالمنزلة التي ليست له ثم قال علي يهلك في اثنان

فِي اثْنَانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يُقَرِّظُنِي بِمَا لَيْسَ فِيَّ وَمُبْغِضٌ يَحْمِلُهُ
شَنَآنِي عَلَى أَنْ يَبْهَتَنِي وَرَوَى أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ وَالْبَزَّارُ وَأَبُو يَعْلَى وَالْمُسْتَدْرَكُ الْحَاكِمُ وَمِشْكَوٰة
وَصَوَاعِقُ مُحْرِقَةٌ بِرِوَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَطْوَلَاتٌ حَدِيثُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيٍّ إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى
وَخُلِقْتُ أَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ فَأَنَا أَصْلُهَا وَ
أَنْتَ فَرْعُهَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ أَغْصَانُهَا فَمَنْ تَعَلَّقَ
بِغُصْنٍ مِنْهَا أَدْخَلَهُ اللّٰهُ تَعَالَى الْجَنَّةَ وَرَوَى أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ وَمَوَدَّتُ
وَصِيَّةُ الْأَوْلِيَاءِ بِرِوَايَةِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْأَنْصَارِيِّ مَطْوَلَاتٌ قَالَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا وَمَنْ أَحَبَّنِي
فَقَدْ أَحَبَّ اللّٰهَ وَمَنْ بَغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَمَنْ أَبْغَضَنِي
فَقَدْ أَبْغَضَ اللّٰهَ وَرَوَى تِرْمِذِيُّ أَرْسَلَمَانَ وَدَرَصَوَاعِقُ مُحْرِقَةٌ أَزْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا
مَرْوِيَّتْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ قَسِيمُ
النَّارِ وَالْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَرَوَى دَارَقُطْنِيُّ وَصَوَاعِقُ مُحْرِقَةٌ مَسْطُورَاتٌ
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَجُوزُ أَحَدٌ الصِّرَاطَ إِلَّا مَنْ
مَنْ كَتَبَ لَهُ عَلِيٌّ الْجَوَازَ وَرَوَى دَارَقُطْنِيُّ وَصَوَاعِقُ مُحْرِقَةٌ وَفَصْلٌ

الخطاب از ابو بکر صدیق رضی الله عنه مرویست قال النبی
صلی الله علیه وسلم ان الله افترض طاعتی وطاعته
اهل بیتی علی الناس خاصة وعلی الخلق عامة قیل یا رسو
ل الله فما الناس وما الخلق قال الناس اهل مکة
والخلق ما خلق الله تعالی من ذی روح در فردوس الاخبار از
ابن عباس رضی الله عنه مرویست قال النبی صلی الله علیه وسلم
حب علی حسنة لا تضر معها سیئة وبغضه سیئة لا
تنفع معها حسنة هم در کتاب مذکور از راوی مسطور مرویست
قال النبی صلی الله علیه وسلم علی باب علمی ومبین
لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان وبغضه نفاق
والنظر الیه رافته ومودته عبادة در حلیة الاولیاء ابی ذر
غفاری رضی الله عنه مرویست قال النبی صلی الله علیه
وسلم سیکون من بعدی فتنة فاذا کان ذلک
فالزموا علی بن ابیطالب فانه فاروق بین الحق والباطل
در فردوس الاخبار از ابی لیلی غفاری مرویست در مسند احمد و مستدرک

حاکم وجه اول

حاکم وصواعق محرقه از ابوسعید خدری مرویست که روزی باجماعه
صحابه بخدمت رسول میرفتیم که دوال نعلین النبی رو گسسته شد امیرالمومنین
از اخراج رفته اصلاح میکرد پس گفت بخدا مرصلی الله علیه وسلم یا ایها الذین آمنوا
منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فقلنا
من هو یا رسول الله فقال ذاک خاصف النعل فخرجت فبشرته
بما قال رسول الله فلم یلتفت به وجاء حتی اعانه سعده
منقبت ان رسول الله علیه وسلم صعد المنبر فحمد الله
واثنی علیه وقال بعد ما قال ان علی ابیطالب فوثبت
الیه علی فقال انا یا رسول الله فقال ادن منی فدلی منه وحمنه
الی صدره وقبل ما بین عینیه ورایینا دموع عینی رسول الله
یجری علی صدره وقال یا علی صوتیه یا معشر المسلمین هذا علی
بن ابیطالب هذا شیخ المهاجرین والانصار هذا المخی
وابن عمی وختنی ولحمی وشعری هذا ابو السبطین الحسن
والحسین سیدی شباب اهل الجنة هذا مفرج والکروب عنی
هذا اسد الله فی ارضه وسفه علی اعدائه فعلی

الناس

خاصف

مبغضا لعنت الله ولعنته الاعنين والله منه بري
وانا منه بري فمن احب ان يتبرء من الله ومني فليتبرء
منه فليبلغ الشاهد منكم الغائب در شرف النبي مسطور است
منقبت قال النبي صلى الله عليه وسلم لوفد ثقيف حين
جائه لتسلمن او لابعثن رجلا مني او قال مثل نفسي
فليضربن اعناقكم ويسبين ذراريكم وليأخذن
اموالكم قال عمر فوالله ما تمنيت الامارة الا يومئذ
يومئذ وجعلت الضب صدري له مرجاء ان يقول
هو هذا قال فالتفت بعلي فاخذه بيده ثم قال هو هذا در
استيعاب از مطلب بن عبد الله اخطب مرويست ومنقبت قال النبي صلى الله
عليه وسلم هذا علي اقدم سلما واسلاما ودر مناقب
ابن مردويه از ابو ذر غفاري مرويست كه ما در خدمت انسرور رفته گفتيم
كيست دوست ترين اصحاب نزد تو كه اگر كاري افتد باو مراقفت كنيم وكمر
حادثه روغمايد از و مفارقت نكنيم فرمود اين علي است كه مقدم شماست
در اطاعت واسلام منقبت قال النبي صلى الله عليه وسلم
علي مع الحق

علی یعسوب المسلمین والمال یعسوب المنافقین ورواه
نحوه از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست منقبت قال النبی صلی
الله علیه وسلم یا فاطمة ان کرامت الله ایاک زوجتک
من اقدامهم مسلما واکثرهم علما وافضلهم حلما ان
الله اطلع الی اهل الارض اطلاعا فاختارنی منهم وبعلک
فاوحی الی ان زوجه ایاک واتخذه وصیا دروسیلته
المعجبین از ابن عباس ودر مناقب خطیب از سلمان فارسی مرویست
که وقتی سیدة النساء در عیادة رسول علیه السلام بگریست دران زمان این
حدیث فرمود منقبت قال النبی صلی الله علیه وسلم من
کنت ولیه فعلی ولیه ومن کنت امامه فعلی امامه
از فاطمه الزهرا علیها التحیة والثناء مرویست منقبت قال النبی صلی الله
علیه وسلم اعلم امتی من بعدی علی بن ابیطالب
از سلمان فارسی رضی الله علیه وعنه مرویست منقبت قال النبی صلی الله علیه
وسلم یا ابابکر کفی وکف علی فی العدل سواء از ابی بکر رضی
رضی الله عنه مرویست منقبت قال النبی صلی الله علیه وسلم

لو اجتمع الناس على حب علي بن ابيطالب لما خلق الله النار

عما از عمر بن الخطاب رضي الله عنه مرويست منقبت قال النبي صلى الله
عليه وسلم يا علي انت سيد في الدنيا والاخرة من احبك
فقد احبني وحبيبك حبيبي وحبيبي حبيب الله و
عدوك عدوي وعدوي عدو الله والويل لمن
ابغضك من بعدي از عبد الله بن عباس رضي الله عنه مرويست منقبت
قال النبي صلى الله عليه وسلم لن تضلوا ولن تهلكوا وانتم
تحب كف علي واذا خالفتموه فقد ضللتم طرق الهدى
ودفعتم في العمى ما تقول الله في ذمته الله منقبت قال النبي
صلى الله عليه وسلم ان اخي وصفيري وخير من اترك
بعدي يقضي ديني وخير من اخلفت بعدي علي ابن ابيطالب
ومناقب ابن مردويه وهداية السعداء از سلمان فارسي بن مالك مرويست
منقبت قال النبي صلى الله عليه وسلم ما ايها الناس
اني تركت فيكم ما ان اخذتم به لن تضلوا كتاب الله و
عترتي اهل بيتي در صحيح ترمذي ومشكوة از جابر انصاري و در مصابيح وهداية

وہدایت السعداء از حسان بن ثابت مروی است کہ در روز عرفہ رسول خدا بر منبر در
آمدہ بعد از حمد و ثنا این حدیث فرمود منقبت قال النبی صلی اللہ علیہ
الا یا ایہا الناس انما انا بشر مثلکم یوشک ان یاتینی رسول
ربی فاجیب وانا تارک فیکم الثقلین اولہما کتاب اللہ فیہ
الہدی والنور فخذوا بکتاب اللہ وتمسکوا بہ وثانیہما اہل بیتی اذکرکم
اذکرکم اللہ فی اہل بیتی من ابغضہما کان علی الہدی
ومن ترکہما کان علی الضلالت در صحیح مسلم و مصابیح
و مشکوۃ و مشارق الانوار و ہدایت السعداء بروایت زید بن ارقم مسطور است
کہ در موضع خم غدیر کہ مابین مکہ و مدینہ است رسول خطبہ خواندہ این حدیث فرمود
منقبت قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لہ الحمد
عرض حب علی و فاطمۃ وذریتہما علی البریۃ فمن اجاب منہم
بالاجابت جعل منہم الرسل ومن اجاب بعد ذلک جعل
منہم الشیعۃ ان اللہ جمعہم فی الجنۃ در خلاصۃ المناقب مسطور است
منقبت قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من احب ان یحیی حیوتی
ویموت موتی ویدخل الجنۃ التی وعدنی ولیتول علی بن ابیطالب

وذريته الطاهرين ائمة الهدى ومصابيح الدجى
من بعده فانهم لن يخرجوكم باب الهدى الى ابواب الضلالة
لهم وكتاب مذكور مسطور منقبت قال النبي صلى الله عليه وسلم
اول من التخذ علي بن ابيطالب اخا من اهل السماء اسرا
قيل ثم ميكائيل ثم جبرئيل واول من احبه منهم
حملة العرش ثم الرضوان خازن الجنة ثم ملك
الموت وامنه يترحم على محب علي بن ابيطالب
كما يترحم على الانبياء هم وكتاب مذكور مسطور
منقبت قال النبي صلى الله عليه وسلم فضل علي بن
ابيطالب على جميع الصحابة بسبعين مرتبة منقبت
قال النبي صلى الله عليه وسلم عاهدني ربي ان لا يقبل
ايمان عبد الا بمحبة اهلبيتي هم وكتاب مذكور مسطور
منقبت قال النبي صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده لا
تزل قدم عبد يوم القيمة حتى يسال الله عن حبنا وحب
اهل البيت فقال عمر وما ايته حبكم من بعدكم فوضع يده

مع وكتاب مذكور مسطور

فوضع يده على راس علي بن ابيطالب فقال حبي من بعدي
حب هذا هم در كتاب مذكور مسطور است منقبت قال النبي صلى الله
عليه وسلم يا علي ان الله قد غفر لك ولذريتك ولمن
ولد لك ولاهلك ولشيعتك ولمحب شيعتك فبشر انك لا تزيغ
بيغ الباطن در جمع وليلى وصواعق محرقه مسطور است منقبت قال
النبي صلى الله عليه وسلم اني تارك فيكم الثقلين
احدهما اعظم من الاخر كتاب الله حبل ممدود من
السماء الى الارض وعترتي اهل بيتي ولن يفترقا حتى يردا
علي الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما در تفسير ثعلبي وشكوة
ومصابيح وكتاب شفا ونصاب الاخبار واربعين بروايت زيد بن ارقم مسطور است
كه در حجة الوداع بمنزل غدير خم منقبت قال النبي صلى الله عليه
وسلم الا ان مثل اهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجا
ومن تخلف عنها هلك در مسند احمد بن حنبل وشكوة وشرف النبوت
وهداية السعداء از ابي ذر غفاري رضي الله عنه مرويست كه در كعبه راكرفته ميكفت
كه شنيدم از رسول كه بيغمبر ميفرمود منقبت قال النبي صلى الله عليه وسلم

لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَأَسَاسُ الدِّينِ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي در تشریح و
ہدایۃ السعداء مسطور است منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
لِعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَسِلْمٌ
لِمَنْ سَالَمَكُمْ در صحیح ترمذی و مصابیح و مشکوۃ از زید بن ارقم مروی
و در صواعق محرقہ مسطور است کہ چون اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا نازل شد رسول فرمود انا حرب الحدیث منقبت قَالَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحِبُّوا اللّٰهَ لِمَا يَغْذُوكُمْ مِنْ نِعَمِهِ
وَأَحِبُّونِي بِحُبِّ اللّٰهِ وَأَحِبُّوا بِحُبِّي وَأَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي
بِحُبِّي در شرح مشکوۃ و نصاب الاخبار و فصل الخطاب و معانی الاخبار و ہدایۃ
السعداء و خلاصۃ المناقب مسطور است منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَا فَاطِمَةُ أَمَا تَرْضَيْنَ أَنَّ اللّٰهَ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاخْتَارَ أَبَاكِ
وَزَوْجَكِ در فردوس الاخبار مسطور است منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ تَرِدُونَ عَلَى الْحَوْضِ مُرْوَدِّينَ
مُبَيَّضَةً وُجُوهُكُمْ وَأَنَّ أَعْدَاءَكُمْ يَرِدُونَ عَلَى الْحَوْضِ ظِمَاءً
مُقْبَحِينَ در جمع دیلمی و صواعق محرقہ مسطور است منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ أَمَا تَرْضَى أَنَّكَ مَعِي فِي الْجَنَّةِ وَالْحَسَنُ
وَالْحُسَيْنُ وَذَرَارِينَا خَلْفَ ظُهُورِنَا وَأَزْوَاجُنَا خَلْفَ ذَرَارِينَا وَأَشْيَاعُنَا
عَنْ أَيْمَانِنَا وَشَمَائِلِنَا وَمَنَاقِبِ مَرْدُوَيْهِ وَصَوَاعِقِ مُحْرِقَةٍ مَسْطُورٌ مَنْقُبَتٌ
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ مَعْرِفَةُ آلِ مُحَمَّدٍ جَوَازٌ عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ
لِأَئِمَّةِ آلِ مُحَمَّدٍ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَحُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ وَرَوْضَةٌ
الْأَخْبَارِ وَفَصْلُ الْخِطَابِ مَسْطُورٌ مَنْقُبَتٌ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَتَى سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَنْكَرُوا أَفْضَلِيَّتَهُ
سُمِّيَ بِذَلِكَ وَآدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ
قَالُوا بَلَى فَقَالَ تَعَالَى أَنَا رَبُّكُمْ وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَعَلِيٌّ أَمِيرُكُمْ وَفِي
فِرْدَوْسِ الْأَخْبَارِ بِرِوَايَةِ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ مَسْطُورٌ مَنْقُبَتٌ عَنْ جَابِرِ بْنِ
عَبْدِ اللّٰهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عَلِيٍّ قَالَ هٰذَا أَمِيرُ الْبَرَرَةِ
وَقَاتِلُ الْكَفَرَةِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ
يَمُدُّهُ بِصَوْتِهِ وَمُسْتَدْرَكِ حَاكِمٍ وَصَوَاعِقِ مُحْرِقَةٍ أَزْ جَابِرِ عَبْدِ اللّٰهِ الْأَنْصَارِيِّ
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ رِوَايَتٌ مَنْقُبَتٌ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

لما اسري بي الى السماء ثم من السماء الى سدرة المنتهى
وقفت بين يدي ربي فقال يا محمد قلت لبيك وسعديك قال
لقد بلوت خلقي وانعمت فاتهم رايت اطوع لك قلت ربي
عليا قال قد صدقت يا محمد قال فهل اتخذت لنفسك خليفة
يودي عنك احكامك ويعلم عبادي من كتابي ما لا
يعلمون قلت اختر فان خيرك خيري قال اخترت لك عليا
فاتخذه لنفسك خليفة ووصيا وهو نخله علمي وحكمي و
هو امير المؤمنين حقا لم ينلها احد قبله وليت لاحد بعده
يا محمد علي راية الهدى وامام من اطاعني ونور اوليائي
وهو الكلمة التي الزمها المتقين من احبه فقد احبني
ومن ابغضه فقد ابغضني فبشره بذلك يا محمد قلت ربي
لقد البشر وبحر المعارف وخلاصة المناقب ومناقب خطيب برواية
امير المؤمنين كرم الله وجهه ودر حلية الاولياء برواية ابو هريره رضي الله عنه
مسطورة منقبت قال النبي صلى الله عليه وسلم قال الله لي
في ليلة المعراج من تحب من الخلق قلت عليا فقال التفت

التفت الى يسارك فالتفت فاذا على من يسارى وبحر
المناقب وخلاصة المناقب مسطورست منقبت قال النبى صلى الله
عليه وسلم ان الله خاطبنى ليلة المعراج بلغته
على قلت يا رب انت خاطبنى ام على قال يا محمد انا شئ
لست كالاشياء فاقاس بالناس وصف بالشبهات
خلقتك من نورى وخلقت عليا من نورك فاطلعت
على سرائر قلبك فلم اجد فى قلبك احدا احب اليك
من على بن ابيطالب فخاطبتك بلغتك ولسانه كيظمين
قليلك وبر مناقب خطيب وبحر المناقب وخلاصة المناقب مسطورست منقبت
قال النبى صلى الله عليه وسلم من اراد ان يتمسك بحبل المتين
فليحب عليا وذريته وبر دستور المحقايق بروايته زيد بن ارقم مسطورست
منقبت قال النبى صلى الله عليه وسلم خلق الله عز وجل
من نور وجه على بن ابيطالب سبعين الف ملك يستغفرون
له وكل محبيه الى اليوم القيمه وبحر المناقب ومناقب خطيب مسطورست
منقبت قال النبى صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم القيمة

يصعد على براق طالب على الفردوس وهو جبل عال في الجنة
وفوقه عرش رب العالمين ومن سفحته يتفجر انهار
الجنة وتتفرق في الجنان وهو جالس على كرسي من نور
يجري بين يديه النسيم لا يجوز احد على الصراط المستقيم
الا ومعه برائة بولايته وولايته ذريته واهل بيته وليشرف
على الجنة فيدخل محبه في الجنة ومبغضه في النار درر بحر
المناقب وخلاصة المناقب مسطورست منقبت قال النبي صلى الله عليه
وسلم يا علي ان الله تعالى اشرف على الدنيا فاختارني
على رجال العالمين ثم اطلع الثانية فاختارك على
رجال العالمين ثم اطلع الثالثة فاختار ائمة للمعصومين
من ولدك على رجال العلمين ثم اطلع الى ابعة فاختار
فاطمة على نساء العالمين درروات از امير المومنين
رويت منقبت يا علي انت خير البشر من شك فيه فقد
كفر هو از امير المومنين رويت منقبت قال النبي صلى الله
عليه وسلم لا يحب عليا الا مومن ولا يبغضه الا

الاکافر اہم از امیر المومنین روایت منقبت قال النبی صلی اللہ علیہ
وسلم بغض علی کفر و بغض بنی ہاشم نفاق ہم از امیر المومنین
روایت منقبت قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لما
جعل لکل شیء نبی و وصیا فشیث وصی آدم و یوشع
وصی موسی و شمعون وصی عیسی و علی وصی و ہو خیرا
لاوصیاء فی الدنیا والاخرۃ منقبت قال النبی صلی اللہ علیہ
وسلم یا علی انت تبوء ذمتی و انت خلیفتی علی امتی منقبت
قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لما اسری بی الی السماء فسنبی
الملائکتہ بالبشارۃ فی کل سماء حتی لقینی جبرئیل فی
محفل مع الملائکتہ فقال یا محمد لو جمعت امتک علی
حب علی ما خلق النار قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم کف
علی کفی منقبت قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یا علی لا یبغضک من الانصار الا کان
اصلہ یہود منقبت قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا علی
من اطاعنی فقد اطاع اللہ و من اطاعک فقد اطاعنی

اطاع

وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللّٰهَ وَمَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي

منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ الْاَئِمَّةُ

مِنْ وُلْدِكَ فَمَنْ اَطَاعَهُمْ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ

فَقَدْ عَصَى اللّٰهَ وَهُمْ عُرْوَةُ الْوُثْقٰى وَهُمُ الْوَسِيلَةُ اِلَى

اللّٰهِ تَعَالٰى منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ

اَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللّٰهَ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ وَكَانَ لَهُ

مِثْلُ اَحَدٍ ذَهَبًا فَاَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَصَدَّ فِي عُمُرِهِ حَتّٰى

يَحُجَّ اَلْفَ عَامٍ عَلٰى قَدَمَيْهِ ثُمَّ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ قُتِلَ

مَظْلُومًا لَمْ يُوَالِكَ يَا عَلِيُّ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَلَمْ يَدْخُلْهَا منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

لَا تَسْتَخِفُّوا الشِّيعَةَ فَاِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَيَشْفَعُ فِي مِثْلِ

رَبِيعَةَ وَمُضَرَ مؤلف گويد ظاهر اين است كه اويس قرنی است بر آنكه

صحرم اسرار شيخ عطار در تذكرة الاولياء می نويسد كه در حرب صفين كه

امير المومنين را با معاويه واقعه شد و اويس رضی الله عنه آمده با امير

بيعت نموده بدرجه شهادت رسيد ليكن تفاوت ميانست كه شيخ ميگويد

بعد دوسوی کو سنقد آن جبیلہ ربیعہ و مضر بالتماس اولیس امت محمدی اُرزید
خواہد شد و در حدیث شریف قید موی نیست لہذا بنابر اختلاف روایات
تفاوت شدہ واللہ اعلم بہ حقایق الامور منقبت قال النبی صلی اللہ
علیہ وسلم یا علی انک تقرع باب الجنۃ فتدخلہا
بلا حساب منقبت قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم
الصلوٰۃ علی و علی علی یدخل الجنۃ قال النبی صلی اللہ علیہ
وسلم من احب ان یرکب سفینۃ النجاۃ و یتمسک
بالعروۃ الوثقی و یعتصم بحبل اللہ المتین فلیوال علیا
بعدی ولیعاد عدوہ ولا باثم بائمۃ الہدی من ولدہ
فانہم خلفائی و اوصیائی و حجج اللہ علی الخلق بعدی و
وسادات امتی و قادۃ الاتقیاء الی الجنۃ حزبہم حزبی
و حزبی حزب اللہ و حزب اعدائہم حزب الشیطان
منقبت قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا علی انی رایت
اسمک مقرونا باسمی فی اربعۃ مواطن فالنست بالنظر
الیہ لما بلغت بیت المقدس فی معراجی الی السماء

وجدت وصخرة يقال لا اله الا الله محمد رسول
الله ايدته بوزيره ونصرته بوزيره فقلت لجبرئيل
ومن وزيري فقال علي بن ابيطالب فلما انتهيت
الى سدرة المنتهى وجدت عليها لا اله الا
انا ومحمد صفوتي من خلقي ايدته بوزيره ونصرته بوزيره
فقلت لجبرئيل ومن وزيري قال علي ابن ابيطالب
فلما جاوزت سدرة المنتهى وانتهيت الى العرش
فرب العالمين وجدت مكتوبا على قوائمه
اني انا الله لا اله الا انا ومحمد حبيبي من خلقي ايدته
ونصرته بوزيره فلما هبطت الى الجنة وجدت
مكتوبا على باب الجنة لا اله الا الله محمد حبيبه
من خلقي ايدته بوزيره ونصرته بوزيره احببت بعلي
ان الله اشرف على الدنيا فاختارني تا اينجا از امير المؤمنين
كرم الله وجهه مرويست منقبت قال النبي صلى الله عليه وسلم
من كنت مولاه فعلي وليه علي بن ابيطالب

هم ازوي مرويست منقبت قال النبي صلى الله عليه وسلم
افضل رجال العالمين في زمانه هذا علي وافضل نساء
العالمين من نساء الاولين والاخرين فاطمة هم ازوي مروي
منقبت قال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابن عباس
عليك عليا فان الحق على لسانه والنفاق بجانبه وان
هذا قفل الجنة ومفاتيحها به يدخلون الجنة وبه يدخلون
النار هم ازوي مرويست منقبت قال النبي صلى الله عليه
وسلم علي وشيعتهم الفائزون يوم القيامة هم
ازوي مرويست منقبت قال النبي صلى الله عليه وسلم
علي وشيعتهم الفائزون يوم القيامة منقبت قال النبي
صلى الله عليه وسلم يا عبد الله ابشرك ان الله قد
ايدني به سيد الاولين والاخرين الواصلين علي
فجعله كفوي فان اردت ان تتوزعه وتنتفع فاتبعه
اتبعه هم ازوي مرويست منقبت قال النبي صلى الله عليه وسلم
رايت على باب الجنة مكتوبا لا اله الا الله محمد الرسول الله

عَلِيٍّ اَخِ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَرْجَابِرٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ مَرْوِيَّتْ مَنْقَبَتْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ لَوْ اَنَّ اَحَدًا عَبَدَ اللّٰهَ حَقَّ عِبَادَتِهٖ ثُمَّ شَكَّ
فِيْكَ وَفِيْ اَهْلِ بَيْتِكَ وَهُوَ اَفْضَلُ النَّاسِ كَانَ فِي النَّارِ هُمْ اَرْجَابِرٍ
مَرْوِيَّتْ مَنْقَبَتْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا خَيْرَ فِيْ اُمَّتِهٖ
لَيْسَ فِيْهَا اَحَدٌ مَنْ وَلَدَ عَلِيٍّ بِاَمْرٍ بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهٰى عَنِ الْمُنْكَرِ هُمْ
اَرْجَابِرٍ مَرْوِيَّتْ مَنْقَبَتْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِيْ بَعَثَنِيْ
بِالْحَقِّ نَبِيًّا اِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَيَسْتَغْفِرُوْنَ لِعَلِيٍّ وَتَشْفَقُ عَلَيْهِ
وَعَلٰى شِيْعَتِهٖ اَشْفَقُ مِنَ الْوَالِدَيْنِ عَلَى الْوَلَدِ هُمْ اَرْجَابِرٍ مَرْوِيَّتْ
مَنْقَبَتْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ
يَاْتِيْنِيْ جَبْرَئِيْلُ بِخَرِيْطَتَيْنِ مِنَ الْفَاتِيْحِ النَّارِ وَخَرِيْطَةٌ مِنْ
مَفَاتِيْحِ الْجَنَّةِ عَلٰى مَفَاتِيْحِ الْجَنَّةِ اَسْمَاءُ الْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ
شِيْعَةِ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَعَلٰى مَفَاتِيْحِ النَّارِ اَسْمَاءُ الْمُبْغِضِيْنَ مِنْ
اَعْدَائِهٖ فَيَقُوْلُ يَا اَحْمَدُ هٰذَا لِمُبْغِضِيْكَ وَهٰذَا لِمُحِبِّيْكَ
فَاَدْفَعُهَا اِلٰى عَلِيِّ بْنِ اَبِيْ طَالِبٍ فَيُحَكِّمُ فِيْهِمْ بِمَا يُرِيْدُ فَهُوَ الَّذِيْ قَسَمَ الْاَرْزَاقَ وَلَا يَدْخُلُ مُبْغِضُهٗ الْجَنَّةَ وَلَا يَجِدُ

لا يحبه النار ابدا هم از جابر روايت منقبت قال النبي صلى الله
عليه وسلم اول ثلمة في الاسلام مخالفة علي هم از جابر روايت
منقبت قال النبي صلى الله عليه وسلم ايها الناس احبوا
عليا فان الله احبه واستحبوا منه فان الله يستحي منه
از عقبه بن عامر روايت منقبت قال النبي صلى الله عليه وسلم
ان الله اصطفاني على الانبياء واختارني واصطفى
على الاوصياء وصيا ووصيره بن عمي وصهري له وشد ازره
بعضدي كما شد عضد موسى باخيه هارون
وهو خليفتي ووزيري ولو كان لعدي بني الكانت
بعدي النبوة له انس بن مالك روايت منقبت قال النبي صلى
الله عليه وسلم حدثني جبرئيل عن الله عز
وجل ان الله تعالى يحب عليا ما لا يحب الملائكته
ولا النبيين والا المرسلين وما من تسبيحة يسبح
الله الا يخلق الله ملكا يستغفر لمحبيه وشيعته الى اليوم
القيمة هم از انس روايت منقبت قال النبي صلى الله عليه وسلم

مِنْ اَخِيكَ يَا عَلِيُّ كَانَ مَعَ النَّبِيِّينَ فِي دَرَجَتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَمَنْ مَاتَ يُبْغِضُكَ فَلَا يُبَالِي مَاتَ يَهُودِيًّا اَوْ نَصْرَانِيًّا
از عمر ابن الخطاب رضی الله عنه مرویست منقبت قال النبی صلی الله علیه وسلم
خَيْرُ رِجَالِكُمْ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ وَخَيْرُ شَبَابِكُمُ الْحَسَنُ
وَالْحُسَيْنُ وَخَيْرُ نِسَائِكُمْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ از ابن عمر مرویست
منقبت قال النبی صلی الله علیه وسلم اَنَّ اَخِي وَوَزِيرِي
وَخَلِيفَتِي فِي اَهْلِي وَخَيْرُ مَنْ اَتْرُكُ بَعْدِي يَقْضِي مَوْعُودِي
عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ از انس بن مالک مرویست رضی الله عنه مرویست
منقبت قال النبی صلی الله علیه وسلم اِنَّ اللّٰهَ قَدْ عَهِدَ
اِلَيَّ اَنَّ مَنْ حَرَجَ عَلَى عَلِيٍّ فَهُوَ كَافِرٌ وَلَيْدُ النَّارِ از عائشه
رضی الله عنها مرویست وکفت فانسیت هذا الحدیث یوم الجمیل
حَتَّى ذَكَّرَنِيهِ بِالْبَصْرَةِ وَاَنَا اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَعَسَى اَنْ
يَكُونَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ فِي اللَّوْحِ
الْمَحْفُوظِ تَحْتَ الْعَرْشِ مَكْتُوبًا عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ اَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ از محمد بن الحسن بن علی مرویست منقبت قال النبی

قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل علیا
قائد المسلمین الی الجنة به یدخلون الجنة وبه یجوز
یعذبون یوم القیمة قلنا کیف ذلک قال بمحبته یمر
یر خلون الجنة وببغضه یدخلون النار از محمد حنیفه رضی الله
عنه مرویست منقبت قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا
فرغ الله تعالی من الحساب العباد یامر الملکین
فیقفان علی صراط فلا یجوز احد الا ببراة ولایة
من علی فمن لم یکن معه کبه الله فی النار از ابو سعید خدری
مرویست منقبت قال النبی صلی الله علیه وسلم ایمان اهل
السموات والارض ان وضع فی کفة ووضع ایمان علی فی کفة
لرجح ایمان علی بن ابیطالب عبدالله بن حوشیفه بسرة غیری
از پدر کلان خود روایت کند که گفت دو مرد پیش عمر بن الخطاب آمده پرسیدند از طلاق
کنیزک پس عمر رضی الله عنه پرسید این مسله را از مردی که دران مکان حاضر بود پس گفت
وا دانمود آنرا به هر دو آنگاه خود پس بازگشت عمر بسوی آن دو مرد و گفت دو
طلاقست پس گفت یکی ازان دو مرد بعمر که سبحان الله آمدیم ما بسوی تو و تو امیر

مومنانی و پرسیدیم از تو مسئله و جواب دادی تو متوسل شده بسوی مردی
و حال آنکه نجد اسوگند که با تو له سخن نکرد و با شارة جواب داد گفت عمر ایا
میدانی تو کیست این مرد برادر رسول خداست گواهی میدهم من که عمر ام
بدرستی که شنیده ام از رسول که گفت ایمان اهل السموات تا آخر حدیث بیان کرد
منتبت قال النبی صلی الله علیه وسلم سمی الناس مومنین من
اجل علی ولو لم یومن علی لم یکن مومن فی امتی وسمی
مختارا لان الله تعالی اختاره وسمی المرتضی لان الله تعالی
ارتضاه وسمی علیا لانه لم یسم احد قبله باسمه وسمیت
فاطمة بتولا لانها تبتلت وانقطعت عما هو معتاد العورات
فی کل شهر ولانها ترجع فی کل لیلة بکرا وسمیت مریم
بتولا لانها ولدت عیسی بکرا از ام سلمه رضی الله عنها مرویست
مولف گوید بتل در اصل بمعنی قطع است چنانچه عباة صراح نیز دلالة میکند بر این معنی
که البتل القطع ویقال هی العذراء المنقطعة عن الازواج و
یقال هی المنقطعة عن الدنیا الی الله وهی نعت فاطمة بنت
النبی صلی الله علیه وسلم پس برین تقدیر تسمیه فاطمه بتول

به بتول جهت آن باشد که منقطع است از دنیا بسوی خدا و تسمیه بریحانه بنابر انقطاع
ازدواج منقبت قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی نحن
من شجرة انا وانت والملائکة تشتاق الینا والجنة لک
انه اذا کان یوم القیمة ینصب لی منبر من نور ولابراهیم
منبر من نور ولک منبر من نور فنجلس علیها واذا منادٍ
ینادی یا حجج من وصی بین حبیب وخلیل ثم اوحی الیهما
بما تبیح الجنة والنار فادفعها الیک از زید بن اسلم مرویست منقبت
قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی ایدنی هذا
الدین بعلی وانا منه وفیه انزل افمن کان علی بینة
من ربه الآیة از ابوذر غفاری رضی الله عنه مرویست منقبت
عن الامام محمد باقر عن آبائه انه مثل رسول الله
عن الناس فقال النبی صلی الله علیه وسلم خیرهم
وافقههم وافضلهم واعلمهم واقربهم الی الجنة علی
بن ابیطالب ولا فیکم اتقی ولا اقرب الی منه
منقبت عن انس قال کنت مع النبی صلی الله علیه

وسلم فقيل علي فقال النبي صلى الله عليه وسلم
هذا حجة على امتي وحبيبك النبوة قال النبي صلى الله
عليه وسلم قبل ان تخلق الله آدم ونفخ الروح فيه
وقال اذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم
واشهدهم على انفسهم الست بربكم قالوا بلى فقال انا ربكم
الا على ومحمد نبيكم وعلي اميركم مولف كويد كنت وليا
واده بين للناء والطين قول امير المومنين كرم الله وجهه مطابق حديث مذكور
زيرا كه ولي اسيغ والي نيز آمده منقبت عن انس قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم يا انس انطلق فادع لي سيد العرب يعني
عليا فقالت عايشة الست سيد العرب فقال انا سيد
ولد آدم ولا فخر وعلي سيد العرب فلما جاء ارسل
رسول الله الى الانصار فالوة فقال لهم يا معشر الانصار الا ادلكم على ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعده
قالوا بلى يا رسول الله قال هذا علي فاحبوه بحبي واكرموه
بكرامتي فان جبرئيل امرني بالذي قلت لكم

لكم عن الله از انس مالك مرويست منقبت قال النبي صلى الله عليه
وسلم ياتي الناس يوم القيمة بالاعمال فلا ينفعهم
الا من قبلت انا وعلي بن ابيطالب عمله بعد قبول
الامنة از الي امامه باملي مرويست منقبت عن ابي
موسى النهدي قال كنت مع رسول الله في بقيع
الغرقد ومع ابوبكر وعثمان وعمر ونفر من اصحابه وعلي
فالتفت الي ابي بكر فقال يا ابابكر هذا الذي تراه وزيري في السماء
وزيري في الارض فارض يعني علي بن ابيطالب فان احببت
ان تلقى الله وهو عنك راض فارض عليا فان رضاه رضاء
الله وغضبه غضب الله از الي موسى هندي مرويست منقبت عن
ابي ذر غفاري قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم
يقول ان الله تعالى اطلع الارض اطلاعا من
عرشه بلا كيف فلا زوال فاختارني وجعلني
سيد الاولين والاخرين من النبيين والمرسلين
واعطاني ما لم يعط لاحد وهو الركن والمقام و

الحوض والزمزم للشعر الا على الجمرات العظام
يمينه الصفا ويساره المروة واعطاني الله ما لم يعط
احدا من النبيين والملائكة المقربين
قلنا وما ذاك يا رسول الله قال اعطاني عليا واعطاه
العذراء البتول ترجع كل ليلة بكرا ولم يعط ذلك
احدا من النبيين والحسن والحسين ولم يعط احد مثلهما
واعطاه اخا صهرا مثلي وليس لاحد اخ مثلي واعطاه
الحوض وجعل اليه قسمته الجنة والنار ولم يعط ذلك
الملائكة وجعل شيعته في الجنة واعطاه اخا مثلي
وليس لاحد اخ مثلي ايها الناس من اراد ان يطفئ
غضب الله وان يقتل الله عمله فلينظر الى علي فان
النظر اليه يزيد في الايمان وان حبه يذهب السيئات
كما يذيب النار الرصاص منقبت عن ابي هريرة قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال من
صام يوم الثامن عشر من ذي الحجة كان له ستين

سنين شهرا وهو اليوم الذي اخذ فيه النبي بيد علي
بغدير خم فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه از ابي بريده مرويست منقبت
عن عمر بن الخطاب قال لقب رسول الله صلى الله عليه
وسلم لعلي علما فقال من كنت مولاه فعلي مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله
وانصر من نصره اللهم انت شهيدي عليهم فقال كان
في جنبي شاب حسن الوجه طيب الريح فقال يا عمر لقد عقد
رسول الله عقدا لا يحله كذا وكذا الا منافق فاحذر ان
يحله فقال قلت يا رسول الله انك حيث قلت في علي كان
في جنبي شاب حسن الوجه طيب الرائحة فقال كذا وكذا قال
نعم يا عمر انه ليس من ولد ادم لكنه جبرئيل اراد ان
يؤكد عليكم ما قلته في علي از ابن الخطاب مرويست
مولف گويد حديث من كنت مولاه فعلي مولاه در صحيح ترمذي
ومسلم ومصابيح ومسند احمد بن حنبل ومشكوة وصواعق محرقه وغيره نيز مسطورست

چنانکه عبارت مشکوه اینست عن البراء بن عازب وزید بن ارقم ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم لما نزل بغدیر خم اخذ
بید علی رضی الله عنه فقال الستم تعلمون انی
اولی بالمومنین من انفسهم قالوا بلی قال الستم تعلمون
انی اولی بکل مومن من نفسه قالوا بلی فقال اللهم
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد
من عاداه فلقیه عمر رضی الله بعد ذلک فقال له هنیا یا ابن
ابیطالب اصبحت وامسیت مولی کل مومن ومومنة رواه
صحرقه می آرد انه رواه عن النبی ثلثون صحابیا وان کثیرا منهم
طرقه صحیح وحسن منقبت عن عائشه رضی الله عنها قالت سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لعلی حبک ان لیس
لمحبک حسرة عند موته ولا خیفة فی قبره ولا فزع یوم القیمة
منقبت عن ابن عمر قال کنا نصلی مع النبی صلی الله علیه
وسلم فالتفت الینا فقال ایها الناس هذا ولیکم بعدی
فی الدنیا والاخرة فلحفظوه یعنی علیا منقبت قال النبی صلی الله

صلى الله عليه وسلم انا سيد النبيين وعلي سيد الوصيين
وان اوصيائي بعدي اثنا عشر اولهم علي واخرهم القائم المهدي
از ابابه بن ربعي مرويست منقبت عن عمر سلمان الفارسي وهو
يريد ان يعود جلا ونحن جلوس في خلقه وفينا رجل
قال لو شئتم لانبئكم بافضل هذه الامة بعد نبيها
وافضل من هذين الرجلين ابي بكر وعمر ثم قام سلمان
فقال والله لو شئت لانبئك يا افضل هذه الامة بعد
نبيها وافضل من هذين الرجلين ابي بكر وعمر ثم مضى
سلمان فقيل له يا ابا عبد الله ما قلت قال يا سلمان اندري
من الاوصياء قلت الله ورسوله اعلم قال ان آدم وصي
شيث وكان افضل من ترك بعده من ولده ووصي
نوح سام وكان افضل من تركه بعده موسى
ووصي موسى يوشع وكان افضل من تركه
بعده ووصي سليمان آصف بن برخيا وكان
افضل من تركه بعده ووصي عيسى شمعون بن برخيا

قلت يا رسول الله وهو علي قال نعم قلت يا رسول الله هذا اوصيت قال يا سلمان

وكان افضل من ترك بعده والى وصيت الى علي
وهو افضل من ترك بعدي [illegible] عن عمر قال لما عقد
عقد مواخاة بين اصحابه قال هذا علي اخي في الدنيا
والاخرة خليفتي في اهلي ووصي في امتي ووارث علمي و
قاضي ديني ما له مني وما لي منه نفعه نفعي وضره
ضري من احبه فقد احبني ومن ابغضه فقد ابغضني
عن سلمان الفارسي قال دخلت على النبي صلى الله عليه
وسلم واذا الحسين على فخذه وهو يقبل عليه وفاه ويقول
انت سيد ابن سيد انت امام بن امام انت حجة بن حجة
ابو حجج تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم منقبت
عن زيد بن خارجة مولى رسول الله صلى الله عليه
وسلم وعلى اله قال لما كان الليلة التي اخذ فيها
رسول الله على الانصار بيعته الاولى فقال اخذت
عليكم بما اخذ الله على النبيين من قبلي ان تحفظوني
كما تحفظون انفسكم وتمنعوني فيما تمنعون

تمتحنون انفسكم وتحفظون علي بن ابيطالب بما تحفظون
انفسكم فانه الصديق الاكبر يزيد الله به دينكم
وان الله اعطى موسى العصا وابراهيم النار لطفيته
وعيسى الكلمات التي كان يحيي بها الموتى واعطاني
هذا ولكل مني اية ربي والائمة الطاهرون آيتي
من ولدي لن تخلو الارض من الايمان ما بقي احد
من ذريته وعليهم تقوم القيامة مولف لوبا از حديث
يا علي ان الله تعالى اشرف على الدنيا فاختارني على رجال
العالمين ثم اطلع الثانية فاختارك على رجال العالمين
الى آخره تا امينجا جمله احاديث ارجمع عارف ربانى مير سيد علي همداني كه موسوم
بمودة است از مودة ثالثة نقل كرده اگرچه احاديث مذكوره در اكثري از كتب
معتبره منظور و آمده اما چون در جمع سيد مذكور قدس الله سره اعتماد تمام بود بهمين
آسامي كتب ديگر نيز در اين باب سيوم در بيان بعضي از فضايل افضل الانبيا
و اول اوليا امير المومنين و امام العارفين علي مرتضى كرم الله وجهه وما يتعلق
بر ارباب و انس و اصحاب عنش ظاهر و ماهر است كه بعد از كلام خداى جل وعلا حديث مصطفى

علیه التحیة والثنا هیچ کلامی فصیح تر و شریف تر از کلام امیر المومنین کرم الله وجهه نیست
بنابرین بعد از بیان آیات بابرکات قرآنی و احادیث جبیب سبحانی افتتاح این
باب متبرکا و تیمنا بکلام معجز انجام آن امام معلی مقام کرده شد و این جمله یکصد و چهار
کلمه مکرمه است که آن را منظور نظر آفریدگار خواجه محمد وهدار نور مضجعه شرح کرده
موسوم بخطبته البیان گردانیده مولف بشرف مطالعه اش مشرف شده انصاف
الت که شارح طیب الله انفاسه در متانت عبارت و رسای معانی داد شرح داده
اگر رساله مذکوره تمامی نوشت موجب اطالت باب میشد ازین وجه سخن نقطع بقدر
دانش کوته اندیش نمود و در حین تحریر آورد امید که موافق رضای خدا و مطابق رضای همان موافق
آرای انحضرت کرم الله وجهه باشد منقبت قال النبی امیر المومنین
کرم الله وجهه انا الذی عندی مفاتیح الغیب لا
یعلمها بعد محمد غیری کاتب ترجمه اقوال را موقوف داشته
دست ان پرداخته منقبت قال کرم الله وجهه انا الذی قال فیه
رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی
بابها منقبت قال کرم الله وجهه انا ذو القرنین المذکور
فی الصحف الاولی منقبت قال کرم الله وجهه انا الحجر الملقم
الذی

الذی تفجر منه اثنا عشرة عینا منقبت قال کرم الله وجهه
انا الذی عندی خاتم سلیمان منقبت قال کرم الله وجهه انا الله
انونی حساب الخلائق منقبت قال کرم الله وجهه انا اللوح المحفوظ
قال کرم الله وجهه انا مقلب القلوب والابصار الذی
ایا بهوتم ان علینا حسابهم منقبت قال کرم الله وجهه انا
الذی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی الصراط
والموقف موقفک منقبت قال کرم الله وجهه انا الذی عنده علم
الکتاب علی ما کان ویکون منقبت قال کرم الله وجهه
انا آدم الاول انا نوح الاول انا ابراهیم الخلیل حین القی فی
النار انا موسی المومنین مولف گوید در تحفة الطالبین مسطور است
که پیش از آدم صفی و بعد از خلق بهشت و دوزخ بشصد هزار سال ده هزار آدم را
حق سبحانه بیافرید و هر آدم را ده هزار سال عمر داد پس باز میراند و خلق کرد بعد
ایشان همچنان ده هزار آدم و همان عمر داد پس سیوم بار آدم صفی را آفرید نه آن
در زمان هر آدم نوح باشد ازین جهت نوح اول گفته باشد ملا جامی قدس سره
گوید قطعه عالمی لطفی و عین جود از روی یقین ده ذات تو مقصود ایجاد

دو عالم آمده بود بر آدم مقدم معنیت اندر ازل نام سبقت کرده بر حوا و آدم
آدم اول توئی کر راست می پرسی زمن گرچه آدم از ره صورت مقدم آمده
صدق دعوی را و این معنی خطاب بوتراب شاهد است آمار بر اعیان مسلم آمده
منقبت قال کرم الله وجه انا فتاح الاسباب منقبت قال
کرم الله وجه انا منشئ السحاب منقبت قال کرم الله وجه
انا مورق الاشجار منقبت قال کرم الله وجه انا مفجر
العیون انا مطرد الانهار منقبت قال کرم الله وجه انا
ولی الارضین انا سمات السموات منقبت قال کرم الله
وجه انا الذی عندی فصل الخطاب انا قسیم الجنة و
النار منقبت قال کرم الله وجه انا ترجمان وحی الله
انا معصوم من عند الله منقبت قال کرم الله وجه
انا حجة الله علی من فی السموات و فوق الارضین
منقبت قال کرم الله وجه انا خازن علم الله انا قائم
بالقسط منقبت قال کرم الله وجه انا دابة الارض که آن از
علامات قیامت است منقبت قال کرم الله وجه انا الصیحة بالحق

منقبت قال کرم الله وجه انا الرجفة انا الراجفة

بالحق يوم الخروج لا يكتم عنه خلق السموات والارض
منقبت قال الله كرم الله وجهه انا صوت علي بن ابيطالب
في الحروب كالصوت الرعد منقبت قال كرم الله وجهه
ما خلق الله حجة وكتب على حواشيه لا اله الا الله
محمد الرسول الله علي ولي الله ووصيه وقال ثم خلق
العرش كتب على اركانه الاربعة لا اله الا الله محمد
الرسول الله علي ولي الله ووصيه وقال ثم خلق الارضين
الارضين كتب على اطرافها لا اله الا الله محمد الرسول
الله علي ولي الله ووصيه وقال ثم خلقه اللوح وكتب
على حدوده لا اله الا الله محمد الرسول الله علي ولي
الله ووصيه منقبت قال كرم الله وجهه انا الساعة التي
اوجبت لمن كذب بها سعيرا منقبت قال كرم الله
وجهه انا ذلك الكتاب لا ريب فيه منقبت قال كرم الله
وجهه انا الاسماء الحسنى التي امر الله ان يدعى
بها منقبت قال كرم الله وجهه انا النور الذي اقتبس

مَنَا مُوسِيٍ فَهُدَى منقبت قال كرم الله وجهه انا هادم
القصور منقبت قال كرم الله وجهه انا المخرج للمومنين
من القبور منقبت قال كرم الله وجهه انا الذي عندي
الف كتاب من كتب الانبياء منقبت قال كرم الله
وجهه انا المتكلم بكل لغة في الدنيا منقبت قال كرم
الله وجهه انا صاحب نوح منجيه انا صاحب ايوب
المبتلى ومنجيه وشافيه انا صاحب يونس منجيه
منقبت قال كرم الله وجهه انا اقمت السموات السبع بنوري
بحمد وقدرتي الكاملة منقبت قال كرم الله وجهه
انا الذي بي اسلم ابراهيم الخليل لرب العالمين
واقر بفضله منقبت قال كرم الله وجهه انا عصاء الكليم
وبه اخذ بناصية الخلق اجمعين منقبت قال كرم الله
وجهه انا الذي نظرت في عالم الملكوت فلم اجد عيبا
شيئا وقد غاب منقبت قال كرم الله انا الذي احصى هذا
الخلق وان كثروا حتى عاد بحمر الى الله منقبت قال كرم الله

الله وجهه انا الذي لا يتبدل القول لدي وما انا بظلام للعبيد
منقبت قال كرم الله وجهه انا ولي الله في الارض والمفوض
اليه امره واحكم في عباده منقبت قال كرم الله وجهه انا الذي
دعوت السموات البيع فاجابوني فامرتهما فيصبون منقبت
قال كرم الله وجهه انا الذي بعثت النبيين والمرسلين منقبت
قال كرم الله وجهه انا الذي دعوت الشمس والقمر فاجابا لي منقبت
قال كرم الله وجهه انا فطرت العالمين منقبت قال كرم الله وجهه
انا واحي الارضين وعالم بالاقاليم منقبت قال كرم الله انا امر
الله والروح منقبت قال كرم الله وجهه انا الذي قال الله لاعدائه في
جهنم كل كفار عنيد منقبت قال كرم الله وجهه انا الذي
آرهسيت لنكر كردم كوه ها را بحبتة كناه واشتن زمين الى الجبال نبطت
الارضين انا مخرج العيون ومنبت الزروع ومسرف
الاشجار ومخرج الثمار منقبت قال كرم الله وجهه انا الذي
اقدر الاقوت انا منزل للطر ومسمع الوعد منقبت قال كرم والبرق
الله وجهه انا منشي الشمس ومطلع الفجر ومنشي النجوم ومنشي الفلك

فِي الْبَحْرِ سَنَصِيبُ قَالَ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ أَنَا الَّذِي أُقِيمُ السَّاعَةَ أَنَا
الَّذِي إِذَا مُتُّ أَقُولُ مُتُّ وَإِذَا قُتِلْتُ قُلْتُ قُتِلْتُ سَنَصِيبُ قَالَ كَرَّمَ اللهُ
أَنَا الَّذِي مَا يَحْدُثُ أَنَا بَعْدَ آنٍ وَسَاعَةٌ بَعْدَ سَاعَةٍ أَنَا الَّذِي أَعْلَمُ
خَطَرَاتِ الْقُلُوبِ وَمُلَمَّ الْعُيُونِ وَمَا يُخْفِي الصُّدُورُ سَنَصِيبُ
قَالَ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِينَ وَزَكَاتُهُمْ وَحَجُّهُمْ
وَجِهَادُهُمْ سَنَصِيبُ قَالَ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ أَنَا النَّاقُورُ الَّذِي قَالَ اللهُ
تَعَالَى فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ أَنَا صَاحِبُ النَّشْرِ الْأَوَّلِ وَالْآخِرَةِ أَنَا أَوَّلُ
مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي وَأَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ سَنَصِيبُ قَالَ كَرَّمَ اللهُ
وَجْهَهُ أَنَا صَاحِبُ الْكَوَاكِبِ وَمُنْزِلُ الدَّوْلَةِ أَنَا صَاحِبُ الْوَرْ
الزَّوَالِ وَالزَّلْزَلَةِ أَنَا صَاحِبُ الْمَنَايَا وَصَاحِبُ الْبَلَايَا وَفَصْلُ
الْخِطَابِ سَنَصِيبُ قَالَ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ أَنَا صَاحِبُ إِرَمَ ذَاتِ
الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ وَأَنَا نَزَلْتُهَا أَنَا
لِلْمُنْفِقِ الْبَاذِلِ بِمَا فِيهَا سَنَصِيبُ قَالَ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ أَنَا
أَهْلَكْتُ الْجَبَّارِينَ الْمُتَقَدِّمِينَ بِسَعْدٍ وَالْفِقَارِ سَنَصِيبُ
قَالَ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ أَنَا الَّذِي حَمَلَتِ النُّوحَ فِي سَفِينَتِهِ الَّتِي

الَّتِي عَمِلَهَا أَنَا الَّذِي أَنْجَيْتُ إِبْرَاهِيمَ وَأَنَا مُؤْنِسُهُ أَنَا
مُؤْنِسُ يُوسُفَ فِي الْجُبِّ وَمُخْرِجُهُ أَنَا صَاحِبُ مُوسَى وَ
الْخَضِرِ وَمُعَلِّمُهَا مَنْقَبَتٌ قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنَا مُنْشِئُ
الْمَلَكُوتِ وَالْكَوْنِ مَنْقَبَتٌ قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنَا الْبَارِئُ
يَدِي أَنَا الْمُصَوِّرُ فِي الْأَرْحَامِ مَنْقَبَتٌ قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ
أَنَا الَّذِي أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَأَدْفَعُ الْبُرَصَ وَأَعْلَمُ مَا فِي الضَّمَائِرِ
يَعْنِي أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ
مَنْقَبَتٌ قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنَا الْبَعُوضَةُ الَّتِي ضَرَبَ اللَّهُ بِهَا
مَثَلًا مَنْقَبَتٌ قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنَا الَّذِي أُطِيعُ اللَّهَ فِي الظُّلْمَةِ
مَنْقَبَتٌ قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنَا الَّذِي أُقَامِرُ اللَّهَ وَالْخَلْقَ فِي الظُّلْمَةِ
وَدَعَوْنِي إِلَى طَاعَتِي فَلَمَّا ظَهَرَتْ أَنْكَرُوا وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا جَاءَهُمْ
مَا عَرَفُوا وَكَفَرُوا بِهِ مَنْقَبَتٌ قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنَا الَّذِي كَسَوْتُ
الْعِظَامَ لَحْمًا مَنْقَبَتٌ قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنَا الَّذِي هُوَ حَامِلُ عَرْشِ
اللَّهِ مَعَ الْأَبْرَارِ مِنْ وُلْدِي وَحَائِلُ الْعِلْمِ أَنَا الَّذِي أَعْلَمُ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ
وَالْكُتُبِ السَّالِفَةِ أَنَا لِلرَّسُولِ فِي الْعِلْمِ مَنْقَبَتٌ قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ

أنا وجه الله في السموات والأرض من كل شيء هالك إلا وجهه أنا صاحب
الجنة والطاعون نسبت قال كرم الله وجهه أنا باب الله الذي قال
الله تعالى إن الذين كذبوا بآياتنا واستكبروا عنها لا تفتح لهم
أبواب السماء ولا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط
وكذلك نجزي المجرمين نسبت قال كرم الله وجهه أنا الذي خذ
ميثاق جبرئيل وميكائيل بالطاعة لي نسبت قال كرم الله وجهه
أنا اسم من السماء الحسنى وهو الأعظم والأعلى نسبت قال كرم
الله وجهه أنا صاحب الكتاب المسطور وأنا صاحب الطور أنا
بيت الله المعمور أنا حرث النسل أنا الذي فرض الله طاعتي على كل
ذي روح متنفس من خلق الله نسبت قال كرم الله وجهه أنا الذي
أنشر الأولين والآخرين أنا قائد الأشقياء يسعى ذو الشقاء
ومحرقهم بالنار نسبت قال كرم الله وجهه أنا الذي اصطفى
الله على الدين أنا منتقم من الظالمين أنا الذي أرى دعوة
الأمم أنا الذي أذود المنافقين عن حوض رسول الله
نسبت قال كرم الله وجهه أنا باب فتح الله من دخله

أنا الذي أرى دعوة الأمم أنا الذي أذود المنافقين عن حوض رسول الله

دخله كان آمنا الذي بيده مفاتيح الجنان ومقاليد
اليزان منقبت قال كرم الله وجهه انا الذي جهد الجبرة
باطفاء نور الله وادحاض حجته قبلي الله ان يتم نوره
وولايته اعطى الله نبيه الكوثر واعطاني نهر الحيوة
انا مع رسول الله في الارض فعوفي الله من يشاء و
يمنعني من يشاء منقبت قال كرم الله وجهه انا قايم في
خضر حيث لا روح يتحرك ولا نفس تتنفس عمري منقبت
قال كرم الله وجهه انا عالم صامت ومحمد عالم ناطق منقبت قال
كرم الله وجهه انا صاحب القرن الاولى انا حارون موسى
الكليم واغرقت فرعون انا عذاب يوم الظلة منقبت قال كرم
الله وجهه انا ايات الله وامين الله انا احيى واميت انا
اخلق وارزق انا السميع العليم انا البصير انا الذي
اجوز السموات السبع والارضين السبع في طرفة
عين انا الاولى وانا الثانية منقبت قال كرم الله وجهه
انا ذو القرنين لهذه الامة منقبت قال كرم الله وجهه

نصر

منقبت قال کرم الله وجهه انا الذی انفخ فی الناقور یوما عسیرا
علی الکافرین غیر یسیر منقبت قال کرم الله وجهه انا الکلمة
الدسم الاعظم وهو کهیعص منقبت قال کرم الله وجهه
انا المتکلم فی لسان صباء عیسی انا یوسف الصدیق
انا الذی یصلی فی اخر الزمان عیسی فی خلقی انا المتقلب فی تصویر

کهیعص

مولوی معنوی گوید ؎ آن نکته تحقیق حقایق بحقیقت ذکر روی یقین مظهر حق بود
علی بود آن نقطه توحید احد کز دم احمد ذ جزا و نقش وحدة نشود علی بود آن
بود وجود و جهان کز ره معنی ذ بی او نشدی عالم موجود علی بود آن
نور مجرد که بدد در همه عالم ذ با یوسف و با عیسی و با هود علی بود ذ با ملک
سلیمانی و با عصمت یحیی ذ با منزلت آدم و داود علی بود ذ هم صابر
هم صادق و هم قانت و متقی ذ هم هادی و هم شاهد و مشهود علی بود ذ
هم اول و هم آخر و هم ظاهر و باطن ذ هم وعده و هم موعد و موجود علی بود
این سر شنو یا ز رشحش الحق تبریز ذ کز نقد وجود و جهان سود علی بود ذ
منقبت قال کرم الله وجهه انا الاخرة والاولی انا ابدی
وعبد انا فرع من فروع الزیتون وقندیل

وقندیل من قنادیل النبوة قال کرم الله وجهه انا مظهر الاشیاء کیف اشاء سنت قال کرم الله وجهه انا الذی اعمال العباد لا یغرب عنی شیء فی الارض ولا فی السماء سنت قال کرم الله وجهه انا مصباح الهدایة انا مشکوة فیها نور المصطفی انا الذی لیس شیء من عمل عامل الا یعرفنی سنت قال کرم الله وجهه انا خازن السموات والارض انا قایم بالقسط انا عالم بتغییر الزمان وحدثانه انا الذی اعلم عدد النمل ووزنها وعدد قطرات الامطار سنت قال کرم الله وجهه انا ایات الله الکبری التی اراها الله فرعون وعصی سنت قال کرم الله وجهه انا الذی اقبل القبلتین واحی مرتین ومظهر الاشیاء کیف اشاء سنت قال کرم الله وجهه انا الذی برهیت وجهه الکفار کف تراب فرجعوا وهلکوا انا الذی حمد ولا یتنی الف امه فسخطهم الله سنت قال کرم الله وجهه انا الذی سالف الزمان وخارج وظاهر فی اخر الزمان سنت قال کرم الله وجهه انا قاضم قرا عنة الاولین ومخرجهم

وَمُعَذِّبُهُمْ فِي الْآخِرِينَ أَنَا مُعَذِّبُ الْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَ
مُخْرِجُهُمْ وَمُعَذِّبُ يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرٍ وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا
نسب قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنَا مُتَكَلِّمٌ بِسَبْعِينَ لِسَانًا وَمُفْتٍ
كُلِّ شَيْءٍ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا أَنَا الَّذِي أَعْلَمُ مَا يَحْدُثُ فِي
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَمْرًا بَعْدَ أَمْرٍ وَشَيْءٍ بَعْدَ شَيْءٍ إِلَى الْيَوْمِ الْقِيَامَةِ نسب
قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنَا الَّذِي عَمِدَ إِلَيَّ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ اسْمًا مِنَ الْأَسْمَاءِ
الْعِظَامِ نسب قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَرَى أَعْمَالَ الْخَلَائِقِ فِي مَشَارِقِ
الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَلَا يَخْفَى عَلَيَّ شَيْءٌ مِنْهُمْ نسب قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ
أَنَا الْكَعْبَةُ الْحَرَامُ وَالْبَيْتُ الْحَرَامُ وَالْبَيْتُ الْعَتِيقُ أَنَا الَّذِي يَمْلِكُنِي
اللَّهُ أَنَا الَّذِي شَرَقَ الْأَرْضَ وَغَرَبَهَا مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَمَلِيحٌ أَبْيَضُ
نسب قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنَا مُحَمَّدٌ لِلْمُصْطَفَى أَنَا عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى عَمَّا
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٌّ ظَهْرِي أَنَا اللَّمْدُوحُ بِرُوحِ
الْقُدُسِ أَنَا اللَّعِينُ الَّذِي لَا يَقَعُ عَلَيَّ اسْمٌ وَسِمَةٌ نسب قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ
وَجْهَهُ أَنَا أَظْهَرُ الْأَشْيَاءِ الْوُجُودِ بِهِ كَيْفَ إِسْنَاءِ مَرْوِيٍّ مَنْوِيٍّ

فهيده ان امام مبين ولي خداوند آفتاب وجود اهل صفا وان امام كه قايم

ان امامی که قایم است بحق ۰۰ در زمین و زمان و ارض ۰۰ ذات اوست
واجب العصمت ۰۰ او منزه ز شرک و کفر و ریا ۰۰ عالم و حدتست مسکن او
او برون از صفات باقی ۰۰ اوست جان و حقیقة انسان ۰۰ جمله فانی شوند
واو برجا جنبش او بود ز حی قدیم ۰۰ کردش او بود بملک اتقا ۰۰ ذات سبحان او
باقی و بیچون ۰۰ وان صفاتش علی عالی را ۰۰ نیست جز صفات او از ذات
بست ممسوس او بذات خدا ۰۰ اوست آن کنج مخفی لاهوت ۰۰ که ز حق او بحق
شده پیدا ۰۰ فقد آن علم کنج بی پایان ۰۰ نیست دیگر بحر علی اعلا ۰۰ حکمت او
جز او نداند کس ۰۰ کو حکیم است و عالم اشیا ۰۰ اول حق بود بلا اول ۰۰ آخر حق
بود بلا آخر ۰۰ ناصر انبیاست او الحق ۰۰ اولیا راست دیده بنیا ۰۰ مظهر حق حاضر است
در کونین یقین دان که اوست بدر دجا ۰۰ او بحق است و حق از و حاضر ۰۰ او بحق
جاویدان ببقا ۰۰ لمعه نور روی او کرده ۰۰ آفتاب از ضیای خود شیدا ۰۰ بود از
نور او دل آدم ۰۰ که شده تاج مظهر اسما ۰۰ بی ولای علی بحق خدا ۰۰ نه نهد در بهشت
آدم پا ۰۰ مطلع گشته است بر همه شی ۰۰ آدم از علم آن امام لقا ۰۰ سجده کردند
مر ورا ملکوت ۰۰ زانکه بد نور خالق یکتا ۰۰ در ره قدس عالم جبروت ۰۰ انبیا را دلیل
و راه نما شیث و خم بدید نور علی ۰۰ گشت زان نور عالم اعلا ۰۰ نوح از دیگ

انچه میطلبید تا رسیدش بمنزل علیا کرد ذکرش خلیل در پله شد بر و نار
لاله حمرا جمله نسرین و سنبل و گل شد نار نمرود بر خلیل خدا رو باو کرد نیک
اسمعیل کشت قربان کیش او بصفا بسکه نالید پیش او یعقوب بوی یوسف
شنید و شد بینا نور او دید موسی عمران کشت واله در ان شب یلدا
ارجعی فتاده بد بیخود کشت مستغرق وصال لقا گفت یارب مرا نشانی ده
گفت دادم ترا ید بیضا بود با جمله انبیا در سر کشت با ذات مصطفی پیدا
در شریعت در مدینه علم در حقیقت امیر بر دو سرا لطف او بود همدم مریم
گشت عیسی از ان سبب پیدا سر او دید سید کونین در شب قرب در مقام
دنی از علی می شنید نطق علی بعلی جز علی نبود انجا او علی ست ابن عم رسول
اوست والی و شوهر زهرا مردان طالبند او مطلوب عارفان صامتند
او گویا خلق جهال او بود عالم غیر نادان او بود دانا علم جاوید شد بر ش
روشن کرد تحقیق رمز ما اوحی اوست مقصود کل موجودات اوست واقف
رکنهای خدا ذره نیست بی مشیت او از ثری تا که فوق تخت ثرا قاصر
علم در واحدیت اوست کرد او قصر دین و شرع بنا اول و آخر او بود در دین
ظاهر و باطن او بود نجد لقا تا ندانی تو سر ما یعنی نرسی در ولایت والا کر تولا

کر تو لاکنی به حیدر کن تا برندت به جنت الماوی روح اعظم بود مرقد او
دایما در طواف ذکر و دعا نعت احمد خوان ز سر تحقیق بوتراب است شاه مردان
کر شود روشنت که والی اوست با من ای خواجه کم کنی غوغا مومنان
جمله رو باو دارند کو امیر است هادی والا ما همه ذره ایم او خورشید ما همه قطره ایم
او دریا ما همه مرده ایم او زنده ما همه پستی ایم او اعلی ما همه غافلیم او آگاه
ما همه فانیم او بقا شمس دین چونکه صادقی در عشق جان فدا کن بر وای مولانا
تا شود جانت واصل جانان تا رسد قطره ات سوی دریا بنده خاندان
بجان می باش کر نخواهی رسی به تخت ولوا منقبت در مسند احمد بن حنبل
از ابن عباس مرویست که شنیدم از امیر المومنین علی که میگفت انا عبد الله و
اخ رسول الله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها غیری الا کاذب
مصنف مولف گوید اسم عبد الله مخصوص اقطابست و لهذا اکابر انبیا علیهم
السلام را که اقطاب اعصار بودند در قران مجید هر جا که ذکر کرده موسوم به عبد الله
گردانیده کما قال الله تعالی انی عبد الله اتانی الکتاب
وجعلنی نبیا منقبت در مصابیح القلوب و سیر النبی و کفایة المومنین
از امام حسین علیه السلام مرویست که گفت روزی پدرم بر کنار فراهجت

غسل و آب ستد ناگاه موجی برآمده پیراهن ببرد چون بیرون آمد ناقی
گفت انظر عن یمینک و خذ ما تری چون نگاه کرد پیراهنی در دیبای
پیچیده فرا گرفت رقعه از گریبانش افتاد که بر و نوشته بود بسم الله الرحمن
الرحیم هذه هدی من الله العزیز الحکیم
الی علی ابن ابیطالب هذا قمیص نوح و عمامة آدم و
اورثناها قوما آخرین سبب در مجلد ثانی حسب الیسر و مناقب
ابن مردویه از انس مالک مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان
الجنة تشتاق الی اربعة من امتی من خواستم معلوم کنم پس نزد
ابوبکر رضی الله عنه گفتم مپرس از انحضرت که آن چهار کیند ابوبکر گفت
ملاحظه داریم اگر از جمله آن چهار ناشم تو تبسم مرا سر زنش کنی نگاه نزد عثمان
رضی الله عنه رفته حدیث مذکور را باوی در میان نهادم او نیز گفت اندیشه دارم
اگر از جمله ان چهار نباشم تو امیه زبان بطعن من کشایند پس نزد عمر رضی الله عنه
رفته گفتم او نیز در جواب گفت میترسم اگر داخل آن چهار نباشم تو عدی
مرا کنایتها گویند بعد ازان نزد امیر المومنین علی کرم الله وجهه رفته گفتم
امیر گفت والله ازان سرور سوال کنم اگر از جمله آن چهار باشم لوا رحمد

الی یوم القیامة.

چه کس ۲

الهی تقدیر سازم مگر باشم از خدای عزوجل مسالت نمایم که مرا از انجمله گرداند
بسوی رسول متوجه شدم و من باوی رفتم تا آمدیم در سرای مامون در حالیکه سر
مبارکش در کنار دحیه کلبی بود چون دحیه امیر را دید سلام کرده گفت بگیر سر
مبارک پسر عم خود که تو سزاوارتری از من چون رسول بیدار شد سر خود را
در کنار علی مرتضی دید فرمود یا اخی نیاورده است ترا نزد ما مگر حاجتی گفت
یا رسول الله وقتیکه داخل شدم در خانه سر مبارک تو بر زانوی دحیه کلبی بود
بر من سلام کرده گفت بگیر سر مبارک پسر عم خود را که از من احق و اولای بانکار
فرمود یا اخی شناختی او را گفت رسول خدا بهتر شناسد فرمود جبرئیل بود امیر
گفت یا رسول الله انس مرا آگاه گردانیده که تو فرموده بهشت آرزومند چهار کس
از امت من کدام اند آن چهار کس انس در بدست حق پرست خود سه گفت بسوی امیر
المومنین کرم الله وجهه اشارة کرد و گفت والله تو اول اثنانی منصب در مناقب حافظ
ابن مردویه از ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهم که روزی در آمد علی مرتضی بخانه محمد
مصطفی و عایشه نزد انس در بود پس امیر المومنین در میان سید المرسلین و ام
المومنین نشست و عایشه گفت یا علی این نه جای تست انس در فرمود کوتاه کن
و دست بدار از این سخن و مرنجان مرا در رنجس برادر من بدرستی که او ست امیر

مومنان و بهترین مسلمانان و پیشوای آنانی که دست و پای و روی ایشان
نورانیت و در روز قیامت بر صراط می نشیند و اولیای و دوستان خود را
به جنت داخل میسازد و اعدای را در آتش می اندازد شافعی علیه الرحمة گوید
عَلِیٌّ حُبُّهُ جَنَّةٌ قَسِیْمُ النَّارِ وَالْجَنَّهْ ۞ وَصِیُّ الْمُصْطَفٰی
حَقًّا اِمَامُ الْاِنْسِ وَالْجَنَّهْ ۞ حکیم سنائی گوید نظم
نایب کردگار حیدر بود ۞ صاحب ذوالفقار حیدر بود ۞ مهر و کینش
دلیل میزد دارد ۞ حلم و خشمش قسیم جنت نار ۞ صف
و در اوسط طبرانی و مستدرک
حاکم و صواعق محرقه از ام سلمه رضی الله عنها منقول است که گفت کان
رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِذَا غَضِبَ لَمْ یَتَجَرَّأْ اَحَدٌ بِکَلِمَةٍ
اِلَّا عَلِیٌّ انتهی و در مصابیح و مشکوة و روضة الاحباب و حبیب السیر و معارج
النبوة از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که در محاصره طائف رسول الله صلی
علیه وسلم با مرتضی علی کرم الله بطریق راز سخنان میگفت چون زمان بیان راز
بامتداد کشید مردمان گفتند عجیب راز دور و درازیست که با پسر عم خود میگوید بر
بر سر ایشان مبارک شده فرمود ما اَنْتَجَیْتُهُ وَلٰکِنَّ اللّٰهَ اَنْتَجَاهُ از انجا
که حکیم ثنائی گوید نظم محرم او بود و کعبه جان ۞ راز دار محرم او گشت سر یزدان

کابز

کاتب نقش خانه تنزیل و خازن گنج نامه تاویل و راز دار خدا نمیرد راز دار پیغمبر چرد

منقبت در کنز العباد و هدایة السعداء مسطور است که روزی سید کائنات علیه افضل

الصلوٰة و اکمل التحیات پنج مرتبه سجده کرد اصحاب استفسار نمودند یا رسول الله سبب

سجده چیست فرمود جبرئیل آمده گفت بدرستی که الله تعالیٰ دوست میدارد علی مرتضیٰ

را من سجده کردم گفت دوست میدارد حسنین را دیگر سجده کردم گفت دوست

میدارد کسانی را که دوستند ایشان را دیگر سجده کردم گفت دوست میدارد دوستان

دوستان ایشان را دیگر سجده کردم در مسند احمد بن حنبل و صحاح سته بروایة انس

بن مالک مرویست که چون عبد الله بن عباس بحالت نزع رسید گفت بار خدایا

تقرب مینجوایم بسوی تو بدوستی علی بن ابیطالب منقبت در کشف الغمه و مناقب

خوارزمی و حبیب السیر بروایة امام حسن عسکری رضوان الله عنه مسطور است که شاه

ولایت پناه در زمان حیات سید المرسلین ملقب بود بامیر المومنین بود و قصه

چنانست که روزی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا آخی با آفتاب جهانتاب

سخن کن که او نیز با تو سخن خواهد کرد امیر المومنین گفت السلام علیک

ایها العبد المطیع لله آفتاب در جواب گفت وعلیک السلام

یا امیر المومنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین

چون سر بر زانوی غم نهاد گفت دوست میدارد کسانی را که

باز سجده کردم

و نیز گفت یا علی تو دوستان تو در بهشت خواهند بود و اول کسی که زمین بر و منشق
شود محمد مصطفی خواهد بود و بعد از ان تو و اول کسی که کسوت حیات خواهد پوشید
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم خواهد بود و بعد از ان تو چون آفتاب بدین مژده
و بشارة متکلم شد امیر المومنین بسوی قبله ساجد شد و اشک از چشم مبارکش در سیلان آمد
رسول فرمود یا اخی و حبیبی ارفع راسك فقد بان الله بك اهل
سبع سموات مولف گوید در احسن الکتاب مسطور است که هفت مرتبه آفتاب
به امیر تکلم نموده منقبت در مناقب خوارزمی و مناقب ابن مردویه و بحر المناقب
و حلیة الاولیاء و احسن الکبار از انس مالک مرویست که رسول را گفت از چشمه من
آب ترتیب کن چون بفرموده قیام نمودم وضو ساخته و نماز گذارده فرمود ای
انس اول کسی که امروز پیش من آید امیر المومنین علی مرتضی آمده دست بزور زد انس ور
گفت اینست امیر المومنین و خیر الوصیین و اولی الناس بعد النبیین و اخذ بود زیبنده
به فرقش تاج دین زانکه بیشك بود امیر المومنین و بعد از ان برخاسته یا مرتضی
معانقه کرد و عرق روی مبارک خود بر روی او مالید و عرق روی او بر روی خود
پس امیر گفت یا رسول الله موجب این شفقت و التفات چیست فرمود یا اخی چرا با تو
مهربانی نکنم حال آنکه تو احکام دین مرا میدانی و سخن مرا بامت میرسانی و بیان میکنی

امیر المومنین و سید المرسلین و خاتم الوصیین
و امام الغر المحجلین یعسوب الدین و قائد الغر
فرمود از آن کدام پیش باشد و فرمود علی
طالع سعید و دین ارشاد، ۴

آن معنی را که بعد ازین اختلاف کنند و ازان منقبت در صحیح ترمذی و صحیح نسائی و
صحایف و مشکوة و مصابیح و هدایة السعداء و دستور التحایق و در مجلد ثانی حبیب السیر
هم از انس مرویست که روزی مرغ بریان نزد نبی آخر الزمان علیه صلوات الرحمان
آوردند روی بسوی آسمان کرده گفت اللهم ائتنی بأحب خلقک الیک
یاکل معی هذا الطیر پس هماندم امیر المومنین نزد سید المرسلین آمد و سر و ابرار
باحید کرار مرغ بریان تناول نمود منقبت در شرح حافظیه مسطورست که امیر را امر تضی
ازان روخوانند که همه در رضای حق سبحانه بوده و النسر و نیز همیشه ازوی راضی و شاکر
گشته منقبت در صحاح سته و مشکوة و مصابیح و دستور التحایق و صحایف و صواعق
محرقه و مسند احمد بن حنبل و اوسط طبرانی و مسند بزار و تشریح و شروح الامه و هدایة
السعداء بزبان عربی و در حبیب السیر و روضة الاحباب و معارج النبوة و شواهد النبوة
بعبارت فارسی باسانید صحیحه چنین مسطورست که بتواتر ایراد یافته که امیر المومنین
به خطاب بوطاب کرار ازان رو مخاطب شده که در جنگ خیبر النسر و عمر رضی الله عنه
را امیر لشکر کرده فرستاد چون بقرار آورد ابو بکر صدیق را امیر لشکر نموده فرستاد
او نیز شکست عظیم خورد النسر و صلی الله علیه وسلم بنابر التماس عمر یکبار او را امیر لشکر
کرده فرستاد چون باز لشکر اسلام انهزام یافت پس بزبان معجز بیان فرمود

لاعطین الرایة غدا رجلا کرارا غیر فرار یحب الله
ورسوله ویحبه الله ورسوله و نیز در شروح لامیه گوید امیر المومنین
را کرار ازان روخوانند که به تکرار حمله بر کفار کردی و در هیچ رزمگاه فرار
نه نموده ایضا صاحب نزهة الارواح گوید السرور مطلبی آن ابن عم نبی آن
شجرة ولایت آن ثمره نهایت انکه بی او مدینه علم را درمی بایست و انکه باو
قصر دین راهیچ در نمی بایست شیر مردی که در هیچ هیچ روی پشت نداده و شتری
که در هیچ جا هیچ پست رو نیاورده آن پر دلی که به یک نعره لشکر یرا دو پاره میکرد
ان صفدری که بیک حمله قلعه را دو پاره می افکند سخنش یک رویه بود ازان در دل
در دل دوستان می نشست و تیغش دو رویه بود ازان دشمنان را می شکست نظم
شیر یزدان کز نهیب خنجرش ۰۰ خصم را لفشرده خون در خنجره ۰۰ بود از اسیب او
پیش از اجل ۰۰ جان دشمن از غزی در غرغره ۰۰ اوست قلب لشکر اسلام ازان
مهر دین بی مهر او نامد سره ۰۰ بر فراز قدر عالی منظرش ۰۰ من نگویم آسمان را
کنگره ۰۰ چون کم از یک نقطه موهوم شد ۰۰ در محیط مرکزش نه دایره ۰۰ متوجه
جمال ازلی شاه نعمت الله ولی گوید داعی احمد مرسل امام اولیا است
حیدر کرار قطب اولیاست ۰۰ ازچه رو کرار خوانند شاه را گر بگویم من

من بگویم با تو راست ۰ بارها در کسوت پیغمبران ۰ آمد و شد این دلیل منتهاست ۰

بارها پوشید دلق آدمی ۰ آن علی کو شهسوار لافتی است منقبت در دستور التحایق

و کنج الاسرار مسطور است که امیر المومنین ملقب بلقب اسد الله الغالب از آن زمان شد که چون

سید کائنات بمعراج رفت در بارگاه کبریا شیری دید با زنجیرهای نور بسته بر بارمی خواست

پیشتر شود آن شیر حمله میکرد از جبرئیل پرسید یا اخی این اسد چه میخواهد گفت یا رسول الله

تفحص کن که از متاع دنیوی چیزی زاید با تو هست چون نظر کرد انگشتری در دست حق پرستش

برآورده جانب او شیر افکند چون از معراج آمد امیر المومنین مبارکباد عرض نموده

انگشتری در پیش نهاده انسر و فرمود جزاک الله فی الدارین خیرا یا اسد الله الغالب

بیت علی مرتضی کز نیست شیر حضرت یزدان ۰ شب معراج چون خاتم گرفت از دست

انسر و منقبت در صحیح بخاری و مسلم و صواعق محرقه و روضة الاحباب و روضة

الشهدا و معارج النبوة مسطور است که در غزوه ذو العشیره چون حضرت سید کائنات

صلح و معاهده نموده به مدینه بازگشت درین سفر ظفر اثر امیر المومنین حیدر را به کنیت

ابو تراب بکنی گردانید عمار یاسر گوید در غزوه مذکوره من و امیر در پای درختی

خرمائی بخواب رفته گرد آلوده شده بودیم که انسر و صلی الله علیه وسلم بر بالین ما آمد

گفت قم یا ابا تراب و فرمود یا اخی ترا خبر دهم از بدبخت ترین مردمان گفت آری فرمود

دوکس آند یکی آنکه ناقه صالح عقر کرده و دیگر آنکه محاسن ترا بخون تو رنگ کند این بگفت
دست حق پرست خود بر سر و روی امیر المومنین میکشید و ملا عبد الرحمن جامی
در شواید النبوة می آرد روزی سید کائنات بخانه سیدة النساء علیها التحیة والثنا
در آمده پرسید ای فاطمه پسر عم من کجاست گفت میان من و او گفتگو شده بود و بنا بر آن
در خانه قیلوله نکرده السرور بیرون شتافته امیر متجسس نمود یکی گفت فلان جا بخواب رفته تجسس
سید المرسلین بانجا رفته دید که رداء از دوشش افتاده و خاک آلود گشته خاک از بدن
پاک خود دور کرده میفرمود قم یا اباتراب کوئید از آن روز امیر را هیچ نامی دوستتر
از ابو تراب خوشتر نیامدی مولف گوید که چون پس الرداء این فضیلت عظیم بود مناسب آن
هر دو در جنب تحریر آورد و بعید نیست که سید المرسلین نسبت بامیر المومنین این کونه
التفات دو مرتبه کرده باشد و الله تعالی اعلم بحقایق الامور قصه در ستور
الحقایق می آرد چه سبب است هرگاه اسم یکی از صحابه مذکور شود رضی الله عنه گوید و لرز
استماع نام امیر المومنین کرم الله وجهه مردیست که روزی سید کائنات پیش از بعثت
بخانه ابو طالب آمد و فاطمه بنت اسد که والده امیر بود گفت یا محمد برگاه تو
در خانه می آئی فرزند رحم من چنان روی خود در شکم میزند که بی اختیار قیام مینمایم
بزبان معجز بیان فرمود کرم الله وجهه بروایتی دیگر چون والده امیر را از مشاهده جمال

جمال محمدی طاقت نشستن نمانده بر سبیل تعظیم قیام نمودی روزی ابوطالب گفت محمد شبانه
فرزندیست اینهمه اکرامش چرا میکنی گفت والله تواضعی که از من واقعه میشود اختیاری نیست
اگر در حالتی که بجانب من محمدی آید قیام ننمایم فرزند رحیم من از غایت طپیدن و نهایت
اضطراب هلاک شود گفت بی برهانی قبول اینمعنی نتوانکرد پس ابوطالب و حمزه اتفاق نمودند
دستهای خود بر دوش ما در اسدالله الغالب محکم کرده سیدکائنات را از بیرون خواندند
بمجرد مواجهه لقای نعلین مصطفی والده امیر تائید صدی و قوت مرتضوی قیام در
انسرور فرمود کرم الله وجهه و بروایتی بر گاه انسرور صلی الله علیه وسلم بخانه عم خود آمدی
روی مبارک بسوی رحم والده امیرالمومنین کرده فرمود السلام علیک یا اخی امیر از درون
شکم گفتی علیک السلام یا رسول الله و بهر طرف که انسرور بودی روی بانجانب نمودی بعد از اطلاع
اینمعنی فرمود کرم الله وجهه عجب هم در کتاب مذکور از والده امیرالمومنین مرویست که چون
مدة هفتماه امیر در رحم ترتیب یافت روزی خوابیده بودم و سیدکائنات نزدمن بزور
هر دو دست نشسته بود که ابوطالب آمده با من از راه غضب گفت محمد جوان است ترا شرم نمی آید
که خوابیده و ارروی حمیت و غیره شمشیر علم کرده تا بکشد گفتم مرا ناحق مکش و خود را
بیموجب در میان خویش و قوم بدنام مساز که محمد معصوم است و بجای فرزند من
او نه از بهر خاطر من چنین فرمان نشسته بود بلکه معالمه بفرزند رحیم من داشت و این راز را هرگز

بر تو اشکار اسیکنم که هرگاه محمد از بیرون آمده السلام علیک یا اخی میگوید این فرزند تست
و از اندرون علیکم السلام یا رسول الله میگوید و بهر جانبی که محمد میکرد و یا می نشست این
فرزند روی خود بهمان طرف میگرداند ابو طالب گفت تا نه بینم باور نکنم و السرور بنا بر
مشاهده مناقشه اکثره حیا بیرون تشریف برده بود فاطمه بنت اسد رضی الله عنها
کس بطلب فرستاد چون محمد آمد گفت یا محمد بدستور سابق بر این فرزند سلام کن
او سرور سلام کرد امیر حوالب باز داد ابو طالب خوشوقت شده گفت یقین که محمد برادر و یار
من خاتم انبیاست منقبت دوم جناب ناصری گوید چه سبب است که چون نام امیر
المومنین علی مذکور شود کرم الله وجهه گویند زیرا که بهنگام روی مبارک از محاربه کفار نگردانیده
و هرگز پیش نظر بت سجده نکرده منقب در حکایات الصالحین مذکور است عَنْ
عَلِیِّ بْنِ اَبِیْطَالِبٍ کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ فِیْ بَطْنِ اُمِّهٖ وَکُلَّمَا اَرَادَتْ اُمُّهٗ
اَنْ تَسْجُدَ لِصَنَمٍ مُدَّ عَلِیٌّ رِجْلَیْهِ فِیْ بَطْنِهَا فَمَا اَمْکَنَتْهُ اَنْ
تَسْجُدَ بِقُدْرَةِ اللّٰهِ تَعَالٰی منقبت سیوم نافت روی زرع جبهه پیش
بت نه نهاده مکرم است بهر وجهه وجیه اطهر او بعد از تسلیم روایات مسطوره
قول سالکان طریقت آنست که چون تسلسل ارشاد و بعثت بموجب خرقه سراج
نداث فایض البرکات علی مرتضی تا قیام قیامت باقی و برادر ارشد ازین وجیه کرم الله

کرّم الله وجهه گویند منقبت در فتوحات القدس مسطور است که چون مادر امیر حامله
گردید کنتری شاه رسل هادی آمنه سبل آمدی و روی بسوی شکم والده امیر کرده زبان
معجزبیان گشادی و با جنین خود تکلم نمودی شاه ولایت پناه در شکم مادر زبان بحمد
سلطان نبوة گشادی والده امیر حقیقت حال و مقال را بسمع ابوطالب رسانید ابوطالب
متحیر گردیده از سید کائنات پرسید حقیقت حال چیست و مکالمه تو با کیست فرمود یا برادر
خود سخن میگویم و یاد صبی خود را گفت و شنیدم می پویم ابوطالب گفت برادر تو کیست گفت
برادر من شاه اولیاست ما هر دو یک نور بوده ایم وقتی که نه عرش بود و نه کرسی نه آسمان بود
و نه زمین با هم تسبیح و تقدیس حق تعالی مینمودیم رفیق و شفیق من در ابتدا بود و در انتها نیز
موافقت خواهد نمود ابوطالب چون این سخن بشنید دانست که این هر دو برادر مشعل راه
هدایت خواهند گردید به یکی مسند رسالت خواهد رسید و دیگری منصب ولایت چون وقت
آن شد که آفتاب ولایت از مطلع غیب طلوع نماید و ظلمت کفر بنور هدایت بزداید
مادر امیرالمومنین از درد طلق بیقرار گردید و بسوی کعبه راه نورید و از برای درد خود
دوا طلبید بگوش هوش او ندا در رسید که بیرون میای و درون خانه درآی
نشانه اشتهاداری چرا بیگانه میکردی چو بدرون کعبه شتافت پرده دید دران پرده
پنهان شد ذات مقدس امیر زیران پرده از پرده غیب بعالم شهادت ظهور آمد

متقارن اینحال مرغ سفیدار سقف خانه پدید آمده بمنقار خود بر سینه علی مرقوم کرد اینده بش
ازین در عالم شهود کسی را نام علی نبود و در آن وقت هر جا طفلی متولد شدی ابوجهل از
خاکپای بتان سرمه در چشمش کشیدی چون خبر ولادت سلطان ولایت بآن
لعین رسید متوجه گردید چون امیر را دید خواست برداشته سرمه در چشمش در آرد هر چند
زور کرد نتوانست که بردارد پس اصابع خود بر چشم وحدت بین امیر المومنین نهاد
که بگشاید و از خاکپای بتان مکحل سازد هر چند زور نمود نتوانست گشود در آن حال
شاه ملک شاه بقوت بازوی ولایت طپانچه بر رویش زد چنانکه بر قفا افتاد و
گردنش کج شد و آن کجی در گردن آن ناراست تا آخر عمر نمودش بود و نا راستی
آن لعین بخلق عالم مینمود و المقصود ما در امیر المومنین از اسمعنی اندوه گین گشته گفت
ای فرزند دلبند چرا دیده نمیگشای و نظری در عالم نمی فرمای میترسم مبادا اعمی
باشی و جانم بناخن غم و الم بخراشی در اینحال الهام ملک علام به سید انام علیه
الصلواه و السلام رسید که ابن عم تو متولد شده بشتاب و او را در تاب افتاب سپهر
رسالت با جمع احباب متوجه گردید و ماه آسمان ولایت را برداشته در دامن خود
باحترام تمام و اعزاز مالا کلام نشانید چون گیسوی مشکبار محبوب آفریدگار مشام جهان را معطر
رسید دیده بر جمال جهان آرای او کشود و سلام و تحیه بجا آورده بستود و انسر و صلی الله

صلی الله علیه وسلم سرمه مازاغ البصر دیده ان چشم چراغ دین کشیده بینای او را
بکحل ماطغی مکحل گردانید مثنوی بجز رسول خدا بر ولی کسی نظر نگشاد که از ازل
نظری داشته بمنظر او منقبت در روضة الشهدا می آرد که ولادت او شاه ولایت
درون بیت الله بعد از واقعه فیل بسی سال روز جمعه سیزدهم شهر رجب شد
بیت شد او دُر و بیت الحرامش صدف ۵ کسی را میسر نشد این شرف
از شیخ مفید رحمة الله علیه منقول است که در مین ردی بود که وجهه توجهه بر دوام بسوی محراب
عبادة داشت و باستعداد ورع و زهاد پشت بر دنیا دنی و امتعه فانی کرده بود
کوئیا این چند بیت مولف گوید خاصه در مدح اوست مثنوی واصل حق از دو عالم رسته
در تعلقهای هستی جسته ۵ روز و شب سر در گریبان داشتی ۵ دیده بر دیدار جانان
داشتی ۵ گر به بینش جلوه کردی مهر و ماه ۵ سوی مهر و مه نمیکردی نگاه ۵ رو بسوئی
قبله اش بودی مدام ۵ غیر حق کس را نکردی احترام ۵ نامش مشرف بن و عیب انتقام
و به خطاب زاهد یمن معروف و صد و نود سال از عمرش گذشته و در نهایت از طاعت
الهی ملول نگشته شبی روی نیاز بدرگاه جهان پناه قاضی الحاجات کرده در مناجات
گفت خداوندا ملکا یکی از بزرگان حرم محترم خود بمن ملاقی گردان خدمت دعایی بیاموزش
به هدف اجابت رسید و ابو طالب که به سفیر من رفته بود بزیارت او توجه فرمود چون او را

نامش ۵ داد فتح الاحباب
کس میترح فی نشر فضله

دید تعظیم کرده سرور و پیش او سید و در پهلوی خود نشانید پرسید از کجائی گفت از تهامه مکه گفت
از کدام قبیله گفت از بنی هاشم بن عبد المناف دیگر بار سرور وی ابو طالب بوسیده
مر زبان راند الحمد الله حق سبحانه تعالی دعای مرا رد نکرد که یکی از مجاوران حرم شریف خود
بمن نمود پرسیدم نام تو چیست گفت ابو طالب بن عبد المطلب زاهد گفت والله در
انجیل خوانده ام که عبد المطلب را دو پسر خواهد بود یکی اکمل الانبیا و نام پدرش عبد الله دیگری
افضل اولیا و نام پدرش ابو طالب چون آن نبی خدا سی سال شود ولی خدا متولد شود
آنگاه گفت ای ابو طالب آن نبی خدا بوجود آمد گفت آری محمد متولد شده و از عمر او
بست و نه سال گذشته گفت بشارت باد ترا بدرستی که امسال از تو فرزندی در وجود آید
که مقتدای اولیا و پیشوای اتقیا باشد ای ابو طالب چون بمکه معظمه یابی برادرزاده خود
بگو که من ترا نیاز بسیار عرض کرده و گواهی میدهد که خدای عز و جل لا شریک است
و تو که محمدی رسول خدا و خاتم انبیائی و چون ولد تو متولد شود او را نیز سلام من
عرض کن و بگو پیری دوست دارد تو بوده چنین گفته که تو وصی محمدی بدان
حضرت بنوعی آنها پذیرد و بوجود متبرک تو ولایت هویدا شود او خاتم بنوت باشد
تو فاتح ولایت ابو طالب گفت ای شیخ آنچه تو میفرمائی حقیقت آن در نمی یابم مگر
برهان مبین بمن نمای گفت چه برهان میطلبی که از خدای تعالی بدوستی نبی و ولی خبر

درخواست کنم درخت اناری در خانه زاهد بود خشک شده ابوطالب گفت ازین
درخت خشک انار تازه میخواهم زاهد دست برداشته گفت پاکا قادرا از سر نبی و ولی
تو گفتم اگر راست است ازین درخت خشک انار تازه مرحمت کن فی الحال بقدرت ایزد متعال
الهی درخت انار سبز شده گلنار بر و پیدا آمده دو انار لطیف سیراب به گشت و در دم
هم پخته بر زمین افتاد زاهد هر دو انار برداشته پیش ابوطالب نهاد چون بشکافت
دانه ها مانند لعل رمانی سرخ بود ابوطالب دانه چند تناول نمود رنگش به لطافت سرخ
گردید منقول است که سرخ روی امیر المومنین کرم الله وجهه از انار بوده القصه ابوطالب
شادان و خندان از خلوت زاهد بیرون آمده روان شد چون بمکه معظمه رسید لطیفه
امیر از پشتش برحم فاطمه بنت اسد منتقل شد و چون مدت حمل گذشت والده امیر
روایت کند که در طواف بیت الله بودم که اثر محاض بر من ظاهر شد چون محمد مصطفی
مرا دید گفت ای مادر ترا چه حالت است که تغیری در رنگت مشاهده میشود صورت حال
بعرض رسانیدم فرمود طواف خانه تمام کن گفتم طاقت نمانده گفت در رون خانه
کعبه درآی که سر الهی است و در شبستان للمصطفی از بریده بن قعب مرویست که من با عباس
بن عبد المطلب بودم و جمعی از بنی الغزی بر ابر بیت الحرام نشسته بودند که فاطمه
بنت اسد به مسجد درآمد و در عین طواف اثر طلق بروی ظاهر شد چون مجال بیرون رفتن

نماند کفت خداوندا بحرمت این خانه متبرک ولادت پسر من آسان کردان راوی
کوید دیدم که دیوار خانه کعبه شق شد و فاطمه درون رفت و روز چهارم امیر را
بدست کرفته بیرون آمد و او بنائی کوید پیش از امیر بعد از وی هیچکس باین شرف
عظیم مشرف نکشته که در خانه کعبه متولد شده باشد و بعضی کی از فصحای عرب کفته
ولده فی الحرم للعظم امه طابت وطاب ولیدها والمولد رباعی جوهر چو پاک بود صدف
نیز پاک بود آمد میانه حرم کعبه در وجود کعبش ز فیض کعبه مفاد آمد لاجرم برد و شش
سید دو جهان جلوه مینمود مولوی معنوی میکوید ای شحنه دشت نجف از تو نجف
دیده شرف تو دری و کعبه صدف مستان سلامت میکنند و ملا عبد الرحمن جامی کوید
رباعی بسوی کعبه رو د شیخ و من بسوی نجف و د بر رب کعبه که اینجا مراست حق بطرف
د تفاوتی که میان من است و او اینست د که من بسوی کهر رفتم او بسوی صدف
للقصود چون فاطمه بنت اسد از حرم محترم بخانه آمد امیر را در مهد نهاد و ابو طالب را
بشارت داد و از کثرت بهجت و مسرت دلیرانه آمد تا روی مبارک فرزند خود به بیند
امیر کرم الله وجهه دستش کرفته بخراشید چون سید کائنات پرسید و برا چه نام کرده اند
بعرض رسانیدند پدرش زید و مادرش اسد نام کرده بزبان معجز بیان فرمود نام علیش
علی عالی همت باید نهاد فاطمه کفت بخدا که من نیز درون خانه کعبه ازهاتفی شنیدم که کفت
نام پسرش علی کنید

نام مادر امیر علی کنید امامن راز دانسته پنهان میکردم و بروایتی میان پدر و مادر امیر در تسمیه مجادله
افتاده بود و بعد از چند روز بدر حرم آمدند و مادر امیرالمومنین روی بسوی آسمان کرد و
رجزی آغاز کرد که یک بیتش اینست ... بین لنا بعلک للرضا
ماذا تری من اسم هذا الصبی ... ناگاه از خانه کعبه رجزی شنید
که هاتفی میگفت یک بیت از و اینست ... فاسمه شامخ علی
علی اشتق من العلی ... کام و دهن و کام زبان است این نام ... آرام دل و
راحت جان است این نام ... پس النسر و گفت کجاست مولود چون در نظر ما
اثر آورد ند از غایت محبت و نهایت شفقت از گهواره بیرون آورده طشت و اقصابه
طلب نموده بدست حق پرست خود شستن آغاز کرد چون جانب راست شسته شد
امیری آواز داد که دیدی ای آله النسر و بگرداند ... بوقت غسل او ان گشت آری
ببری ... که رحمتی نگشود دست حضرت از بر او ... پیمبر چون احوال مشاهده کرد و چنان
بگریست که محاسن مبارکش از آب دیده تر شد و والده امیر گفت یا محمد سبب گریه چیست
گفت می بینم این کودک مرا غسل میدهد و من هم در پیش وی میگریم ای آله مرا بگرداند در روز
اول من این را غسل دادم روز آخر این مرا غسل خواهد داد چون از تغسیل فارغ شد و در کنار
گرفته رو بر روی امیر نهاده زبان معجز بیان در دهانش کرد و مدتها مدید امیرالمومنین زبان

سید المرسلین می گوید چنانچه در صحاح اخبار متواتر از ایراد یافته که انچه اول امتیاز اول
نموده لعاب دهن مبارک انسرور بوده و بروایتی نشسته در کنار مادرش داد چنانچه
پستان در دهانش خواست به نهد قبول نکرده گریه اغاز کرد چنانکه مدتی برین نهج بود
پس انسرور از ایمنی اطلاع یافت آمده در کنارش گرفته زبان در دهانش نهاد بعد از مکیدن
زبان شیر مادر خورد للقصود بهر وجهه اول چیزی که امیر خورده لعاب با برکات انسرور
و از منبع رسحات لعاب دهن که سرچشمه حیات و ما ینطق عن الهوی ابود
بمرتبه دانا اسرار شد که بر منه آمده گفت سلونی عما دون العرش و تقام کور
در کتاب استفار موسی تالیف شیخ محسن احمد و در منفعت شانزدهم از منافع الاولاد تالیف
ملا ضیاء الدین شنامی و در هدایة السعداء نیز مسطور است و هم در بشایر للمصطفی آورده
که انسرور در تربیت امیر تنفر نمود و پیوسته جبر میگرفت چنانکه در کنار خود پرورش میداد
چون قریب پنج سالگی رسید در انوقت تنگی و بی برگی میان قریش پدید آمد و بخشکسال
عشرت بعسرت مبدل گردید و ابو طالب چون عیالمند بود روزی انسرور با عباس
عم خود فرمود که تو نومری و ابو طالب درویش و کثیر العیال و به بلای قحط مبتلا میباشد
باتفاق نفقه هریک از و فرزندی برداریم تا بقدری سبکبار گردد عباس قبول ایمنی نموده
با پیغمبر بمنزل ابو طالب آمده صورتحال تقریر نمودند ابو طالب در جواب گفت عقیل را

از پسران من کدام یکدو باقی را انتخاب کنید النصر و الامیر را قبول نمود و عباس جعفر را و
امیر المومنین در کفالت سید المرسلین می بود تا هنگامی که مبعوث شدند و سیدة النساء فاطمه
از پدر را بوی داده حجره تعیین فرمود و تا ایام طفلی امام البشر در بر و اندر سرای
بستن صبا نمود و خیر الانام بکسب و کمالات کرد و اتمام سوق در فضایل بی نظیر آمد علی
بر همه عالم امیر آمد علی آن علی کو یا محمد در شکم داشت ایمان بلکه در بطن قدم
آن علی که مادرش در کعبه زاد آنکه بر دوش پیمبر پا نهاد آن علی کو چون بیامد در
جهان پشت او را سر و پیمبران آن علی کو پایش از غیب آمده آنچه از غیب است
بی عیب آمده آن علی کو عارف راز خداست آن علی کو سرور اهل صفاست
آن علی کز علم بر سر تاج یافت آن علی کو خرقه معراج یافت آن علی کو انس و جان را
ره نمود کوی میدان سلونی در ربود آن علی کو خاتم خود در نماز کرد با
سایل ره حق نیاز آن علی کو ائمه در شان اوست هر دو عالم تابع فرمان اوست
آن علی کو شیر یزدانش خطاب آن علی کو قدوه هر شیخ و شاب آن علی کو مجتبی
و مرتضی است آن علی کو راز دار مصطفی است آن علی کو هست امیر المومنین آن علی کو
هست امام العارفین آن علی کو اولین اولیاست آن علی کو بهترین اصفیاست آن علی
کو قطب وقت خویش بود در همه وادی ز جمله پیش بود آن علی کو ساقی کوثر بود رتبه او

از همه برتر بود و آن علی کرا اولیس آمد مریدی آن اویسی کو بصفین شد شهید و
آن علی کو شاه دل درویش بود مدحت او در دلم مستی فزود کرم الله وجهه در شان
اوست بیشک افزون از همه ایمان اوست و در بیان اوّل مَن آمن منهم
با النبی صلی الله علیه وسلم در دفتر ثانی روضة الاحباب.
می آرد که میان اهل سیر و تواریخ اختلاف است که اول کسی از صحابه رضی الله عنهم
بر رسول ایمان آورده که بود اگرچه بعضی بر انند که ابو بکر رضی الله عنه و این قول از عمرو بن
عبسه و ابو سعید و حسان بن ثابت منقول است اما جمعی از صحابه عظام کرام بر انند
که امیر المومنین کرم الله وجهه بوده و این قول از ابو ذر غفاری و سلمان فارسی
و مقداد بن الاسود کندی و خباب بن الارت و جابر بن عبد الله انصاری
و خزیمه بن ثابت انصاری و زید بن ارقم و انس بن مالک و عباس عم
نبی رضی الله عنهم منقولست و یک روایة از ابن عباس اینست که گفت
الا بشق ثلثه السابق الی موسی علیه السلام
یوشع بن نون السابق الی عیسی علیه السلام
صاحب یس السابق الی محمد صلی الله علیه وسلم
علی بن ابیطالب و از ابو ذر غفاری و سلمان فارسی رضی الله عنهما

رضی الله عنها مرویست انس رضی الله عنه روست امیر را بدست حق پرست خود گرفته فرمود ان
هذا اول من آمن بی و نیز از سلمان مرویست که انس رضی الله عنه فرمود اول
هذه الامة وروداً علی الحوض اولها اسلاماً علی
بن ابیطالب و در مقصد اول از کتاب مذکور در بیان قصه نکاح
سیدة النساء فاطمه زهرا با علی مرتضی به تحریر پیوسته که انس رضی الله عنه از فاطمه رضی الله عنها
تراد عقد مردی در آوردم که عرفان وی از همه بیش است و ایمان وی از همه
پیش و از خزیمه بن ثابت انصاری در مدح امیر المومنین منتزع باین معنی قریب
است شعر ما کنت احسب هذا الامر منصرفاً
عن هاشم ثم منها عن ابی حسن
الیس اول من صلی
بقبلتهم و اعلم الناس بالقرآن والسنن
و یکی
از فصحای عرب اشارة به سبقت اسلام امیر نموده میگوید قل لابن
ملجم الاقدار غالبة هدمت بذاک الاسلام
ارکان
قلت افضل من یمشی علی قدم و اول
الناس اسلاماً و ایمانا و این بیت از کلام معجز نظام امیر المومنین
کرم الله وجهه دلیل قوی بر همین معنی است سبقتکم الی الاسلام طفلا

علاما ما بلغت اول جلسه مولف گوید صاحب روضة الاحباب از برای
ثبوت سبقت اسلام امیر بر همه مومنان بهمین بیت اکتفا نموده اما در شرح وقایه
وفصل الخطاب وصواعق محرقه واربعین امام الحذابادی پنج بیت
دیگر نظر آمده که مشعر بر فضایل امیر المومنین است وآن ابیات اینست ابیات
محمده النبی اخی وصهری ۞ وحمزة سید الشهداء عمی
وجعفر الذی یغنی ویمسی ۞ یطیر مع الملائکة ابن امی
وبنت محمد سکنی وعرسی ۞ منوط لحمها بدمی ولحمی
وسبطا احمد ولداى منها ۞ فایکم له سهم کسهمی
واوجب لی ولایته علیکم ۞ رسول الله یوم غدیر خم
اما آخر مقدمات مسطوره صاحب الروضة الاحباب میگوید صحیح تر در مسلمات اهل
سیر وتواریخ انست که اول خدیجه کبری وعلی مرتضی ایمان آوردند بعد ازان
زید بن حارثه انگاه ابو بکر پس بلال رضی الله عنهم وابن عبد البر در کتاب استیعاب
روایت کرده که از محمد بن قرطبی پرسیدند اسلام امیر المومنین اسبق تر یا اسلام ابو بکر
گفت سبحان الله امیر اول بدین دولت مشرف شد امار عایت پدر خود کرده
در پیش خلق ظاهر نمیکرد وابو بکر بعد ازوی فایز گشته اظهار اسلام خود نمود ازین

حجت

جهت مردم نادان و اشتباه افتادند و در مجلد ثانی حبیب السیر در سبق اسلام
امیر المومنین حیدر میگوید و بسیاری از کتب معتبره بروایت صحیحه اثر محرر گشته که در خیبر
در روز دوشنبه مبعوث شد و امیر روز شنبه نماز گذارد و از ابن عباس مرویست
که گفت اول من صلی مع النبی علی بن ابو طالب و از زید بن ارقم مرویست
که گفت اول من اسلم علی در کتاب بوافقیت ابی عمر زاهد از عبد الله بن عباس
منقول است که امیر المومنین علی را چهار فضیلت است که هیچ یکی را از اهل بیت و صحابه
کبار از ان فضایل میسر نیست اول انکه نخستین کسیکه که با سید کائنات نماز گذارده
اوست دویم در جمیع غزوات علم سید کائنات بدست او بوده سیوم در جمیع
معارک مخصوص در روز مهراس قدم بر جاده ثبات داشته فرار ننموده
و یوم المهراس جنگ حنین را گویند چهارم سرور انبیا محمد مصطفی را غسل داده
و تکفین نموده و بقبر در آورده و در سیر النبی تالیف امام سعید کازرونی چنین
از عفیف کندی پسر عم اشعث ابن قیس منقول است که گفت پیش از ظهور اسلام من
نوبتی جهت طواف بیت الله به مکه معظمه رفتم روزی بمنا نزد عباس نشسته بودم ناگاه
مردی از همانخانه که در ان نزدیکی بود بیرون آمده بغایت نظر کرد چون دید که
از وسط السماء میل کرده و نماز ایستاد بعد از ان عورتی هم از خانه بر آمده اقتدا

کرد ناگاه کودکی که نزدیک به بلوغ رسیده بود از همانجا بیرون آمده مقتدی شد
من از عباس پرسیدم که این مرد بزرگ کیست و مطلبش از این کار چیست گفت این مرد
محمد بن عبد الله برادرزاده من و این ضعیفه زوجه او خدیجه بنت خویلد و این
کودک علی بن ابیطالب ابن عم او و گمان میبرم که محمد بشرف نبوة مشرف گشته
و کنوز کسری و قیصر بر وی فتح خواهد شد و این نماز است که ادا میکنند و تا حال
غیر از این دو کس احدی متابعت محمد نکرده گویند عفیف بعد از آن که بشرف
اسلام رسید پیوسته این حکایت نقل کرده بتاسف میگفت آه اگر من هم در آن روز
ایمان می آوردم ثانی آمیری بودم در سبقت اسلام و هم در سیر النبی ترجمه محمد بن
اسحق مسطور است که اول کسی که برسول ایمان آورد و متابعت کرد از زنان خدیجه بود
و از مردان علی و در آن وقت ده ساله بود و بعد از وی زید بن حارثه پس ابو بکر رضوان الله
علیهم اجمعین و در کتاب درج الدرر مسطور است که در میان ارباب سیر و اصحاب خبر
و محدثین ثقات را اتفاق است که اول کسیکه از امت بشرف اسلام مشرف شد از نساء
خدیجه کبری و از ذکور علی مرتضی بوده چنانچه بروایت صحیحه بثبوت پیوسته که چون
سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات مامور و مبعوث شد خدیجه کبری و علی مرتضی را اطلاع بخشید این هر دو بی تامل و بلا توقف

کردند

کفتند آشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله

پس ایشان را بر سر چشمه آبی برده بدستوری که از جبرئیل علیه السلام تعلیم کرفته بود
وضو و نماز آموخت و پیش ازین دو تن احدی با پسر در نماز اقتدا نکرده بود و
نقطه دایره مطالب علی بن ابیطالب در ظل کفایت محمدی میکذرانید و
در خدمت پسر شب و بروز و روز بشب میرسانید و دران زمان ده ساله بود
و ابوبکر رضوان الله پس از چند سال بعد از طلب معجزه و مشاهده و مکاشفه ایمان
آورد چنانچه در خبرست که آن مرکز دایره توفیق ابوبکر صدیق بر سم تجارت
به یمن رفته بود و در یمن پیری بود سصد و نود ساله بغایت صاحب ریاضت
و فراست چون ابوبکر را دید از حال او مطابق واقعه خبر داده حتی که خال سیاهی
بر ناف و نشانی بر رانش بود بیان نموده کفت ای ابوبکر بزودی بوطن باز کرد
که پیغامبر آخر الزمان مدتیست مبعوث شده اکنون بحکم الهی خواص و عوام را اظهار نبوت
کرده و تا حال بجز زوجه و پسر عم او دیکری با و نکرویده بشتاب و سعادت تابعش
دریاب که تو نیز از سابقان باشی و رجزی محتوی بر دوازده بیت بیادش داد
کفت چون بخدمت پسر رسی سلام من برسان و این رجز بایشان بخواز
از جانب من بخوان ابوبکر بعد از فراغ مشاغل دنیوی متوجه حرم محترم شد چون

در تقریب النهذیب ابن حجر عسقلانی
اول من اسلم علی الاطلاق

بمکه رسید با عتبه بن ربیعه و ابو البختری و عقبه بن ابی معیط و ابو جهل لعین
که از محبان و مصاحبان او بودند ملاقات نمود گفت هیچ امری حادث
شده که مشعر بر بدایعه باشد گفتند آری محمد بن عبد الله یتیم ابو طالب دعوی نبوت
میکند اگر ترا با او صداقتی هست نصیحت دریغ نداری و بدین سخنش نگذاری ابو بکر
انجماعه ضال را تسکین داده بخانه خدیجه کبری رضی الله عنها شد و در حالی السرور را
ملازمت کرد که با علی مرتضی در مکالمه بود و انچه از قواعد اسلام و شرایع احکام
فرا گرفته بود به برادری خود تعلیم مینمود و بعد ازان روی مبارک سوی ابو بکر
کرده گفت ای پسر ابی قحافه دانا و آگاه باش که من رسول خدایم و خلق عالم را
داعی و راه نمایم وقت مغتنم شمار و بیش از بلغای امت رقبه اختصاص در
ربقه اخلاص در آر ابو بکر گفت ای محمد تو که دعوی نبوت و رسالت مانند
انبیای سابق میکنی معجزه تو چیست و شاهد حال و مقال تو کیست فرمود آن مرد
پیر که در شهر یمن بتو رسیده نشان های مخفی ترا با تو نمود و بصیقل مواعظ
وافره و نصایح باهره زنگ غفلت و ضلالت از آینه دولت بزدود و این
رجز که محتوی بر دوازده بیت است انشا کرده بتو اموخت و متعال ارشاد
و هدایت بر سر رایت افروخت و آن رجز را تمام برخواند ابو بکر نهایت متحیر
شد
گفت

گفت شرح حال من مطابق واقع وعیان از کجا دانستی ونقل این حکایت بی
تفاوت کم وبیش چگونه توانستی فرمود این خبر به حکم حق سبحانه جبرئیل امین بمن
واز این قال ومقال واقف گردانید ابوبکر رضی الله عنه بزبان اعتقاد متین و
بلسان صدق ویقین گفت چون حال تو بر همین منوال است برسالت تو اعتراف
آوردم ونبوت تو از دل وجان اقرار کردم پس منطقه خدمت بر میان بسته
واز مقام مخالفت برخاسته در عتبه متابعت ومتابعه نشستم والله ولی التوفیق
ودر آن زمان ابوبکر رضی الله عنه چهل وپنج بروایتی چهل وچهار ساله بود چنانچه
شمه ازین مقوله در شواهد النبوة وروضة الاحباب نیز مسطور است ودر صفوت
الزلال للعین در شرح احادیث سید المرسلین تالیف حافظ ابونقطانی بروایت ابوجحیفه
عربی است که گفت من از امیر المومنین علی شنیدم که میفرمود صلیت مع رسو
ل الله سبع سنة قبل ان یسلم احدا ویصلی احدا
ودر جامع الاصول نیز مسطور است که امیر المومنین اول علی کسی است که بالسرور ایمان اورده
ودر آن حین در عمرش اختلاف است بعضی بر آنند که پانزده ساله بود وبعضی چهارده ساله
وبعضی سیزده ساله وبعضی ده ساله گویند اما اصح قول آخر است زیرا که در اکثر کتب
معتبره متواتر ایراد یافته که پیش از بلوغ ایمان آورده وکلام سنجر نظامش که در صدر مسطور شد

مخبر اسمعیلی است و نیز فرموده آنا الصدیق الاکبر آمنت قبل ان آمن
ابوبکر و ابوعبدالله نیشابوری رحمة الله علیه گوید هیچ اختلافی نیست
میان ارباب تواریخ و اصحاب سیر و محدثین شقاقی در انکه علی مرتضی اول کسیست
که با پسر و ایمان آورده و اقتدا به نماز کرده و در استیعاب بروایت ابوحمه عرفی رحمة الله
می آرد که گفت از امیرالمومنین شنیدم که میفرمود خدای عزوجل را عبادت کردم پیش
از انکه از امت دیگری عبادت کند بمدت پنج سال مولف گوید تفریق میان این
دو قول آنست که چون سابق اشارة فرمود با انکه مدت هفت سال با رسول الله صلی الله علیه وسلم
نماز نگزارده ام پیش از انکه دیگری اسلام آرد نماز گذارد نیز اینست که در ان زمان امیرالمومنین
منفرد بود و بصفت جماعت میان شرف اسلام و نماز گذاردن دو دیگر را جای معیت نبود
پس تواند که در ان مدت دیگری اسلام آورده باشد اما نماز نکرده باشد و در قول دیگر
اشارت فرمود پنج سال پیش از دیگران عبادت کرده ام که ان عبارت است
از تهذیب ظاهر باستعمال شرایع که موصوفه و تجلیه باطن از اخلاق و اوصاف حمیده
پس ازین دو قول چنان مستفاد میشود که امیرالمومنین بمدت هفت سال جماعت
فضیلت اسلام و اقامت صلوات بر دیگران سبقت نموده و بمدت پنج سال پیش
از انکه دیگری از اصحاب رضی الله عنهم نوعی از انواع اما ما اسلام کامل و اما
بعزت علیه

بعرفان عبادت امیر المومنین جامع مراتب عبادة و معرفت بر وجه اتم و اکمل بود و
در مناقب خطیب و غیره بروایت سلمان فارسی رضی الله عنه مسطور است که گفت
شنیدم از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که میفرمود ما و علی از یک نور بودیم در پیش خدا تعالی
و آن نور تسبیح و تقدیس میکرد حق سبحانه را پیش از خلقت آدم علیه السلام بچهار هزار
هزار سال اما بیت که هر روز از آنمقدار مدت هزار سال اینجهان است کما قال الله تعالی
اِنَّ یَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَاَلْفِ سَنَةٍ و چون حق سبحانه آدم را آفرید
ان نور را در پشت وی ترکیب کرد پس همیشه یکجا بودیم تا در پشت عبد المطلب انگاه
از یکدیگر جدا شدیم بنا بر آن یک جنس منم و یک بخش علی است بر ارباب دانش و اصحاب بینش
واضح باد بر گاه با سید المرسلین امیر المومنین را سابقه نسبت و اتحاد و یگانگی در عالم ذر
و اطلاق چنین بود که آنسرور فرموده و در عالم شهادت نسبت عینیت چنانکه میفرماید
حسینٌ منی و انا من حسین خلقت من نور قلبی و علی من نور روحی
نفسک نفسی و مطابق حدیث نبوی حق سبحانه در آیه مباهله امیر المومنین
را نفس سید المرسلین میفرماید کما قال الله تعالی وَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَاَنْفُسَنَا
وَاَنْفُسَكُمْ چنانچه شان نزول آیه کریمه و باب آیات بتفصیل مسطور است

پس دوی اینجا کجا ماند که باسند آوریم باینکه امیر المومنین اول کسی است که اسلام آورده و با پیغمبر
نماز گذارده زیرا که بحکم حدیث نبوی هنوز اسلام از کتم عدم به عرصه شهود وجود نیامده بود
که سید المرسلین و امیر المومنین هر دو یک نور بودند و آن نور بصفت تسبیح و تقدیس
موصوف بود والله باعتقاد فقیر اسلام شعاعی است از پرتو آفتاب انوار ایشان چرا که
فی الحقیقت نور بودند و شعاع از نور منفک نمیشود و لیکن این همه مقدمات مسطوره و کلمات
مذکوره در صدر تحریر نموده آند از جهت فهمانیدن عوام و الا نه بسبب اتحاد بل عینیت
میان این دو بادشاه کونین نه بمنزله است که کسی را مجال تفکر و تذکر باشد و اگر این است
هر دو برادر یکدگر را مخاطب ساخته بگویند سزاوار است لولای اتحادیست میان من و تو
من و تو نیست میان من و تو ۞ آن مهتر دو عالم و این مهتر دو کون ۞ السرور رسالت
و این صفدر وغا ۞ آن ختم انبیاست کز و یافت زیب و فر ۞ هم مملکت نبوت هم تخت اصطفا
و این شاه اولیاست که از قدر و احترام ۞ دانش مر فرشت به تشریف انما ۞ آن
مظهر فتوت و این مجمع کرم ۞ آن مطلع کرامت و این منبع سخا ۞ آن معدن
حقیقت و این هادی طریق ۞ آن حاکم شریعت و این والی ولا ۞ آن آسمان
رفعت و این آفتاب دین ۞ اصحاب لعمرک و این نص هل اتی ۞ آن شاه من
عرف شد و سلطان لوکشف ۞ این ماه یاوسین شد و خورشید طاها ۞ آن پیشوای
امت

امت و این رهنمای خلق ۞ آن قامع ضلالت و این دافع بلا ۞ آن بحر بیکناری
و این کشتی نجات ۞ آن جرم را شفاعت و این رنج را شفا ۞ آن کعبه مقصود
و این قبله مراد ۞ آن ملجا مردمان و این ماس رجا ۞ آن رحمت الهی و این فضل خدا
ذو المنین ۞ آن عالم لدنی و این عالم بقا ۞ محکوم آن دو حکم قضا آمد از قدر ۞ مامور
این دو امر قدر آمد از قضا ۞ مرا است حرف تابع و اجرام زیر حکم ۞ این را ست سدره
منزل و عرش است مکان ۞ این هر دو شاه کوهر و دریای رحمت اند ۞ پاکوهر نفس ما بهر یک
دانی حدیث لحمک لحمی ز بهر چیست ۞ کین هر دو تن یکیست یکی را مبین دوتا ۞ و بعضی از
مجتهدین و علمای دین کویند آری اگرچه بر همه مومنان و صدیقان در سبقت اسلام
امیر المومنین علی شکی و شبهتی نیست لیکن چون در وقت بعثت سید الانام علیه الصلوة
والسلام بحد بلوغ نرسیده بود سخنی میرود و فقیر منکر این مسئلت ای با تمیز چند
این نهرست نه عیب و اکر اسلام کودک عند الشرع جایز نمیشود امیر المومنین که در
مدینه علم محمدیست چون میفرماید سَبَقْتُکُمْ اِلَی الْاِسْلَامِ طُرًّا غُلَامًا
مَا بَلَغْتُ اَوَانَ حُلُمِی بَلْ دَوْلَتِی یعنی اصحاب کبار را بعد از آنکه چهل سال
در جهالت عمر بسر بردند روی نمود امیر المومنین را در رحم مادر صد هزار درجه افزون تر
ازان میسر و محصل بود و آن چیست عشق مادر زاد با سید کائنات علیه افضل الصلوة

واکمل التحیات وتسلمات آری چرا عشق نباشد هرگاه پیش از خلقت آدم علیه السلام
به چهارده هزار سال الوهیت نسبت بوده و از عشق مادر زاد تا اسلام آوردن
نزد ارباب معارف عرفان و اصحاب حقایق و ایقان یقین که فوق تمام خواهد بود
و این را مولف از پیش خویش نمیگوید بلکه در اکثری از کتب معتبره بروایت صحیحه متواتر
ایراد یافته و به ثبوت پیوسته که امیر المومنین پیش از بعثت سید المرسلین در رحم مادر مکالمه
نموده اقرار بنبوت و اظهار رسالت میکرد چنانچه بر سبیل تفصیل در صدر مسطورات
در احسن الکبار مسطور است که روزی شاه ولایت و نور هدایت در سن هفت
سالگی بر عرفه بام نشسته رطب تناول مینمود سلمان در پائین عرفه خرقه بود
و قواعد فقر و فنا می انداخت شاه ولایت پناه یک خسته خرما بر او انداخت و او
را بدان مشرف ساخت سلمان گفت من پر سال خورده ام و روی براه آخرت
آورده و تو خورد سالی مناسب که با من چنین مشغول می آئی امیر المومنین کرم الله وجهه گفت
ای سلمان تو خود را بر ک بیدانی و مرا خورد سال منجوانی مکر روی و در فراموش آورده
و از احوال و اموال دشت ارژن فراموش کرده و آگاه نیستی از انکه چه کس در نجات
بر روی تو بکشاده و ترا از شر شیر محفوظ داشته از سر نو حیات داد سلمان گفت
متحیر گردیده گفت یا امیر المومنین از قصه دشت ارژن و شیر یمان تمامی و به

ارژن

مصنفه تقریر زنگ غفلت از دلم بزدای فرمود تو در میان آب بودی و از بیم شیر
جزع و فزع میمودی دران حال روی بدعا آوردی و از برای نجات دعا
کردی دعای تو باجابت مقرون گردید من انجا گذر بودم و دران صحرا عبور
میمودم من بودم آن سوار که زره بر کتف داشت و تیغ در کف تیغ برکشید و شیر را
دو نیم کرد و نشنید و ترا بر سر منزل رسانید سلمان گفت نشانی دیگر هست از اینها بیان فرمای
و ابواب حیرت بر روی من بگشای امیرالمومنین گفت دسته گل تر و تازه باطراوت بچیده آورد
از آستین برآورده فرمود این بود هدیه تو که بآن سوار دادی و از مساعدت او منت
بر جان نهادی سلمان پیشتر متحیر شد ساعتی راه تفکر نوردیده ناگاه هاتفی آواز داد
و نقاب از روی خطاب بگشاد و گفت ای پیر متقی بسوی پیشوای انبیا و مقتدای
اصفیا راه پیمائی و بعرض حال زبان بگشای سلمان متوجه ملازمت سید الثقلین
و مقتدای الخافقین گردید و ماجرا بدینوال بموقف عرض رسانید که من در انجیل
نعت تو خواندم و در عرصه محبت تو توسن اقبال راندم و دست توجه از جمیع اذیال
افشاندم دین ترا از پدر خود پنهان نمودم و پیش او از اسمعنی لب بگشودم اما پدرم از حال
آگاه گردید و در مقام کشتن من آمده مرا بجانید لیکن از ملاحظه مادر من از کشتن حذر
نمود و وصیتها مینمود که مرا بقتل رساند و دل خود را از دغدغه من فارغ گرداند

بنابرین بمن کارهای مشکل میسر میشود و مرا بجل آن مشکلات امید میشود ازین سبب روی
بغربت نهادم و در دشت افتادم چون ساعتی خوابیدم قضارا محتلم گردیدم
بعد از بیداری بر چشمه رسیدم که غسل کنم شیری مردم خوار پیدا شده روی بمن نهاده
بر کنار چشمه بر سر جامهای من ایستاد روی بسوی قاضی الحاجات آورده زبان
تضرع و ابتهال گشودم و از شر آن شیر نجات مسالت نمودم ناگاه سواری پیدا شده
ان شیر را به تیغ ابدار دو نیم کرد انید از آب بیرون آمده رکابش بوسیدم چون فصل
بهار بود و صحرا پر شکافتم گلزار دسته گل برچیده هدیه سوار کردانیدم درین اثناء
گوهر وجود آن سوار بیاب گردید هر سو شتافتم اثری نیافتم مدت سیصد و چند سال
از اینواقعه گذشته و من در عمد تی بکسی ظاهر نکرده ام الحال این عم تو اظهار این قصه
نموده و ابواب تحریر روی من گشود یا رسول الله او علم غیب از کی آموخت و اسرار
لاریب چگونه اندوخت النبی صلی الله علیه وسلم فرمود اینچنین خبرها از برادر من عجب مدار
که از و عجب ترین تر دیده ام ای سلمان چون بمعراج رفتم و از سدرة المنتهی گذشته
بمقامی رسیدم که جبرئیل از همراهی من فرو مانده یک تنه بسوی عرش مجید راندم و دران
اثنا گرد عالم وجود افشاندم باخدای رازی گفتم و جواب می شنفتم دران حال شیری
مقابل خود ایستاده دیدم چون نظر بر و انداختم اسد الله الغالب علی بن ابیطالب را

دیدم پس از معراج که باز گردیده و به موضع خود رسیدم علی با تحیت و سلام و احترام تمام
درآمده گفت ای خیر الانام مبارک باد ترا عنایات ملک علام پس زبان بگشود و رازی
که میان من و پروردگار گذشته بود لفظاً لفظاً بیان نمود ای سلمان از زبان
آدم تا حال هر کس از انبیا و اولیا و صلحا و اتقیا به بلای و سختی گرفتار میشد علی الدوام
نجات میداد و ابواب خلاصی بر روی ایشان میگشاد چنانچه حدیث قدسی مخبر از معنی آنست
یا احمد ارسلت علیاً مع کل نبی سراً و معک جهراً و علانیة
قاسم کاهی گوید که آدم و نوح بوده و ادریس و هم پدر ابراهیم و پور عمران آنست و کاه اسحق
و کاه اسمعیل کاه داود و کاه سلیمان است گفت بر مصطفی شب معراج سخنانی که عقل
حیرانست مولف گوید قصه دشت ارژنه اگرچه از افتاب مشهورتر است اما اگر کسی را
خلجانی بخاطر رسد در جمله مجلس عارف ربانی شیخ علاء الدین سمنانی مرآت مطالع نماید قاسم
کاهی گوید — جوی بغض علی هر کس که کارد و زمین دل ندارد و قصه سلمان در دشت
ارژنه باورد و قصه شب معراج در دستور التحقیق و کنج الاسرار چنانچه در
صدر نذکور شد مسطورست همدر معنی مولوی قدس سره گوید — آن شاه
سرفراز که اندر شب معراج با احمد مختار یکی بود و علی بود شیخ سعدی شیرازی
گوید نظم چندان ز مصطفی در صورت باز شنید در شب معراج سبحان

الذی اسری علی :: با محمد همچو نور دیده با دیده قرین :: در گذشته پای او از حد اوادنی
علی :: بر گذشت از نه فلک انسر و رصاحبقران :: با محمد شد قرین بر عالم بالا علی
لو الدی مسعود گفت هم معراج با احمد علی :: زین سخن واقف بود روح ولی
زین دو تن شد نور وحدت آشکار :: زین دو تن گشته حقیقت پایدار زین
دو تن یزدان شناسی شد پدید :: زین دو تن دریافت گنج دل کلید زین دو تن
انوار دار معرفت :: این دو تن در فخر برتر از صفت :: ذات این هر دو ز یک نور آمده
خاجی زین رشک رنجور آمده :: خواجه حافظ شیرازی نیز از این معنی بر سبیل اشاره
خبر میدهد که انچه حق سبحانه با پیغمبر راز اسرار گفته بود امیر المومنین که بحکم حدیث
نبوی ساقی کوثر است آمده بتفصیل بیان :: بیت سر خدا که عارف سالک بکس
نگفت :: در حیرتم که باده فروش از کجا شنید :: ملا جامی گوید قدس سره در ستایش هر که
در حق علی انکار کرد :: از کف ساقی جنت شربت کوثر نیافت :: آنکه چون ما آب رو از خاک
درگاهش نخست :: خرد لبان خشک و چشم تر ز خشک و تر نیافت منقبت در وسیله المتعبدین از ابو
ذر غفاری رضی الله عنه مرویست که شنیدم از رسول صلی الله علیه وسلم که میفرمود بدرستی که حق سبحانه
هیچ فریضه قبول نمیکند الا بدوستی علی مرتضی مقرون نباشد که او برادر و داماد و بازوی
من است پس رو بمن کرده گفت ای ابو ذر چون شب معراج مرا بر آسمان ببردند و گذشتیم

بر تخت بلند نور نشسته و بر سرش تاجی از نور یک پایش در مشرق و یکی در مغرب و در پیش
وی لوحی بود که تمام دنیا را در میدید و همه خلایق در میان دو زانوی وی بود و دو
دستش نیز به مشرق و مغرب میرسید از جبرئیل پرسیدم این فرشته چه نام دارد گفت
عزرائیل پیش وی رفته سلام کردم در جواب گفت علیک السلام یا خاتم انبیا و برادر علی مرتضی
گفتم تو او را میشناسی گفت چرا نشناسم که حق سبحانه مر القبض ارواح جمیع
خلایق موکل کرده غیر از روح پر فتوح تو و علی که روح هر دو شما است و اراده خود
قبض خواهد کرد و در کفایت المومنین از سعید بن ابی خالد مرویست که روزی
سید کائنات علیه الصلوة را عارضه تب روی داده چون امیر المومنین بخدمت سید
المرسلین آمد النسر و فرمود یا اخی مراتب تفقد و تعهد دارد امیر المومنین دست راست
خود بر سینه مبارکش نهاده گفت یا داء اخرجی فانه عبد الله و رسوله
راوی گوید دیدیم که النسر و بر خاسته نشست و گفت یا اخی خدا تعالی از فضایلی که
بتو کرامت کرده یکی آنست که همه درد ها را مطیع و منقاد تو گردانیده منتخب
هم در کتاب مذکور از محمد بن سنان مرویست که روزی بخدمت امام جعفر صادق رضوان
الله علیه بودم که مردی از چین آمد امام فرمود ما را مردم چین می شناسند گفت بلی
یا ابن رسول الله در بلاد ما درختی است که در فصل بهار روزی دو بار گل کند و شکوفه

نشنفاند در اول روز بر کلش نوشته می بینم لا اله الا الله محمد رسول
الله و بر کل آخر روز بر قوم یا بینم لا اله الا الله علی خلیفة رسول الله
در احسن الکبار از امیر المومنین حسن رضی الله عنه مرویست که شبی مرا پدر من فرمود
الفرزند در خانه آب نیست و من احتیاج غسل دارم نهایت تاریک بود برخاسته بطلب آب
رفتم درین اثنا ندائی کفت یا امام المتعبدین بسطل آبستان که از بهشت عنبر سرشت آورده ام
پس ازان آب طهارت کرده بنماز تهجد مشغول کشت چون آب آوردم دیدم بنماز
مشغول است کفتم ای پدر آب از کجا حاصل شد فرمود حق سبحانه بسطل آبستاد
و بعد از فراغ غسل منادی میکفت یا علی بسل تو لیست که جبرئیل بهره تو آب
آورد تا غسل کنی و نیز جبرئیل با من کفت ازین عمل را فخری حاصل شد میان
ملائک و بدین شرف مباهات میکنم تا روز قیامت منقبت از مصابیح القلوب
از ابن عباس مرویست که روزی سید کائنات از نماز عصر فارغ شده برخاست
کفت هر که مرا دوست دارد و عقب من بیاید با همه روان شدیم تا به منزل
زهره فلک نبوت و لمعه خطه رسالت چراغ اهل بیت مصطفی فاطمه زهرا علیها التحیه
و الثنا رسیدیم درین اثنا جبرئیل امین و شهسوار میدان لافتی مشرف بتشریف انما
مخصوص بعنایت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة

فاطمه

فی القری امیر المومنین علی مرتضی کلیمی در خود پیچیده و دستها در گل آلوده بیرون
آمد مهتر و بهتر عالم گفت یا اخی خسته مردمان را آنچه امروز مشاهده کردی گفت
یا رسول الله میخواستم وقت نماز پیش ظهار آورده نماز فرض ادا کنم آب نبود حسن و حسین
را برای آب فرستادم ساعتی نگذشت که با تفی گفت یا ابا الحسن بجانب راست خود نگاه کن
چون نظر کردم سطلی دیدم از زر معلق در هوا در وی آبی سپیدتر از برف و شیرین تر
از عسل و خوشبوی تر از گلاب آزان آب وضو ساخته اندکی آشامیدم قطره بر سرم
چکید که خنکی آن بدلم رسید آسمر و صلی الله علیه وسلم گفت یا اخی آن سطل از بهشت
بود و آبش از زیر درخت طوبی و آن قطره که بر سر چکید از زعفران بود و پیش تنگ بر سر چکید
و میان دو ابرویش بوسه داد گفت دوست و نور چشم من کسی هست که در روز
حادثش جبرئیل بود و منقبت هم در کتاب مذکور از واقدی منقول است که گفت
روزی پیش هارون رشید رفتم شافعی و محمد یوسف و محمد اسحق نیز حاضر بودند
هارون شافعی را گفت چند حدیث از فضایل امیر المومنین علی یاد داشته
باشی گفت تا پانصد یوسف را گفت تو چند حدیث یاد داری گفت ناهزار
بلکه زیاده اسحق را گفت تو چند حدیث روایت میکنی گفت فضایل او بتواتر
بما بسیار رسیده اگر بیم و ترس مانع نبودی بیان کردی هارون گفت ترس از

گفت از تو اعمال تو هارون گفت بیان کن و از ایمنی اندیشه بخاطر مسیار اسحق
گفت پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار مرسل هارون گفت من خبر دهم
شما را از فضایل وی که به چشم خود دیده ام و به شما نیز بنمایم بهتر از انچه شما
یاد دارید گفتند بفرمای گفت عامل دمشق بمن نوشت اینجا خطیبی است که امیر المو
منین را دشنام میدهد و ناسزا میگوید من آن ملعون را از دمشق طلبیده گفتم چرا
دشنام میدهی گفت برای انکه پدران ما را کشته گفتم او هر که را کشته به حکم خدا و رسول کشته
گفت اگرچه چنین است من ویرا دشمن ام پس حلاوزا فرمودیم تا صد تازیانه بر و زده
در خانه انداخته قفل کرد چون شب در آمد اندیشه کردم که وی را بچه روش
بکشم بسوزم یا بآتش غرق کنم یا به تیغش پاره پاره کردانم درین خیال بخواب
رفتم دیدم در آسمان گشاده شد و رسول صلی الله علیه وسلم فرود آمد
پنج حله پوشیده و امیر المومنین علی نیز فرود آمد پنج حله پوشیده و امام حسن و امام حسین
نیز فرود آمدند دو دو حله پوشیده و جبرئیل فرود آمد یک حله پوشیده با کاسه در دست
پر از آب صاف آن کاسه را رسول صلی الله علیه وسلم از جبرئیل بستد و در سرای من فریب
پنجاه هزار کس بود فرمود هر که شیعه علیست ازین مجمع برخیزد و چهل کس برخاستند انکه در ایشان را
آب داده گفت آن دشمنی را میدیدیم از خانه بیرون آورده امیر المومنین علی

علی الفور بر و افتاد و گفت ای ملعون چرا مرا دشنام میدهی و گفت خداوند این را مسخ
کردان در حال صورت او سگ شد بصر بود و نابازآن سگ را در ون خانه بند کرد و مدتی از خواب
بیدار شده گفتم در خانه باز کرده و مشقی را بیاورند چون آورد سگی بود اکنون در آن خانه است
بصر بود و ندا آورد و ندا ما کوشش بکوش آدمی مشابهت داشت آن سگ را گفتند چون دیدی
عذاب خدای را سر و پشش افکند و آب از چشمش روان شد شافعی گفت از اینجا دور تر
برید که مسخ است از عذاب نتوان ایمن بود چون او را در آن خانه کرد مدتی عاقه در آمد
و در آن خانه با سگ و مشقی هر چه بود بسوخت منقبت در مسند احمد بن حنبل
و مناقب خطیب و بحر المناقب و معارج النبوه مسطور است یکی از تشریفات
قیامت که بالنسبه و صلی الله علیه السلام مخصوص باشد آنست که لواء احمد در دستش
باشد و همه انبیا و رسل در ظل آن چنانچه گفت لواء الحمد یوم القیامة بیدی
و بروایت دیگر فرموده انا سید ولد آدم یوم القیامة ولا فخر
بیدی لواء الحمد ولا فخر و ما من نبی یومئذ آدم و
من سواه الا و هو تحت لوائی آن لوا را نیز ارساله راه ارتفاع
باشد و قبضه اش از قبضه یدبیضا و سنانش از یاقوت حمرا و رجه او از
زبرجد خضرا و مراد از اسه و ذایب بود از نوریکی در مشرق دوم در مغرب

سیوم در که در بر و سه سطر مکتوب اول بسم الله الرحمن الرحیم ثانی
الحمد لله رب العالمین ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله
مولف گوید در مودات بروایت عبد الله بن سلام مسطور است که در سطر ثالث علی
ولی الله نیز مکتوب است و طول هر سطری هزار روز راه است چون این لوا را در عرصات
فضای حاضر گردانند منادی ندا کند این النبی الامی العربی القرشی
الهاشمی التهامی محمد بن عبد الله خاتم النبیین سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین انسر و صلی
الله علیه و سلم پیش آمده این لوا را بدست مبارک خود گیرد بعد ازان تمامی انبیا
از آدم تا عیسی مریم با سایر صدیقان و شهداء و صلحاء و کافه اهل عرفان
در حوالی آن لوا مجتمع گردند انگاه برای هر کدام ایشان ازین فرق براق و حله
و تاج حاضر گردانند و از برای حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه تاجی
از نور آورده بر فرق همایون آن سلطان انس و جان نهند و لباسی از حریر حضرا
در بدن مبارکش بپوشانند و هفتاد هزار علم و هفتاد هزار لوا پیش پیش آنحضرت
بر ندیس انسر و لواء الحمد دست مبارک شاه مردان علی مرتضی کرم الله وجهه
داده افواج و اعلام و الویه مذکوره را در سایه لواء الحمد در آورد و هر که طریقه

طریقه متابعت و سنت محمدی صلی الله علیه وسلم مسلوک داشته همراه انسر و رسالم و غانم

به جنات عدن نزول نماید اللهم ارزقنا بفضلك متابعته هذا

السید الامین و النور المبین علیه الصلوٰة و السلام

الی ایوم الدین و وجه تسمیه لواء الحمد در تفسیر بحر القلوب و در بعضی از کتب تذکره

چنین نظر در آمده که چون آدم علیه السلام در وقت در آمدن روح به بدن عطسه نمود

در جواب الحمد لله یرحمك ربك سبقت رحمتی غضبی

بشنود در ان حین نور محمدی در جبین مبارک آدم متحرک بود گویند در حین عطسه آواز

آمد چنانچه مروارید بسایند آدم گفت الهی این آواز چیست خطاب آمد نور فرزندیست

محمد نبی آخر الزمان آدم را تمنای مشاهده نور محمدی شد و این آرزو در دل او مستولی

گشت آن نور را از پیشانی او انتقال داده بسر انگشت و مسبحه اش جلوه گر ساختند

آدم علیه السلام انگشت مسبحه بر آورده بشهادتین مباهات نمود و این سنت در میان

اولاد تا قیامت گذاشت و نقوش مهر و محبتش بر صحیفه دل بر قوم صدق و ایقان

نگاشت و از برکت انتقال آن نور یمین آدم علیه السلام یمن و برکت

و خیر و سعادت قرین یمین آمد و اولادی که جانب یمین متمکن بودند

سعادتمند و به لقب اصحاب الیمین ارجمند گشتند و انچه در شمال آدم بودند ازین

از اسعاد و ارقا و محروم ماندند القصه چون آدم جمال محمدی در آینه مسبحه و خیال آمد
که ای آدم هر کرا فرزندی از غیب بحضور آید هدیه با او ارزانی دارد اکنون هدیه تو
باین فرزند ارجمند چه خواهد بود گفت خداوندا از لطایف و عواطفی که از خزانه کرم
بمن مرحمت فرموده همین کلمه الحمد لله است که زبان من اجرا کرده احراز ثواب ان حمد
باین فرزند دوست مند ارزانی داشتم حق تعالی از ثواب الحمد این لوا افریده به لواء الحمد
موسوم گردانیده بسید انبیا اختصاص فرموده شبرت پیوسته که بران لوا اجلاجیل باشند
باقیها نوا ویخته و در هر قبه حوران با جمال نشسته و بدست هریکی پرانی و دران پرات
تعیین ازواج انسان نموده و حوران در غرفات آن قباب منتظر ازواج خود
باشند تا هر کدام قرین خود را در میان خلایق عرصات به بینند دست نیاز دراز
کرده نام زد خود را با کرام و اعزاز تمام بر تخت ناز کشید بعد آن ملایک را فرمان شود
تا علم را بردارند چون ملایک از حمل ان عاجز آیند حق سبحانه فرماید این اسد الله
الغالب امیر المومنین حاضر شده آن لوا را چون کلدسته بر سر دست گرفته از
بلصراة بگذرانند و بر وایتی حق سبحانه بادی از نسایم جنت بفرستد تا علی علم
علم را با لواء الحمد بر دوشته بفضاء جنت فرود آورد و ان علم دران روز بر سر شاه
مردان بر مثال تاجی تا بد و اولیای دران علم بر مثال جواهر زواهر در تاج بیت

لواء حمد بدین برسرش بر و قیام دمبین تباج سلیمان و رنج برسر او و تا آن
لوا در عرصات قیام بود اهل دوزخ را در عذاب تخفیفی باشد و چون از صحرای عرصات
بعرصه جنات برند عذاب بر دوزخیان صعب کردد و اطباق جهنم را منطبق سازند
آن هنگام خلایق قدر و منزلت لواء الحمد بشناسند و به ستایش او اقدام نمایند
منقبت هم در معارج النبوة ذکر تطهیر بیت الحرام از انجاس اصنام و ارجاس آلام
باهتمام سید الانام علیه الصلوة والسلام چنین می آرد که مسنون کتب سیر مسلوک
مشحون است ازین خبر که مشرکان میصد و شصت بت بر اطراف و نواحی کعبه نصب
کرده بودند و ابلیس اقتدام آن بتان را بر رصاص در زمین مستولی کرده بود و سرور صلی الله
علیه وسلم متمیزه باجوبی که در دست داشت بآن بتان اشارة فرمود میکفت قُلْ جَاءَ
الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ آن بتان بمجرد رسیدن چوب
در می افتادند بانکه پایهای ایشان بر رصاص استوار بود همچنین هر بت که در خانه های
مشرکان بود آن روز همه بر رو در افتادند و سید المرسلین یا امیر المومنین اشارة کرد
تا اصاف و نایله را بشکنند و بروایتی اصاف بر صفا منسوب بست بود و نایله بت
سهیل هم از قبیله جرهم هر دو در خانه زنا کردند خدای عز و جل ایشان را مسخ کرد انید

و نایله بر روی کوه صفا و اصاف بر روی کوه مروه بود
روی از جرهم بر کردانید

که سنگ شدند و قدرتش از کمال جهالت و فرط حماقت و ضلالت بپرستیدن
آن دو بت مسموخ اشتغال نمودند و چون آن صنم که نایله نام داشت شکسته
شد از درونش زنی سیاه و برهنه بیرون آمد النسر و صلی الله علیه وسلم فرمود تا
نایله از عبدالله بن عباس منقول است در آن روز النسر در برروی هر بتی که اشارت کرد
بتقاد افتاد و نصحت رسیده که بتی چند در موضع وضع کرده بودند که دست بانها
نمیرسید چون مصطفی بامر تعالی در کعبه در آمد امیرالمومنین بعرض رسانید که یارسول الله پای
مبارک بر کتف من نهاده این بتان را از محال انها بیندار النسر و فرمود یا اخی ترا طاقت
بار من نیست تو پای بر دوش من نهاده باین امر اشتغال نمای امیرالمومنین
بموجب فرموده عمل نموده ست قدم بدوش سرفراز دین نهاد به حکم
شکست کردن بت همچو فرق بت گرا ده نقلست در زمانیکه پای مبارک امیر بر
دوش متبرک النسر و صلی الله علیه وسلم بود النسر و پرسید یا اخی چگونه می یابی
خود را گفت یارسول الله خان می بینم که حجب مرتفع شده و سر من بساق عرش
رسیده بهر چه دست دراز میکنم اگر همه آسمانست بقبضه اقتدار من آسانست
فرمود یا اخی خوشا وقت تو که کار حق میکنی و خجند احال که بار حق میکشم و بر دوش
گفت یا اخی رسیدی بدانچه مطلوب تو بود ست زهی نقش پای که بر دوش احمد

نهادن

ز مهر نبوت مقدم نشینند آورده اند که چون امیر المومنین بتان را بزمین انداخته خود را
از دوش مبارک بزمین افکند تبسم نمود النسر ورمز تبسم پرسید گفت یا رسول الله
تبسم از برای آن بود که خود را از چنین جای بلند انداختم و الی یومنا هذا نگفت فرمود
یا اخی چگونه الی یومنا رسد که محمد ترا برداشته و جبرئیل ترا فرود آورده است کما قال الله سبحانه
میفرماید ای بنده امروز بردارنده تو منم وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
و فردا فرود آرنده تو در بهشت من باشم وَنُدْخِلُهُمْ مُدْخَلًا
كَرِيمًا انجا که بردارنده محمد بود و فرود آرنده جبرئیل و هیچ مشقتی به علی نرسیده
جای که بردارنده و فرود آرنده من باشم امید وار باش که هیچ محنت بتو عاید نخواهد گشت
أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ و در بناب اهل اشارة
نکته ها ایراد نموده اند اول در آمدن امیر المومنین بر دوش سید المرسلین حکمتها
گفته اند حکمت اول آنکه نبوت را قوت زیاده است از ولایت ولی بار نبی نتواند
کشید اما نبی بار ولی تواند برداشت چنانچه شمه از ایمعنی النسر در خود بیان نموده حکمت
ثانیه آنکه النسر در مدینه علم بود و امیر المومنین دران قاعده است که در را از شهر
نشناسند نه شهر را بر در حکمت سوم آنکه حق تعالی میفرماید اِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ بمقتضای این فرمان بتان هزم دوزخ

واتش او در جهنم ناشند و انسرور صلی الله علیه وسلم را خاصیتی بود که دست حق بر تنش
بهر چه رسیدی آتش را در وی تصرف نبودی چنانچه در بعضی روایات آمده
که روزی نجانه سیدة النساء فاطمه زهرا علیها التحیة والثنا تشریف ارزانی
فرموده بود اتفاقا فاطمه نان در تنوری بست واز حرارت وشرارت نار آن
مبارک آن جگر گوشه رسول بر شمال محمودان کرم بود انسرور در آمد او عانت
انفرزند ارجمند بر سبیل موافقت نانی چند بدست مبارک در تنور بست بر نانی
که فاطمه در تنور بسته بود پخته بر آمد و بر گرده که انسرور بسته خام بماند فاطمه
تحیر بدندان تفکر گرفته تعجب نمود تا حکمت چیست جماعتی که هن ناقصات العقل
در شان ایشان است نان ایشان ونان آن نه پخته انکم مثلی
ابیت عند ربی خام مشکل واقعه است انچه خام بر د پخته وانچه
پخته بر د خام انسرور فرمود ای نور دیده عجب مدار که این هم از کمال معجزه
ماست که ان گرده نان شرف مساس دست ما یافته هر چه دست ما یافته
دست ما از ابساید آتش بر آن کار نکند و شاهد دیگر بر صدق این دعاء سفره
ابو درداست رضی الله عنه که دست مبارک انسرور با و بکنوبت رسیده بود هر بار
که شوخکن نکستی آتش افروختی و آن را بر آتش نهاده چرکهای وی بسوختی و بعرق سعید

دیگر

و پاک از آتش بیرون آمدی کو لاک اینجا میگرید و بدوش امیرالمومنین برآمده
بدست مبارک خود تبان را انداختی البته از آتش دوزخ مصون و محفوظ ماندی
و فرمان انکم و ما تعبدون من دون الله حطب جهنم
نافذ نکشتی و کلمه در نیاب نیست آنانی که بدست مصطفی یکبار رسد آتش در وی تصرف
ندارد دول بنده مومن که مدت پنجاه یا شصت سال در قبضه قدرت الهی منقلب است
که قلب المومن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف
یشاء اگر از آتش دوزخ مصون و از نار فراق محفوظ ماند چه عجب اشارة دوم آنکه
کافران همه بت را در خانه کعبه نهادند چون شرف اضافه وان ظهر ابتی داشت
بتخانه نشد دل بنده مومن که تشریف کنجائی ولکن یسعنی قلب العبد
المومن یافته اگر به معصیتی چند بیکانه نشود چه عجب اشاره سوم سیصد و شصت
بت در خانه کعبه نهاده بودند اضافه او را از حق سبحانه باز نداشتند اینجا که در شبانه روزی
به سیصد و شصت نظر دل بنده خود را تقویت داده باشد چگونه اضافت و اختصاص
صانع ساقط کرد و نقلی دیگر باز شنوا ورده اند آنروز قوم موسی علیه السلام را بر دریا میگذرانیدند
چند موسی پیش پیش میرفت و هارون در عقب و بنی اسرائیل در میان ایشان آب
را از برکت مقدمه و سابقه مجال آن نبود که موسی بر اندام قوم تر کرد اند کو لاک اینجا

اشارة آنست که چون روز قیامت شود از حضرت رب العزت جل وعلا خطاب
در رسد که ای محمد نه خود گفته بودی مر علی را که انت منی بمنزله هارون من موسی
الا انه لا نبی بعدی انسر و گوید بلی خداوندا فرماید که چون امت تو آبروی آتش دوزخ
باید گذشت تو و علی یک گدام مقدمه رو دیگری سابقه شوید و امت را در میان خویش
جای دهید تا آتش را زهره آن نباشد که یکموی بر اندام امت تو بسوزد
در صحیح واقدی و اسبعیات ابو نصر حمدانی و روضة الاحباب و حبیب السیر و روضة
الصفا و معارج النبوت مسطور است که در مقدمات هجرة علمای فن سیر چنین آورده اند
که چون جماعه مشرکان قریش با تفاوه و طینتش در دار الندوه مشاورت در باب السنبر و
نموده مهم بر قتل قرار دادند و بر فحوای ایمعنی عهد و پیمان بستند خدای تعالی حسب حکم را
از مکر ایشان خبر داد کرد و انید و مکر ایشان را باطل ساخت چنانچه فرمود وَمَكَرُوا وَمَكَرَ
اللّٰهُ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و جبرئیل را فرستاد تا او تعالی که در مجلس انس آن گروه
بی شکوه گذشته بود یک یک با نسر در عرض نمود و این آیه خواند که قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي
مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ
سُلْطَانًا نَصِيرًا او قصد کفار را بتفصیل بیان نموده گفت فرمان چنست که
امشب در مضجع خود استراحت نه نمای روز دیگر تهیه اسباب سفر کرده بمدینه توجه نمای
المقصود

للقصود چون شب شد روسائی قریش مثل ابوجهل و ابی لهب و ابی خلف و جمعی دیگر از اشقیا
بر درسرای آنحضرت مصطفی بدستوریکه قرار داده بودند جمع آمده انتظار می بردند که
چون آنسرور در خواب شود آن ملعونان به قتل و هلاک او پردازند ابولهب گفت امشب
او را تا صبح نگاه میداریم که بنوهاشم را معلوم شود که ما او را بهیاة اجتماعی نشسته ایم آنسرور
بر حال ارباب ضلال اطلاع یافته امیرالمومنین را فرمود یا اخی مرا اذن هجرة بمدینه داده اند
فردا تجهیز سفر مینمایم و وداعی که مردم را نزد من است بتو سپارم که بصاحبانش رساند و خود
را زود بمدینه رسانی و امشب مشرکان قصد قتل من دارند چادر مرا پوشیده در خوابگاه من
تکیه کن انشاء الله تعالی هیچ مکروهی بتو نخواهد رسید آمیر بفراغ بال تکیه کرده نفس نفیس خود را فدای
ذات مقدس آنسرور گردانیده بثبوت رسیده در آنشب امیرالمومنین بر فراش خاص سید المرسلین
تکیه نموده حق سبحانه جبرئیل و میکائیل را وحی فرمود که من در میان شما عقد مواخات بسته ام عمر
یکی را از شما از عمر دیگری ساخته ام کدام یکی از شما حیات برادر خود بر حیات خویش گزیند هر یک از آن
دو فرشته مقرر گفت من حیات خود را دوست میدارم و زندگانی دیگر بر زندگانی خود اختیار نمیکنم
وحی آمد که چرا مثل علی نمی شوید که چون میان او و محمد عقد مواخات بسته ام و جان خود وقایه کرانمایه
محمد ساخته حیات محمد را بر حیات خود اختیار نموده باید که از بر طارم خضرا بخط غبرا بر دید و علی را از شر اعدا نگاهدارید
ایشان بر دو بفرمان سلطان بیچون از سقف نیلگون در پرواز آمده بعرصه ربع مسکون نزول فرمودند

جبرئیل بر سر بالین و میکائیل جانب پای امیرالمومنین ایستاده و جبرئیل میگفت نحن لک یا علی
یعنی کیست مثل تو ای علی که مباهات کرد حق تعالی بتو بر ملائکه ملاء اعلی بیت هر آنکه
بهر خدا راه نفس بر بندد و ملک ز عرش بفرمان او کمر بندد و بعد ازان در شان امیر
کریمه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ
اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ نازل شد و امیرالمومنین نیز در ثنای این چند
بیت فرمود شعر وَقَيْتُ نَفْسِي خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الْحَصَى
وَمَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ وَالْحَجَرِ رسول الله خاف
أَنْ يَمْكُرُوا بِهِ فَنَجَّى ذُو الطَّوْلِ الْإِلَهُ مِنَ الْكَرِّ
وَبَاتَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْغَارِ آمِنًا مُوَقًّى فِي حِفْظِ الْإِلَهِ وَفِي
أَسْتُرٍ وَبِتُّ أُرَاعِيهِمْ وَمَا يَكْتُبُونَنِي فَقَدْ وَطَّنَتْ
نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَالْأَسْرِ و در جمع کتب سیر آورده اند که چون امیر
المومنین بر بستر سید المرسلین تکیه کرد السرور از خانه بیرون آمده رفته از اول
سوره یس تا فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ خوانده مشتی خاک بر کف مبارک
گرفته بر سر آن مقهوران نعین پاشید گویند کردی ازان خاک بر سر هر یکی
که نشست در جنگ بدر باتش دوزخ بسوخت و السرور که بسلامت از انیشان بگذشت

بقراران

بعد از ان شخصی بروایتی ابلیس انجا پیدا شده پرسید که شما اینجا بهر چه کار فراهم آمده اید
و انتظار که می برید ایشان گفتند منتظر محمد ایم گفت بخدا سوگند که محمد از خانه بیرون آمده
و بر سر شما خاک ریخته رفت ایشان دست بر مفارق خود زده فرقهای خود خاک آلود
یافتند پس از شگاف در نگاه کرده بدید شخصی در خوابگاه انسرور خفته گفتند اینک محمد خفته
چون بعزم دست برد قدم در خانه نهادند امیر المومنین از جای برجاست و گفتند که محمد کجاست
از اینجا رفت امیر المومنین پرسیدند محمد کجاست گفت مرا بحفظ تو موکل نکرده
چه دانم شما دانسته باشید که تمام شب در طلب وی بسر بردید مشرکان منفعل شده رفتند
امیر را محبوس داشتند آخر باشارة الهی لب دست تعرض از و کوتاه کردند مولف
گوید اگرچه قصه مذکوره در باب آیات در میان آیة کریمه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ
ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ مسطور گشته اما چون کتب مذکوره بر سبیل تفصیل
ایراد یافته بود بنابرین مکرر نوشته شد سقیفت در وسیلة المتعبدین و مناقب خطیب
و کشف الغمه و معارج النبوة و روضة الاحباب و حبیب السیر مسطور است که انسرور صلی الله
علیه وسلم در سال اول از هجرت میان ارباب وفا و سکینه از اهالی
مکه و مدینه عقد آخرت منعقد گردانید چهل و پنج از انصار مدینه و بروایت دیگر از هر دو فخذ
پنجاه مرد با مرد تعبیه انسرور سلسله مواخات محکم گردانیدند از انجمله سلمان فارسی

با ابو درداء ابو بکر صدیق با خارجه بن زید انصاری و عمر بن الخطاب با عثمان بن مالک
و عثمان بن عفان با اوس بن ثابت و ابو عبیده جراح با سعد بن معاذ و زبیر
بن عوام با سلمه بن سلامه و طلحه بن عبد الله با کعب بن مالک و عبد الرحمن بن عوف
و با سعد بن الربیع و مصعب بن عمیر با ابو ایوب انصاری و ابو حذیفه بن عتبه با عباد
بن بشر انصاری و عمار یاسر با ثابت بن قیس و عبد الله جحش و با عاصم بن ثابت و ارقم
بن ابی ارقم با ابو طلحه انصاری علی هذا القیاس و دران باب مکتوبی نوشتند که یکدیگر را
شریک معاونت و مواسات خواهند و از یکدیگر میراث برند تا بعد از غزوه بدر آیه و اولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله نازل شد و میراث برون
به عقد مواخات منسوخ شد و در شرح صحیح بخاری نقل از عبد البر آورده که مواخات دیگری
این مواخات بود میان مهاجران پیش از آنکه انصار که در زمره اصحاب درآیند و حاکم ابو عبد الله
نیشاپوری در باب هجرت حدیثی بروایت ابن عمر رضی الله عنه آورده که انس و عقد برادری
بست میان ابو بکر و عمر و میان طلحه و زبیر و میان عثمان عفان و عبد الرحمن بن عوف
پس امیر المومنین علی گفت یا رسول الله میان یاران عقد برادری بستی و مرا هیچ برادری
تعیین نکردی برادر من کیست انس و صلی الله علیه و سلم فرمود انا اخوک و بروایتی انت
اخی فی الدنیا و الآخرة القصه این جماعتی که مذکور شدند از جمله مهاجرند رضی الله عنهم

پس معلوم شد که عقد مواخات دو نوبت بوده و هر دو نوبت امیر را النسر و برادر خود خوانده

بیت بلی معادن و هرش نژاد طفل نظیر ❊ کسی که هیچ پیمبر نبود برادر او نیست و در مواهب لدنیه

در روضة الاحباب و روضة الصفا و حبیب السیر و معارج النبوة مسطور است که علمای سیر

و اخبار چنین آورده اند که در اخر ذیقعده سال نهم از هجرت النسر و را داعیه آنشد که حج بگذارد

چون استماع نمود که مشرکان برسم جاهلیت از مکه معظمه آمده برهنه طواف خانه مینمایند از

کراهیت اختلاط با ایشان انعزیمت را موقوف کرده ابوبکر صدیق را با سیصد نفر از اصحاب

تعین نموده فرمود که بمکه رود و خلایق را مناسک حج بیاموزد از اوایل سوره برات تا اجل

آیه بمردم بخواند ازذوالحلیفه احرام بسته روان گشت مقارن اینحال جبرئیل علیه السلام آمده

پیغام حضرت رب العزت جل و علا رسانید که هیچکس تبلیغ رسالة و ادای پیغام نکند الا تو یا علی

و بروایتی مگر تو یا مردی که از تو باشد چون امیر المومنین از میان قوم بزیادتی قربت و قرابة

من کل الوجوه با النسر و رصلی الله علیه وسلم شرف اتحاد و اختصاص داشت النسر و را ز کیفیت

حال آگاه گردانیده فرمود که از عقب ابوبکر بروی سوره برات از وی گرفته در موسم حج بر

مردم بخوان و این چهار کلمه نیز به خلق برسان اول آنکه به بهشت در نیاید مگر کسیکه به تجلی

اسلام متجلی بود دوم آنکه هیچ برهنه بطواف کعبه نیاید سوم آنکه بعد از امسال کسی از ارباب

شرک و ضلال حج نگذارد چهارم آنکه از مشرکان و کفار هر که عهد موقت با خدا و رسول داشته باشد

تا انقضای انوقت بر عهد خود ثابت باشند و اگر عهد او موجل نبود تا چهار ماه و آنان باشند
و بعد از انقضای این وقت اگر مسلمان نشود خون و مال او هدر باشد جابر انصاری گوید
با سیصد کس با ابوبکر رضی الله عنه بیرون آمده بودیم چون بعرج رسیدیم وقت نماز بامداد در آمد
ابوبکر پیش رفت که امامت کند هنوز در نماز شروع نکرده بود که او از ناقه خاصه النبی رو
بکوشش رسید توقف نموده گفت این او از ناقه رسول الله است گویا ما مور شده که حج نگذارد
توقف نمایید تا نجد متش نماز گذاریم درین اثنا امیر المومنین علی بر شتر السرور سوار برسید
از امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه پرسید آمر آمده یا ما مور امیر گفت فرمان واجب
الاذعان چنین صادر شده که سوره برات را بمن دهی که بر خلق خوانم و اینکلمات
اربعه را بخلق برسانم ابوبکر آیات بینات را تسلیم نموده عقب امیر نماز گذارد بعد از آن
امیر المومنین برخاسته اوایل سوره برات را تا چهل آیه بر مردم خواند کلمات اربعه بایشان
رسانید و در هر موقفی از مواقف حج خطبه خواند و احکام بیان فرمود و بانچه ما مور شده
بود قیام نموده آورده اند که چون امیر المومنین این کلمات اربعه بسمع مردم رسانید یکی
از ایشان میان آواز داد که اگر بریده نشدی انچه میان ما و پسر عم تست از سو کند و بریت
ابتدا میکردم با تو بشمشیر امیر گفت اگر نه بر رسول صلی الله علیه وسلم دشوار آمدی
که مرا فرموده هیچ نگوئی تا باز آئی هر آینه هر آینه بر گشتن تو اقدام نمودی گویند چون

چون امیر بمکه رسید شیر برآشفته گفت بخدا سوگند هیچکس طواف برهنه نکند مگر آنکه او را تادیب
به تیغ کنم و با جامه نپوشد که با وی سوگند رسیده باشد المقصود چون امیر از قضایا فراغت
یافت مراجعت نمود ابوبکر با آنسرور گفت یا رسول الله از من چه صادر شد که از
قراءة سوره برات منع فرمودی آنسرور فرمود ای ابوبکر هیچ امر از تو بوقوع
نیامده و منقصتی بحال تو راه نیافته تو مصاحب منی در غار اما جبرئیل آمده گفت
فرمان الهی چنانست که آداء این کار نه نماید الا تو یا کسیکه از تو باشد منقبت
در صحیح ترمذی و مشکوة از ابن عباس و در مسند احمد بن حنبل و صحیح نسای
و هدایت السعداء از ابن عباس و زید بن ارقم و براء بن عازب مرویست که گفتند چند
کس از اصحاب رسول در مسجد درها باز کرده بودند آنسرور فرمود به بندید
الی درها را الغیر در علی بن ابیطالب پس بعضی از مردم در باب سخن باگفتند چون
این حکایت بسمع اشرف اقدس نبوی رسید بر پای خاسته حمد و ثنا باری تعالی گفته فرمود
اما بعد بدرستی که من بسر این ابواب امر کردم غیر از باب علی پس یکی از شما در باب
سخنی گفته والله که من هیچ نمیدانم و نگشادم تا بهمانی که بآن مامور نگشتم پس
گشایش از درد یگر مجو بغیر علی ذکر که غیر باب علی را بالکل برآوردند منقبت
در مسند احمد بن حنبل از ابن عمر مرویست که گفت بدرستی که مرتضی علی فضیلت

داده شده اگر یکی از آن فضایل مرا باشد و دوست تر است نزد من از شتران سرخ موی

اول آنکه رسول متولی را بوی داده دویم آنکه جای داد او را در مسجد که حلال نیست مرا

در آن مسجد آنچه حلال است مر او را یعنی رسول با او رخصت داده که جنب در مسجد

رود سیوم آنکه روز خیبر علم با او عطا فرموده مولف گوید نقل مذکور در صواعق محرقه

از عمر بن الخطاب نیز منقول است منبعث در روضة الاحباب و روضة الصفا

و حبیب السیر و معارج النبوة مسطور است که اهل سیر رحمهم الله آورده اند که در

سال دهم از هجرت انور صلی الله علیه وسلم را انصاری بحران مصالحه واقع

شد منقول است که چون مکتوبی فرستاده ایشان را باسلام دعوت نمود

ایشان بعد از مشورت چهارده کس از رؤسای قوم خود اختیار کرده بمدینه فرستادند

که احوال انور در تحقیق کرده خبر باصحاب خود رسانند و مقدم ایشان وقد مردی بود

از بنی کنده نامش عبد المسیح و لقبش عاقب و مردی دیگر نامش ایهم و لقبش

سید بود و آن عاقب امیر و صاحب رای اهل بحران بود و سید صاحب قبیله

و ایشان بود مردی دیگر از ربیعه ابو الحارث بن علقمه و اسقف مذهب صاحب

جلالت آن طایفه بود و باقی از اعیان و مشاهیر قوم خود بودند و این ابو الحارث

برادری داشت نام او کرز بن علقمه او نیز از جمله آن چهارده نفر بود و در اثنای راه

در اثنای راه استر ابو الحارث بسر در آمد گذر کفت بسر در آید آنکس که ابعد است ازین
ما یعنی انسر در استغفر الله من ذالک ابو الحارث بسر در آمد گذر کفت بلکه تو پسر
در آی این گذر کفت ای برادر چرا چنین میگوی کفت بخدا سوگند محمد بتحقیق خاتم انبیا
است و ما انتظار ظهورش میبردیم گذر کفت چون حال برین منوال است چرا قبول
دین نمیکنی کفت موافقت با محمد مستلزم مخالفت قوم است اگر این صورت
از ما بظهور آید اعتبار ما نزد نصاری نماند و آنچه بما داده اند از تقالیس امنعه
و کرایم اموال باز ستانند از استماع این سخن محبت اسلام در دل گذر پیدا شد
و شتربه تعجیل تمام رانده چون به سعادت مصافحه آنحضرت فایز گشت و ایمان آشکار
آورده کلمه عرض نمود منقولست که چون بمدینه رسیدند جامه های راه دور ساخته حله
های ابریشمی پوشیده و انگشتریهای طلا در دست کرده به مسجد مقدس مطهر در آمده سلام
کردند انسر در جواب سلام نا داده از ایشان اعراض فرمود که هر چند تکلم نمودند
جواب نشنیدند ناگاه از مسجد بیرون آمده عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن
عوف را بنابر سابقه معرفتی که داشتند پیدا کرده گفتند پیغمبر شما با مکتوبی نوشته بما دعوت
نمود چون آمده تحیت و سلام تقدیم رسانیدیم جواب سلام نشنیدیم و هر چند سخن کردیم
بجز سکوت چیزی ندیدیم اکنون مصلحت چیست باز گردیم یا توقف کنیم عثمان و عبد الرحمن

برچند فکر کردند جواب آن کرده نیافتند امیر المومنین علی نیز در آن مجلس حاضر بود
عثمان و عبد الرحمن گفتند یا ابا الحسن برای چه آن آرای تو در نیاب چیست فرمود
رای من آنست که جامه های ابریشمی و انگشتری های زرین از خود دور کنند و جامه های
متعارف در بر کرده به مجلس همایون انسرور در آیند آن قوم به فرموده امیر
المومنین علیه السلام عمل نموده سلام کردند انسرور جواب ایشان باز داده فرمود
سوگند با آنکه مرا بر استی بخلق فرستاده که چون اینجا عهد نبوت اول پیش
من آمدند شیطان با ایشان بود از آن جهت جواب سلام ایشان باز زدم
و بمکالمه زبان نگشادم بعد از آن ایشان را باسلام دعوت فرمود ابا نموده
در انکار و عناد افزودند سوال در باره عیسی کردند انسرور جواب داد او بنده و رسول
خدای بود و استف آن کرده پرسید همچنان عیسی را پدری بود فرمود نه گفت
پس چگونه او بنده و مخلوق است فرمود امروز جواب این سخن نگویم اقامت
کنید تا جواب سوال خود بشنوید روز دیگر حق سبحانه این آیه کریمه فرستاده

ان مثل عیسی کمثل ادم خلقه من تراب ثم قال
له کن فیکون الحق من ربک فلا تکونن من
الممترین فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من

مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِيْنَ هُمُ الْمَسْرُوْرُ الْيَسَارَا

طلبیده آیات مُنزله خوانده بمضمون آیه کریمه اقرار نموده براعتقاد خود مُصر بودند
الْمَسْرُوْر فرمود اگر باور نمیدارید بیائید تا بیائیم مباهله کنیم یعنی دُعا کنیم و نشان یکدیگر
گوئیم لعنت الله بر دروغ گویان گفتند امروز ما را مهلت ده تا در ینباب تامل کرده فردا
مباهله نمائیم رفته باعاقب که رئیس ایشان بود گفتند رای تو در ینباب چیست گفت
ای گروه نصاری بخدا سوگند شما را تحقیق بدانید که محمد مرسل است و در باب
عیسی دلیلی است ظاهر آورده مباهله مکنید والله هیچ قومی با پیغمبری مباهله نکرده که بعد
ازان زیسته باشد بهتر اینست که باوی مصالحه نموده جزیه قبول کنید و بدیار خود
باز گردید روز دیگر که صباح صباغان قدرت زرناب آفتاب در بوته سیماب گون
فلک بوقلمون ریخته و مدهبان حکمت برین صفحه لاجوردی پیکر زبرجدی منظر از
ذهب خورشید انور شبه قدر بر چهره منور قرص آفتاب برافگنده الْمَسْرُوْر از
حجره مبارک خود برآمد دست امام حسن بگرفته و امام حسین را در بغل
جای داده و سیدة النساء فاطمه الزهرا و سلطان الاولیا علی مرتضی چون زهره و ماه

در پی آن آفتاب فلک رسالت روان گشته و انسر و رباولاد اسجاد خود
میفرمود چون من دعا کنم شما آمین گوئید کرده نصاری چون این پنج تن را
دیده حدیث دعا و آمین شنیدند نترسیدند ابو الحارث که دانشمند ان ایشان بود
گفت ای یاران بدرستی که روی چنان می بینم که اگر از حق سبحانه درخواهند کوه
را از جای خود زایل گرداند زینهار مباهله نکنید که بر روی زمین هیچ نصرانی نخواهد ماند
گفتند یا ابا القاسم ما با تو مباهله نمی کنیم فرمودند مسلمان شوید گفتند اینکار
از ما نیاید فرمود محاربه را آماده شوید گفتند ما را طاقت مقاومت و قوت
محاربه عرب نیست لیکن مصالحه میکنیم با تو بر سه هزار حلّه که هر سال دو هزار
حلّه هزار در ماه صفر و هزار در ماه رجب بدهیم و بهای هر حلّه چهار درهم
باشد و رسول ترا که بدیار ما آید مهمان داری کنیم بشرط آنکه ما را بدین ناکرده دارد
سی زره و با ما محاربه ننمائی و بر روایتی گفتند سی اسب و سی شتر و سی زره
و سی نیزه بدهیم بعد ازان صلحنامه در نیاب نوشته گواهی جمعی از
اصحاب رضی الله عنهم بر انجا ثبت کرده بآن گرده دادند مولف
گوید اگر در باب آیات بیان آیه مباهله مسطور گشته اما در کتب مذکور
بر سبیل تفصیل ایراد یافته مکرر نوشته شد منتخب در وسیلة المتعبدین

المتعبدین و مناقب خوارزمی از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه مرویست
که گفت روزی در سفر حجة الوداع رسول بسوی صحرا بر آمد و من در خدمت
بودم دیدم که آه سرد کشید گفتم ای محبوب رب العالمین چرا آه سرد میکشی
فرمود ای ابن مسعود خبر مرگ من رسانیدند و می بینم که اکثر امت من در
ضلالت می افتند گفتم یا شفیع المذنبین کسی را خلیفه خود میکنی فرمود کرا
خلیفه کنم گفتم ابو بکر را السر و هیچ نگفت باز آه سرد کشید گفتم عمر را خلیفه
کن باز آه کشید نوبت سیوم گفتم یا سید المرسلین علی مرتضی را خلیفه کن از سر تفحص گفت
دوشما هر گز این کار نکنید بر گاه او را قایم مقام خود کنم میدانم که قبول نمایند بخدا
سوگند اگر شما انیکار میکردید البته شما را داخل جنت میکردم منتخب
هم در کتاب مذکور و مناقب خوارزمی از ام المومنین عایشه صدیقه رضی
عنها مرویست که گفت چون وقت فوت رسول صلی الله علیه وسلم قریب
شد فرمود ادعوا لی حبیبی یعنی دوست مرا بخوانید ابو بکر را خواندم
رسول سر بر داشته سوی او نظر کرده باز سر بر بالین نهاده فرمود
ادعوا لی حبیبی پس عمر را خواندم باز همچنان کرد گفت ادعوا
ادعوا لی حبیبی من گفتم وای بر شما ای مردمان علی ابن ابطالب را

بلبلبید که رسول غیر او را نمیخواند چون علی مرتضی آمد او را بر سینه خود ضم
ساخته درون پیراهن کنجانید چنانکه هر دو برادر از یک گریبان سر بدر کردند
و همچنان با علی مرتضی هم آغوش بود که روح پاکش بفردوس برین خرامید
منصب در صحیح بخاری ترمذی و مشکوه و مصابیح از جمع بن عمیر مرویست
که روزی همراه عمه خود بخانه عایشه رضی الله عنها در آمدم پرسیدم یا ام المومنین
من کان احب الناس الی رسول الله گفت فاطمه
فقلت انما اسالک عن الرجال گفت شوهر او مولف گوید
در مختصری در کتاب راهج الابراری آرد که بعد از سوال و جواب مسطور ام المومنین
مرا گفت چرا دوست ترین مردمان نباشد که پیوسته روزه دار و شب
بیدار است بخدا که دیدم در حین وفات آب از دهن سرور کائنات در کف
دست علی مرتضی جاری شد و او بیاشامید راوی گوید که گفتم چون چنین
بود ترا چه برین داشت که با وی حرب کردی ام المومنین چادری بر رو کشیده
بسیار گریست و گفت برمن مقدر بود سبب در روضة الشهدا از ابن عباس
رضی الله عنه مرویست که روزی اصحاب از انور صلی الله علیه وسلم
پرسیدند که یا شفیع المذنبین و خیر النبیین چه کلمات بود که آدم علیه السلام

آدم علیه السلام از ابر زبان راند و ببرکت آن حق سبحانه توبه اش قبول کرد و فرمود

سال آدم عن ربه بحق محمد و علی و فاطمة و حسن

و حسین ان تبت علی الله تعالی توبه آدم قبول کرد

یعنی یارب به محمد علی و زهرا و یارب بحسین و حسن و آل عبا و کز لطف

برآر حاجتم در دو سرا بی منت خلق یا علی الاعلی و در مودات از

جمیع بن عمیر مرویست که از ام المومنین عایشه رضی الله عنها پرسیدم کرا

میر المومنین علی در پیش سید المرسلین در رجه غایته بود گفت اگر مرجان

احبا علی رسول الله یعنی گرامی ترین مردمان بود پیش رسول خدا

صلی الله علیه وسلم هم در مودات از ابی سالم مرویست که من از جابر

بن انصاری رضی الله عنه پرسیدم که آنچه تر از رسول فضایل علی مرتضی معلوم

شده باشد با من بیان کن جابر گفت امیر المومنین بعد از خیر النبیین

بموجب نصوص قرآنی و احادیث حبیب سبحانی خیر البشر است

پس گفتم چگوئی در حق آنانکه بغض و عداوت او در دل داشتند گفت ایشان

به تحقیق کافر شده اند و دشمن ندارد علی را مگر کافر مصمم در کتاب

مذکور از هاشم بن برید منقول است که گفت شنیدم از عبد الله بن مسعود

کہ گفت سند کردم ہفتاد سورۃ قرآن را از رسول صلی اللہ علیہ وسلم و با فی از
بہترین امت گفتم بہترین امت کیست گفت علی بن ابیطالب منقبت
ہم در کتاب مذکور و مناقب خطیب و بحر المناقب از علقمہ بن قیس و اسود
بن برید منقول است کہ ما با ابو ایوب گفتیم در زمانیکہ از جانب امیر المومنین علی بہ
میرفت کہ ای ابو ایوب تو شرف صحبت پیغامبر دریافتہ با وجود این متابعت بر قایلان
کلمہ لا الہ الا اللہ میکنی گفت ای علقمہ و اسود روزی من در خدمت رسول
نشستہ بودم و انس بن مالک ایستادہ بود کہ در خانہ جنبید رسول گفت مرا
انس را بسین پس در کیست گفت عمار است فرمود بطلب چون آمد گفت ای
عمار زود باشد کہ در امت من ظاہر شود فساد و قبایح چنانکہ بہ شمشیر یکدیگر را
بکشند و بعضی از ایشان بہ جنت روند و بعضی بدوزخ چون این واقعہ
معاینہ کنی باید کہ مرافقت علی نمائی ہر چند تمام اہل عالم مخالفت او کنند
بدرستی کہ علی ہرگز نمیگردد از راہ راست و فرمان برداری او فرمان برداری من است
و فرمان برداری من فرمان برداری خدا است منقبت ہم در کتاب مذکور بروایت
رافع خادم سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم مسطور است کہ ہر کس حق امیر المومنین
علی نشناسد بدرستی کہ از سہ حال بیرون نیست یا منافق است یا ولد الزنا

ولد الزنا یا مادرش در حالۀ حیض حامله شده باشد در الوجود آورده منقبت

هم در کتاب مذکور از ابی وایل منقولست که شنیدم از عبد الله عمر که می شمرد اصحاب

کبار پیغامبر را بدین منوال که ابو بکر و عمر و عثمان و غیره و نشمرد علی را در ایشان

پس گفت مردی ای عبد الله مکرر از اصحاب کبار نیست علی مرتضی در ایشان بحکم

نمیشماری او را گفت علی مرتضی از اهل بیت پیغمبر است و قیاس کرده نشود باو

هیچ یکی از صحابه را با رسول خدا در مرتبه نسبت و بدرستیکه خدا تعالی میفرماید

الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّاتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ

منقبت

هم در کتاب مذکور از عبد الله بن احمد حنبل منقولست که گفت پرسیدم

از پدر خود از بهترین صحابه گفت ابو بکر و عمر و عثمان پس خاموش شد گفتم

ای پدر چرا نام علی مرتضی بزبان نیاوردی گفت ای فرزند علی مرتضی بحکم

آیه کریمه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا از اهل بیت رسول است و بحکم آیه کریمه إِنَّمَا

وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ

و بحکم حدیث من کنت

مولاه فعلی مولاه امیر مومنانست برابر بنشود و هیچ یکی از

صحابه باو [illegible] هم در کتاب مذکور از امام محمد باقر رضوان الله علیه

منقولست که گفت در مرض موت روزی سر مبارک رسول در کنار منبرک

امیر المومنین علی بود و مهاجر و انصار در منزل فیوض نازل سید المرسلین
مجتمع بودند در آن هنگام رو بسوی امیر کرده فرمود یا اخی قبول میکنی وصیت
مرا و بجائی آری وعده های مرا امیر گفت بلی یا رسول الله و در گریه شد چنانکه
از کثرت رقت بیهوش گردید پس گفت ای رسول ای بلال بیار شمشیر و خود
و زره و اسپ و ناقه مرا و پارچه که در ایام فاقه هنگام عبادة بر شکم می بستم چون
بلال بفرموده قیام نمود پس انگشتری از انگشت بر آورده فرمود یا اخی این اسباب
خاصه من بتو تعلق دارد و بر این چیزها را در بخانه خود که هیچکس بعد از من
در این امور با تو مضایقه نباشد امیر المومنین آن چیزهای متبرک را بر
سر دیده مالیده در حضور مهاجر و انصاری بخانه خود برد

در مسند احمد بن حنبل از نافع غلام ابن عمر رضی الله عنه مرویست که گفت روزی
از ابن عمر پرسیدم بعد از سید کائنات خیر الناس کیست گفت کسی است که برو
حلال است و بر دانستی حرام انچه بر غیر حرام است گفتم کیست گفت تو از کجا و
این سوال از کجا بعد ازان استغفار کرده گفت انکس علی ابن ابیطالب است که
بیغمر ابواب مسجد را بست و باب او را مسدود نساخت و فرمود یا علی دیگری را
حلال نیست که در این مسجد جنب در آید غیر ترا و هر چه بر من واجب

واجب بر تو واجب دلتو وصی و وارث منی و ادا کنی وام و وعده
های مرا و بر سنت من بدرجه شهادت میرسی مثبت در صواعق محرقه
مسطور است که روزی علی مرتضی و ابو بکر صدیق رضی الله عنهما بطواف
مرقد مقدس انور صلی الله علیه وسلم میرفتند ابو بکر گفت تقدم انت یا
ابا بکر گفت ما کنت اقدم رجلا سمعت رسول
الله یقول فیه علی منی وانا منه ۴ منه ۴ هم در
کتاب مذکور از شعبی مرویست که گفت روزی در زمان خلافت خود ابو بکر
صدیق با جمعی نشسته بود که علی مرتضی آمد ابو بکر استقبالش نمود گفت من اراد ان
ینظر الی اعظم الناس منزلة واقربهم قرابة و
افضل منا برسول الله فلینظر الی هذا الطالع
منه هم در کتاب مذکور مسطور است که گفت عمر رضی الله عنه علی افضانا
یعنی علی عالم تر است منه هم در کتاب مذکور و مستدرک حاکم از ابن مسعود
منقول است که گفت اقضی اهل المدینة علی ۴ عمر ابن الخطاب
نتعوذ بالله من معضلة لیس لها ابا الحسن یعنی پناه
می بریم بخدا از فضه که نیست مر او را ابو الحسن و هم از سعد مرویست که گفت لم یکن احدا

۴ یعنی خطبه بیشتر ای کم کسی را در مرتبه از امیر المؤمنین
و مرده باشد علی منی و انا منه

مِنَ الصَّحَابَةِ بِقَوْلِ سَلُونِي عَمَّا دُونَ الْعَرْشِ
الا علی و ازام المومنین عایشه رضی الله عنها منقول است که میگفت
انه اعلم من بقی بالسنة و گفت عبد الله بن عباس کان
لعلی ما شئت من صوت قاطع فی العلم و کان
له القدم فی الاسلام و التصهر برسول الله و الفقه
فی السنة و النجدة فی الحرب و الجود فی المال یعنی مر علی را علم
و دانش بر نده بود هر مسئله مشکل را جواب میگفت و مراد از القدم در اسلام بود و خسر رسول الله
و علم در سنت نبی و دلیری در جنگ و بخشش در مال در اوسط طبرانی و صواعق محرقه هم از عبد الله
بن عباس منقول است که گفت کانت لعلی ثمانی عشرة منقبة
ما کانت لاحد هذه الامة سوی بحر المعارف مسطور است
که روزی رسول رب العالمین رو بسوی امیر المومنین کرده گریست امیر پرسید
یا رسول الثقلین موجب گریه چیست النبی فرمود یا اخی گریه من از برای ضلالت
امت است که بغض تو در سینه ایشان قرار گرفته اکنون ظاهر نمیکردانند بعد از من ظاهر
خواهند کرد و حال آنکه حق سبحانه لعنت کرده و از اسیعنی جبرئیل خبر داده است مرا که این
فرقه ضال و حق تو ظلم و با تو جنگ خواهند کرد و تو و اولاد تو را مانند ما خواهند رسانید

خواهند رسانید و احوال آل تو بر همه ایشان خواهد بود تا که یکی از اولاد تو محمد نام حاکم و
والی امت گردد و انگاه است من و سایر خلایق بر محبت آل تو مجتمع شده و گویند
اعدای ایشان نگونسار شوند و محبان شاد و مان گردند در آن زمان شادمان
گردند در آن زمان شهرها متغیر و مردم اندک شوند و فرح و سرور در
میان مردم حاصل گردد پس انسور خوشحال شده فرمودای گروه مومنان
سعی موفوره بجا آرید که بغض علی و آلش در دل ایشان شما را قرار نگیرد
و هر دو دست برداشته گفت خداوندا آل علی آل من است بیار از ایشان
رجس را و پاک ساز ایشان را و یار ایشان باش و خوار مکن ایشان را
و منقطع مگردان نسل ایشان را تا قیام قیامت و عزیز دار بعزت خود
و حق را با ایشان و آبرو دار هر جا که باشند سعدی اگر عاشقی کنی
و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد ساده ات نورد یده و
اشراف عالم اند از عترت محمد و از حرمت علی فرد اطعام دوزخ معده
بود ولی کامروز از محبت شان نیست متملی گر خورده از ایشان صادر
شود مرنج نتوان شکست قیمت گوهر بجا بی از بهر آنکه سید کونین گفته است
العالمون الله و الطالمون لی منقبت در تشایر المصطفی باسناد طویل

مولانا جلال الدین را دینی گفتند
سادات افضلتر دگر و مقدمتر نباشد
از اولاد مصطفی و جد گرامی شان
از ارشان مکن الا خرز جاهل
کما قال النبی ان لکل شی و الطالمون نسبا

از آیمه معصومین علیهم السلام منقولست که روزی رسول صلی الله علیه وسلم
شاد و خندان بخانه امیر المومنین آمده گفت آمده ام که بشارت دهم ترا یا اخی
بدانکه درین ساعت جبرئیل امین این پیغام از رب العالمین آورد که حق سبحانه
میفرماید ای محمد بشارت ده علی را که دوستان تو مطیع و عاصی از اهل بهشت اند
بعد از استماع این مژده امیر المومنین بخوشوقتی تمام سجده شکر بجا آورده گفت
خداوندا گواه باش که من همه نیکویهای خود به محبان خود بخشیدم پس سیدة
النساء فاطمه زهرا گفت من نیز همه نیکوی های خود به محبان علی بخشیدم
بعد ازان امامین نیز همه نیکویهای خود بخشیدند آنگاه النبی صلی الله علیه وسلم
فرمود شما ها از من کریم تر نیستید من نیز همه نیکوی خود بدوستان علی بخشیدم
بعد ازان جبرئیل آمده گفت ای محمد حق سبحانه تو و اهل بیت تو سلام میرساند
و میگوید شما از من کریم تر نیستید هر که از دوستی که امرزیدم و بخشیدم جمیع گناهان دوستان
علی و ایشان را روزی گردانیدم بهشت را و نعمتهای او باو دیدار خود
در هدایت السعداء از امام جعفر صادق رضوان الله علیه مرویست که روزی
سرور انبیا محمد مصطفی در مسجد مدینه با جمعی از صحابه نشسته بود که شاه اولیا آمد
النبی فرمود هر کس که خواهد بنگرد آدم را با صفوتش و نوح را با برگزیدش و سلیمان

وسلیمان را با ملکش و ابراهیم را با خلقش و ایوب را با صبرش و یوسف را با
باحسنش و داود را با اخلاقش و موسی را با مناجاتش و ادریس را با منزلتش و عیسی را
با زهدش و محمد را با طاعتش هر آینه به بینند برادر من علی را ایشان از صحابه گفت
یا رسول الله این همه فضایل در علی جمع است السرور فرمود بلی و این را من
از خود نمیگویم بلکه حق سبحانه در کلام مجید خود با دوازده پیغمبر علی را برابر کرده
است چنانکه آدم علیه السلام را گفت اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰۤى اٰدَمَ علی را گفت
ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتٰبَ الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا نوح را
گفت اِنَّهٗ كَانَ عَبْدًا شَكُوْرًا علی را گفت اَنَا هَدَيْنٰهُ
السَّبِيْلَ اِمَّا شَاكِرًا وَّاِمَّا كَفُوْرًا سلیمان را گفت وَاٰتَيْنٰهُ
مُلْكًا عَظِيْمًا علی را گفت اِذَا رَاَيْتَ ثَمَّ رَاَيْتَ نَعِيْمًا وَ
مُلْكًا كَبِيْرًا ابراهیم را گفت وابراهیم الَّذِیْ وَفّٰۤى علی را
گفت يُوْفُوْنَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُوْنَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهٗ
مُسْتَطِيْرًا اسماعیل را گفت فَلَمَّاۤ اَسْلَمَا وَتَلَّهٗ لِلْجَبِيْنِ علی را
گفت وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَّشْرِیْ نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ
اللّٰهِ ایوب را گفت اِنَّا وَجَدْنٰهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهٗ

أداب على جزاوهم بما صبروا جنة وحريرا موسى را
گفت إنه كان رسولا نبيا على گفت إن الأبرار يشربون
يشربون من كان مزاجها كافورا داود گفت إنا
جعلناك خليفة في الأرض على گفت وليستخلفنهم
كما استخلف الذين من قبلهم داود گفت
ورفعناه مكانا عليا على گفت وسندس واخضر
واستبرق وحلوا ساورهم ربهم قضيه وسقاهم ربهم
شرابا طهورا عيسى گفت أوصاني بالصلوة والزكوة
على گفت والذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة
وهم راكعون محمد گفت إنا أعطيناك الكوثر فصل
لربك وانحر على گفت عينا يشرب بها عباد الله يفجرونها
تفجيرا ونيز درميان او فرمود ويطعمون الطعام على حبه
مسكينا ويتيما وأسيرا والى اي زاول بحر مرركي كهر
كز تو ابدرا علم كبريا ، كر دو جهان خاك شود بر درت ، نيست عجب مرد و حرد را
زانكه خداوند جهان انچنان ، داده ترا عزت با منتها ، عزت ذات تو

عزت ذات تو بجوید اگر ملک فکرت نقش نگارد مثال بر شما نه شود آن نقش ما نوا رهبر

کاینه کرد و به جهان از ضیاء چرخ چو پیش نظرت آید زین همه بگذر که تو بودی ترا

هم تو شوی شیفته آتش گاه و دیده هم تو به تعظیم بخیزی رجاء مولوی

ای سرور مردان علی مستان سلامت میکند ای صفدر میدان علی مستان سلامت میکند

ای شحنه دشت نجف از تو نجف دیده شرف تو دری و کعبه صدف مستان سلامت میکند

ای دلبر و دلدار تو ای مونس و غمخوار تو ای محرم اسرار تو مستان سلامت میکند

ای طالب و مطلوب ما ای مقصد و مقصود ما ای عابد و معبود ما مستان سلامت میکند

ای از همه عصیان بری مردان عالم سروری علم محمد را دری مستان سلامت میکند

ای قل تعالوا تاج تو دوش نبی معراج تو تاج شهی تاراج تو مستان سلامت میکند

ای نور پاک مصطفی یا مصطفی در یک عبا ای مرتضی ای مجتبی مستان سلامت میکند

ای میر شاه محترم در دین و دنیا محترم بحر سخا کان کرم مستان سلامت میکند

اندر سما نامت علی اندر زمین نامت ولی در علم دین تو کاملی مستان سلامت میکند

ای باد صبح مشکبو سوی نجف آور تو رو با آن امام دین بگو مستان سلامت میکند

مفتاح دلها را بگو مصباح جانها را بگو ان حوض کوثر را بگو مستان سلامت میکند

بایین و مایتون بگو ما قل کفی و نون بگو بالولوی مکنون بگو مستان سلامت میکند

آن آیة الله را بگو آن قدرة الله بگو ۰۰ آن حجة الله بگو مستان سلامت میکند
باعارف تقدیر بگو با آیت تطهیر گو ۰۰ با شیر شبیر بگو مستان سلامت میکند
بازین دین عابد بگو با نور دین باقر بگو ۰۰ با جعفر صادق بگو مستان سلامت میکند
باموسی کاظم بگو با طوسی عالم بگو ۰۰ با صایم دایم بگو مستان سلامت میکند
هم با تقی گو با نقی با سیدان متقی ۰۰ کای شاه تو نوخطی مستان سلامت میکند
با میر دین هادی بگو با عسکری مهدی بگو ۰۰ با والی عهدی بگو مستان سلامت میکند

ای شاه دین پرور علی مستان سلامت میکند ۰۰ ای ساقی کوثر علی مستان سلامت میکند
ای سرفراز اولیا بدر الدجی در دوسرا ۰۰ ای جانشین مصطفی مستان سلامت
شاهنشه پرجوان دارنده کون ومکان ۰۰ ای جان جانان جهان مستان سلامت میکند
تلوین ز تو تمکین ز تو آیین ویقین هم ز تو ۰۰ آعلای علیین ز تو مستان سلامت میکند
هان ای نسیم مشکبو سوی نجف آور تو بو ۰۰ با ساقی کوثر بگو مستان سلامت میکند
با قدوه اصحاب گو با زبده احباب گو ۰۰ با عمده اقطاب گو مستان سلامت میکند
ینبوع حیوان را بگو مطبوع خلقان را بگو ۰۰ مجموع قرآن را بگو مستان سلامت میکند
با سر و بخفی بگو با بر و صفی بگو ۰۰ با دلبر کشفی مستان بگو سلامت میکند

در مجلس سماع

منقبت در مجلد ثانی حبیب السیر از امام ناطق بحق جعفر صادق رضوان الله علیه مروی است
که روزی امیر المومنین کرم الله وجهه بر منبر مسجد کوفه برآمده گفت فرمود ایها
ایها الناس مرا از رسول علیه السلام ده عطیه است که آن فضایل محبوب تر است
نزد من از انچه افتاب بران طلوع میکند اول انکه رسول فرمود برادر منی
در دنیا و آخرت دوم انکه گفت نزدیکترین خلایقی بمن در روز قیامت
گفت منزل تو در بهشت برابر منزل من خواهد بود چنانچه منازل اخوان مقابل
یکدیگر میباشد سوم فرمود وارث منی و امامی در اهل بیت و خواص من
گفت قایم مقام منی و امامی تا قیام قیامت بر اصحاب و امت من ششم
گفت نگاهدارنده اهل منی در غیبت و حضور من هفتم گفت تو قایم بعدی در میان غیبت
من هشتم گفت تو ولیعهد منی و ولی من و ولی خدا است نهم گفت دشمن تو
دشمن من است و دشمن من دشمن خدا دهم فرمود تو قسمت کننده بهشت و دوزخی مرا
در دوزخی مرا هم در کتاب مذکور و مناقب ابو المؤید خوارزمی از
جابر بن عبد الله انصاری مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود چون
صانع هیچ آسمان و زمین را خلق کرده نبوت محمد و ولایت علی بن ابیطالب
بر اشیان عرض کرد آسمان و زمین هر دو قبول نمودند و امر دین بما هر دو

تفویض یافت پس صاحب سعادت کسی است که بوسیله ما سعید گردد و
شقی کسی که بسبب عدم متابعت ما به شقاوت مبتلا گردد منه
در بیان آنکه حضرت سید کائنات علیه الصلوٰة اختیار ازواج مطهرات
در حالت حیات و ممات خود بدست امیر المومنین داده بود مخفی نماند که تا دنیا
پیدا شده هیچکس امر طلاق زوجه خود را بدست دیگری نداده در تاریخ اعثم کوفی
و دفتر ثانی روضة الشهداء و روضة الاحباب و مجلد اوّل حبیب السیر مسطور است
که بعد از واقعه حرب جمل جناب ولایت مآب آیات و آثار و صیاغت
عایشه صدیقه رضی الله عنها تشریف داد بعد از استیذان در آمدن نا دون
گشته در آمد یا عایشه بعضی از زنان بصره نشسته میگریستند امیر المومنین برفق
و نرمی کتاب عتاب آمیز خواند و گفت خطاب ربانی در شان زنان پیغمبر آخر الزمانی
است وقرن فی بیوتکن و لا تبرجن شنیدی بشنیدن خطابی که ترا
روی نمود و مرتکب اموری گشتی که مناسب حال تو نبود با وجود یکه نسبت
قرب قرابت ترا با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میدانستی و ازان
سرور مکرر شنیده بودی که من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه وطریق معادا

همن مسلوک داشتی و با معاذان من علم مرافقت و موافقت افراشتی

و چون مرتبه امومنه مومنان در دین یافتی چرا رواز دایره پرده عصمت

فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ برتافتی مجمل کلام آنکه مضی ما مضی

اکنون صواب آنست که بر خطای خویش اعتراف نمای و بسوی مدینه در زمان

روان گردی و بمنزلیکه حضرت مقدس نبوی ترا انجا گذاشته بوده باشی

تا اجل تو بتو رسد این بگفت و از نزد او برخاست منقلب و در فتوح ابن اعثم

کوفی آورده پیش از آنکه خباب امیر المومنین آمده با ام المومنین اُلْمُسْلِمِیْنَ

تکلم فرماید صفیه بنت الحارث که زوجه عبد الله بن خلف خزاعی بوده بهر

فریاد و نوحه کرد و سایر زنان مصیبت زده باجمعهن بگفتند با قاتل الاحباب

یا مفرق الجمع و یا موه بگفتن آغاز کردند زوجه عبد الله بن خلف گفت یتیم ساختی فرزندان

عبد الله بن خلف را خدا تعالی فرزندان ترا یتیم گرداناد امیر المومنین نگاه بجانب

او کرده گفت بدان و آگاه باش ای صفیه که من ترا ملامت نمی کنم بر آنکه مرا

دشمن گیری و بد گوئی زیرا که جد ترا در روز بدر و پدر و عم ترا در روز احد و زوج

ترا در حرب جمل بقتل آورده ام و اگر من کشنده احبه شما نبودم چنانکه ترا از هر آینه می کشتم

هر آحدی را که در ین سراست پس بجانب عائشه صدیقه اقبال فرمود و گفت من قصد

آن کردم در این خانه بکشایم و هر کس در بتخانه باشد به تیغ سیاست بگذرانم و اشاره
بخانه فرمود که عبدالله بن زبیر و جمعی دیگر از قصه السیف حرب جمل در آن محقق
خفته بودند لیکن بس بخافیف و سلامت مسلمانان میخواهم عایشه و سایر زنان
مصیبت رسیده از هیبت این خطاب ترک گریه و سخنان درشت کرده خاموش شدند
و بعد از آنکه نصایح و حکایات گذشته با عایشه تمام کرد برخاست و روان شد
نقل است که روز دیگر غنچه نبوت و رسالت و سرو بستان جلالت و بسالت یعنی
شاهزاده امام حسن را برسم رسالت بخانه عایشه فرستاده امام آمده گفت
امیرالمومنین میفرماید بدان خدای که بیافرید آدم فرزانه و بشگافت دانه
که اگر در زمان تجهیز سفر مدینه نپردازی پیغامی بتو فرستم و ترا آگاه کنم
برامری که کیفیت آن را تو نیک میدانی رادی گوید عایشه در آن وقت سر خود
شانه میکرد جانب راست یافته بود میخواست جانب چپ بیافد چون سابقا
حسن این پیغام رسانید تا آن کسی خود را نیافته در زمان از آن بکان
برخست و با خواص و خدم خویش گفت بار مرا برادر نمیدهد و کار سازی
سفر مدینه مشغول که هیچ چاره خرد فتنه بمدینه نگذارم و کمال اضطراب در آن سره ظاهر شد یکی گفت از نساء و رؤسای بصره از بنی هجیب یا عایشه گفت یا ام

نوبید

المومنین

المومنین عبداللہ بن عباس نزد تو آمد و ہمین پیغام رسانید و تو سخن باو بلند گردانیدی
کہ ما ہمہ آواز ترا در حین مقاولہ و مجاوبہ با و شنیدم چنانچہ وی بہ غضب برخاست
و از خانہ بیرون رفت و پدر این جوان یعنی امیر المومنین خود آمد و با تو از ین
مقولہ سخن راند بہیچ اقبالی قول او نہ نمودی اکنون چہ افتاد کہ بقول پسر او این
ہمہ اضطراب ترا دست داد عائشہ گفت این جوان سبط رسول و فرزند بتول
نور دیدہ اہل قبول است ہر کس کہ خواہد نظر بر بود و چشم خانہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اندازد
و باید نظر بہ چشمان این فرزند او کند و بہ تحقیق کہ من دیدم رسول او را می بوسید
وی لبوسید و بسینہ اطہر خود ش ملصق میگردانید و پدرش بدست او پیغامی فرستادہ و مرا بر
امری اطلاع دادہ کہ بخبر طریق سلوک مدینہ پیمودن دوائی ندارم آن زن از کیفیت
آن امر استفسار نمود گفت حضرت رسالت را روزی از غنایم نقلی رسیدہ بود و میان
ذوی القربی خود قسمت میفرمود و ما نیز زوجات مطہرات آنحضرت از آن نصاب حصہ
و نصیبی طلبیدیم و در ان طلب الحاح و مبالغہ از حد گذرانیدیم علی بن ابیطالب
زبان بملامت ما گشودہ گفت بس است مبالغہ کردید و الحاح از حد گذرانیدید حضرت
رسالت را ملول و بیحضور ساختید ما را توبیخ و تقریع بسیار کرد ما نیز تجہم نمودیم برود و او را سخنان
خشونت آمیز گفتیم وی این آیہ بر ما خواند کہ عسی ربہ ان طلقکن ان یبدلہ

نرد اجا خیوا مینکن مانیز درخشونت و درشتی افزودیم رسول
صلی الله علیه وسلم از درشتی و غلظت قول ما که باو نمودیم در غضب شده نظر
بجانب علی مرتضی کرده فرمود ای علی بن ابیطالب من طلاق ایشان را
در قبضه اقتدار تو در آوردم و تو مفوض ساختم و ترا وکیل خود گردانیدم
که هر کدام از ایشان را که تو از قبل من طلاق دهی نام او از دفتر النساء
النبی محو شود چون آنحضرت امر اطلاق بار با و نهاد اطلاق فرموده و
فرق میان حیات و ممات ننموده مرا علی بن ابیطالب بر ایمعنی تنبیه
میکند اکنون من از فراق کلی اندیشم مبادا چیزی بر زبانش رود
که تدارک آن تصور نتوان کرد میترسم که از رسول باین شوم و دران جهان
از دولت ملاقات و سعادت خدمت او محروم ماند لِكُلِّ
شَيْءٍ وَعِلٍ مِنْهُ خَلَفٌ وَمَا لِفَقْدِ الْجَيْبِ مِنْ خَلَفٍ
بیت برخاستن از جان جهان مشکل نیست ۞ مشکل ز سر کوی تو
برخاستن است منقبت در شواهد النبوه از جبه عزلی منقول است که در
ایام محاربه معاویه جناب شاه ولایت مآب بر کنار دریائی فرود آمده
شخصی آمد گفت السلام علیک یا امیر المومنین و امام المتقین امیر در جواب

فرمود

فرمود وعلیک السلام انمرد عرض نمود من شمعون بن لوخیا ام صاحب این دیر و
بدیری اشارة کرد که انجا سکونت داشت گفت نزد ما کتاب انجیل است که اصحاب
عیسی علیه السلام از یکدیگر بر سبیل میراث گرفته اند اگر رضائی ازا پیش تو آورده بخوانم
فرمود بیار آنمرد آورد و نعت رسول علیه السلام و اوصاف کمالات امت وی
خواند و در آخرش مسطور بود که روزی در کنار این دریا فرود آید مردی که عقب
باشد بخاتم النبیین در قرابت و نسبت و دین اهل مشرق را بیارد آید و با اهل مغرب
تقاتل نماید و این چند کلمه نیز در منقبت امیر مرقوم بود اَلدُّنْیَا اَهْوَنُ عَلَیْهِ مِنْ
رَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عَاصِفٍ وَلَلْمَوْتُ فِی حُبِّ
اللّٰهِ اَهْوَنُ عَلَیْهِ مِنْ شَرْبَةِ مَاءٍ بَارِدٍ فِی الظَّمْاٰنِ الْعَوْنُ لَهُ
رِضْوَانُ اللّٰهِ وَالْقَتْلُ مَعَهُ شَهَادَةٌ پس آنمرد گفت چون نبی مبعوث
شد بوی ایمان آوردم و چون تو اینجا آمدی بخدمت تو مشرف شده عهد کردم
تا زنده و مرده با تو باشم امیر المومنین کرّم الله وجهه بگریست و حضار نیز پس هر زبان
بلاغت بیان راند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَجْعَلْ لِاَحَدٍ عِنْدَهُ مَنْسِبًا
وَاَحْمَدُ اللّٰهَ الَّذِی ذَکَرَنِی فِی کِتَابِ الْاَبْرَارِ پس بحبه عرنی
فرمود این مرد مومن را با خود نگاهدار چون شام و چاشت طعام بدو خورانیدی

وی را طلب کردی بالآخره در لیلة الهریر که حرب با معاویه صعب شد شهید گشت
رحمة الله علیه و امیر المومنین نماز جنازه او نموده در قبر نهاد و آورده بخاک
سپرده فرمود هذا رجل مومن و من اهل بیتی منست
هم در شواهد النبوت و روضة الاحباب و روضة الصفا و حبیب السیر و
معارج النبوت مسطور است که ناقلان آثار سلف چنین گفته اند که بعد از تعداد
شروط صلح چون سهیل بن عمرو را بخدمت آنسرور آوردند دوات و قلم
مرتب گشت حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم اوس بن خولی انصاری
را طلب کرد تا بکتابت آن عهدنامه قیام نماید سهیل گفت ای محمد باید که پسر عم تو
علی بنویسد بنابر التماس سهیل آنسرور بامیر المومنین فرمود بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم سهیل گفت بخدا سوگند که ما رحمان را نشناسیم که چه کس است
بنویس باسمک اللهم مسلمانان گفتند بالبغیر بسم الله الرحمن الرحیم چیزی نمی
نویسیم رسول فرمود یا اخی بنویس باسمک اللهم امیر المومنین بفرمود و سید المرسلین
عمل نمود بعد ازان گفت بنویس هذا ما قضی علیه محمد رسول
الله امیران را نوشت سهیل گفت ما اعتراف برسالت تو نداریم واگر
میدانستم که تو رسول خدای ترا از زیارت خانه او منع نمیکردم آنسرور فرمود

یا اخی لفظ رسول الله حک ساز و بجالیش بن عبید الله بنویس چون آن
سرور امیر را به حک لفظ رسول دلالت فرمود امیر گفت لا والله من وصف
رسالت را محو نکردم و بروایتی سهیل بن عمرو گفت ای علی رسول الله
را محو مکن والا من ازین مصالحه بیزارم امیر المومنین صحیفه را گذاشته دست
بشمشیر برد تا مشرک را ازین حکومت عزل کند انسرور فرمود یا رسول الله بگذار
ای اخی امیر فرمود یا رسول الله مرا مراعات ادب و تعظیم تو مانع می آید که من
این کلمه را محو کنم رسول آن صحیفه را گرفته لفظ رسول الله را محو فرمود و بروایتی
با آنکه مرکز خط ننوشته بود خود از طریق اعجاز ابن عبد الله نوشت و بعضی گویند
خود محو کرده امیر للمومنین را فرمود که این را در سلک تحریر آرد و از مسلمانان
ابی بکر بن خلافه و عمر ابن الخطاب و عبد الله بن عوف و سعد وقاص و
عثمان عفان و ابو عبیده جراح و محمد بن مسلمه و ابو جندل بن سهیل رضی
الله عنهما اسامی شریفه خود را بر آن صحیفه ثبت نمودند و از کفار خویطب
بن عبد العزی و بکر بن حفص و حسبی دیگر شهادة خود بر آنجا نوشتند و بهر
نوخزعه در عهد پیغمبر آمدند و بنو بکر توسل بقریش جستند و چون از تحریر صلحنامه فارغ شدند
انسرور در روی همایون بجانب امیر المومنین آورده فرمود یا اخی ترا نیز مثل این واقعه

روی خواهد نمود و بعقب این واقعه در لشکر صفین که میان امیر المومنین کرم الله وجهه
و معاویه مدة مقابله و مقاتله بدرود راز کشید عاقبت بر صلح قرار افتاد
چون عهد نامه مینوشتند که این کتاب مصالحه امیر المومنین علی است معاویه گفت لفظ
امیر المومنین محو سازید بنویسید علی بن ابیطالب که من اگر میدانستم علی امیر مومنانست
باوی مقاتله نمیکردم و در پی او نمی رفتم امیر المومنین گفت
صدق رسول الله بنویسید همچنان که معاویه میگوید چنانکه در باب شجاعت
بر سبیل تفصیل نوشته خواهد شد منقبت در هدایت السعداء و زاهدیه از بریده سلمی
مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم لشکری را تابع امیر المومنین علی کرده فرستاد
و من نیز ملازم رکاب امیر بودم چون آویم آنسرور فرمود چون بود سفر و
چگونه بود صحبت صاحب و امیر بجوهم شما من شکایت کردم ازوی و غیر
از من شکایت نکرد دیگری آنسرور به غضب تمام از من روگردانیده
گفت ای بریده آیا نیستم من ولی مومنان از نفسهای ایشان گفتم هستی
یا رسول الله فرمود هر که من ولی باشم علی ولی اوست منقبت در شرف النبوة
و در هدایة السعداء از اسحاق بن سلیمان هاشمی منقول است که روزی در
مجلس هارون رشید از مناقب و فضایل امیر المومنین کرم الله وجهه مذکور بود گفت

متابعت ابی بکر

مردم عوام بر من گمان دارند که من علی و فرزندانش را دوست نمیدارم حق سبحانه بهتر
میداند فرط محبت را که با میر و اولاد امجاد اوست و به تحقیق او را معلوم است
که من معترف و قایل افضلیت ایشانم و بخبر حدیث صحیح بمن از ابن عباس
رضی الله عنهما رسیده که گفت روزی در خدمت سید کائنات علیه افضل الصلوات
حاضر بودم که سیدة النساء علیها التحیة والثنا گریان آمده رسول فرمود ای
فرزند من پدر و مادرم فدای تو باد چه چیز گریانیدت را گفت نور دیده های من حسن
و حسین از خانه بیرون رفته اند هر چند میجویم نمی یابم فرمود ای فرزند اندوهگین
مباش آنکه ایشان را آفریده از من و تو مهربان تر است بر ایشان انگاه
دست مبارک بر دوش نهاده گفت یا جامع للمتفرقین هر جا این دو فرزند ارجمند
من اند تو نگاهبان ایشان باش درین حین روح الامین در رسیده گفت
یا سید المرسلین اندوهگین مشو که ایشان در دنیا و آخرة فاضلند و پدر ایشان افضل است
از ایشان و دو خطیره بهشتی النجار آرند خیر البشر بعد از استماع بشارة با اصحاب مستطاب
خود بسوی خطیره روان گردیده چون رسید دید که در کنار گرفته خوابیده اند و ملکی
یک بازوی خود زیر ایشان گسترده و به بازوی دیگر سایه کرده انسر و بجانب
سر ایشان نشسته تبسم تمام میبوسید تا آنکه بیدار شدند پس امام حسن را بر راست

وامام حسین را بر کتف چپ خود نشانده بسوی منزل روان گشت وجبرئیل
علیه السلام در برابر صحابه بتعاقب انسر در میرفتند دران حال بزبان معجز بیان
فرمود والله شرف و بزرگی در هم شما را چنانچه خدا تعالی بزرگی داده است شما را
درین اثنا ابو بکر رضی عنه پیش آمده گفت یا رسول الله یکی ازین دو گوشواره عرش
مرا داده رسول فرمودند هم ای ابو بکر نیکو مرکبی است مرکب ایشان و نیکو سوار اند ایشان
و پدر ایشان بهتر است از ایشان القصه چون بر مینوال در مسجد در آمد ملال را فرمود
تا ندا کند که مومنان حاضر آیند چون از صغیر و کبیر و وضیع و شریف حاضر آمدند بدستور سابق
امامین را بر تقنین نشانده بر منبر بر آمده گفت ایها الناس آگاه کردانم شما را بهترین کسان
از روی جد و جده و مادر و پدر و عم و عمه و خال و خاله گفتند آری فرمود آن حسن و حسین
است که جد ایشان محمد رسول الله و جده و ایشان خدیجه بنت خویلد که افضل ازواج مطهرات
من است و مادر ایشان فاطمه بنت من که سیدة النساء است در دنیا و آخرت و پدر
ایشان علی ابن ابی طالب که بعد از من خیر البشر است و عم ایشان جعفر طیار آن ثانی
بنت ابیطالب و خال ایشان قاسم و خاله ایشان زینب بنت من انگاه گفت
خداوندا آمیدانم که حسن و حسین و مادر و پدر ایشان با دوستان خود در بهشت
خواهند ماند میخواهم از تو هر که ایشان را دشمن دارد ابدالآباد در دوزخ باشد

وعمه آن ثانی

راوی گوید در فصل الخطاب هم از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است
که گفت چون حق سبحانه فتح داد مدائن را بر اصحاب آنسرور صلی الله علیه وسلم
در زمان عمر بن الخطاب و حکم کرد عمر که غنیمت را قسمت کنند امام حسن و حسین
علیهم السلام آمده گفتند بده یا عمر حق ما را از آنچه حق سبحانه بر مسلمانان فتح داده
عمر رضی الله عنهما به تعظیم و تکریم تمام دو هزار درهم پیش ایشان نهاد پس عبد الله بن عمر
آمده گفت ای پدر بده حق مرا از آنچه مرحمت کرد خدا تعالی مومنان را داد
عمر به پسر خود پانصد درهم پیرش گفت زهی عدل و انصاف که حسنین را
از من مضاعف میدهی و حال آنکه من از زبان جناب رسول الله علیه وسلم
صاحب شمشیر و بهادم و ایشان کودکی اند که هنوز قدم بیرون از مدینه ننهاده اند
عمر گفت چنین است که تو میگوی و لیکن ترا و پدر ترا چه مجال برابری با ایشان
باری بیارید پدر حسن مانند پدر ایشان و مادری مانند مادر ایشان و جدی مانند جد ایشان
و جده مانند جده ایشان و عمی مانند عم ایشان و عمه مانند عمه ایشان و خالی مانند خالی ایشان
بدرستی که نمیتوانی آورد زیرا که پدر ایشان علی مرتضی است و مادر فاطمه زهرا و جد محمد مصطفی
و جده خدیجه کبری و عم جعفر طیار و عمه امهانی بنت ابی طالب صلوات الله علیه آنسرور که معراج در خانه
او شد و خال ابراهیم بن رسول الله و خالها رقیه و ام کلثوم بعد از استماع این فضایل عبد الله عمر

۲ از درون شد آب از دیده میریخت جناب از بسیاری
که او از کلوی آواز قطع شده بود و در قتل این جناب
حضار مجلس بیان نمود

پشیمان شده خاموش شد و گفت [illegible] هم در کتاب مذکور مسطور است
که در تفسیر آیه کریمه قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ
یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ الآیه شیخ ابو علی موسی رحمة الله علیه آورده
که چون آنسرور صلی الله علیه وسلم در لیلة المعراج جمعی از معصومان
ملاء اعلی که محمد محمد میگفتند و هیچ یکی از ایشان مقدم تر نبود دید از جبرئیل پرسید
این چه قوم اند گفت یا سید المرسلین ایشان علویان و مقدسان عالم
علوی اند همچنانکه علویان آن پاک تو اشراف اهل زمین اند و فرمود یا احمد
ایشان اینقدر چه عالی بچه حسنت یافتند گفت از تسبیح نام مبارک تو که علی
الدوام عبادة ایشان همین است [illegible] بنا بر خبر مذکور و بحکم این حدیث
که قال النبی صلی الله علیه وسلم خَلَقَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ
مِنْ نُوْرِ وَجْهِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْطَالِبٍ سَبْعِیْنَ اَلْفَ
مَلَکٍ یَسْتَغْفِرُوْنَ لَهٗ وَلِمُحِبِّیْهِ اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامَةِ
و شیخ عطار قدس الله سره در مظهر جوهر نیز از اینمعنی خبر میدهد
اگر فضل علی کوئی به تفصیل بقول ناصحا اش کن تو تعطیل خدا از
نور روی مرتضی کرد سرشته چند ملک ما را انداکرد عدد مضاعف شان

باشد نزاری، که ایشان بر شما دارند قراری، به ثبوت پیوست که ملایک مذکوره
علوی اند پس بر این تقدیر من وجهی فرقه مذکوره را آل علی توان گفت زیرا که پدر
واسطه پیش نیست و آفریدگار حقیقی حق سبحانه تعالی است چه در عالم علو و چه در عالم
سفل یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیَحْکُمُ مَا یُرِیْدُ پس همچنانکه سادات را در
عالم شهود از صلب علی آفریده شد بقیرین مخلوقات ارضی گردانید کذالک
از نور رویش فرقه از ملایک آفریده اشراف مقدسان سمایی کرد... قادر است
او هر چه خواهد میکند. ولهذا در خبر است که عیسی علیه السلام را از عطسه آدم انکتم عدم
به عرصه عرم وجود موجود گردانید که بر آسمان چهارم نشانید چنانچه میر خسرو
دهلوی در نعت میفرماید یافت نخست آدم از نور تاب، عطسه زد و
از دیدن آن آفتاب، چشمش از آن نور چو بینا شده، عطسهٔ آن نور مسیحا شده
و این نوع او غریب نه از رب العالمین محبت است و نه منسوب کردنش بذات
است چنانچه در تفسیر حافظی در بیان آیته کریمه یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ
مسطور است آن غمامی که روز قیامت آسمان را بشکافد مرتضی علی است
زیرا که مظهر العجایب و مظهر الغرایب است همچنانکه در دنیا امور عجیبه بظهور رساند
و در آخرت نیز امور غریبه ظاهر سازد و تواند بود که به حکم حدیث کُنْتُ

انا و علی نور بین یدی الله مطیعا یسبح الله ذالک
النور و یقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف
عام از پرتو آن نور ملائکه مذکوره مخلوق شده باشند و با مقتضای کل
شیء یرجع الی اصله محمد محمد میگفته باشند لیکن در صورت
لازم است که علی علی میگفته باشند اگرچه در فصل الخطاب از سهو کاتب
اسم علی مرقوم نیست اما انچه بر دل فقیر درین آخر شب بر سبیل الهام داده شده
و مامورم بتحریر ان تقریر آنست که ملایک علوی ذکر این دو اسم متبرک میکنند
چنانچه مولوی از اسم یعنی خبر میدهد ؎ شیر و ولی خدا شاه سلام علیک
معدن جود و سخا شاه سلام علیک ؎ نام تو بر آسمان زمره قدوسیان
راحت روحانیان شاه سلام علیک ؎ و درین محل نه جای تعجب است
زیرا که بعد نزول آیه کریمه ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی الایه اصحاب رضی الله عنهم استفسار نمودند که یا رسول الله
چگونه صلوٰة و سلام فرستم بر تو فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و آل
محمد گفتند یا رسول الله مراد از آل کیستند فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین چنانچه
شان نزول آیه کریمه مسطوره در باب آیات از صواعق محرقه و مستدرک حاکم

برسل فضل

برسبیل تفصیل مرقوم شد چون یقین حاصل گردید که تمام ملایک ارضی و سمائی
بر محمد و علی و آل پاک ایشان صلوات و سلام منیر لیسند اگر فرقه اسم محمد و علی را
تسبیح خود داشته باشند ارباب ایمان و اصحاب اتقا نیز انه محل شک تواند بود
نیز در باب احادیث در حین تحریر آمده که انسر و رفرمود بر دروازه بهشت
حلقه ایست از یاقوت احمر هر گاه که او را بجنبانند بگویند یا علی یا علی و در
کفایت الطالب از انس بن مالک مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم
مبفرمود که چون در شب معراج از طرق سموات گذشته فرشته دیدم بر منبر
نور نشسته و فرشتها گرد او در آمده از روح الامین پرسیدم این فرشته کیست
گفت یا رسول الله پیش او رفته سلام کن چون رفتم دیدم علی بن ابیطالب
است گفتم ای جبرئیل علی پیشتر از من آمده گفت نه لیکن حق سبحانه از نور علی این
فرشته آفریده به جمیع ملایک امر کرده که هر شب شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار نوبت
زیارت این میکنند و هم در کفایت الطالب و وسیلة المتعبدین از جابر بن
عبد الله انصاری رضی الله عنهما مرویست که گفت رسول صلی الله علیه وسلم
وقتی که مرا بردند بر آسمانها و بیرون آمدم از حجابها شنیدم که منادی این
ندا میکرد خوشا پدری که پدر تست ابراهیم و خوشا برادری که برادر تست علی المقصود

اینچنین اسرار بی ریب در عالم شهود و غیب بسیار است که بی تائید
عنایت صمدی درک آن دشوار است سهل و هر کسی کی داند این
اسرار را کیست آنکو فهمد این گفتار را کی بیابد ستر حق در فهم کس
کی به گنجد راز حق در وهم کس مینویسم هرچه میفرماید حیرتی داده ازیر
گفتگو مستی عشقش مرا از من ربود نیستم آگاه ازین گفت و شنود ای
منزه وصفتش از اقوال ما کبریاء رازش برتر از احوال ما وصف ذاتش ایمان
باشد سکوت این مولی وصف حیّ لایموت منقبت در مناقب خطیب
ادانس بن مالک مرویست که شبی سید کائنات علیه افضل الصلوات را
دیدم از سر غضب روی بسوی من کرده فرمود ای انس ترا چه بر آن
داشت که آنچه از من در فضل و کمال علی شنیدی او انکردی که آخر بعقوبت
بر من مبتلا شدی و اگر استغفار علی تدارک تقصیرات تو نمیکرد هر آینه رایحه
جنت نمیشنیدی اکنون در باقی عمر آشکار کن این خبر را موالیان و آل
او منش روان و سابقان آند بسوی جنت و همسایه های حسن و حسین
و حمزه و جعفر و علی صدیق اکبرست هر کس او را دوستدار و بشارت ده
او را که خاتم انبیا میگوید مترس از هول قیامت منقبت مولف گوید

در زمان تالیف این کتاب بطابق بشارة مذکور شبی هاتف غیب از عالم الاریب
باین حقیر مژده داد بحسب ظاهر باعث انشد که شخصی بپیش فقیر آمده گفت بچکار
مشغولی گفتم بتالیف مناقب امیر المومنین گفت هیچ از مناقب خلفای ثلاثه
هم در کتاب مرقوم نموده گفتم نه مکرر تقریرا گفت ظاهر میشود که مذهب اثنا عشر
داری گفتم کدام مومن از دایرهٔ مذهب و ملت ایشان بیرون است و لهذا
شیخ عطار در تذکرة الاولیا مینویسد که امام اعظم از شاگردان امام جعفر
صادق است و شافعی بمداحی اهلبیت افتخار میکرد چنانکه گفته است
لَوْ كَانَ رَفْضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلْيَشْهَدِ الثَّقَلَانِ
أَنِّي رَافِضٌ و حنبل مالک اگر خاکپای ایشان دریافتندی تو
تو تیای چشم خود کردندی بعد از استماع این مقدمات گفت من مرید سید محی الدین
هر مذهبی که او داشته آن برحق است گفتم تو اگر مرید ایشانی من به بهت واسطه
خلیفه ایشانم چنانچه خرقه و مسال از خواجگان چشت قدس الله اسرارهم دارم
الحمد لله که ازین سلسله متبرکه نیز یافته ام معروف کرخی که پیر پیران سید محی الدین
و چندین هزار ولی کامل از دامن دولت او برخاسته خود دربان امام علی موسی رضا
بوده که قول ان شاعر بست بحق شیخ دین معروف کرخی ۞ که دربان علی موسی رضا

واگر اعتماد نکنی در شجره آرادت که آنرا باصطلاح صوفیه رابطه صوری
خوانند و یقین که پیر تو بتو داده مرقوم خواهد بود بکشاده بین اتفاقاً در
کردن خود بر سبیل حمایل داشت برآورده خواند دیدکه نهه واسطه سید
محی الدین مرید امام علی موسی رضاست و امام رضا علیه التحیة والثنا بیخ
واسطه فرزند و خلیفه سرور اولیا علی مرتضی انگاه گفتم العزیز باتمیز این
نه ارادت است که از پیر ان خود غافل باشی و لاف مریدی او زنی گفت
من از عهده جواب نمی توانم برآمد لیکن اینقدر میدانم هر کس تنها مناقب
مرتضی علی بگوید یا بنویسد البته باخلفای ثلاثه نفاری در دل دارد گفتم اینچه
عقیده ذمیمه است که داری و چرا اهل تسنن را بدنام میسازی زیرا که در یکتاب
مناقب سیدة النساء و آمامین و حمزه و جعفر طیار و غیره ننوشته ام اینجا توان
گفت که از ایشان غباری بخاطر داشته باشم گفت نه اما چون در خلفا واقعه
میان بهم و مخالفته و مخاصمت بود چنانچه ملان عبد الرحمن جامی قدس الله سره
السامی در اعتقادیه خود هم از اینمعنی خبر میدهد هر خصومت که بود
شان باهم به تعصب مزن در انجادم حکم آن قصه باخدای گذار
بندگی کن ترا بحکم چه کار بنابرین هر که تنها بتوصیف و تعریف امیر پردازد
فی نفاز از

ظن غالب آنست که شیعه باشد گفتم حاشا که میان ایشان خصومت بود
چه اگر مخالفت بودی قدوه اصحاب عمر بن الخطاب در مسایل مشکله
رجوع با میر المؤمنین نمی نمودی و نعوذ بالله من معتقده لها
کیس
ابو الحسن ولولا علی لهلک عمر نفرمودی و منقولست که
حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه بجانب امیر بسیار نگریستی روزی
یکی از حضار وجه استغنای استفسار نمود گفت از پیغمبر استماع دارم میفرمود النظر
الی علی عبادة بنابرین اخبار فصیر القین کامل حاصل است که میان ایشان
محبت بود نه عداوت چنانچه مطابق عقیده خود خطاب بابل تعصب
کرده این چند بیت در شاهد قدسی گفته
هر که بدبا صحبت پیغمبر است
نزد من بی شبهه انکس کافر است
مرتضی شیر از ازان زندیق است
کو عدوی حضرت صدیق است
انکه صدیقیت مقبول خداست همنشین
بادشاه انبیاست
صدر دین احمد آمد از ازل
یافت نور ازوی برخ
علم و عمل ذات با کش صدق را سرمایه داد
نوعروس علم را پیرایه داد
خاطرش دریای عرفان بوده است پای تا سر قالبش جان بوده است
سینه اش گنجینه اسرار حق سر بسر آینه دیدار حق
یار غار احمد مختار او

ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست ۞ حق تعالی هر کرا گوید ثنا کی برآید وصف او
از دست ما ۞ دوستی مرتضی را این صفت نیست ای نادان ندارد هیچ کس
که بکس دشمن شوی از جهل خویش ۞ دشمنی خلق دانی در بن کیش
هست اصحاب محمد روز و شب ۞ پیشه خود سازی از بغض و غضب چون
رواداری بخود این ظلم را ۞ حاش لله نیست راضی مرتضی ۞ مهر حیدر را
چنین وصفت ۞ که کند در جانت منزل معرفت ۞ گر بجانب مهر حیدر جا کند
قدر تو از نه فلک بالا کند ۞ حق تعالی آنیت نافریده ۞ تا بگوی روز و شب لعن یزید
گاه گوی گرد را یابم کشم ۞ زانکه بس در کشتن او سر خوشم ۞ چون یزید ثانی آمد نفس تو
گر کشی او را بسی باشد نکو ۞ دشمن آل رسول آمد یزید ۞ خاک بر قبرش بگو بهمن یزید
دشمن حق نفست آمد از ازل ۞ من همیگویم ز کفت لم یزل ۞ زشت باشد دشمن
حق آزیزید ۞ گر کشی ناجی شوی چو باز یزید ۞ گر تو هستی مرتضی را دوستدار
دشمن حق را بکن قتل اختیار ۞ گاه عثمان را بگوی ناسزا ۞ مرتضی کی داد
این مذهب روا ۞ گر بپرسم از تو هر گز دیده ۞ یار کس در عمر خود نشنیده
که به عالم یک مسلمان بنگری ۞ دختری خود را دهد با کافری ۞ بالیقین
کین ننگی که زینسان چون شود ۞ از چنین امری هزاران خون شود ۞ پس

پس تو خود انصاف ده ای یار من ۞ دل بکن از رده از کفار من ۞
شاه دین دختر بکافر چون دهد ۞ کی خلاف شرع در خاطر نهد ۞ اکفاء او
عثمان عفان آمده ۞ مقبل درگاه سبحان آمده ۞ جامع قرآن ذات
پاک او ۞ مدرک راز نهان ادراک او ۞ از جبینش موج زن دریای
علم ۞ ابر جود و کان خلق و بحر علم ۞ وصف او بیرون بود از فهم ما ۞ غیر او
کی گنجد اندر وهم ما ۞ بهتر از عثمان عمر را می شناس ۞ کز وجودش یافت دین
محکم اساس ۞ او چو تاج سروری بر سر نهاد ۞ یک هزار و شصت و شش منبر
نهاد ۞ شد بسی در عهد او دین را رواج ۞ خانه دین را بود او انش سراج ۞
چون عمر بر مسند عزت نشست ۞ آفتاب از شرم بر رخ پرده بست ۞
وجه قوتش خشت مالی بوده است ۞ هر کدایش پیشوای عالم اند ۞ خضر راه
و رهنمای عالم اند ۞ هر یکی را کار دنیا در سر ۞ بود اگه نیستی ای بیخبر ۞ چون
تو دنیا را طلبکاری بجان ۞ عارفان را همچو خود داری گمان ۞ هوستی
کان عمر را با علی است ۞ آن علی کو معدن آل نبی است ۞ کی بود باور ترا
ایمان من ۞ دوستی چار یار ایمان من ۞ مخلص هر چار از جان و دلم
حل شده از مهر ایشان مشکلم ۞ مهر شان منهج است از راه صفر ۞ دشمن شان

ع مست جای دارد ای بوده است

را بود دوزخ مقر حب ایشان عین حب مصطفی است بغض ایشان عین بغض
مجتبی است مهر شان کلیدین اگر خواهی نجات اتباع شان بود راه ثبات
مهر ایشان هادی راه صواب مهر شان مقصد نمای بی حجاب لطف
شان کعبه ز سابق بی سفر قهر ایشان آتش افروز مقر هر کرا مهر علی در سینه است
بالیقین دان سینه اش بی کینه است مهر تقلیدی ندارد اعتبار مهر تقلیدی
نمی آید بکار همچو من مهر علی در سینه دار سینه خود را هی از کینه دار در همه انوار
نورانی پدید وای بر آنکس که از کوری ندید مذهب صوفیه را کن اختیار
تا شوی در هر دو عالم نجتیار بعد از استماع این ابیات مسطوره گفت اگر حال مطابق
مقال باشد عین کمال است گفتم العزیز فکر حال کن که از نواب ظَنُّوا بِالْمُؤْمِنِينَ
خَيْرًا محروم ماند و به نکال آخرت معذب نگردی و گفتم آنچه ملا عبد الرحمن
جامی قدس الله سره السامی گفته که میان خلفای ثلاثه با امیر المومنین خصومت داشتند
و آن قصه که است که حکمش موقوف بر خدا است گفت آن قصه خلافت است و ظاهرا
از ینمعنی در خاطر امیر خصومت باشد گفتم ازین عقیده ملا جامی چنان مستفاد میشود که خلفای
ثلاثه خلافت را به غصب گرفته اند نزد گاه حقیقت حال چنین باشد باید که جمیع اولیا که
نسبت ارادت و بیعت ایشان با میر منتهی گشته معاذ الله با خلفای ثلاثه رضی الله عنهم

میان خلفا و امیر خصومت بود یا نبود

دوست نباشند چه دوست دشمن دشمن است و هر مریدی که دشمن پیر خود بود
مرید است نه مرید للمقصود هر چند دلایل معقوله و مقالات منقوله بیان نمودیم
اما از انجا که تعصب در دلش مکان پذیرفته بود چنانکه ... باشیر اندر آمد
و با جان بدر شود ... اصلا اثر نکرد و آزرده خاطر شده رفت و در راه به یکی
از اشنایان فقیر ملاقی شده گفت قصه باز رانده گفت میخواهم در جمعه آینده
فلانی را در مسجد جامع بقتل آرم اگر کشته شوم شهید شوم و اگر بکشم خود را غازی
انگارم آن اشنا گفت که مدتیست که من به فلان کس نسبت اخلاص و اختصاص
دارم حاشا که در دلش ذره از تعصب راه داشته باشد چه او را امروز چند سال است
که از مطالعه اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ و از مشاهده
فَاَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ ملکه نسبت ایشان توحید حاصل
شده و صدق اینمقال در ایام مجالس عرس و غیره از وجد و حالش بر وجه
کمال ظاهر و باهر میگردد بحکم قول مولوی معنوی که هر کس را خواهد در مثنوی
جوید باید که در مضمون اینچند غزل بی بدل که از واردات فلانی است
لحظه ملاحظه کنی که غلبات شوق و آیات حضور و ذوق در غایت وضوح
و نهایت ظهور است غزل کدام دیده که برطلعت توشید انیست ... کدام دل

که وصال تو اش تمنا نیست * کدام تن که براه تو پایمال نشد * کدام
سر که ز عشقت انیس سودا نیست * کدام کس که نه چون خضر زنده
ابد است * کدام دم که در و معجزه مسیحا نیست * کدام گل که ز عشقت
نه بلبلی بفغان * کدام سبزه که صد گون در و تماشا نیست * کدام ذره
که در وی نه آفتاب نهان است * کدام قطره که در وی نهفته دریا نیست
بهر کجا که نظر افگنی جمال حق است * عیان به عین یقین بین چرا و مرا نیست
مراچه باک ز رسوائی است ای ناصح * کدام عاشق برگشته بخت رسوا نیست
کدام چیز که کشفی نه عاشق است برو * از انکه دلبر هر جائیش یکجا نیست
انا الهدی که ما را ز ما ربوده مایم * ذاتی که در دو عالم یکتا نموده مایم * ان الشاکره
از جان هستی جان ربوده * وآن باده که بر دل مستی فزوده مایم * انکوزه
طریقت بوید بجان همیشه * آنکو در حقیقت بر دل کشوده مایم * ای زاهد مناز
تا چند غیر بینی * با حق حق است بنگر کز دو نموده مایم * نیساش ما تابی بری بمعنی
آینه جمال رب الودود مایم * مرآت ذو الجلال خورشید لایزالیم * لیم
غرق محیط حالیم اوج و فرود مایم * در هر دو کون خبر ما یکذره نبود موجود
بنگر بچشم کشفی بود و نبود مایم * له ما درون خویشتن نور تجلی یافتم

مست گشتیم و مقامی خود بعلی یافتیم ‌ تا بنور افتاب وصل روشن شد ضمیر
عاشق دراور خویشتن ما یافتم ‌ چون ز اسرار حقیقت جان و دل آگاه گشت
ذات حق را در همه عالم هویدا یافتم ‌ در تن خود با نفس آسا بسیاری شدیم
نه فلک را مضمر اندر هفت اعضا یافتم ‌ قطره بودیم از بحر ازل جوشش زدیم
نیک چون دیدیم خود را عین دریا یافتم ‌ بر کلی صد بوستان راست و شید او یزه ایم
در خسی صد شعله را پیدا و پنهان یافتم ‌ تا بزلف یار دل بستیم و رستم از جهان
گشتیم کام دل خود بر تمنا یافتم ‌ ای مه هر جائیم تا در دلم جا کرده
در جهان چون افتابم فرد و یکتا کرده ‌ کیست جز تو آنکه آرد تاب دیدار ترا
تو بچشم خود جمال خود تماشا کرده ‌ گیسوی مشکین لیلی راست از تو پیچ و تاب
حلقهٔ زنجیر مجنون را تو برپا کرده ‌ تا کمال حسن تو نشگفتست در بستان عشق
عالمی را همچو بلبل مست و شیدا کرده ‌ ای سپهر دلبر یرا ماه از سودای خویش
هر زمان خلقی دگر را رو بصحرا کرده ‌ زان دو گیسو پای در زنجیر دارد جان خلق
زان دو عارض آتش اندر ملک دلها کرده ‌ هم بمن گفتی که مدمن نسازی آشکار
هم مرا چون اشک من در خلق رسوا کرده ‌ توبه عشرت باده پیمائی ز مستی در خلا
بر ملا کو از چه ما را باده پیما کرده ‌ غلغل کوس عنایت بر شد از عرش برین

کشفیا تا از دل و جان ترک دنیا کرده ام ۞ خود بینی و خود پرستی آئینم
شیدای خودم که سر بسر تمنائیم ۞ گر مومن و صادقم و گر بی دینم
اینم اینم هر آنچه هستم اینم ۞ و نیز در مجموعه راز که از مصنفات اوست
اینچند بیت از حال معرفتش گواهی میدهد ۞ آینه روی کائناتم ۞ بیرون
ز جهان و از حیاتم ۞ دریای روانم و هم امواج ۞ چون عین صفات عین ذاتم
هم خنده و ذوق و اهل عیشم ۞ هم گریه و اهل درد و ماتم ۞ باش مکنید عرض و
احوال ۞ حلاّل جمیع مشکلاتم ۞ چون غنچه نهان بخویش بودیم ۞ اکنون کل باغ
کائناتم ۞ این جمله صفت که کردم اثبات ۞ باین همه وصف بی صفاتم ۞
مآل مقال آنکه او را با اهل تشیع سوای محبت امیر المومنین و مودت امام المسلمین
کرم الله وجهه مناسبی و مشابهتی نیست و این اظهار محبت امیر نه از تعصب و
بغض اصحاب است بلکه از راه پیر پرستی است که نزد ارباب طریقت و
اصحاب سلوک از فرائض و واجبات است چنانکه منقول است که شبلی
یکی از مریدان خود را گفت بگو لا اله الا الله شبلی رسول الله چون بفرموده قیام نمود
شیخ گفت ۞ ای هر قدمت ورای افلاک ۞ ای شایبه ریا و دولت
پاک ۞ اینست نهایت مریدی ۞ اینجا بمقام خود رسیدی ۞ بعد ازان

کفن استخوان

گفت استغفر الله شبلی یکی از خادمان آستان محمدی است او را چه مجال
که این سخن گوید و چگونه در راه کفر و زندقه پوید لیکن بمطلب امتحان اعتقاد
تو بود و الحمد لله قصوری در اخلاص تو نیست اکنون بر وکار تو تمام شد و در
فوائد الفواد از سلطان المشایخ نظام الدین اولیا منقولست که بحسن دهلوی
بنا بر تقریبی گفت یک درگیر و محکم گیر و فلانی نه تنها امروز در محبت امیر المومنین
غلو دارد کسی که از احوال و اقوال بزرگان سلف واقف است و مصنفات
و مولفات ایشان عبور کرده میداند که جمیع اولیا را رجوع بجناب اوست
ماب است — حال خاصان را نمیدانند عام خاص پندارند و عام اندر عام
بس عجب است از تو که با وجود دعوی مسلمانی و خدا پرستی قصد کشتن سید کریم الطرفین
که اسم با مسمی است و جمعی کثیر بحسب ظاهر و باطن از و مستفید و بهره مند اند داری باید
که ازین اراده مذموم درگذری و خود را به عقوبت ابدی و هلاکت سرمدی گرفتار
نکردانی زیرا که النبی صلی الله علیه وسلم در باب اکرام و احترام اولاد و احفاد و احباد
خود بامت بسیار تاکید کرده کما قال الله من صافح اولادی فقد
صافحنی و من جلس مع اولادی فقد جلس معی و من
زار قبری فکانما زارنی فی حیاتی بنگر که درین حدیث شریف بر

بر قبر مطهر خود و اولاد را شرف امتیاز از دیگران داشته زیرا که میفرماید هر کس مصافحه کند
و بنشیند با اولاد من پس متحقق باس مصافحه کرده و مجالست نموده و هر که زیارت
قبر مرا کند چنان است که زیارت نموده و در حین حیات مرا و نیز فرموده اکرموا اولادی
الصالحون الله والطالحون لی و نیز بر آیهٔ کریمه قل لا اسألکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی محبت سادات بر جمیع اهل
اسلام فرض عین و عین فرض است نمی بینی در قعده آخر تا صلوات بر سید و آل او
نفرستند نماز درست نمیشود بس لایق حال مومنان انست که محبت آل مصطفی
و مرتضی را بهترین فرائض دانند چه این فرض در هیچ وقت فرائض معهوده
نقصان پذیر نیست چنانچه کلمه طیبه گفتن در تمام عمر یکبار فرض است
و صوم تمام سال یکماه و نماز در شبانروزی پنج وقت و اگر مصلی
مسافر بود قصر است و زکوة تا صاحب نصاب نگردد و همچنین حج
بی حصول استطاعت زاد و راحله فرض نیست کما قال الله
تعالی وعلی الناس حج البیت من استطاع
الیه سبیلا اما محبت اهلبیت فرضی است دایمی که هیچ وجه من الوجوه
از ذمه مومنان ساقط نمیشود و بنابر این نظر بر آیه ولا تلقوا بایدیکم

بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ کرده ازین خیال ندامت مآل در گذر
چون از العزیز صاحب تمیز این گونه مواعظ و نصایح استماع نمود از
فساد قلبی که داشت او را نیز از اهل تشیع پنداشته ریختند القصه آن
آشنا با اضطراب تمام و اضطرار مالا کلام پیش فقیر آمده گفت فلانی
از روی دوستی و اخلاص دیرینه که با تو دارم ترا آگاه میسازم باید که
در جمعه آینده از خود باخبر باشی زیرا که فلانکس در حق تو اینچنین اراده
کرده گفتم مژده باد ایدل که دلدار آمده جان بکف نه وقت
ایثار آمده بعد ازان گفتم ای عزیز در وقتیکه فقیر باستدعای یاران
شروع در تالیف این کتاب کرد چون از علم ظاهر هیچ باطن بی بهره بود
سالم شده گریست و ساعتی سر بر زانوی تفکر نهاده از خود رفت تقارن
اینحال روح ولی ایزد متعال یعنی سلطان الاولیا علی مرتضی کرارے
بر سر خاکسار خود کرده به بشارة وَلَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ
مبشر گردانید باکسار تمام ازان معدن جود و احسان التماس نمود که ای سرور ابرار
صلا بیکار میخواهم درجه شهادة بمن رحمت شود و موجب یافت این دولت
صحبت ذات قدسی آیات تو باشد امید است که التماس این بیمار مند درجه قبول

یافته باشد . باعی از لطف تو هیچ بنده نومید نشد مقبول تو مقبل جاوید
لطف بکدام ذره پیوست دمی کآن ذره به از هزار خورشید نشد والاکرم
عمیم آن پیشوای اسخیا مقتدای اصفیا بعید نیست که از انصرام این حدیث
بر سبیل مساعده مژده عطا کند زینهار از ایمنعی اندیشه بخاطر میار و سوگند دادم
که یاران و محبان فقیر نیز از این مقوله اظهار مکن که مبادا پیش از قصد قاصد
قصد قتلش کرده فقیر را از مقصد اصلی و مقصود کلی محروم و مهجور سازند ناچار مبالغه
فقیر قبول اضغار از نموده بمنزل خود رفت چون شب جمعه درآمد سر بگریبان طلب
شاهد شهادت فرو برده مراقب گشتم کنفی الجمله نسیان از عالم گو بمکان رو داد شنیدم
که منادی این ندا میکرد مَنْ مات علی حُبِّ علیِّ ابنِ ابیطالب
فَیَحْشرُ انا اَکُونُ یَمِینُهُ وَیَسَارُهُ و این کلام رحمت انجام
را دو بار تکرار کرد و چون بافاقت آمدم تغیری و قتی عظیم از راه بهجت و مسرت
روی داد سجده شکر الهی بجای آوردم که این صبح دولت از افق رحمت
کی طلوع نماید و این شاهد سعادت کدام ساعت نقاب حجاب از چهره جان
افتاب کشاید چون روز شد بعد از ادای نماز اشراق و چاشت غسل کرده رخت
سفید پوشیده بوی خود را بعنبر و عود مطیب ساخته با ابتهاج تمام و اشتیاق مالا کلام

اینچند بیت بزبان البیان رانده بجانب مسجد جامع روان شدم قطعه

منم سنی پاک پیرو شرع رسول الله ز عشق مرتضی نادان نقصم منهم دارد

اگر حب علی رفض است پس رفض است ایمانم خدا زین شیوه در محشر مرا

بس محترم دارد امیر المومنین حیدر علی ابن ابی طالب چو دارد حامی

خود کیشی از دشمن چه غم دارد القصه چون خطیب بر منبر برآمده آغاز

خطبه نمود آن دوستی که میخواست این عاصی را از معاصی پاک سازد

کاردی که از ماوراء النهر او را بر سبیل سوغات آمده بود بر کمر خلانیده جای

بسار این بیمقدار که محل دال است نشست و تا خطیب خطبه اشتغال

داشت اللهم صل علی محمد و آل محمد میخواند و در

اثنای تسبیح هر لحظه به چپ و راست خود نگاه میکرد تا آنکه مومنان

از نماز فارغ شدند بعد از فراغ نماز چون طالب را بمطلوب نارسانیده

بمنزل خود روان شد این درویش دلریش پیش گرفته با وهم آغوشی نمود

نفسش در لرزه و در بدنش پدید آمده او را بر زمین انداخت بعد از آنکه بحال آمد

سر بر قدم طالب شهید شهادت و شاهد سعادت نهاده بزبان استغفار گشاد

تایب شده یهدی من یشاء الی صراط المستقیم

من مقالات [illegible] منم کز جان شده مولای حیدر

امیرالمومنین آن شاه صفدر علی کو را خدا بیشک ولی خواند مارحق وصی

کردش پیمبر بحق بادشاه هر دو عالم خدائی بی نیاز و فرد و اکبر بحق آنها

و ملایک کز انجا هیچ جای نیست برتر به پنج ارکان شرع و هفت اقلیم با افلاک

دوده دو برج و دیگر بکرسی و به عرشی و لوح محفوظ بحق جبرئیل آن خوب منظر

بحق میکائیل و اسرافیل صورش بعزرائیل و هول کورمنکر بتورات و زبور و صحف

و انجیل بحق حرمت آنها ز دفتر بحق آیة الکرسی و یسین بحق سوره

طه سراسر بحق آدم و نوح ستوده بحق هود و شیث و داود کستر بدر

یحی و درمان لقمان بذوالقرنین و لوط نیک محضر به ابراهیم و قربان کردن

او باسحاق و به اسمعیل اجر به ختم انبیاء احمد که باشد شفیع عاصیان در روز محشر

بحق کعبه و بطحی و زمزم بحق مروه و کنسی و معشر به تعظیم رجب با قدر شعبان

بحق روضه تصدیق و داور به پنج اهلبیت و آل زهرا بخون ناحق شبیر و شبر

باب دیده طفلان مرحوم بسوز سینه بیران غمخور که بعد از مصطفی در جمله

عالم نبود فاضلتر و بهتر ز حیدر مسلم بود سلونی گفتن او را که علم مصطفی را بود او در

یقین اندر سخا و علم و حصمت نزد پیغمبر نبود او هیچ کمتر اگر دانی نکوی خبر علی کیست

که دلدل

که دلدل زیر رانش بود و در خور
مدح کوی کاه چا کرد بدان کفتم که خلقان بدانند که سعدی زین سعادت
بی بر آیا تو نیکو اعتقادی زین دین و اعتقاد خویش برخور باب
[illegible]
[illegible] بر ضمیر ارباب دانش و اصحاب بینش واضح و لایح میکردد
که این عقد مبارک باتفاق مورخین بسال دویم از هجرت در ماه رجب المرجب
جهت منعقد کشت و در بیان این احسن القصص اهل سیر روایات آورده
اند بعضی مجمل و بعضی مفصل اما آنچه مولف جامع تر یافته به ترجمه اش
بشتافته روایت صفوة الصفوة اینست تالیف ابن جوزی رحمة الله
علیه از ام سلمه رضی الله عنها می آرد که چون فاطمه زهرا علیها التحیه والثنا
از مرتبه صبیا بدرجه نساء رسید اکابر قریش بخطبه اش مبادرت نمودند
انسه و صلی الله علیه وسلم به سخن ایشان التفات نفرمود تا روزی
ابوبکر صدیق اظهار امنیتی نموده در جواب فرمود کار او وابسته بامر حق
است و بروایتی گفت انتظار وحی می برم عمر ابن الخطاب التماس
نمود همان جواب شنود و از سلمان فارسی منقولست که روزی ابوبکر

و عمر و سعد معاذ رضی الله عنهم در مسجد نشسته بودند سخن سیده النساء در میان داشته
میگفتند که اکابر قریش از انصار التماس اینمعنی نمودند بدرجه قبول نیفتاد
مرتضی علی هنوز ازین مقوله ظاهر نکرده ابوبکر گفت غالب ظن آنست که فقر
مانع ادست و هم سیدة النساء که در تسویق و تعویق افتاده جهت مرتضی علی آ
که خدا و رسول به تزویجش رضا دارند پس گفت باس موافقت مینمایید که بر آنحضرت
رفته بخطبه فاطمه ترغیب نمایم اگر از ممر فقر عذری کوید مدد کاری کنم سعد گفت
یا ابابکر تو را خدا تعالی همواره توفیق امور خیر کرامت میفرماید خوش باشد قدم
در راه نه هر سه بزرگوار به طلب حیدر کرار بر آمدند و دران وقت امیر المومنین
در نخلستانی شتر را آب میداد چون نظر فیض اثرش بر انسان افتاد قدمی
چند باستقبال آمده استفسار حال نمود ابوبکر گفت یا ابوالحسن هیچ خصلتی
از خصال محموده نیست که تو را دران بر همه مومنان سبقت نباشد و نرسید
کائنات علیه افضل الصلوات منزلتی داری که هیچکس را با تو دران شرکت
نیست چرا به خطبه فاطمه مبادرت نمینمای امیر المومنین آب در دیده گردانیده
گردانیده گفت ای ابوبکر هیچ میدانی آنشیر را که بکلفت تمام تسکین داده ام
یاد میدهی انچه بقصد فراموش کرده ام رغبتی که مرا درین امر است مافوق
آن تصور نتوان

آن متصور نیست لیکن حیا و فقر مانع میشود ابو بکر گفت یا ابو الحسن تو
خود میدانی که دنیا نزد خدا و رسول اعتباری ندارد باید که قلت
مال به هیچ حال مانع این مقال نگردد پس امیر المومنین کرم الله وجهه
بزیارت رسالت پناهی شتافت در زمانی که آنسرور بمنزل ام سلمه
تشریف میداشت چون امیر حلقه بر در زد ام سلمه گفت کیست آنسرور فرمود
برخیز و در بگشای هذا رجل یحب الله و رسوله و
یحبه الله و رسوله این مردیست که خدا و رسول را دوست
میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارند گفت پدر و مادرم فدای تو باد
کیست این مرد که درباره او چنین گواهی میدهی فرمود برادر و پسر
عم من علی ابن ابیطالب است ام سلمه گوید بسرعت تمام دویده در بگشادم
هم سوگند بخدا که قدم درون ننهاد ما تا دامیکه من به حجرم خانه درآمدم
آنگاه سید المرسلین طلبیده نزد خود بنشاند امیر المومنین سر مبارک فرو انداخت
و بزمین می نگریست چنانچه کسی حاجتی دارد و عرض آن شرم دارد
آنسرور فرموده یا اخی چنان پندارم که حاجتی داری و از اظهارش شرم میکنی
هرچه در دل داری بگوئی که حاجت تو نزد ما منقضی است امیر گفت یا رسول الله

ترا معلوم است که از آن صغر را از پدر و مادر من جدا کرده بملازمت خود شرف
اختصاص ارزانی فرموده به تربیتهای ظاهری و باطنی مستفید گردانیده و آن
احسان و شفقت از آنست که در باره خود مشاهده کرده ام از پدر و مادر عشر و
عشیر آن ندیده ام حاصل که ذخیره عمر و زندگانی و مایه عیش و کامرانی من
توی و اکنون که بدولت خدمت تو از مساعدت سعادت بازوی تمکین
من محکم گشته و فوز و فلاح و خیر و نجاح و ایمن مسلم شده تمنای آن در خاطر
نقش بسته که مرا بدامادی برگزینی و مدتی است که داعیه خطبه فاطمه در دل
دارم و از جهت تو هم کتساخی و تسویف داشته بر زبان نمی آرم هیچ امکان
دارد یا رسول الله که امیعنی بظهور آید ام سلمه میگوید که من از دور نگاه میکردم
دیدم که از استماع این سخن چنین مبین سید المرسلین چون آفتاب بر افروخت
و متبسم و مستبشر گشته فرمود یا آخی هیچ داری از ما یحتاج ناچار که بآن تو
توسل نمائی گفت یا رسول الله از نظر فیض اثر تو پوشیده نیست که در بساط من
شمشیر است و زره و شتری هر چه فرمای حاکمی فرمود شمشیر ترا ضرورت
که پیوسته بجهاد مبادرت مینمائی و شتر که راحله و مطیه تست آن نیز لابد است
لیکن بدرع با تو اکتفا مینمایم و ترا بشارتی نیز میدهم یا ابو الحسن بدرستی که حق تعالی

عفو فاطر

عقد فاطمه را با تو در آسمانها بست و پیش از آنکه تو به پای ملکی از آسمان به تمنیت
من فرستاد که مرآن فرشته را روی ها و پاها بسیار بود مرا سلام آورده گفت السلام
یا محمد بجمیع الشمل وطهارة النسل من ازوی
سوال کردم که یا ایها الملک این بشارة وطهارة نسل عبارت از چیست
گفت من سنطائیل ام فرشته موکل به یکی از قوایم عرش م احق تعالی اجازت
فرمود تا به بشارتی مبشر گردانم و اینک جبرئیل می آید و کیفیت واقعه او
بیان خواهد کرد با سنطائیل این سخن درمیان داشتم که جبرئیل حریر
پاره سفید از جنت آورد که در روی دو سطر از نور مکتوب بود گفتم ای
برادر اینچه نامه است و مضمونش چیست گفت یا رسول الله ترا احد تعالی
برگزیده و از برای تو برادری و صاحبی اختیار کرده و فاطمه را بوی
داده او را بدماوی برگزین گفتم کیست آنکس که خلعت اخوت من بر
قامت او چست و درست آمده گفت برادر تو در دین و پسر عم تو از رو
نسب علی بن ابیطالب است و حق تعالی عقد و نکاح انیسا را
در آسمان منعقد گردانید و باین طریق که اول خطاب بجناب فرمود تا
برینت تمام خود را بیاراستند و بحور عین فرستاد و حی تا بزلوها خود را مزین

گردانیدند و به شجرهٔ طوبی پیغام فرمود که بجای اوراق حلّه ها ترتیب داد بعد
ازان امر کرد بملایک کرام که در آسمان چهارم نزدیک بیت المعمور جمع آمدند و
منبر یاقوت از نور موسوم بمنبر کرامت که آدم صفی الله علیه السّلام بروی خطبه
خوانده در پیش بیت المعمور نهادند پس حق تعالی وحی فرمود به ملکی که اسم او
راحیل است و در میان فرشتگان هیچ یکی به فصاحت و لطافت نطق و حسن
صورت او نیست بران منبر برآمده حمد و ثنای خداوند جل و علا بتقدیم رساند
و از حسن بصورت و سلامت عبارت او فرشتگان اطباق سموات در
اهتزاز و افلاک در جنبش آمدند بعد ازان بمن وحی فرمود که ای جبرئیل من کنیزک
خود فاطمه بنت محمد را به بنده خود علی ابن ابیطالب عقد بستم تو نیز در میان
ملایک انعقاد را موکد گردان من بفرمان الهی عقد نکاح ایشان بسته ملایک را
گواه گرفتم و صورت واقعه برین حریر ثبت ساخته و بشهادهٔ ملایک موشح
گردانیده بنظر اشرف تو آوردم حکم چیانست که بمشک مهر کرده برضوان خازن
جنت است بسپارم و چون این عقد منعقد گشت به شجرهٔ طوبی امر فرمود که تا طی
و حلل منتشر گردانید و ملایک و حور و غلمان و ولدان جنت بتلاش تمام هریکی
حلّه و نوری ربودند و هدایا و تحف که در میان آن طایفه بیکدیگر هدیه بردند تا

فنارت

تا قیامت تبرکی خواهد ماند بعد ازان مرا امر فرمود تا ترا باین عقد ازدواج
بشارت دهم و تهنیت رسانم و تو نیز بشارت ده ایشان را بدو فرزند ارجمند
طاهرین و فاضلین در دنیا و آخرت انگاه خواجه کائنات علیه افضل
الصلوات فرمود یا ابوالحسن نجد اکه هنوز جبرئیل بر معارج افلاک قدم نهاده
بود و بال اقبال بطیران در فضای ملکوت نگشاده بود که تو حلقه بر در
زدی اکنون فرمان پروردگار جل و علا دریغ باب نافذ گشته که به مسجد رویم
و بر دوش استشهاد انعقاد این عقد مبارک تقدیم رسانیده از فضایل
و مناقب تو حرفی چند بسمع اصحاب رسانم که چشم تو بان روشن دل تو
مطیب شود چون امیر المومنین از نزد آنسرور فرحان بیرون آمده بسرعت
بجانب مسجد روان شد در راه با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ملاقات افتاد
ایشان استفسار حال نمودند گفت خواجه کائنات ملتمس را مبذول داشته
اینک میرسید و مقرر چنان است که یاران در مسجد مجتمع باشند تا انعقاد
آن عقد بر دوش استشهاد تحقیق پذیرد بس حضرت شیخین رضی الله عنهما
با امیر المومنین کرم الله وجهه مرافقت نمودند و هنوز به مسجد در نیامده بودند
که آنسرور با آن اشاره چون ماه شب چهارده بر افروخته از عقب رسیده بالا

فرمود که مهاجر و انصار را جمع کن چون اصحاب اجابت بلال نموده به مسجد
همایون حاضر آمدند آنسرور بر منبر برآمده قواعد حمد و ثنای باریتعالی بجا آورد
بعد ازان روی بسوی حضار کرده گفت بدانید ای معشر مسلمانان که برادر
من جبرئیل فرو آمده خبر بمن چنین آورد که الله تعالی ملایک را در بیت المعمور
جمع فرموده کنیزک خود فاطمه بنت محمد را به بنده خود علی ابن ابیطالب عقد بست
و مرا امر نمود تا در میان یاران تجدید آن عقد کنم و حجت نکاح بظهور رشهود
عدول مستجل گردانم پس خطاب کرده فرمود یا اخی برخیز و قاعده خطبه بجا آر سلطان
اولیا علی مرتضی امیان انجمن اصفیا و مجمع اتقیا برخاسته بعد از آدای حمد و ثنای
و شکر آلای و نعماء و درود بر محمد مصطفی گفت بدستی که تزویج فرمود مرا سید انبیا بفرزند
ارجمند خود فاطمه زهرا و صداق آن درع من مقرر شد و من برانمنحنی رضا دادم ازان
سرور به پرسید و بحقیقت آن گواه باشید اصحاب رو بسوی سید کائنات آورده گفتند
یا رسول الله باین طریق تزویج نموده که ما برین جمله گواه شویم فرمود بلی بعد ازان بانظار
و جوانب او از بر آمد که بارک الله فیهما و جمع شملهما انگاه به منزل شریف معاودت
نموده در اعلان نکاح کوشید و با امیر المومنین فرمود برو و درع بفروش و ثمن
آن بمن آر امیر آن درع را به چهار صد و بروایتی چهار صد و هشتاد درم بدست

ثمن

حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه فروخت چون زره تسلیم حضرت عثمان کرد
قبض ثمن نمود حضرت عثمان فرمود یا ابوالحسن من باین درع اولی هستم از تو
یعنی هر تصرف که خواهم بکنم فرمود بلی گفت گفت فی الواقعی تو باین اولتری
ازمن هبه شرعی متوارزانی داشتم شاه ولایت پناه بحکم لاارد شکم منعم حقیقی
ادا نموده هم درع وهم زر بخدمت انسر و آورده کیفیت حال معروض داشت
سید کائنات عثمان را دعای خیر فرموده قبضه ازان وراهم گرفته تحویل ابوبکر
نمود تا انچه مایحتاج است سرانجام نماید سلمان گوید مرا و بلال را همراه ابوبکر
فرستاد تا مدد و کاری نمائیم چون بیرون آمده شمردیم سیصد و شصت درم بود ازان
اسباب جهاز انتباع نمودیم برین دستور که قراشی از خیش مصری مخشوبه پشم و
قطعی و دساده ازادیم حشوان لیف خرما و عباده چتری و آب دانی چند سفالین
و پرده از پشم اینها را پیش نظر فیض اثر آنسرور صلی الله علیه وسلم حاضر آوردیم اشک در
دیده گردانیده باین دعا تکلم فرموده که اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِقَوْمٍ اَعْلَى اَنِيَتِهِمُ
الْخَزَفُ یعنی خداوندا برکت ده مارا بر قومی که خوب ترین آوند ایشان کوزه و کاسه
سفال باشد و باقی وراهم بام سلمه سپرد تا آن را بترتیب بعض مهمات دیگر صرف
کند و بروایتی برای بوی خوش از امیرالمومنین منقول است که مدت یکماه در مجلس

شریف انحضرت ذکر ازین مقوله مذکور نشد و مرا از شرم یارای آن نبود که توانم
سخن بگویم اما گاهی بخلوت ملاقات افتادی فرمودی نعم الزوجه زوجک
البشر انها سیدة نساء العالمین یعنی نیکو جفتی است جفت تو لیشارت میدهم
که وی بهترین زنان عالمیان است بعد از انکه ماهی برین بگذشت عقیل
برادر امیر المومنین گفت ای برادر بواسطه این عقد واز دواج مرفه الحال
و خوشوقت شدیم اما میخواهم نزدوی این دو کوکب اقبال در برج وصال
اقتران نمایند تا چشم ما روشن گردد امیر فرمود من نیز این مراد دارم اما
از اظهار این شرم میدارم عقیل دست امیر المومنین گرفته بدر حجره سیدة المرسلین آمده
بام ایمن خادمه آنحضرت درین سخن درمیان آورد او گفت شما خود دیگر درین
مهم تردد نمائید تا ما جماعت عورات باتفاق ازواج طاهرات این مهم کفایت نمائیم که
سخن عورات درین مهم انفع است ام سلمه گوید ام ایمن اول این خبر بمن گفت بعد از آن
بباقی ازواج و ماهمه بخانه عائشه رضی الله عنه که حضرت رسالت پناه انجا بود رفته
آغاز سخنان حسرت امیر پیش آورده ذکر خدیجه کبری رضی الله عنه و ترتیب امور
ساختگی مهمات کلیه و خیر و به او یاد کرده گفتم که اگر در کار فاطمه او بسلک احیا منسلک
بودی دیده های ما روشن شدی آنحضرت آب در چشم مبارک گردانیده فرمود میل

خدیجه کجاست تصدیق من کرد در وقتیکه همه مردم تکذیب مینمودند و تمامی
مال خود صرف رضای من کرد و دین خدا تعالی اعانت نمود مرا حق سبحانه
فرمود تا در ایام حیات او هم بشارت دادم بخانه در بهشت از قصب و زمرد
افریده من تبکلم مبادرت نموده گفتم یا رسول الله هرچه از اوصاف و کمال
خدیجه کبری میگوی اهل آنست اکنون ابن عم تو میخواهد که او را نزد جلیله الجلیله
در آری و این دو گوهر دریای نبوت ولایت را بر شته اتصال در کشی فرمود
ای ام سلمه علی خود از امیعنی برس ظاهر نساخته گفتم یا رسول الله او مردیست
موصوف بصفت حیا از ان جهت اظهار نکرده پس النسر و ریام ایمن
فرمود علی را بخوان امیر المومنین بر سر راه منتظر بود ام ایمن آمده گفت بیا که
ترا رسول میخواند امیر آمده سر از شرم فرو انداخته بنشست النسر و فرمود
یا آخی میخواهی با خت خود قرین کردی گفت نعم یا رسول الله سید المرسلین
وعده بفرداشب نموده فرمود تا ترتیب امور فاطمه از تزئین و تحسین و ترتیب
فراش و اوانی تقدیم رسانند و ازان در اهم که بام سلمه سپرده بود دو درم
بامیر تسلیم نمود تا خرما و روغن و بنیو بخرد و به بخدرم روغن و چهار درم
خرما و بگیدرم بنیو خریده در نظر خیر البشر آورد و رسول سفره از ادیم طلبیده

بدست مبارک خود همه را با یکدیگر ترکیب نموده جلیس ترتیب فرمود [illegible]
[illegible] که ازین سه چیز بسازند و بعد ازان فرمود یا اخی بیرون رود هر که را
ملاقات کنی با خود بیار امیر المومنین بیرون آمده جمع کثیر بر در مجتمع دید معاودت
نموده گفت یا رسول الله مردم بسیار اند فرمود جماعه جماعه را در می آر تا طعام خورده
بروند بفرموده قیام نمود چون حساب کردند مقتصد کس ازان طعام ببرکت کف
با کفایت آنحضرت رسیده شدند چون ولیمه سیده النساء منقضی شد به یکدست مرتضی
علی و بدست دیگر فاطمه را گرفته بمنزلگاه ایشان آورده سر فاطمه را بر سینه
مبارک خود نهاده بر پیشانی بوسه داده با میر سپرد فرمود یا علی نیکو حفظی امانت
جفت تو و امیر را نیز بفاطمه سپرده گفت نیکو زوجیست زوج تو بعد ازان ایشان را
درون خانه فرستاد و هر دو بازوی در را بدست حق پرست گرفته دعا ببرکت و حمایت
ایشان فرموده بخدا تعالی سپرده باز گشت اسماء بنت عمیس را انجا دید موجب
توقف پرسید گفت یا رسول الله دختران را در وقت زفاف حاجتی میباشد
من از برای آن اینجا توقف نموده ام فرمود حق تعالی حوایج دنیا و آخرت
ترا کفایت کرد از امیر المومنین کرم الله وجهه منقول است که همدران آوان نوبت
دیگر بخانه ما تشریف آورد و بروایتی روز چهارم از زفاف که ماهرو و کمیه و آشیم

تکیه داشتیم و عبائی بر خود کشیده چون آواز مبارکش شنیدم خواستم برخیزم گفت
واد که همچنان بحال خود باشید و آمده بر بستر ما بنشست و هر دو پای مبارک
در میان ما در آورد چنانکه من پای راستش بر سینه خود نهادم و فاطمه پای چپ
و با ما به تکلم مشغول بود و ما به تعلم مستعد بعد از ان فرمود یا اخی برخیز بمقداری آب
بیار آوردم بر آن آب آیتی چند خواند و فرمود بیاشام و اندکی بگذار انچه گذاشتم
بر سر روی و سینه من فشاندم فرمود اَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْكَ الرِّجْسَ
يَا اَبَا الْحَسَنِ وَطَهَّرَكَ تَطْهِيرًا باز فرمود یا اخی آبی تازه بیار
آوردم از برای فاطمه نیز بهمنوال مسلوک داشت پس برابیرون فرستاده از
فاطمه استفسار حال من کرد گفت یا رسول الله موصوف بصفات کمال آما بعضی
از عورات را کاهی ملامت میکنند که شوهر تو فقیر است فرمود ای فرزند پدر تو فقیر
نیست و شوهر تو نیز فقیر نی تمای خزاین روی زمین را از زر و نقره بر ما عرض کردند
قبول نکرده فقر را فخر خود دانسته انچه مرضی حق است اختیار نمودیم ای فرزند اگر
بدانی انچه ما میدانیم دنیا به تمای در نظر تو خوار گردد بخدا که زوج تو اقدم اصحاب
است از روی اسلام و اکبر ایشان از روی علم و اعظم ایشان از روی حلم
ای نور دیده من حق تعالی از اهل عالم دو کس را اختیار نمود پدر ترا و شوهر ترا

نیکو شوہریست شوہر تو زینہار کہ عصیان او نوازی و فرمان برداری او نمائی
بعد ازان مراطلبیدہ نیز وصیتہای برعایت خاطر علی و فاطمہ و مراعات جانب
او نمود برفق و تلطف دلالت فرمودہ گفت فاطمہ پارہ از من است چون
او را خوشوقت داری مرا خوشوقت داشتہ باشی و اگر او را محزون داشتہ
باشی و مرا باز بخدا تعالی سپردہ خواست کہ برخیزد فاطمہ گفت یا رسول اللہ
کنیزکی بخدمت من تعیین فرمای تا در بعض مہمات مدد باشد فرمود خادمہ
انعام نمایم یا چیزی بہتر از خادمہ فرمود ہر روز سبحان اللہ بگوی سی بار
و الحمد للہ سی و سہ بار و اللہ اکبر سی و سہ بار و بعد ازان لا الہ الا اللہ یکبار تا ازیں
صد کلمہ روز قیامت ہزار حسنہ در نامہ اعمال خود ثبت بینی و تو از وی خود
سنکلین بعد ازان بیرون آمد امیر المومنین گوید بخدا سوگند کہ فاطمہ مرا
ہرگز در غضب نیاورد و عصیان مرا نورزید تا جان مبارکش قبض کردند
و من نیز ہرگز خاطرش نیازردم و یکی از لطایف این واقعہ آنکہ در کتب اہل
تذکر مسل سبعیات و غیرہ در نظر در آمدہ کہ چون سیدۃ النساء از چہاردہم صداق
کہ بہای درع بود واقف شد بحضرت رسالت گفت بنات ہمہ مردم را صداق
درہم و دینار باشد و دختر ترا ازین جنس صداق بود پس فرق چہ باشد

فرق چه باشد از حق تعالی درخواست فرمائی که صداق مرا شفاعت آمت صلعم

کرداند آنسرور مسالت نمود فی الفور باجابت رسید و قطعه حریری جبرئیل علیه السلام

آورد و در وی مسطور بود مضمونش آنکه حق تعالی امهر فاطمه زهرا را شفاعت

امت عاصی پدر بزرگوار او کرداند و گویند سیدة النساء آن رقعه را به تبرکی

نگاه داشت تا بآخر عمر چون وقت ارتحال رسید وصیت فرمود که این نامه را

باسن در قبر در دفن کنید که چون فردا برخیزم حجت خویش کرداند امت عاصی پدر

خود را بشفاعت رسانم حق سبحانه و تعالی سیدة النساء را شش فرزند ارزانی

داشت سه از ذکور و سه از اناث حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و رقیه و محسن

که سقط شد و بآن مرض درجه شهادت یافت و وفاتش بعد از رحلت سید المرسلین

در مدت شش ماه و بروایتی کمتر در مدینه سکینه واقع شد ذکر اوصاف

کمال و شمایل پسندیده خصال زیاده از آنست که درین مختصر مذکور گردد

منقبت در شواهد النبوة مسطور که اسماء بنت عمیس از سیدة النساء روایت

کند که چون علی مرتضی شب اول نزد من آمد از وی اندیشیدم زیرا که شنیدم

که از اهل باوی تکلم میکرد بامداد آنرا با رسول حکایت نمودم سجده طولانی

کرده فرموده بشارت باد ترا بطهارت نسل بدرستی که حق سبحانه فضیلت

داد زوج ترا بر جمیع خلایق و بر ایشان امر نمود که انچه بروی از مشرق تا به مغرب
بلذرد باوی عرض کند باب پنجم در بیان علم امیر المومنین و امام
العالمین اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه و ما یتعلق
به در تفسیر بحر الدرر و ریاض القدس از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما منقولست
که روزی امیر المومنین مرا فرمود ای عبد الله بعد از نماز عشاء نزد من آی
چون رفتم فرمود یعنی الف و لام الحمد میدانی گفتم یا امیر المومنین بهتر داند انگاه در یعنی
الف و لام تا پاسی از شب چندان حقایق بیان نمود که هرگز بخاطر من شمه ازان
خطور نکرده بود پس در تفسیر حای الحمد در آمده پاسی دیگر معارف فرمود بعد ازان
بزبان معجز بیان گفت ای عبد الله انچه بیان کردم شنیدی گفتم بلی یا امیر المومنین
استماع نمودم و حیران گشتم انگاه فرمود یا عبد الله لو اکتب فی معانی
الفاتحه لاوقرت سبعین بعیرا یعنی ای عبد الله اگر بنویسم
در بیان معانی سوره فاتحه درست هر آینه بار کنم هفتاد شتر را و نیز فرمود هر کس
سوره فاتحه درست بخواند از آتش دوزخ ایمن گردد و هر که معانیش بداند
وجبت له الجنة و اکرم الله تعالی برؤیته و قربته
یعنی واجب شود مر او را بهشت و بزرگ گرداند او را حق تعالی بدیدار و قرب

قرب خوانش ابن عباس گوید علم خود را جنب علم آنحضرت بسان قطره یافتم
در بحری و از ابن فنحری رضی الله عنه مرویست که روزی حضرت امیر المومنین
فرمود لو شئت لاوقرت بباء بسم الله سبعین بعیرا
یعنی اگر خواستمی از تفسیر باء بسم الله هفتاد شتر بار کردی و هم ازوی مرویست
که روزی امیر المومنین فرمود نجد اگر خواستمی از جمع مردم جزو ادی لیکن ملاحظه
دارم که در محبت من بدین و شریعت رسول صلی الله علیه وسلم کافر شوند
در مجلد ثانی حبیب السیر مسطورست که امیر المومنین روزی به یکی از اصحاب خود
میفرمود در قرآن هیچ آیتی نازل نشده در بر و بحر و یا در سهل و جبال و لیل و نهار
مگر آنکه من بران عالم باشم که در شان کدام کس و در کدام وقت نازل شده هم در کتاب
مذکور مسطورست که علم جمیع سالکان علوم صوری و معنوی از جنس کلام و تفسیر
و فقه و معانی و منطق و نحو و صرف و علی هذا القیاس با میر المومنین درست میگردد
منقبت در روضة الشهداء مسطورست که سلطان الاولیا علی مرتضی میفرمود
که خاتم انبیا را ارباب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر بر من منکشف شد
شیخ عطار گوید نظم نبی در گوش او یک علم در داد ۔ و زان اندر دلش صد علم بگشاد
چو شهر علم دین بنمود آمد ۔ در آن شهر بشیاک حیدر آمد
در فصل الخطاب

از ابن عباس منقول است که حق سبحانه بر ده جزو علم آفریده نه جزو تنها با امیر
المومنین علی مرتضی داده و یک جزو به تمام عالمیان قسمت کرده بخدا که مرتضی علی
درین حصه دهم هم شریک غالب است بر همه ما و هم ازوی منقول است که گفت علم
الهی شش سدس است پنج فقط ازان امیر المومنین علی است و یک سدس
جمع مردمان را و بدرستی که در ان سدس ششم نیز شریک است تا غایتی
که از همه ما اعلم است منقبت در شرح تعرف و شواهد النبوة و حبیب السیر
مسطور که علی بن ابیطالب سرور عارفان است و مراورا اسخنان است
که پیش ازوی کسی بدان متکلم نگشته و بعد ازوی نیز احدی مانندان نیاورده
تا بحدی که روزی بر منبر برآمده فرمود که به پرسید از من ما ورای عرش چه
می پرسید مدرستی که میان دو پهلوی من بسیار علوم است و این از تاسیر لعاب رسالت پناه
است و این خبریست که خبر داده است رسول صلی الله علیه و اله وسلم و آن خدای که جان
در قبضه قدرت اوست اگر فرمان رسد که از توریت و انجیل سخن گوید برابر آنچه من در
وضع گشتم و بروی نگشته خبر دهم از انچه در ان هر دو کتاب مسطور است چنانکه اهل آن
دو کتاب گفته مرا در ان باب تصدیق نمایند و در شواهد النبوة می آرد که چون امیر المومنین
کرم الله وجهه این سخن فرمود در ان مجمع مردی بود دیرا و عجب بیانی میکفتند از روی

انکار و اگر اه گفت ای مرد بس عریض و طول کرد سخن را هر آینه سوال کنم که از
جوابش درماند پس برخاسته گفت سوالی دارم امیر المومنین فرمود و ای
بر تو اگر سوالی کنی از برای تقوی و دانائی کن نه از برای تعنت و ستیزه
و عجب گفته تو مرا برین داشتی پس سوال کرد هل رایت ربک حتی
عرفه یعنی آیا دیدی پروردگار خود را که شناختی امیر المومنین گفت
لم اعبد ربا لم اره یعنی نه پرستیدم خدای را ندیدم گفت کیفیت
رایته یعنی چگونه دیدی گفت ما رائه العیون بمشاهدة
العیان لکن رایته القلوب بحقایق الایمان
یعنی ندیدا و را دیده سر بکین دیدا و را دیده سر بطریق برهان عقلی و حجت کشفی و عجب
صیحه زده بر زمین افتاد و بعد از مدتی بهوش آمده گفت به خدای عهد کردم که دیگر
بر سبیل امتحان سوال نکنم امیر المومنین فرمود اگر اختیار کار بدست تو باشد موعظت
از تفسیر حافظی از شیخ البلاغه چنین منقول است که امیر المومنین را که بعضی از خواص
استفسار نمودند امیر در جواب ایشان عبارت مذکوره فرمود و الله اعلم
بحقایق الامور منقبت در نزال السابرین از ابن فخری منقولست که امیر
المومنین را بر منبر کوفه دیدم بدرجه پیغمبر صلی الله علیه وسلم پوشیده عمامه

مبارکش بر سر نهاده و تشریف الحضرت حمایل و انگشتری السرور در انگشت کرده میفرمود
بپرسید از من هر چه خواهید پیش از آنکه مرا نیابید بدرستی که میان پهلوهای کوچک من که محل
دل است علم بسیار است و الله اگر بالشتی برای من دوتا کنند پس بران بالش نشستمی
و فتوی دادی اهل توریت را بتوریت و میان اهل انجیل با انجیل تا آنکه خدا بتعالی توریت
و انجیل را به تکلم فی آورد و باطق میگفتند بدرستی که علی تحقیق شما را فتوی داده باحکامی
که در ما فرود آمده و حال آنکه شما میخوانید و فهم نمیکنید و بروایت دیگر در صحایف هدایة السعدا
مسطور است که فرمود بحق خدا اگر بالشی از برای من شکسته شدی و بران نشستمی حکم
کردمی میان اهل توریت بتوریت و میان اهل انجیل با انجیل و میان اهل زبور بزبور
و میان اهل اسلام بقران مولف گوید بالش شکستن کنایتست از فراغت یافتن
و متمکن بودن از اینجا است که در شواهد النبوة از جنید بغدادی قدس سره منقولست
که اگر امیر المومنین کرم الله وجهه از محاربائی که با مخالفان از برای تقویت دین
کرده باز پرداختی هر آینه از وی چندان علم حقایق و معارف نقل کردندی که دلها
طاقت ضبط آن نداشتی قطعه ولش بحریست پر از گوهری علم کلامش غیرت
عقد لال است ز بانش مظهر اسرار ذات است بیانش سر بسر سحر حلال است و چنان
بروی حقایق منکشف شده که دانا بر جواب هر سوال است منقبت در شواهد النبوت

مسطورست

مسطور است که چون امیر المومنین کرم الله وجهه ببلده کوفه آمد خلایق بر و مجتمع گشتند
میان ایشان جوانی بود که خواستگاری زنی نموده روزی امیر المومنین کرم الله وجهه
نماز بامداد کرده شخصی را فرمود بفلان موضع مسجد است و متصل آن مسجد خانه دو ان
خانه زنی و مردی باهم نزاع دارند هر دو تن را پیش من حاضر ساز آن شخص رفته
ایشان را آورد امیر روی بسوی ایشان کرده فرمود امشب خصومت ننمایید و در از گشید آن جوان
عرض نمود یا امیر المومنین چون این زن را در نکاح آورده پیش او رفتم مرا از و نفرتی رو
نمود اگر تو انستمی همان ساعت از پیش خود راندی ازان وقت باز من نزاع و ناشت
تا فرمان شما رسید پس روی مبارک به حاضران کرده گفت بسیار سخنان است
که بجز مخاطب باید که دیگری بران وقوف نیابد همه برخاسته کناره گرفتند
الگاه روی به جانب آن زن کرده گفت اینجوان می شناسی گفت نه فرمود
من بگویم چنانکه بشناسی اما طریقه انصاف آنکه سر رشته راستی از کف ندهی
گفت ندهم پس فرمود تو فلان بنت فلانه و این عم داشتی هر دو یکدگر محب بودند شبی
از بهر قضای حاجت بیرون شدی و او با تو مجامعت کرد همان شب آبستن شدی
و ازا با مادر خود اظهار نموده از پدر مخفی داشتی چون وقت وضع حمل شد شب بود
مادرت از خانه بیرون برد چون فرزند متولد شد او را در خرقه پوشیده پیچیده بیرون

دیوارهای محل حاجت قضای مرد انست انداختی سنگی آنرا آمده بوی کرد سنگی
بجانب او انداختی اتفاقا انسنگ برسر آنکودک رسید و بشکشت مادر تو سرش بشکست
پس او را بجای گذاشتید و دیگر حال او ندانستید آنزن بتصدیق قلب و زبان
اقرار کرد که صورتحال چنین است لکین از اینحال هیچکس غیر از من و مادر من آگاه نبود
پس فرمود چون بامداد شد بمردی از فلان قبیله طفل را از انجا برگرفته تربیت نمود تا
وقتیکه بزرگ شد و همراه ایشان بکوفه آمده ترا بزنی خواست و انجوان را فرمود
که سر خود بر هنه کن چون برهنه کرد اثر آن شکستگی در سرش هویدا بود انگاه فرمود
ای عورت این همان پسر تست و تو مادر این خدا تعالی شما را از حرام محفوظ داشت
پسر خود را بگیر و برو قاسم گاهی گوید بیت به علم غیب در کوفه زن از شوهر
جدا کرده یعنی مادر و فرزند بود آن زن و شوهر منقبت هم در شواهد النبوت
از جندب بن عبد الله الازدی منقول است که در جمل و صفین برکاب مستطاب امیر المومنین
کرم الله وجه سر فراز بودم و مرا در این شکی نبود که حق بطرف ماست اما چون بشهر دان
فرود آمدیم انیخطر بخاطر خطور کرد که آن جماعت همه اقربا و اخیار ما اند کشتن ایشان
سخت و دشوار است بامدادی از میان لشکرگاه با مطهره آب بیرون شدم و نیزه را
بر زمین فرو برده و بر او تکیه کرده در سایه اش متفکر نشسته بودم ناگاه امیر المومنین خبار چون بمن رسید

از بنواقعه

نشستم

آمده پرسید هیچ آب داری مطهره پیش آوردم بدست حق پرست گرفته چندان دور رفت
که از نظر پنهان شد بعد ازان آمده وضو ساخته در سایه آن سپر به نشست
ناگاه سواری دیدم که از حالش میپرسیدم گفتم یا امیر المومنین کرم الله وجه
این ترا میخواند فرمود ویرا بخوان چون خواندم پیش آمده گفت یا امیر المومنین
مخالفان از نهروان گذشته آب بریدند فرمود حاشا که گذشته باشند باز
گفت والله گذشتند فرمود غلط است انسوار گفت تا رایات ایشان را اطراف
آب ندیدم نیامدم فرمود خلاف است زیرا که محل افتادن وجای خون ریختن ایشان
اینجا است واز ایشان زنده نماند مگر کم از ده تن واز اصحاب من کشته نشوند مگر نه تن
پس برخاست من باخود گفتم الحمد لله میزانی بدست آمده که حال امیر نشناسم وعهد
باخدا کردم که اگر مخالفان از نهروان گذشته باشند اول کسیکه با امیر بحاربه کند من
باشم واگر نه بر محاربه وقتال بطالان عساکر اعدا ثابت مستقیم باشم چون از
صفوف گذشته دیدم که رایات ایشان بحال خود در جائی که بود قایم است پس
پشت من جنبانیده گفت حقیقت کار بر تو روشن شد گفتم بلی یا امیر المومنین
انگاه فرمود بکار مشغول باش که یکی را از ایشان قتل خواهی کرد واو ترا
خواهی اوخت وهمچنان بود که یکیس از زمره مخالفان را گذاشته باو یکری او یخته ز

بر روزدم و او من بر دو از خود رفته بر زمین افتادم و تا وقتی که بخود نیامدیم که امیر
المومنین علیه از محاربه فارغ شد للقصود چون بر سر شمار کشتگان آمدند چنانچه
فرموده بود از ایشان نه تن باقی ماندند و از اصحاب تطالبش نیز نه تن شهید
شدند و شخصی را از احوال وی خبر داد که ترا صلب خواهند کرد در فلان موضع
فلان درخت خرما همچنانکه فرموده بود بعینه واقع شد منقبت هم در شواهد النبوت مسطور است
که روزی حجاج کمیل بن زیاد طلب کرد و کمیل بگریخت آن لعین وظایف قوم او را
باز گرفت کمیل با خود گفت عمر بآخر رسیده نشاید که قوم خود را محروم سازم پیش حجاج آمده
گفت خواهان امینی بودم که بر تو دست یابم کمیل گفت از عمر من باقی نمانده مگر اندکی
هر چه خواهی بکن زیرا که امیر المومنین کرم الله وجه مرا سابقا خبر داده که قاتل من
تو خواهی بود حجاج وی را در حال کردن زد و او شهید رحمة الله علیه منقبت
هم در شواهد النبوت مسطور است که روزی حجاج گفت میخواهم بر سم به یکی از اصحاب ابو تراب
و بقتلش بخدای تعالی تقرب جویم خادمانش گفتند هیچکس را ندانیم که بادی پیش از
قبر صحبت داشته باشد پس قنبر را طلبیده گفت از دین و ملت علی بیزار شو گفت
مرا بدینی که فاضلتر از دین وی باشد راه نمائی گفت ترا خواهم کشت بهر نوع
کشتنی که میخواهی اختیار کن قنبر گفت اختیار بدست تست بهر نحوی که او در مکشی من ترا

بفرزانه همان نوع نواهم گشت زیرا که خبر داده است مرا وصی مخبر صادق که ترا حجاج بظلم
خواهد کشت الملعین گفت تا قبر را شهید گردند منصب تهم در شواهد النبوت مسطور است
که به براء بن غازب امیر المومنین فرموده بود که چون نور دیده من حسین را
جماعه مخالفان دین شهید کنند تو دیر النصرت مکنی چون امام حسین علیه
التحیه والثناء را یزید لعین شهید کرد براء بن غازب گفت بتحقیق راست
فرموده بود وصی سید کونین که امام حسین کشته شد و من او را از روی غفلت
نصرت نکردم و پیش از پیش اظهار ندامت و غرامت مینمود و منقبت
هم در شواهد النبوت مسطور است که در بعضی از سفرها چون بکربلا رسید بجانب راست
و چپ خود نگریست و گریان گریان از دشت بگذشت و گفت والله اینست محل خوابانیدن
شتران و موضع شهید شدن حضار استفسار نمودند که یا امیر المومنین اینچه موضعیت
بزبان معجز بیان فرمود این کربلاست اینجا قومی کشته خواهند که بی حساب بهشت در آیند
در آنوقت هیچکس تاویل کلام ولایت نظام او ندانست تا آنروز جانسوز که واقعه شهادت امام
امام حسین واقع شد شاه طیب قدس الله سره غزل بهشت منزل عشاق روی
آل علی هزار لعنت حق بر عدوی آل علی ترا که دعوی حب خدا و مهر نبی
مناب هیچ دمی روز سوی آل علی جهان و هر چه در دست طیبا مرسد

روی قدر بیکتا روی آل علی - منقبت هم در شواهد النبوت مسطور است
که چون امیر المومنین کرم الله وجهه از کوفه لشکر طلبید بعد از قیل و قال بسیار
لشکر فرستادند پیش از آنکه لشکر بوی برسد بزبان خارق بیان فرمود از کوفه
دوازده هزار دیگر دی آمد یکی از اصحاب امیر گفت چون این سخن شنیدم بر کنار
لشکر نشسته یکیک را در شمار آوردم از آن عددی معین نموده بودید یکی کم بود نه
زیاده - صف هم در شواهد النبوت و حبیب السیر و تاریخ اعثم کوفی مسطور است
در سفر حرب صفین اصحاب مستطاب امیر محتاج بآب شدند هر چند چپ و راست
شتافتند اثری از آب نیافتند ناگاه از اندکی از جاده کرد امید دیری ظاهر شد و میان
بیابان اصحاب امیر از ساکن دیر آب طلب کردند گفت از اینجا تا آب دو
فرسنگ راست اصحاب گفتند یا امیر المومنین پیش از آنکه مراطاقت نماند اجازت
فرمای تا بآب رسیم فرمود این سنگی که زیر پای من است بالای آن سعی کنید
تا از اکثید هر چند جمعی اتفاق نموده جهد کردند نتوانستند از جای جنبانید
پس از اشتر فرود آمده بدو انگشت مبارک آن سنگ را از بالای چشمه دور انداخت
آبی ظاهر شد در غایت صافی و نهایت شیرینی چنانکه در آن سفر خوشتر از آن آب
نیاشامیده بودند تمام مردم بطفیل ساقی کوثر سیراب شدند و هر قدر که خواستند برداشتند

پس آن سر چشمه مرتفع ولایت انسنگ گران برداشته بدستور سابق بالای چشمه روح افزا
نهاده فرمود که از اینجا ک ابنا شتند چون راهب این حال مشاهده کرد از دیر فرود آمده گفت
تو پیغمبر مرسلی فرمودند گفت تو فرشته مقربی گفت نی پس گفت چه کسی فرموده من وصی
محمد بن عبد الله ام که او خاتم النبیین است صلوات الله علیه وآله وسلم او گفت دست
بیار که مسلمان میشوم امیر المومنین علی کرم وجهه دست باو داد و گفت لا اله الا الله والشهد ان محمد رسول الله ۴ اشهدان
واشهد انک وصی رسول الله بعد ازان امیر از وی پرسید چه سبب از ملت اباو اجداد
خود برگشته امروز ایمان آوردی گفت یا امیر المومنین ما در کتب خود دیده ایم واز
علمای خود شنیده ایم که در نیموضع چشمه ایست و بالاش سنگی که آنرا اندوکند نش
نتواند مگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا وصی پیغمبر چون من اینکار از تو مشاهده کردم باز وی خود
رسیدم وانچه در انتظارش بودم یافتم چون امیر المومنین این سخنان شنید چندان
گریست که محاسن مبارکش از آبدیده تر شد و گفت الحمد لله الذی لم اکن عهده منسیا
و گفت نی کتبه مذکور است یعنی شکر و سپاس خدای را که نبودم من نزد او از فراموشان
ولبودم من در کتاب های او مسطور پس آن راهب ملازم رکاب مستطابش شده
باشامیان شوم مقاتله نموده بدرجه شهادت رسید و امیر المومنین بروی نماز
گذارده برای وی از خدا تعالی آمرزش خواست و برکاه او را یاد کرده فرمود

او مومن است منقبت هم در شواهد النبوت و دلائل النبوت مسطور است که ملک
روم در زمان عمر بن الخطاب نامه فرستاده مشتمل بر چند سوال دقیق عمر بعد از
مطالعه برخاسته بآنامه پیش امیر المومنین کرم الله وجه آمد امیر نامه را بنظر در آورده
فی الفور دوات و قلم طلب نموده جواب نوشت و پیچیده برسول قیصر داد رسول پیر
این جواب نویسنده کیست عمر رضی الله عنه فرمود نمی شناسی مرتضی علی است ابن عم
و داماد و وصی نبی است صلی الله علیه وسلم منقبت هم در شواهد النبوت و حبیب السیر
مسطور است که روزی معاویه گفت چگونه توان دانست که علی بن ابیطالب
پیشتر از عالم رحلت کند یا من حضار مجلس گفتند ما طریق این را نمیدانیم گفت من
این را هم از علی معلوم کنم زیرا که هر چه بر زبانش بگذرد حق تواند بود نه باطل
سه نفر از معتمدان خود طلب نموده گفت باید که روید تا یک مرحله دارا از انجا بایک
بعد از دیگری بکوفه در آیید و خبر مرگ مرا باز گویید لیکن همه باید که متفق باشید
در ذکر بیماری و روز مردن و ساعت آن و موضع قبر و گذارندگان نماز
و غیره آن سه تن چنانکه معاویه تلقین کرده بود بخود قرار داده روان شدند
چون قریب بکوفه رسیدند یکی روز اول در آمد اهل کوفه پرسیدند از کجا میرسی
گفت از شام گفتند خبر چیست گفت معاویه مرد بعضی مردم بملازمت امیر المومنین

امیرالمومنین علی آمده خبر باز گفتند شاه ولایت پناه اصلاً و قطعاً التفات نه نمود
روز دیگر شخصی دویم آمده خبر مردن معاویه گفت بعضی باز بخدمت امیر آمده گفتند
هم ملتفت نشد روز سیوم دیگری آمده نیز موافق دو آن کس خبر گفت باز مردم گفتند
یا امیرالمومنین خبر تحقیق شد و به صحت پیوست زیرا که امروز دیگری آمده نیز موافق
آن دو کس پیشین خبر مردن معاویه باز گفت امیر فرمود شما از مکر و حیلهای وی غافلید
نجداوی نمیروند تا که محاسن علی بخون رنگین نشود و این اکلته العباد یعنی پسر کفتار
جگرخواران ملاعبه بکنند پس آن سه تن این خبر به معاویه رسانیدند گویند از استماع
این خبر نهایت خوشوقت شد و مخفی نماند امیر ازان جهت معاویه را ابن
اکلته الاکباد میفرمود که در جنگ احد مادرش جگر سید الشهدا حمزه عم مصطفی را
باشتیاق تمام تفحص نموده خورده بود چنانچه ملا سعد الدین تفتازانی از او (یعنی از زبر منقح جزدانی دستانی میگوید)
قطعه داستان پسر هند مگر نشنیدی که از دو زه تن او به پیرچه رسیدند پدر او در دندان
پسر نشکفت: مادر او جگرم پسر به مکید او نباتی حق داد پسر کرفت نه پسر او سر فرزند پسر بزید
بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد لعن الله یزیدا و علی قوم یزید ننهفت هم در شواهد
النبوت مسطور است که امیرالمومنین کرم الله وجهه در یکی از خطبها خود اشاره بقتل عام تعداد
کرده فرموده بود گویا می بینم یکی از بنی العباس را میکشند چنانچه شتر قربانی را داد قدرت

آن ندارد که آن بلا را از خود دفع کند وای بر وی وای بر وی چه خوار شده است
او در میان قوم بسبب آنکه امر پروردگار خود را گذاشته روی بدنیای دون آورده
بعد ازان همدران خطبه فرمود اگر خواهید شما را خبر دهم از ناهای و تنبهای
و حلمهای و مواضع قتل ایشان منقبت هم در شواهد النبوت مسطور است که
امیر المومنین کرم الله وجهه روز حرب صفین باواز بلند گفت یا ابا مسلم کجائی
محمد حنیفه گفت وی آخر صفوف است فرمود ای فرزند مراد من ابو مسلم
خولانی نیست مقصود من صاحب جیش است که از جانب مشرق با رایات سیاه پدید آید
و چندان محاربه کند که حق تعالی بواسطه او حق را بمرکز خود قرار دهد خوشا وقت
آنانکه با وی موافقت کنند با عدای دین و در کونساری ظالمین جد و جهد نمایند سوال
اعتقاد شیعه امامیه انست که ابو مسلم اگرچه لعن و ناسزائی که در عهد بنی امیه نسبت امیر المومنین
شایع بود برنداخت و بنی امیه را نیست و نابود مطلق ساخت اما کوتاهی کرد چه در آن
زمان امام محمد باقر رضوان الله علیه امام و خلیفه برحق بود ابو مسلم بعد از فتوحات ملک را حواله
منصور دوانیقی نموده منقبت در معارج النبوت از ابن عباس منقولست که چون سید کائنات
علیه افضل الصلوات نماز بامداد گزاردی روی مبارک بسوی اصحاب کردی و بشاشت
انوار جبین آن شفیع المذنبین ظلمات اندوه و غم از ساحت قلوب احباب مرتفع و مندفع

و مندفع گشتی روزی نماز صبح گذارده چنین بجانب صحابه ناکرده باشاره علیه
عالیه علی بن ابیطالب را منفجر گردانیده با خود از مسجد بیرون آورد اصحابه از کیفیت
حال واقف نبودند تا آنکه با علی مرتضی به حجره فاطمه زهرا علیها التحیه والثناء
در آمد امیر را فرمود که بر در حجره توقف نموده آیندگان را از دخول منع کند نبی بر آنکه
امام حسین متولد گشته و ملائکه بزیارت بهنیت کویان می آیند درین اثناء ابوبکر رضی الله عنه
آمد امیر را بر در حجره متوقف دید از حال آنسرور استفسار فرمود گفت در حجره است
و مرا برای منع آیندگان اینجا باز داشته ابوبکر گفت مرا اجازت هست که در آیم
امیر گفت آنسرور را اشغلیت پرسید چیست گفت فرزند ارجمند متولد شده
و فرشتگان بزیارت اش آمده بهنیت میکویند و تا حال چهار صد و بست هزار
فرشته بزیارت آمده و دیگر نیز می آیند ابوبکر از تعیین این عدد و از کیفیت
اطلاع امیر المومنین بر امیغنی متعجب ماند بعد از ساعتی عمر بن الخطاب
و عثمان بن عفان و باقی اصحاب رضی الله عنهم جمع آمده منتظر بودند تا حضرت
رسالت بیرون آمد ابوبکر رضی الله عنه انچه از امیر شنیده بود بموقف عرض آمدن
افواج ملائکه واقف میشدم و هر زمره از فرشتگان که می آمدند اعداد خود به لعنت
خاص تصریح مینمودند من آن عدد ها را بر یکدیگر گرفتم تا باین مبلغ رسید آنسرور صلی الله

یا بن علی [illegible]

[illegible] رسید که [illegible] گفت [illegible]

علیه وسلم فرمود زادک الله عقلا یا علی منقبت هم در معارج النبوت
و ذریعة الریاض مسطور است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
وسلم داعی اجیبوا داعی الله را اجابت نمود طایر سدره نشین روح نازنین او
باوج علیین پرواز کرد و بدن مبارکش بر روضه منبر که بنقاب احتجاب متواری گشت
بعد ازده روز اعرابی نازیانه بدست گرفته برقع بر رو افکنده در مسجد آمد گفت السلام علیک
یا اصحاب رسول الله انچه از شما فوت شد حق تعالی عوض ارزانی دارد ان کان
محمد قد مات فالله حی لا یموت ابدا اعظم الله اجورکم
وغفر لمیتکم وما اعظم مصیبتکم بموت سیدکم وگفت
وصی پیغمبر شما کیست حضرت ابوبکر به علی مرتضی اشارة کرد اورد به امیر المومنین کرم الله وجهه
آورده گفت السلام علیک یا فتی امیر المومنین گفت علیکم السلام یا مضر و صاحب البر
ابوبکر و حاضران از جواب امیر متحیر گشتند اعرابی گفت ای جوان نام من چون دانستی
و مرا صاحب البر چگونه گفتی امیر گفت مرا برادرم و مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
خبر داده و کیفیت حال تو بمن تقریر کرده اگر خواهی با تو در میان آرم مضر پرسید
نام تو چیست فرمود علی بن ابیطالب و گفت تو از عربی و نام تو مضر و نام پدرت
یاد دارم و مدت سیصد و شصت سال از عمر تو گذشته در ابتدا که صد سال از عمر تو منقضی

منقطعی شد آمد از قوم خود نمود و بطهور رسالت سید کائنات بشارت داد و گفت
از تهامه مردی بیرون آید خجسته از بانوانی تر و با سخنی از عسل شیرین تر هر که تو
تمسک نماید نجات دارین یابد یتیمان و مسکینان باشد صاحب شمشیر بود بر دوش
خود کوش نشیند و کفش خود را پیوند بر زند و خمر و زنا حرام گرداند و از قتل و ریائی
فرماید خاتم انبیا باشد و سید اولیا اتمش نسج و قت نماز گذارند و ماه رمضان بصیام بگذرانند و حج بیت الله بتقدیم رسانند
ای کرده باو ایمان آرید چون ایشان را باین اوصاف دلالت کردی با تو مجاربه مبادرت نموده در ایذا و فنای
تو کوشیده ترا در چاه عمیق انداختند و خاطر از تردد تو پرداختند چنانکه تا حال در ان چاه
محبوس بودی چون بساط حیات محمدی صلی الله علیه و آله و سلم در نوردیدند حق تعالی قوم
قوم ترا بسیل هلاک گردانیده ترا از این حبس نجات کرامت فرمود بعد ازان ابن
ندا از عالم غیب بسمع تو رسید مدکه ای مضر بدرستی که محمد فوت شد و تو از زمره
اصحاب او نیی بمدینه رفته زیارت قبرش نمائی بنابرین تو شب و روز قطع
منازل وطی مراحل نموده باینجا رسیدی که بزیارت قبر مشرف میشوی مضر چون
این سخنان استماع نمود در گریه آمده گفت یا علی این قضیه چوندانستی
و برین حال از کجا اطلاع یافتی امیر گفت مرا سید کائنات خبر داده بود
که مضر بعد از وفات من بیاید چون باوی ملاقات کنی سلام من بو برسان

چون دختر نوید سلام شنیده به سعادت پیغام مستعد گردید پیش آمده بوسه
بر فرق امیر داد و بنشست امیر فرمود یا مضر برقع از جمال خویش بردار
چون برداشت نوری از جبینش ساطع شد که تمامی مسجد منور گشت بعد ازان
گفت چند سوالی دارم که بر جواب آن اطلاع نیابد مگر نبی یا وصی
امیر فرمود سوال کن یا علی خبر کن مرا از نری که پدر و مادر ندارد و از ماده
که مادر و از نری که بی پدر بوجود آمده از سوالی که نه از جن و انس است و نه ملایک
و نه از بهایم و نه از سباع از قبری که صاحب خود را با خود سیر داد و از جوانی
که اصحاب خود را بیم کرد و از جسمی که خورد و نیاشامید و از بقعه که از ابتدای
خلقت او یکبوت پیش آفتاب بروی نتافت و دیگر نخواهد تافت و از جمادی
که زنده بزاد و از زنانی که بسه ساعت فرزند از وی متولد شد و از دو که حرکت
نکنند و از دو متحرک که ساکن نگردند و از دو دوست که دشمن نشوند و از دو
او دشمن نگردند و دیگر خبر کن مرا از شی و لاشی و از خوبترین اشیا و از زشت
ترین اشیا و آنچه اول در رحم متعلق گردد و آنچه آخر در قبر ریزد چون مضر
این سوال مسئلت نمود امیر در جواب هریک به تفصیل مبادرت فرمود گفت
اول پرسیدی از نری که پدر و مادر ندارد آن آدم است علیه السلام و ماده بی پدر

مادر حوا رضی الله و نری که بی پدر بوجود آمده عیسی علیه السلام است و رسولی که نه از
جن و نه انس و نه از ملایک و نه از بهایم و نه از سباع است غرابی است که حق تعالی
به تعظیم قابیل فرستاده بود کما قال الله تعالی فبعث الله غرابا
یبحث فی الارض و آن قبری که صاحب خود را سیر داد ماهی
بود که یونس علیه السلام را مدت سی روز در شکم داشت و با طراف و جوانب
بحر سیر میکرد و حیوانی که صاحب خود را بیم کرد مورچه که بطلب رزق بیرون
آمده بود با قوم خود موران بر ستون بالای سر سلیمان میرفتند آن مور گفت
واقف باشید که خاک بر سر سلیمان نریزد و بمر خدا از شما مستاذی نکرده و آن
جسمی که خورد و نیاشامید و دیگر نخورد عصای موسی علیه السلام بود بود که سحر
ساحران فرو برد و در شان او آمد که تلقف ما یافکون و بقعه که آفتاب بگیتی بیش
بر آنجا نتافت و نخواهد تافت آن دریای نیل بود که حق تعالی برای قوم موسی
علیه السلام شکافته فرمان پدید آمد و آفتاب بر آنجا تافت چنانچه
کرد از قعرش برآمد و بعد از گذشتن قوم آب بر هم ریخته بحال اول بازگشت
و آن جمادی که از وی حیوان متولد شد سنگی بود که از وی ناقه صالح
علیه السلام بیرون آمد و آن دو سنگ که متحرک نکردند آسمان و زمین است

و مراد از متحرک انتقال است بمکانی از مکانی دیگر آرد و متحرک که ساکن نگردند
آفتاب و ماهتاب است و آن زنی که بسه ساعت بزاد دریم است که بیکساعت
حامله شد و بیکساعت بار داشت و ساعت دیگر بدرد مخاض متحیر گشته عیسی علیه السلام
بزاد و آن دو دوست که دشمن نگردند جسم و جان است و آن دو دشمن که هرگز
دوست نگردند موت و حیات است و شی مومن و لاشی کافر و احسن اشیا صورت
بنی آدم است و اقبح اشیا بدن بی سر و اول انچه در رحم بندد و انگشت شهادت
و آخر چیزی که در قبر ریزد استخوان سر پس که در اقصای ظهر است مضر
چون جواب سوال ها خوب بشنید برخاسته بوسه بر فرق همایون و ناصیه
میمون شاه مردان بداد و اصحاب استطاب که در آن مجلس حاضر بودند
بیقبل راس انسر و فتر اولیا و سرور اصفیا کرم الله وجهه مبادرت نمودند و او را
وصی و وارث رسول دانسته بفضایل و مفاخر او زبان تحسین کشودند انگاه
مضر گفت یا علی مرا به مرقد مطهر سرور کائنات دلالت کن تا بر فوات
آن ذات عالی صفات بگریم امیر بدرقه همراه او کرد که بمرقد منور دلالت
نمود مضر قبر مبارک را در بغل گرفته سینه بران درج ایمان نهاد امیر فرمود
ساعتی مضر را بحال او گذارید که وقت نفار صحبت اوست از دنیا چون بعد از چهل

ساعتی درآمده دیدند سر بر مرقد مبارک نهاده جان بحق تسلیم کرد اصحاب تجهیز و
تکفین او نموده نزدیک بقبر سید الشهدا حمزه رضی الله عنه بدفن ساختند مصنف
هم در معارج النبوت و زبدة الریاض از ابن عباس منقول است که یهودی در شام
هر شنبه بقرأت توریت اشتغال مینمود شبهی در توریت نعت انور صلی الله
علیه وآله وسلم در چهارمحل دید آن را بریده در آتش بسوخت شبنه دیگر در هشت موضع
باز یافت بقطع و احراق آن مبادرت نمود شبنه دیگر دوازده جا مرقوم دید
متحیر شده گفت من هر چند صفات کمال و نعوت جلال محمد محو میکنم بیشتر
مثبت میگردد بجائی خواهد رسید که تمامی توریت نعت او شود بعد ازان از احباب
خود استفسار حال آنسرور نموده اظهار اشتیاق کرد گفتند این محمد که در تهامه دعوی
نبوت میکند نادیدنش اولی است یهودی گفت بحق توریت که مرا از زیارتش منع نکنند بس
طی مراحل نموده از شام بمدینه رسید و او را بکسی که ملاقات نمود سلمان بود رضی الله عنه
چون سلمان را خوش محاوره و وجیه دید گمان برد که حضرت رسالت است گفت انت
محمد و حال آنکه سی روز از انتقال آنسرور گذشته بود سلمان در گریه شد گفت من غلام
او یم یهودی گفت محمد کجا است سلمان متفکر شد اگر گوید فوت شد طالب بمطلوب نارسیده
بماند و اگر گوید در زنده احیاست خلاف واقعه گفته باشد گفت تا تراز نزد اصحاب او برم

پس یهودی بمسجد آمد اصحاب محزون نشسته بودند یهودی بر مظنه آنکه آنسرور در میان
اصحاب است گفت السلام علیک یا اباالقاسم و یا محمد چون مرد غریب نام
حبیب بر زبان راند ناله و افغان از میان اصحاب برخاست و او از
شیون و گریه دران انجمن استیلا پذیرفت امیرالمومنین کرم الله وجهه سر برآورد
گفت تو کیستی که مصیبت ما را تازه کردانی و بر جراحت ما نمک می افشانی
ظاهرا ازین مملکت نیستی و بر فوت آنحضرت اطلاع نداری مدت یکماه است
که ماه فلک رسالت در محاق افتاده و دلهای دوستان را بر آتش فراق
نهاده یهودی آه حسرت از سینه کشیده گفت لموالفه سوختیم یکسر در آتشدان
انچه با من کرد غم با کس نکرد ۵ کاش مادر سنگ زادی جای من ۵ ۵ حالی
شیرم زهر دادی در دهن ۵ ۵ چون بزاد توریت نخواندی ۵ ۵ چون خواندم
نعت محمد ندیدی و چون دیدم بدیدارش مشرف گشتی بعد ازان گفت کسی باشد
که تعریف صورت و سیرت آنسرور نماید امیر فرمود از من بشنو پرسیدم تو چیست
فرمود علی گفت به تحقیق نام ترا در توریت مسطور یافتم و بدرستی که تو وصی
آنسرور اکنون صفت حلیه مبارکش کن فرمود امیر روی مبارکش بمرتبه
روشن بود که در برابرش مهر تابان افتاب تیره مینمود و قد لطیفش

دلپذیرش نهایت اعتدال بود و سر خیر البشر مدور پیشانی گشاده و چشم های فرخنده اثر
سیاه و ابروی دلجویش پیوسته و وند آنهای او از یکدیگر گشاده نهایت اعتدال بود
و سر خیر البشر مدور پیشانی چون تبسم نمودی نور از لبهای او درخشیدی و کفین بسیار کشر
بهجت کفایت امور خانه چون طحن و رشت کشته و شکم میمونش به لشت همایون
ملحق شده و مابین دو دوش طلاعت کوش او خاتم نبوت ظاهر و لایح بود و در میان
کوشت و پوست و خونش بقلم قدرت کلمه لا اله الا الله محمد الرسول
الله نوشته و بر ظاهرش رقم توجه حیث شت فلک مصور کشیده چون امیر
المومنین علامات و امارات آنسرور بر بینو جهه تقریر فرمود بهودی گفت صدقت
یا علی در توریت من نیز همین دیده ام اما از ملبوسات آنسرور جامه باشد که
استشمام رایحه اش نمایم سلمان فرمود که رفته خرقه متبرکه آنسرور بیار سلمان
بدر خانه آمده او از سیدة النساء شنید که در فراق رسول نالان میگریست و امانیز
پیش وی نشسته در گریه موافقت نموده بمضمون اینچند بیت تشت میکرد و میگفت
ای نور دیده رفتی و مارا گذاشتی ❊ سرگشتگان بی سر و پارا گذاشتی ❊ رفتی
ببزم وصل و بدست جفای هجر ❊ مجروح و خسته اهل وفارا گذاشتی
تو راحت جراحت هر سینه ولیک ❊ مرهم سپرده درد و بلارا گذاشتی

چون سلمان حلقه بر در زد سیدة النساء گفت کیست که در خانه یتیمان میکوبد
و تفقد حال عریان مینماید گفت خادم اهلبیت سلمان گفت است و امیر
المومنین مرا فرستاده جبه متبرکه آنسرور را استدعا نموده سیدة النساء گفت که کیست
که جامه پدرم در پوشد و کرایا رای آن که درین امر خطیر کوشد سلمان واقعه
بهودی درمیان آورده صورتحال عرض نمود سیدة النساء خرقه متبرکه بیرون
آورد منقول است که هفت جا بلیف خرما رقعه بر دوخته بودند بدست سلمان
فرستاد اصحاب استشمام نموده بر سر دویده مالیده تسلیم نمودی کردند او
استطابه را بچه اش نموده بر سر قبر انسرور صلی الله علیه و اله وسلم آمده رو
نیاز بجانب آسمان کرده گفت اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمد عبد رسول الله اللهم ان قبلت
اسلامی تا قبض روحی بالساعة این بگفت و جان بداد
اصحاب تجهیز و تکفین نموده در بقیع غرقد مدفون ساختند منتخب و تفسیر
فخر زاری و ترجمه الخواص مسطور است که بعد از رحلت رسول صلی الله علیه وسلم از
روم کتابتی بمدینه طیبه آمد مضمونش آنکه سوره فاتحة الکتاب از نزد شما بما داده
بر معنی آن اطلاع یافتم اما شبهه در اهدنا الصراط المستقیم خطور میکند

خطور میکند اگر بیقین دین شما برحق است و قبول آن مستلزم وصول بطریق قویم و صراط
مستقیم پس طلب آن تحصیل حاصل باشد و اگر در حقیقت دین خود شکی دارید پس ایمان که ثمره
یقین است هنوز در دل شما تحقیق نپذیرفته رفع این شبهه نمایید و مراد از مغضوب علیهم طائفه
و از ضالین مقصود کدام فرقه اند اگر جواب این سوالها برای ما به تفصیل روان سازید بدین
شما درآیم و قبول دین اسلام نمائیم چون مکتوب رسید مجموعه اصحاب رجوع بجناب
باب مدینه علم رسالت باب آوردند چون بر اسوله قیصر روم اطلاع یافت
فرمود معنی اهدنا الصراط المستقیم آنست که ثبتنا علیه فی الدنیا و اهدنا طریق الجنة
یوم القیمة یعنی آن راه راست است که بما کرامت کرده ما را بران ثابت دار
در ایام حیات تا در دنیا و چون رخت بعالم بقا کشیم ببرکت این اثبات و استقامت
بجنت دلالت فرمائی و دلیل برین است که آیه دیگر فرمود اِنَّ هٰذَا صِرَاطِیْ
مُسْتَقِیْمًا فَاتَّبِعُوْهُ اوّل بان استقامت صراط فرموده و حقیقت آن
یقین نموده انگاه باتباع آن که عبارت از ثابت بودن است بران دلالت
میفرماید و مراد از مغضوب علیهم یهود اند و از ضالین نصاری یعنی قوم یهود
بدلیل باؤ بغضب من الله که در شان ایشان واقع شده و ضلوا عن
سواء السبیل که در باره نصاری صادر گشته و هر که از طریق محمد و اهل بیت

او انحراف جوید یکم آنرا در دو آخر مکتوب قیصر روم مرقوم بود که کدام سوره
است از سوره قرآنی که هفت آیه است بعد ابواب بهشت و هفت درک
از حروف در وی نیست که ما در انجیل خوانده ایم هر کس آن سوره را بخواند
هفت در دوزخ بروی بسته شود امیر کرم الله وجهه در آخر همان جواب نوشت
که آن سوره فاتحه است که آن را سبع المثانی گویند و آن هفت حرف که تا و جیم
و زا و شین و ظا و خا و فا باشد در آن نیست آن و همین سوره است که بشمار سوره
و در اهدنا الصراط المستقیم آن شبهه داشتید و آن کتابت را
مهر خود کرده فرستاد چون قیصر روم بخواند حقیقت دین اسلام بروی منکشف
گشت اما بقوم خود اظهار نتوانست کرد بدل قبول اسلام نمود و اسیران اهل
اسلام را باز فرستاد منقبت در تفسیر ثعلبی از عبد الله بن مسعود منقول است که گفت
قرآن بر هفت حرف نازل شده و هر حرفی را ظاهری و باطنی است و نزد
امیر المومنین علی کرم الله وجهه علم ظاهر و باطن قرآن حاصل است و مراد از حرف
اصل باشد که بر هفت اصل نازل شده محکم و متشابه و نص و ظاهر و مجمل و ماؤل
و ناسخ و منسوخ منقبت در اربعین جار الله علامه مسطور است که چون حدیث
انا مدینة العلم و علی بابها بگوش بعضی از خوارج رسید از راه حسد

* و مراد از حرف در این خواص شاید و مراد باشد
یعنی قرآن بر هفت قراءت نازل شده است

از راه حسد ده نفر از عالمان ایشان پیش امیرالمومنین آمده گفتند یا علی ما بر کدام
از تو یک [redacted] کنیم اگر جواب هر کدام ما جداجدا دادی پس میدانیم که تو تحقیق
در مدینه علم رسولی امیرالمومنین گفت بپرسید انچه بخاطر دارید پس یکی پیش آمده گفت
نمود که علم بهتر است یا مال فرمود علم بهتر است گفت بچه دلیل فرمود بدرستی که علم میراث
پیغامبرانست و مال میراث قارون و هامان و فرعون و دیگری پرسید علم بهتر است یا مال
فرمود علم بهتر است از مال زیرا که مال را تو نگهبانی و علم نگهبان تست دیگری پرسید
علم بهتر است یا مال فرمود علم بهتر است از مال زیرا که صاحب مال را دشمن بسیار بود و صاحب
علم را دوست دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا چه مال بتصرف کم شود
و علم زیاده دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که صاحب مال را بخیل
خوانند و صاحب علم را کریم گویند دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که
مال را از دزد محافظت باید کرد و علم را احاجت محافظت نیست دیگری پرسید فرمود
علم بهتر است از مال زیرا که صاحب مال بحساب طلبند و از صاحب علم نی دیگری پرسید
فرمود علم بهتر است از مال زیرا که مال بطول زمان کهنه شود و علم نی دیگری پرسید
فرمود علم بهتر است از مال زیرا که از علم دل روشن میشود و بجهت مال سیاه
دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که صاحب مال همچو فرعون دعوی خدائی

کند و صاحب علم گوید ما عبدناک حق عبادتک بعد از ادای جواب
سوالات فرمود بخدائی که جان علی بن ابیطالب در قبضه قدرت اوست
اگر سوال کنید تا وامیکه زنده باشم هر آینه جواب غیر مکرر دهم چون خواجه انچنین علم
و دانائی از امیر المومنین مشاهده کردند بگریه افتادند با جمعی از اتوابعان خود زبان
استغفار گشاده تائب و مومن شدند ذنب در فصل الخطاب و معارف
بروایت امیر المومنین علی مسطور است که وقتی سید کائنات علیه افضل الصلوات
در خانه بود مرا فرمود یا اخی خذ بالباب فان الملائکة عندی
وتاخذون منی یعنی ای برادر بر بند در را بدرستی که فرشتگان
نزد من اند و میگیرند از من تعلیم دین و ارشاد راه یقین پس فوج فوج از ملائکه
می آمدند و از آنسرور در تعلیم گرفته میرفتند من آواز ایشان شنیده دانستم
که سیصد و سی فرشته اند چون از تعلیم دادن فارغ شدند من گفتم یا رسول الله
این جمعی که رفتند سیصد و سی فرشته بودند فرمود بلی اما چگونه دانستی
ثلثمائة وثلثین صوتا فعلمت انهم ثلثمائة و
ثلثون آنسرور دست مبارک خود بر سینه من نهاده فرمود ادرک الله
ایمانا وعلما یا علی منصف هم در فصل الخطاب مسطور است که در زمان

در زمان عمر بن الخطاب رضی عنه زنی مجنونه را آوردند که زنا کرده بود عمر
حکم بر حبسش نمود امیر المومنین گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که مینویسد رفع
القلم عن ثلاث عن المجنون یبراء وعن الغلام حتی
یدرک وعن النائم لیستیقظ فخلی عنها پس حضرت عمر بسوی قول
امیر المومنین رجوع کرد و گفت لا عجزت النساء ان یلدن مثل علی بن
ابیطالب لولا علی لهلک عمر است در تفسیر فخر رازی و کشر
العرفان در بیان آیه کریمه لیس علی الذین امنوا وعملوا الصالحات
جناح فیما طعموا الایه مسطور است که در زمان عمر بن الخطاب قدامه بن
سعطون شراب خورد خلیفه خواست بروی اجرای حد کند قدامه آیه مذکوره خوانده
گفت بر من حد واجب نیست خلیفه دست از وی بداشت چون این خبر با امیر المومنین
کرم الله وجهه رسید بدار الشرع آمده گفت یا اباحفص چرا ترک حد کردی
عمر رضی الله عنه گفت او این آیه بر من خواند امیر المومنین فرمود قدامه
از اهل این آیه نیست چه مرتکب حرام شده و اهل ایمان بموجب آیه حرام را
حلال نداند پس او را باز گردان و توبه اش بده از انچه گفته و بعد از توبه
گردن و اجراء حد بر وکن و اگر توبه نکند بقتل آر که او از ملت اسلام خارج است

چون این خبر به قدامه رسید توبه کرد و منقبت در وقت ثانی روضة الاحباب و حبیب السیر مسطور است که در سال شش هجرت در زمان عثمان رضی الله عنه ضبیعه را از قبیله جهنیه آورده گفتند که بعد از عقد نکاح و وقوع خلوت با شوهر بمدت شش ماه فرزند آورده عثمان بی تامل حکم برجمش فرمود چون امیر المومنین کرم الله وجهه بر کیفیت واقعه اطلاع یافته بدار الشرع آمده فرمود که در اجرای این سیاست تاخیر نمائی اولی و انسب است زیرا که حق سبحانه تعالی در قرآن میفرماید آیة وحمله و فصاله ثلثون شهرا و این آیه کریمه که مشتمل بر اقل مدت حمل و مدت فصال و مدة فصال بمقتضای کلام اعجاز مال والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین دو سال است پس اقل مدت حمل شش ماه باشد و زنا این زن بیقین نه پیوندد عثمان رضی الله عنه بعد از ملاحظه این مقدمات شخصی را از عقب فرستاد که در رجم آن ضعیفه بحکم العجلة من الشیطان تعجیل نکند تا رسیدن فرستاده کار از دست رفته بود و بیت نوش دارو که پس از مرگ سهراب دهند نه دهند فایده کرده تریاک بود و منقبت در بحث فن بدیع مطول مسطور است که امیر المومنین علی کرم الله نامه نوشت بمعاویه باین عبارت فصبح له غرک غرک فصار فصار قلک ذلک ذالک ماخش فاخش

فاحش فعلک فعلک بهذا بهذا یعنی مغرور کرده ترا عزت تو پس عاقبت
خواهد شد خواری بر تو پس بترس از بدیهای فعل خویش شاید که راه راست نماید
ترا خدای تعالی و حامل نامه قنبر بود رضی الله عنه چون پیش معاویه رفت او نظر بر بند
قبا ست اش کرده از روی هزل گفت اهل عندک خیر من السماء یعنی آیا پیش تو هست
خبر از آسمان قنبر گفت آری ان العلی فی قفائک وملک الموت
فی هوائک یعنی امیر المومنین علی در عقب تو می آید و عزرائیل در طلب تو معاویه
منفعل شده خاموش گشت پس قنبر با کفش بر کلیمش روان شد تا ملاقات کند معاویه
نعلیک فاخلع قنبر گفت انک بالواد المقدس یعنی تو که میگوئی فرود آر نعلین
خود را چنانچه حق سبحانه تعالی بموسی علیه السلام بر طور سینا گفته بود که بر این واد
مقدس است معاویه نیز سر پیش افکنده خجل شد پس با امیر المومنین در جواب نوشت که علی
قدری علی قدری یعنی بمرتبه من جوش میزند و یک من هم در طول و مختصر العالی
مسطور است که علی مشتق از علو است و یعنی بلند از همه و معاویه مشتق از غوی و غوا آواز
سگ را گویند و در بعضی از کتب معتبره نظر در آمده که معاویه در زمان بنی امیه
از بیت المال بنا کرده و بدان مفاخرت مینمود چون این خبر بسمع مبارک امیر المومنین
رسید فی البدیهه این سه بیت نوشته فرستاد شعر سمعتک بیتی بمسجد

مِن خيانةٍ وانت لعون الله غير موقفي ... كمطعمة
الزمان مركب فرجها ... جرى مثلاً للمخابن المقدقية
قال فيها اهل البصيرة والتقى ... لك الويل لا تزني ولا تتصدقي
معنی بیت اول یعنی شنیدم که تو بنا میکنی مسجدی از خیانت وحال آنکه بعنایت خدای
تعالی توفیق نخواهی یافت معنی بیت دوم صدقه دهنده زنی که نامش زمان بوده ارکب
فرج خود جاریست مثل تو از برای خیانت در صدقه دادن آن زن معنی
بیت سیوم وگفت آنسرور صلی الله علیه وسلم که صاحب بصیرت وتقوی بود
زمان را در وقتی که او آمده گفت یا رسول الله من از کسب زنا صدقه میدهم
حدیث لا تزنی ولا تصدق یعنی نه زنا کن ونه صدقه بده منتسب
در مصابیح القلوب بسطور است که امیر المومنین کرم الله وجهه ببلده کوفه با جمعی
از محبان در نخلستانی زیر درختی نشسته خرما تناول مینمود رشید بحری گفت نیکو خرما
نیست فرمود بعد از فوت من ترا بر چوب این درخت دار کشند رشید گفت گوید
بعد از وفات امیر المومنین هر روز اندرخت را رفته نخوارکی مینمودم که خشک نشود
روزی در انجا رسیده دیدم برزده شده گفتم آه اجلم رسیده روز دیگر رفتم نیمه ازان
بریده ستون حرج چاه کرده بودند دیگر روزی بیامد که امیر عبد الله ترا میخواند

میخواند چون بدر کوشک رسیدم آن نیمه درخت را دیدم انجا افتاده پائی بروی زده
گفتم مرا برای تو آورده اند پس بیش پسر زیاد بردند اشقی گفت بیار از دروغ هایت
علی بن ابیطالب گفتم بخدا او هرگز دروغ نگفته است و مرا خبر داده که دست و
پای و زبان مرا ببری و بردارم کنی او گفت من او را دروغ گو سازم دست
و پایت ببرم و زبانت بگذارم پس فرمود دست و پای بریده بردار کردند
رشید رضی الله عنه بردار شد احادیث صحیحه در حق اهل بیت روایت میکرد و می
شنوانید پیش از انکه زبانم ببرند چون این خبر بآن ملعون رسید از سر قهر و غضب
گفت زبانش ببرند تا دیگر بار دم نزند آمدند که زبان بیرون کن رشید گفت
نه دعوی کرده بود آن اشقی که صاحب مرا دروغ گو کرداند پس زبان بیرون
کرد چون قطع کردند همان ساعت شهید شده به سعادتی مشرف گشت که
هرگز بشقاوت مبدل نگردد بیت هر که در عشق او شود کشته نه دهدش
خون بها علی ولی منقبت در روضة الشهدا مسطور است که امیر المومنین کرم
الله وجهه با لشکر ظفر اثر در راه نهروان بر دیری بگذشت ترسائی بر بالای دیر
بود نعره زده گفت ای لشکر اسلام پیشوای خود را بگوئید که نزدیک من آید
چون این خبر با میر المومنین رسانیدند عنان مرکب را بر آنطرف گردانید

چون نزدیک رسید و پیرانی گفت ای سرور لشکر کجا میروی گفت بحرب
دشمنان دین گفت متوجه حرب مخالفان مشو که این زمان ستاره مسلمانان
در هبوط است و طالع ملت اسلام در غایت ضعف چند روزی توقف کن که روی به صعود
و طالع مسلمانان قوت گیرد امیر المومنین گفت چون تو دعوی علم آسمانی میکنی مرا از سیر
فلان ستاره خبر ده پیر گفت من تا نام این ستاره نشنیده ام امیر المومنین سوال دیگر کرد
پیر جواب نتوانست داد امیر فرمود معلوم شد که از احوال آسمان چندان وقوف
نداری از حالات ارضی چیزی پرسم اینجا ایستاده میدانی در زیر قدم توچه مدفون است
گفت والله اطلاع ندارم فرمود ظرفی است پر از دینار بدین عدد و نقش سکه بر بنمیوال پیر گفت
این سخن از کجا میگوی امیر گفت بعنایت رسول رب العالمین و نیز فرمود چون با این
قوم حرب کنیم از لشکر اسلام کم از ده کس کشته شوند و از لشکر مخالفان کم از ده کس جان بسلامت
نبرند پیر از این سخن متحیر شد پس نعره زد امیر زیر قدم او کندند ظرفی بیرون آمد پر از دینار چون
شمردند همان عدد سکه بود پیر فی الحال از دیر بیرون آمده بدست حق پرست امیر
بیعت نموده مسلمان شد امیر المومنین با سطوت تمام و شوکت مالا کلام روی به نهروان
آورد با لشکر خوارج که از راه ضلالت خویشتن را در بادیه طغیان و اودیه عصیان انداخته
بودند و از غایت ادبار سر و صاف انقیاد و اطاعت را بتوایب برگونه معایب

مکدر ساخته در مقابله آمده راه مقاتله گشودند ازان جماعه از اکس سه هزار و نهصد و نوده
و یک تن در عرصه تلف شدند و به کس گریخته جان ازان عرصه خون افشان
بیرون بردند و ازان لشکر اسلام به کس شربت شهادت چشیده و باقی رخت
زندگانی ازان دریای خون آشام بساحل سلامت کشیدند پس بعد از فتح فرمود
که ذوالثدیه را بجویند در کشتگان یکبار جستند نیافتند جمع گفتند شاید کشته نشده باشد
معرکه فرار نموده باشد فرمود والله دروغ نگویم او کشته شده او را بجویید چون بار دوم
جستند در زیر چهل تن از کشتگان یافتند بهمان روشی که امیر المومنین فرموده
بود منقبت در دفتر سیوم روضة الاحباب از جابر بن عبد الله انصاری منقولست
که در زمان عمر بن الخطاب کعب احبار از عمر پرسید کلمه که رسول صلی الله علیه وسلم
در آخر حالة نزاع بآن تکلم فرمود چه بود عمر رضی الله عنه گفت من در آن وقت
حاضر نبودم از علی بن ابیطالب بپرس آنحضرت بعد از سوال فرموده در آن وقت
من آنسرور را بر سینه خود منضم ساخته بودم و سر مبارکش بر دوش من بود که دهن مرگونش
من نهاد گفت الصلوة الصلوة کعب گفت آری آخرین وصیت انبیا این باشد
زیرا که مامورند در همین مبعوث شوند منقبت در کتاب امالی روایت کند صالح بن عیسی بن
احمد بن محمد عجلی باسناد طویل از عمارة اعور که گفت من سیر کردم با امیر المومنین کرم الله وجهه

در جبره که نام موضعی است نزدیک کوفه در آن هنگام گذشتم بر دیرانی که
ناقوس میزد آنحضرت فرمود ای حارث میدانی چه میگوید این ناقوس
گفتم وصی خاتم انبیا بهتر داند گفت بدرستی که مثل میزند دنیا و خرابی او را
میگوید لا اله الا الله حقا حقا صدقا صدقا ان الدنیا
قد خدعتنا واستغلتنا واسهوتنا یا ابن الدنیا
جمعا جمعا نفی الدنیا قرنا قرنا ما من یوم یمضی
عنا الا اوهن منا رکنا قد ضعینا دار ابتقی
واستوطنا دار التفنی نساندری ما فرطنا فیها
لا یوما متنا بداکه عروضیان این بحر را از ناقوس استنباط کرده بحر
ناقوس نامیده اند بر مصراعی چهار فعلن است بسکون عین و این بحر مستعملست
و کلمه طیبه لا اله الا الله که مصراع اول این ابیات است تقطیعش چنین است
لا ه با شباع همزه مکسوره فعلن لاه با شباع های مفتوحه فعلن آل لل لل فعلن لاه
با شباع های مضمومه فعلن یعنی بیت اول کلمه لا اله الا الله حق و صدق
و تکرار حق و صدق جهت مبالغه آمده یعنی بیت دویم بدرستی که دنیا فریب
ما را و مشغول گردانید ما را و در سهو و خطا انداخت ما را یعنی بیت سیوم ای پسر

ای پسر دنیا بماعت جماعت و قرن قرن را فانی میکردند معنی بیت چهارم

نمیگذرد هیچ روزی از ما مگر آنکه سست میکند از ما رکنی معنی بیت پنجم ضایع کردیم

ما سرای باقی را و وطن کردیم سرای فانی را معنی بیت ششم مینیم یا که بدانیم آنچه تقصیر کردیم

در دنیا مگر روزی که نمیکردیم من گفتم یا امیر المومنین نصاری میدانند آنچه ناقوس میگویند فرمود اگر

میدانستند هرآینه عیسی را بخدائی نمی پرستیدند روز دیگر من رفته پرسش و ویرانی گفتم تحقیق مسیح تو از ناگر

را بنوعی که مینواختی و ویرانی ناقوس مینواخت و من این ابیات مذکوره میخواندم تا رسید

بمصراع آخر فیها الا یونشالس ویرا گفت بخدا که راست بگوکه خبر داد ترا از این معنی گفتم آنمرد

که دیروز با من بود گفت آیا میان او و پیغمبر قرابتی است گفتم این عم پسر و در اصل

پس ویرانی گفت والله من یافتم نوشته در توریت که آخر انبیا پیغمبری خواهد بود

که وصی او تفسیر کند انچه ناقوس گوید انگاه با من ملازمت آمیر آمده مسلمان شد

الحمد لله علی دین الاسلام منتخب سیم در کتاب مذکور بسناد

طویل از امام جعفر صادق رضوان الله علیه منقول است که اعرابی بر پیغمبر صلی الله

علیه وسلم نهاد و درهم بهای ناقه دعوی کرد آنسرور فرمود ای عرابی آیا

استیفای نمش از من نکردی گفت نه فرمود من بهای ناقه تو داده ام

اعرابی گفت میخواهم مردی که حکم کند میان من تو پس آنسرور با تفاق

اعرابی ابوبکر را حکم کرد ابوبکر گفت چه دعوی داری پیغمبر اعرابی گفت هفتاد درهم ارزیت
بهای ناقه ابوبکر گفت چه گوی تو ای رسول خدا فرمود من بهای ناقه داده ام ابوبکر گفت
یا رسول الله بتحقیق اقرار کردی که از وی ناقه گرفته اکنون دو گواه بگذران بر اثبات
سخن خود با هفتاد درهم باد بده درین اثناء عمر بن الخطاب آمد آنسرور را تلاق
عمر را حکم ساخت عمر نیز مطابق ابوبکر گفت پس انحضرت غضب آلوده
برخاست و میگفت هرآینه میخواهم مردی را که حکم کرد مطابق حکم خدا پس با تلاق
اعرابی امیر المومنین کرم الله وجهه را حکم کرد امیر گفت ای اعرابی چه دعوی
میکنی بر رسول خدا گفت هفتاد درهم بهای ناقه پس پیغمبر گفت چه میفرمای ای
رسول خدا آیا راست میگوید اعرابی گفت نه امیر المومنین شمشیر از نیام کشیده
کردن اعرابی را زد آنسرور فرمود یا اخی چرا اعرابی را کشتی گفت جهت آنکه
تکذیب تو کرد و هر که تکذیب تو کند حلال است خون ریختن او واجب است کشتن
او آنسرور فرمود بحق آنکه مرا برحق آفرید بر انگیخته که خطا کردی یا اخی و در باب کشتن
اعرابی تو حکم خدا میرا یعنی انچه رضای خدا بود از تو بوقوع آمد جزاک الله
فی الدارین خیرا منقبت هم در کتاب مذکور باسناد طویل از اصبغ بنانه منقول
است که چون امیر المومنین بر سریر خلافه صورت نشست و مردمان باو بی

باوی بیعت کردند عمامه رسول بر سر بنهاد و خرقه متبرک آنسرور در و پوشانید
سید الثقلین و پادشاه شمشیر خاتم انبیا حمایل نموده بر منبر برآمده فرمود الحمد لله
علی احسانه قد رجع الحق الی مکانه و گفت ای مردمان بپرسید انچه میخواهید
پیش از آنکه مرا نیابید در اینحال اشعث بن قیس برخاسته گفت یا امیر المومنین
چگونه خبر میگیری از محبوس حال آنکه نازل نشد بر ایشان کتابی و بر انگیخته نشد
بسوی ایشان پیغمبری امیر گفت ای اشعث بتحقیق خدا تعالی کتاب
و پیغمبر بر ایشان فرستاد مر ایشان را پادشاهی بود یکشب بیهوش گشته دختر
خود بپرسش خود طلبیده باو جمع شد چون قوم او شنیدند گفتند ای پادشاه خبر
کردی دین ما را بیرون آئی تا ترا پاک سازیم و اقامت حد بر تو کنیم پادشاه بایشان
گفت بشنوید سخن مرا اگر دلیلی و برهانی و مخبری نباشد مرا از انچه مرتکب شده ایم هر چه
خواهید بکنید پس گفت آیا میدانید شما بدرستی که خدا خلق کرد از پدر ما آدم مادر ما حوا را و آدم
عقد بست او را با خود و بجنس خود تزویج کرد پسران خود را بدختران خود گفتند راست گفتی
گفت اینکار من بجنانست پس قوم محرمات را عقد کردند از روی همین دلیل
و خدا تعالی محو کرد علم از سینهای ایشان و کتاب را از ایشان برداشت
ایشان کافرانند که داخل میشوند در دوزخ و حال منافقان سخت تر است

از ایشان درین حال مردی دیگر آمده گفت یا امیر المومنین دلالت کن مرا
به علمی که بوسیله آن خدا تعالی نجات دهد فرمود بشنو که اقامت دنیا بر سه
چیز است به عالم عامل ناطق و مال داری که بخل نکند خود را بر اهل دین و تصبر نماید
هرگاه عالم بپوشد علم خود را و غنی بخل ورزد و فقیر صبر نکند آن هنگام دین
دشوار است یعنی آن زمان دنیا هلاک میشود و عارفان خدا شناس میدانند که دنیا
جفت میکند بکفر و مردمان مغرور نشوند بکثرت مساجد و جماعت طایفه هستند که بدنهای
ایشان جمع است و دلها پریشان آنها شناس خلق الله سه طایفه اند زاهد و راغب
و صابر روز آهد آنکه شاد نمیشود بچیزی از دنیا که بسوی او آید و محزون نمیگردد از آن چیزی
که برود و صابر آنکه آرزوی دنیا نمیکند اما چون بدست آید معرض میشود از وی به جهت
آنکه میداند خیر الی عاقبت او و راغب باک ندارد از حلال و حرام دنیا که باو رسد
سایل گفت یا امیر المومنین نشان مومن چیست گفت آنست که نظر کند به چیزی که خدا او را
گردانیده است بروی و ردی بآن آرد و نظر کند با انچه خلاف خدا او انست بیزار
شود ازان سایل گفت راست فرمودی یا امیر المومنین دنا پیدا شد امیر تبسم
نموده فرمود این برادر من خضر علیه السلام بود
مسطور است که حضرت ابو بکر رضی الله عنه در زمان خود خالد بن ولید را با جماعتی

کثیره بر قبیله بنی حنیفه که ایشان در ادای زکواة اموال تاخیر مینمودند فرستادند
تا براه راست دلالت کند خالد بر قبیله غالب آمده غنائم و اسیر بسیار بدست آورد چون
اسیران را به مسجد در آوردند و جزیکی از اکابر قبیله خوله نام در میان نابود چون
نظرش بر مرقد منور مطهر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم افتاد نزدیک
بقبر رفته بعد از گریه بی نهایت و ناله بی غایت گفت یا رسول الله پیش تو
بشکایت آمده ام چون نظر خلیفه بران دختر افتاد گفت چه شکایت می کنی
گفت ما قایل بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله هستیم ما را چون اسیر کرده اند خلیفه
گفت شما منع زکواة کردید خوله گفت این واقعه نه چنین است که مردم خاطر نشان تو کرده
اند لیکن در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از اغنیا باز زکواة گرفته بفقرا
میداد ند ما نقسیم الحال بدستور سابق عمل کنید التماس ما مبذول نداشته با ضعیفان را
اسیر کردند یکی از حضار گفت یا امیر المومنین چه با این دختر سخن میکنی که
ایشان بعد از اسیری این گونه کلمات عجز میگویند خوله گفت من راست میگویم
شما هر چه خواهید کنید پس خلیفه زمان بزبان گوهر فشان گفت در عهد رسول قاعده بود
که هر کس از اصحاب بر سر اسیری جامه می انداخت و دیگر کسی بران جامه زیاده نمیکرد
آن اسیر تعلق باو میدانست شما نیز همین کنید و هر کس بطلب آنکه خوله بزنی بگیرند جامه بروی

انداخته خود گفت لا و الله هرگز این خیال صورت نه بندد و این امر محال از قوت بفعل نیاید
و هیچکس مرا مالک نتواند شد مگر آنکه خبر دهد مرا از آنچه در حین ولادت من از من واقع شده و
بیان کند آنچه در آن وقت تکلم نموده ام پس از حضار گفت ای دختر نصرع آمده سخنان
بیحاصل و لاطایل میگوئی گفت بخدا من در این قول صادقم نه کاذب در این
اثنا سرور عالم علی ابن ابیطالب بمسجد در آمد و این ماجرا بسبیل تفصیل
استماع نموده فرمود ای قوم صبر کنید تا از این صبیه کیفیت حال سوال کنم بعد
ازان فرمود ای خواجه بیکوی گفت این جماعه قصد تملک من دارند و من
منتظر انکسم که مرا خبر دهد از آنچه در حین ولادت از من واقعه شده فرمود گوش دل
بجانب من دار و روی توجه بسوی من آر در آن وقت که تو در شکم مادر بودی
و در وطن مادرت غالب آمد دست مناجات برداشت گفت اللهم سلمنی
من هذا المولود یعنی بار خدایا مرا در ولادت این فرزند سلامتی کرامت فرما
در آن ساعت دعایش مقرون باجابت رسید و تو متولد شده گفتی
لا اله الا الله محمد رسول الله و گفتی ای مادر آخر بجلالت گاه
می بری و بسیدی دادرا من فرزند متولد خواهد شد جماعتی که آن وقت حاضر
بودند از سخنان تو متحیر گشتند و آنچه از تو شنیده بودند بخصر من نقش

نقش نمودند و آن تخته را مادرت در محل تولد دفن کرد چون بروی اثر موت
ظاهر شد آن ترا به حافظش وصیت نمود و در زمانیکه ترا اسیر میکردند تمامی همت خود
مصروف بر اخذ آن لوح نموده وقت بیرون آمدن خود را بآن رسانیده بر
بازوی راست خود بستی بیرون آر که صاحب فرزند مسلم نامش محمد خواهد شد
راوی گوید دیدم خوله را که رو به قبله نشسته گفت اللهم انت المفضل
اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت علي ولم تعطها
لاحد الا وتممتها عليه و آن تخته مس را بیرون آورده در پیش
حضار مجلس انداخت چون صحابه این نوع واقعه غریبه مشاهده کردند گفتند صدق
رسول الله حيث قال انا مدينة العلم وعلي بابها بعد
ازان ابو بکر رضی الله عنه گفت یا ابو الحسن این دختر حق و ملک تست امیر المومنین
خوله را جهت احتیاط با اسماء بنت عمیس که در ان ایام ابی بکر بود سپرد تا از برای
او والی پیدا شود بعد از چند گاه برادر خوله آمده ارجانب خواهر وکیل شده با امیر المومنین
عقد بست بر و علم کیره پوشیده نیست که پیدا و نهان به نزدش یکی است منقول
در کتاب مذکور از ابن عباس منقول است که در زمان بابر ان قدوه اصحاب
عمر ابن الخطاب مردی بنواحی آذربایجان شتری داشت که معاش عیال و اطفال
نام ملک

واز کرایه آن میشد روزی از غلبه مستی مهار گسسته رو به بیابان نهاد آنمرد هرچند
در گرفتن شتر سعی نمود مفید نیفتاد ولاجرم چندی از اقربا پیش گفته باشنیده ام که چون
امثال این مکتوبات در حین حیات سرور کائنات علیه افضل الصلوات واقع
میشد رفته بان سرور عرض میکردند حق سبحانه از این دعای بی ربا آن آسان
میکرداند الحال اگر رسول انبر و متعال از دار فنا بدار بقا انتقال نموده اورا جانشینی
هست پیش او باید رفت تا ببرکت دعایش این شتر رمیده رام شود صاحب شتر
خود را بدینه رسانید و بملازمت سامی خلیفه نامی آمده اظهار حال کرد و گفت ترا
استغفار باید نمود که مدعا حاصل شود گفت ای امیر بسیار استغفار کردم و موثر
نیفتاد فرمود پس من مکتوبی بنویسم اما باید که تو دیر رفته پیش شتر بینداری
تا مدعا بحصول انجامد بعد ازان نوشت این مکتوب است از جانب امیر المومنین عمر
به شعای اصناف جن و گروه شیاطین باید که شتر رمیده را مطیع و منقاد گردانند
و از مخالفت این حکم بر حذر باشند آن مرد مکتوب را تعویذ دل سوخته خود ساخته
متوجه آذربایجان گشت راوی گوید من بخدمت امیر المومنین اکرم الله وجهه
رفته صورت واقعه معروض داشتم فرمود مطابق معجزه نبی کرامت
ظاهر نشود مگر از وصی چون این سخن بشنیدم مترقب و مترصدی بودم

می بودم که اگر کسی از آذربایجان آید حال صاحب شتر معلوم کنم روزی دیدم
آن مردی آید چند قدمی پیش رفته از حالش پرسیدم گفت چون مکتوب پیش او نگذارم
حمله بمن کرده مرا بزمین انداخت پس برادرم باجماعتی در رسیده به تردد بسیار
مرا خلاص کرد و بعد ازان مدت مدید تشویش کشیدم و این زخمی که بر روی من بینی
در آنوقت واقعه شده چون بحال آمدم گفتم پیش امیر المومنین عمر رفته اظهار
حال خود کنم تا فکر معیشت عیال و اطفال من نماید چون بدار الشرع متوجه شد
من باو همراه رفتم عمر رضی الله عنه بعد از استماع حالش گفت حق سبحانه برای کار
کسی را آفریده ای ابن عباس این مرد را پیش علی ابن ابیطالب برده حقیقت معروض دار
چون من و امر را بملازمتش رسانیدم بمجرد با مواجه متبسم گشته فرمود برو بآن موضعی که
شتر تست و بگوی اَللّٰهُمَّ اِلَی الْوَجْهِ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ وَاَمِرِ
الْبَیْتَ الَّذِی اخْتَرْتَهُمْ عَلَی الْعَالَمِیْنَ اَللّٰهُمَّ ذَلِّلْ
لِی صَعُوْبَتَهَا وَاکْفِنِی شَرَّهَا فَاِنَّکَ الْکَافِی
وَالْمُعَافِی وَالْمُغَالِبُ الْقَاهِرُ آنمرد این دعا را یاد کرفته باذربایجان
رفت سال دیکر کان شتر را در زیر بار نهاده به حج آمد و تحف و هدایا بخدمت
شاه ولایت آورد و انحضرت فرمود احوال تو میکوی با من گفت یا امیر المومنین

تو بفرمانبر مود در وقتیکه نظرت بر شتر افتاد دعا خواهد شتر تو خضع و تذلل
تمام عیش تو آمده خواهید و بطاعت تر اکردن بنهاد گفت والله بهمین عمو ابو
که بزبان مبارک بیان نمودی و دیگر هر سال به حج می آمد و انتفاع بسیار
از نتایج آن شتر گرفته متمول گردید انگاه حضرت رو بمن کرده بزبان
خارق بیان فرمود ای عبدالله اگر کسی را مشکلی در کار و نقصانی در مال یا بیماری
در اهل و عیال پدید آید و از روی خضوع و خشوع دعای مذکور خوانده بدرگاه
الهی تضرع نماید البته حاجتش روا گردد و منفعت هم در کتاب مذکور از امام
جعفر صادق رضوان الله علیه منقول است که روزی امیر المومنین کرم الله وجهه
فرمود حق سبحانه میخواست مناسبت باشد میان من و یعقوب علیه السلام
پس همچنان که او را دوازده پسر کرامت فرموده بود مرا نیز رحمت کرد چنانچه
یعقوب علیه السلام وصیت کرده بود اولاد خود را در حق مراعات تعظیم یوسف
علیه السلام من نیز وصیت میکنم شما را بمتابعت حسنین و اطاعت اوامر ایشان
در حضور و غیبت من که این هر دو بقول سید کائنات سیدان جوانان روضه
رضوان اند عبدالله که یکی از پسران امیر بود گفت یا امیر المومنین محمد حنیف
برادر ایشان نیست از استماع این سخن رنگ مبارکش متغیر گشت و تعصب تمام

تمام فرمود ای عبد الله در حین حیات من خبر حرارت میکنی گویا می بینم ترا بر بستر خواب
سر بریده اند و بخاک کشنده ترا نمیداند که کیست بثبوت پیوسته که در زمان مختار
عبد الله رضوان الله علیه از وی خشم کرده پیش مصعب بن زبیر بصیره روان شد
چون شب به منزلی فرود آمد صباح بر بستر خوابش کشته یافتند و معلوم نشد که قاتلش
کیست و سبب کشتن او چیست مولف گوید در روضة الشهدا مسطور است که بقول اشهر
امیر المومنین را سیزده پسر بودند بنابراین دو قول ضد یکدیگر میشود پس بگویم مجموعه
سیزده پسر بود که شش در صغر سن وفات یافتند چنانچه محسن که سقط شد و در زمان
که امیر المومنین عدد دوازده بر زبان مبارک آورد دوازده پسر حی و قایم بودند
بدین تقدیر تصحیح هر دو قول بثبوت پیوست والله اعلم بحقایق الامور منقبت
هم در کتاب مذکور از امام حسین رضی الله عنه منقول است که روزی پیش امیر المومنین
کرم الله وجهه سوره اذا زلزلت زلزالها میخواندم چون باین آیه کریمه رسیدم الارض
قال الانسان مالها یومئذ تحدث اخبارها فرمود آن
انسانی که از زمین سوال کند زمین بادی اخبار گوید منم در زمان ابن الکوا
نام شخصی حاضر بود گفت یا امیر المومنین مراد از آیه کریمه علی الاعراف رجال
یعرفون بسیماهم چیست و فرمود ما یم رجال اعراف

که بشناسم دوستان و انصار خود را از ریوهای ایشان و بالیستیم میان دوزخ
و بهشت وای بر آنکسی که انکار او کنم و در اثناء مکالمه چند مرتبه بود بلو یک خطاب
کرد یعنی وای بر تو و حال آنکه این الکوا اظهار تشیع میکرد و این سر مخفی بود تا
جنگ بنهروان که این الکوا از جانب خوارج بیرون آمده با لشکریان از شاه مردان
محاربه کرده بدرکات جحیم واصل شد و سر کار او معلوم شد شخصی دیگر آمده گفت کردید
یا امیر المومنین من ترا دوست میدارم فرمود چرا دروغ میگوی او گفت حقا که
تو بر ضمایر اطلاع تمام داری و خجل شده رفت انگاه مردی دیگر آمده گفت یا امیر
المومنین من ترا و فرزندان ترا دوست میدارم و مراعات محامد پیش از پیشن بجا آورد
و در بیان مناقب و فضایل آنحضرت سعی نموده بظهور رسانید فرمود اینکه
میگوی نه از تصدیق قلب است بلکه محض نفاق است زیرا که محبان حقیقی و مخلصان
تحقیقی را علامات و آثار است و مای شناسیم ایشان را بهیچ کس دوست خاندان ما نشوند
هرچند جهد نمایند اول دیلوث دوم مخنث سیوم بیضت اندر چهارم حرامزاده پنجم
آنکه مادرش در حیض حمل حاصل کرده باشد چون آنمرد اینمقالات شنید رنجیده
پیش معاویه رفت و یکی از متعذبان او شد تا آنکه همراه مقتدای خود با لشکر
امیر المومنین جنگ کرده بدرکات جحیم رفت بیت عیان نیست محک حب آن امام انام

حلال زاده کدام و حرام زاده کدام سفیه هم در کتاب مذکور عمران از پدر خود
شنیم التمار روایت کند که گفت روزی امیر المومنین کرم الله وجهه بمن
فرمود اگر معاویه ترا طلب نموده امر کند که از من تبرا کنی چه خواهی کرد گفتم هرگز این کار
نکنم و دست از دامن والای تو برندارم فرمود الله امر بصلب و قتل تو خواهد کرد
گفتم چه کنم و از راه صحبت و وداد و طریق اعتقاد تو بسبب سر و جان بر نگردم
اگر سنگ جفا ریزد و اگر تیر بلا بارد دل از کویت نخواهم کند تا جان در تن بدن دارم
فرمود اگر چنین کنی از آتش دوزخ محفوظ و مصون یابی و با من در بهشت باشی عمران
گوید پدرم با من گفت روزی باشد که معاویه ترا از تو طلب نماید و تو کوئی پدرم
در مکه است او جماعتی از سپاهیان با تو در رفاده سیه مقیم سازد تا در وقت مراجعت
از مکه ترا گرفته پیش او برند که من این خبر از امیر المومنین شنیده ام چون مدتی بر این گذشت
پدرم به حج رفت و در همان ایام معاویه کس به طلبش فرستاد و غلامانش اطراف خانه
ما را گرفته در طلبش سعی بلیغ نمودند چون نیافتند مرا پیش معاویه بردند گفت پدرت
کجاست حاضر کن گفتم به حج رفته و الحال در مکه معظمه است پس جمعی از توابع خود را همراه
من بفاده سیه فرستاد و چند ان در رفاده سیه مقیم ماندند که پدرم مراجعت نمود چون گرفته
پیش معاویه بردند گفت ای شیم اگر حیات خود میخواهی علی ابن ابیطالب را لعن کن

لعنت خدای بر دشمنان و نفرین کنندگان امیر المومنین ابد الاباد من

هرگز این نوع ظلم بر خود روا ندارم پس بفرمود معاویه را بردر خانه عمران

بن حریث و از کونه او بختند و بعد از چهار روز خون از دهنش جاری شد و درین

حال میگفت سوال کنید از من تا خبر دهم شما را از فسادات و قبایح بنی امیه

چون سخنانش به معاویه رسید گفت لجام در دهنش کنند تا سخن نگفتند چون

لجام در دهنش کردند همان روز بجوار رحمت ایزدی واصل شد و اول

کسیکه لجام در دهن قایل کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله

کرده معاویه بود و نیز منقولست که درین چهار روز میشم هر چند از برای نماز

فریضه گذاردن میخواست معاویه در جواب میگفت تا بر علی ابن ابیطالب

نفرین نکنی نمازت کی مستجاب است و در خلاصه المناقب محبت امیر المومنین

بسه وجهه بیان کرده ظاهر و باطن و تحقیق آنکه بوجهه ظاهر تعلق دارد اینست

که ایمان مورث ولایت است کما قال الله تعالی ولی الذین

امنوا و امیر المومنین امام اهل ولایت کما قال النبی صلی الله

علیه واله وسلم لعلی انت امام کل مومن ومومنة

بعدی پس اهل ولایت امیر را دوست دارند بواسطه ایمان و اهل نفاق

دوست دارند

دوست ندارند به حسب علم ایمان و آنکه بوجهه باطن تعلق دارد اینست که جنت
دل محمد رسول الله است کما قال الجنة وفیها من النعیم
من نور قلبی و محبت حضرت امیر در دل رسول است لاجرم اهل
ایمان امیر را دوست دارند زیرا که از جنت نصیب دارند و ارباب نفاق اگرچه
دعوی محبت کنند دوست ندارند زیرا که ایشان را از جنت نصیبی نیست و آنکه بوجهه تحقیق
تعلق دارد اینست که چون به تجلی احدیت اعیان ثابته ظاهر گشت و معارف و اسرار
جمیع اعیان را حق سبحانه در انسان نهاد و بآن تجلی و مظهر آن صور علمیه ذاتیه
روح اعظم آمد و جوهریت او بجلوی ذات شد و نورانیت او تجلی علم و چون
او حقیقت محمدیست لاجرم علی بجلاء ذات قدیم آمد زیرا که علی باطن محمد است
پس در هر که جمال ذات و صفات بیشتر ظهور کرد علی را دوستر دارد و در هر که کمتر
کمتر محمد
از ازل داریم ما در دل هوای مرتضی ✻ تو بیای دیدهٔ جان خاکپای مرتضی
ای خوشا جانی که در راه وفایش گشت خاک ✻ صد چنان جان گر بود سازم فدای مرتضی
مژدهٔ عمر ابد باد ابران کز صدق دل ✻ ساخت جان خود فدا اندر رضای مرتضی
دوستی مرتضی بگزین بجان الیتیم شهر کس ولی هرگز نگشته بی ولای مرتضی
صد هزاران در و گر خوانی ندارد هیچ سود ✻ ای خدا خود ساز روز خود ثنای مرتضی

من

بی تکلف مینویسیم فی الحقیقت نیست کس ۔۔ جانشین احمد رسل ورای مرتضی
ماورای رای او نیز کیس کہ آرد کرہ است ۔۔ باش گمرہ ہر کہ باشد ماورای مرتضی
ہان گدائی باب علم احمدی شو از خرد ۔۔ زانکہ بر شاہان شرف دارد گدای مرتضی
کر نیاید باورت سوی گدای او ببین ۔۔ کز دو عالم ساختش فارغ عطای مرتضی
زابتلائی وین دون پاک دل شو پس بگو ۔۔ ای کہ میگوئی دل من مبتلای مرتضی
بود قوت پاکش انوار تجلی حضور ۔۔ نان جو بوده بظاہر کرد غذای مرتضی
تو غذای روح خود کردی ہمہ جہد و جہد ۔۔ وانکہ می کوی نخواہم جز رضای مرتضی
جنت و فردوس مشتاق لقای او بود ۔۔ آنکہ چون کشفی است مشتاق لقای مرتضی

منقبت دراحسن الکبار مسطور است کہ در زمان حضرت صدیق رضی اللہ عنہ
بازرگانی مبلغ ہزار دینار بہ حضرت ابوبکر سپرده بہ حج رفت چون بعد از چند گاہ
مراجعت نموده بہ مدینہ آمد حضرت ابوبکر از عالم فنا بدار البقا شتافتہ بود و حضرت
عمر رضی اللہ عنہ بجایش نشستہ بازرگان بدار الشرع آمده طلب دینار نمود حضرت
عمر رضی اللہ عنہ گفت مرا از ینمعنی اطلاع نیست از عائشہ تحقیق باید نمود شاید
او را معلوم باشد چون از ام المومنین رضی اللہ عنہا پرسیدند گفت من نیز واقف
نیستم بازرگان مشوش خاطر شد نبا بر سبقت آشنائی بہ سلمان فارسی

سلمان فارسی حقیقت حال اظهار کرد سلمان او را به جناب مستطاب شاه ولایت
آورده قضیه بموقف عرض رسانید یکا امیر المومنین به مسجد سید المرسلین آمده فرمود
یا اباحفص از عایشه اذن حاصل کن تا در موضعی که امانت مدفون است بنمایم
عمر گفت یا ابوالحسن نگر ابوبکر با تو این سر ظاهر کرده بود فرمود یا اباحفص تو محرم
ابوبکر بودی و اکنون وصی اوئی هرگاه با تو نگفته باش چون گوید لیکن افزید کار
ابوبکر مارض امر کرده که هرچه از شرق تا غرب بروی بگذرد باش بیان کند انگاه بمنزل
ام المومنین رضی الله عنها تشریف برده اشاره کرد بموضعی که یکقدم بکنند چون کندند
ظرفی برآمد که هزار دینار در وی بود چون بطفیل امیر المومنین حق به حقدار رسید
و دین از گردن حضرت ابوبکر نیز ساقط شد چهار یا پنج بار تمام گفتند کس بدام
زبان وصف علی بن ابیطالب کند که در هر وادی از بهر مبتلی است هم در علم و
فراست و هم در قوت و شجاعت و هم در سخاوت و مجاهدت و هم با پیغمبر
در نسبت و قرابت [illegible] هم در احسن الکبار مسطور است که در زمان عمر بن
الخطاب دو سوداگر بتجارت رفته بودند و زنان هر دو حامل داشتند اتفاقا حمل
در یکروز وضع حمل بر موشد یکی پسر زائید و دیگری دختر چون در عرب
قاعده اکثری باب همه جهال بود که دختر را میکشتند بنابرین مادر دختر

نیز دستی بگرمود دختر را بجای پسر گذاشته متصرف پسر شد مادر پسر انیعنی
واقف شده بعد از قیل وقال بسیار بدار الشرع آمده داد خواه شد خلیفه
فرمود تا عورت دویم را نیز حاضر آوردند پس گفت ای عورت چرا دختر
خود را به پسر این ضعیفه بدل کردی گفت یا امیر المومنین محض تهمتی است
که در حق من میکنند چون درین قضیه گواهی درمیان نیست و در شرع بی شاهد هیچ بحث
تفتیح نمی پذیرد بنابرین خلیفه گفت که این باجرا پیش علی ابن ابیطالب برید که
بیت مقتدای دین باستحقاق اوست " معنی مطلق علی الاطلاق اوست "
المقصود هر دو عورت را سلمان فارسی بخدمت امیر المومنین آورده صورت احوال
معروض داشت امیر المومنین ترازو و سنگ و شیشه طلبیده یکی ازان دو زن
فرمود شیشه را پر از شیر خود کن چون کرد وزن نموده بریخت و زن دیگر را فرمود
تا آن شیشه را پر از شیر کرده همچنان وزن کرده بریخت و حکم کرد که پسر ازان این
زن است و دختر ازان او چون این خبر بعمر ابن الخطاب رسید گفت یا ابا
الحسن چگونه تشخیص این امر غریب کردی فرمود یا اباحفص شیر مادر دختر
سبک میباشد و شیر مادر پسر سنگین بنابرین تعین شد که پسر از صاحب شیر ثقیل است
بعد ازان زن مغلوب هم بزبان خود اقرار کرد که دختر ازان مفت منقبت

منقبت هم در احسن الکبار از عمرو عاص منقولست که بعد از وفات ابو بکر حضرت عمر
بن الخطاب بر سریر خلافت نشست یکی از علمای یهود آمده گفت عالم ترین شما
بکتاب تورات پیغمبر شما کیست عمر بر تضی اعلی اشاره کرد او گفت ای خلیفه رکاه
تو خود معترفی که او اعلم است با وجود او تو از مردم چرا بیعت میکنی گفت انوبکار
نمی پرداز د پس یهودی روی با میر آورده گفت تو چنانی که عمر دعوی کرده امیر فرمود
به پرس هر چه میخواهی تا جواب گویم گفت سوال من از تو سه و سه و یکست فرمود
چرا نگوئی شش گفت اول از سه بپرسم اگر جواب توانی گفت بسه دیگر هم سوال کنم
امیر فرمود شرط کن اگر جواب سوالات تو گویم بدین اسلام در آئی یهودی قبول نمود
گفت خبر ده از قطره خونی که اول بر زمین چکید و از چشمه که اول بر روی زمین شد
و از درختی که اول در زمین پیدا شد فرمود باعتقاد شما خون هابیل بود که قابیل او را
بکشت و نه چنین است آن قطره خون بطن حوا است که پیش از وجود شیث بر زمین افتاد
و بعقیده شما چشمه اول در بیت المقدس بود نه چنان است آن چشمه حیات است که خضر
در زمان ذو القرنین او را یافت و ماهی مرده افتاده زنده شد و موسی و یوشع
بن نون بدو رسیدند شما گویند درخت اول زیتون است که نوح بجهت کشتی
نشانده و نه چنانست ان فجوه ایست که آدم علیه السلام از بهشت با خود آورد انواع

شجره از آنست یهودی گفت بدان خدای که خالق لیل و نهار است که پدرم مارا
باملای موسی چنین نوشته اکنون چیزده از سه کمانه دیگر اول آنکه بعد از سید انام
علیه الصلوة والسلام چند امام اند دوم آنکه در کدام بهشت باشند سیوم از اهل
کدام سنگ آید فرمود دوازده امام عادل باشند و زیان ندارد ایشان را
ظلم هیچ ظالمی و دلتنگ از مخالفت هیچ مخالفی و سید کائنات در بهشت عدن
باشد و ایشان نیز با وی باشند و اول سنگی که بر زمین آمد بدانش شما صخره بیت
المقدس است و نه چنانست ان حجر الاسود است در بیت الحرام که جبرئیل علیه السلام از آسمان
آورده یهودی گفت والله این نیز در کتاب هارون چنین دیده ام و گفت
سوال ششم اینست که مدت وصی عمر خاتم انبیا چند سال باشد و او را بکشند یا بمیرد
خود مبرد فرمود وصی پیغمبر منم و شصت و سه سال عمر من خواهد بود و بزخم تیغ شهید شوم
کشنده من بدتر از عاقر ناقه صالح باشد یهودی زار زار بگریست و گفت
اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ
وَاَشْهَدُ اَنَّكَ وَصِیُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ پس دستی بخط عبرانی از آستین برآورده
بدست امیر داد آنحضرت در وی نگریست بگریست یهودی گفت یا وصی خیر البشر
موجب گریه چیست فرمود بواسطه آنکه حق سبحانه تعالی مرا یاد کرده زیرا که در این

درین ورق نام من مرقوم است گفت آنرا بمن نمای آنحضرت انگشت مبارک
بران نهاده فرمود من در توریت باسم هانیل و در انجیل بلیدا نیز موسومم
و همچنان سیکر لیست و میغمر سود الحمد لله که نام من در کتب و صحف ابرار ثبت
کرده مرا از فراموشان نگردانیده منقبت هم در احسن الکبار مسطور است که در
زمان قدوه اصحاب عمر بن الخطاب نفری چند از علمای یهود آمده گفتند
ای امیر مومنان میخواهیم از تو چند سوالی کنیم اگر جواب بیابیم بدین محمدی ایمان آوریم
عمر گفت بپرسید هر چه خواهید گفتند ما را خبر ده از قلعهای و کلیدهای آسمان دار زمینی
که از انس و جن نبود و قوم خود را انذار کرد و از مسیح نبی که خلقت ایشان بواسطه رحم
شده و خبر ده از یکی و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و دوازده
عمر ساعتی فکر کرده گفت معذور دارید مرا که معلوم نیست اما شما را پیش مردی میرم
که بحکم خدا و رسول اعلم و افضل این امت است پس با یهودیان پیش امیر المومنین
کرم الله وجهه آمده صورت حال بیان نمود امیر در معرض جواب آمده فرمود
قلعهای آسمان شرکشت و کلیدهای حروف لا اله الا الله محمد رسول الله
و رسولی که نه از انس و جن بود و انذار قوم خود کرده موسیست که چون لشکر سلیمان
بر قوم او گذشت او گفت بخانهای خود در آیید که لشکر شما را پایمال نکنند

کما قال الله تعالی یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم
لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وآن پنج تن که خلق ایشان نه از
رحم است آدم وحوا وعصای موسی که ثعبان میشد وناقه صالح وکبش ابراهیم
علیهم السلام بود ویکی خدا است جل جلاله که شریک ندارد ودو دوسته آدم وحوا است
وسه مولید سه کانه وچهار کتب سماوی است توریت موسی وانجیل عیسی
وزبور داود وفرقان محمد علیه السلام وپنج نماز پنجگانه است وشش بحکم
آیه ولقد خلقنا السموات والارض وما بینهما فی ستة
ایام شش روز است که حق سبحانه تعالی خلق کرد آسمان وزمین وعالم را
دران شش روز شش جهت نیز توان گفت وانچه هفت است به حکم آیه
وبنینا فوقکم سبعا شدادا هفت آسمان است که بر سر
شما خلق کرده وهشت فرشته اند بردارنده عرش کما قال الله تعالی
ویحمل عرش ربک یومئذ ثمانیة ونه ایات است
که بموسی عرم فرستاد چنانچه در قران خبر میدهد تسع ایات بینات ودوده
عشره البت که موسی وعده کرده بود که سی روز در کوه طور ساکن باشد
آن را به ده روز دیگر تمام کرد که چهل روز شد چنانچه میفرماید وواعدنا

وواعدنا موسى ثلثين ليلة واتممناها بعشر او عقول
عشره نيز توان گفت وانچه يازده است برادران يوسف اند كه حق تعالى
ازان خبر ميدهد انى رايت احد عشر كوكبا وانچه دوازده است
ان دوازده چشمه است كه به عصاى موسى عليه السلام ظاهر گرديد كما قال
الله تعالى اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتى عشرة
عينا چون يهوديان اين سخنان از امير المومنين كرم الله وجهه شنيدند گفتند گواهى
ميدهيم كه خدا يكيست ومحمد رسول اوست وتو يا على جانشين ووصى رسولى
چنانچه وصى موسى بود همه يكبار مسلمان شدند الحمد لله على التوفيق مولف
گويد در كتاب الغرايب چنين مسطور است كه آن يهوديان سه نفر بودند
ايمان آوردند يكى گفت من نيز ايمان بيارم اگر چند سوال مرا جواب گوئى امير فرمود هر
گفت وراج وخروس وقمرى وچغد واسب وحمار چه ميگويند گفت وراج الرحمن على
العرش استوى ميگويد وخروس اذكروا الله يا غافلون وقمرى اللهم العن
من ابغض محمدا وال محمد وچغد سبحان رب المعبود واسب وروز جهاد اللهم انصر
عبادك المومنين على الكافرين وحمار بر عشار لعنت ميكند والبيس را ديده
بانگ ميزند سايل گفت راست فرمودى كه من در توريت نيز چنين خوانده ام اكنون يك

سوال از حال اصحاب کهف دارم فرمود حق سبحانه تعالی خبر ایشان در قرآن مجید داده انگاه
قصه مذکوره آن اول تا آخر بر سبیل تفصیل بیان نمود آن یهودی سیوم نیز اشرف اسلام مشرف
شد فغانی گوید بیت امام اوست که داند رموز منطق وطیر نه آنکه بر زبان مردم شود
بدانه ودام ست هم در احسن الکبار از ابی لیلی منقول است که ملک روم مال بسیار جهت سرور
انبیا فرستاد چون آورندگان سرور از دار فنا بدار البقا شتافته بود رسولان ملک روم
صورت حال قیصر نوشتند در جواب نوشت هر کس جواب این سه مسله گوید وصی عمر
اوست مال تسلیم وی نمایند واگر کسی از عهده جواب بر نیاید واپس آورید رسول ملک روم
پیش ابو بکر رضی الله عنه آمده گفت تو خلیفه رسول خدائی گفت بلی گفت مرا خبر ده اول
از آنچه خدا تعالی را نیست دویم آنچه نزد حق سبحانه نیست سیوم چیست که آنرا خدا نمی داند
حضرت ابو بکر بر نظر بظاهر کرده فرمود اینچه گفتی است که میگوی و عمر بن الخطاب نیز
بینش از تیزش باو در نشتی نمود ابن عباس گفت این چه انصاف است که با سایل به سختی
پیش می آیند بگو نمیدانیم پس شیخین رضی الله گفتند تو میدانی گفت نه اما کسی را میدانم
که او عالم تر است از همه ما و آن علی بن ابیطالب است گفتند جزاک الله بدرستیکه راست
گفتی پس رسول قیصر را پیش امیر المومنین آوردند در وقتیکه آنحضرت از تحریر کتابت
فارغ شده بود رسول قیصر بعد از تحیت وسلام سوالات مذکوره معروض داشت

داشت فرمود انچه خدا را نیست شریک است و چیزیکه خدا نمیداند قول شما است که میگویند
عیسی پسر خدا است و خدا او را پسر نمیداند کما قال الله تعالی و ما لا یعلم
فی السموات و لا فی الارض یعنی خدا نمیداند که او را پسری هست در آسمانها
و زمین انچه نزد خدا نیست ظلم است رسول قبیر گفت اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
انک وصی رسول الله و مال را تسلیم امیر المومنین نمود و انحضرت
با ارباب ایمان تقسیم نمود منقبت هم در کتاب مذکور از اصبغ بنانه منقولست
که در زمان عمر بن الخطاب پنج نفر را العلت زنا گرفته بدار الشرع آوردند عمر رضه
هر کدام را حد فرمود امیر المومنین کرم الله وجهه فرمود من حکم کنم انچه خدا فرموده
و رسول بمن بیان نموده پس امر کرد تا یکی را گردن زدند و دویم را سنگسار کردند
تا بمرد سیوم را حد زدند و چهارم را نیمه حد و پنجم را تعذیر کردند عمر گفت
یا ابا الحسن پنج کس را در یک قضیه پنج حکم مختلف کردی فرمود آنرا که گردن زدند
زنی بود که با زن مسلمان فساد کرده و آنرا که سنگسار کردند محصن بود یعنی زن داشت
او واجب الرجم بود و آنرا که حد زدند مجرد بود و چهارم بنده بود نیمه حد او را
زدند پنجم دیوانه بود حد او تعذیر است بعد از تحقیق تمام اهل مدینه زبان بمدح

ومنقبت امیر المومنین وکشوده وارث علم سید المرسلین دانستند منقبت

هم در کتاب مذکور از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که روزی

امیر المومنین بجویره بن مشهر گفت در وقتیکه او عازم مزرعه خود شده بود

که در راه شیری تو ملاقی خواهد شد مترس وبگو یا ابا الحارث اسد الله الغالب

مرا از تو امان داده چون بشیر رسید گفت یا ابا الحارث مرا اسد الله الغالب

از شر تو امین گردانید شیر پنج مرتبه همهمه کرد وسر در پیش افکنده برفت چون

برگشته آمد امیر فرمود صحبت چون گذشت گفت یا امیر المومنین انچه فرموده بودی

باو گفتم باقی را تو بیان نمائی فرمود شیر پنج مرتبه همهمه کرد گفت آری فرمود

مرادش آن بود که سلام من بشیر خدا پرسان منقبت هم در احسن الکبار مسطور است

نفری چند بخدمت امیر المومنین آمده گفتند اراده داریم که تتمه عمر ملازم رکاب

سعادت انتساب تو باشیم وبا عداء تو مقاتله نمائیم تا درجه شهادت یابیم

انحضرت بنور ولایت دانست که از سر اخلاص واعتقاد میگویند فرمود

بروید سر را تراشیده بیائید آنجماعه کرد بکرد سر تراشیده روز دیگر آمدند هنوز

نه هم نشته بودند که فرمود انچه شما میگوئید در صمیم قلبست زیرا که از موی سر نگذشته

از سر چگونه خواهد گذشت منقبت هم در کتاب مذکوره از جعفر بن جناده مسطور است

منقولست در وقتیکه با ابوبکر رضی الله عنه مردم بیعت میکردند من بخدمت امیر
المومنین رفتم فرمود ای حبشی میدانی باین مرد که امروز بیعت میکنند چه کاره در دنیا
بماند گفتم نه فرمود چندین وقت حکومت کند و بمرگ خود بمیرد پس عمر بجایش بنشیند
و چندین وقت حاکم باشد ناگاه شخصی او را زخم زند پس عثمان بجایش بنشیند و بعد
از چند سال مسلمانان اجتماع نموده او را بکشند و بعد از ان مردم بالاجماع تمام مرا امیر خود
گردانند و در اندک زمانی باین طریق خلاف و نفاق سر بر ند راوی گوید انچه وی
مخبر صادق خبر داده بود از مدت ایام خلفای ثلثه رضی الله عنه و غیره بی شایبه تفاوت
بعین عیان معاینه کردم منقبت هم در احسن الکبار مسطورست که سوید بن علقمه
نزد امیر المومنین رضی الله عنه آمده گفت بوادی قری گذشتم دیدم خالد بن
عرفطه وفات یافت از بهر وی استغفار کن فرمود او نمیرد تا مقدمه لشکر ضلالت
نشود و علمدارش حبیب بن حماد نباشد حبیب در انوقت حاضر بود بر پای خاسته
گفت یا امیر المومنین من شیعه توام حاشا که علمدار مخالفان تو شوم فرمود
امروز چنین میگوئی اما البته خواهی برداشت و اشاره بباب التعبان کرده گفت
ازین در با علم خواهی در آمد چون واقعه جانکاه کربلا شد عبید الله زیاد و عمر سعد
سردار و سپه سالار لشکر بودند و خالد مقدمه و علم بدست حبیب بود و مطابق فرمود

امیر المومنین مات الضعبان مدآمد منقبت هم در کتاب مذکور از ابراهیم بن محمد
الاشعری منقولست که امیر المومنین میخواست پاره مالی ببصره فرستد شخصی آمده گفت
یا وصی سید المرسلین مالی که ببصره میفرستی حواله من کن تا بحاکم انجا برسانم داد
باخود مقرر کرده بود که چون مال بدست آید بکربلا برده متصرف شود آن حضرت
فرمود آری بتو حواله نمایم که بکربلا بری آنشخص منفعل شده از مجلس برخاسته بیرون رفت
منقبت هم در احسن الکبار مذکور از ابن عباس منقولست که چون امیر المومنین از برای
عهد و میثاق گرفتن بذی قار فرود آمد فرمود هزار مرد فردا بامداد از کوفه بمارسند
من متفکر شدم که مبادا کم و بیش شود و مردم بی اعتقاد گردند چون صباح انجا رسیدند
سر راه ایشان گرفته شمردند نهصد و نود و نه مرد آمده گذشت باخود گفتم عجب
که یکی کم شد دیدن چنین از بیره بیابان مردی قبای صوف در بر نموده و آلات
حرب بر خود راست کرده پیدا شد بس به سعادت ملازمت مشرف گشته گفت
یا امیر المومنین و وصی خیر المرسلین دست حق پرست بیرون کن تا بیمن شرفملازمت
تو در واپسین سرفراز و ممتاز گردم و در حضور تو فور السرور تو با این قوم باغی چندان
محاربه بنمایم که بدرجه شهادت رسم و این سعادت باخود به بهشت برم
امیر المومنین دعای مبارکش باو داده فرمود خبر داده بود برادرم محمد مصطفی

محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم که اویس نام مردی را از امت من دریابی که او
آزاد کرده خداست ولعدد گوسفندان قبیله ربیعه ومضر از امت من بشفاعت او
بجنت روند واو شهید شود که هنگامیکه تو با امیر بغی محاربه کنی راوی گوید چون
هزار مرد درست آمد من خوشوقت شدم واویس در حرب صفین مطابق فرمود
امیر المومنین بدرجه شهادت رسید منقبت هم در احسن الکبار مذکور از ابن
عباس وعمار یاسر وجابر انصاری ومالک اشتر ومقداد اسود کندی رضی الله
عنهم منقول است وقتیکه شاه ولایت پناه متوجه شام بود روزی غمان
از راه کرد انیده ساعتی بر جانب دیده مرکب لطرفی راند اصحاب گفتند
یا امیر المومنین چرا از شام عنان گردانیدی وبدین هامون متوجه گردید
فرمود انچه می بینیم بنظر شما در نمی آید ومشاهده غیب بشما روی نمی نماید درین
هامون دیر لیت ودروی ترسائی راه دین عیسی میماند زناری بر میان بسته
روی بنواختن ناقوس نهاده میروم تا زنارش بگسلم وناقوسش بشکنم اگر موافقت
میکنید روی براه آرید واگر سبیل مرافقت ندارید مختارید اصحاب بلازمتش
بجانب دیر راه مینمودند چون لشکر ظفر اثر قریب بدیر رسید مرد ترسا از بالای
دیر سر برآورده شاه ولایت پناه را دید در میان لشکر مانند ماه در خیل اختر ها بشفاعت او

آورده گفت ای جوان سرخ روی از کجا می آئی و بکدام طرف راه پیمائی
شاه ولایت پناه فرمود از مدینه می آئیم و بسوی شام بجهت غزا توجه مینمائیم
از رویت شاه ولایت ایمان در دل ترسا جلوه گر گردید و او را بسر حد ولایت
اسلام رسانید پس استفسار نمود که تو از فرقه ترسکانی یا از طایفه آدمیانی امیر گفت
مقتدای انس و جانم و پیشوای فرشتگان ترسا گفت بخوان انجیل روی
مانده ام و در روی طاب طاب خوانده ام آن نام تست ای آفتاب عالمتاب
فرمود طاب طاب نام مصطفی است و نام من شنطیا گفت در توریت
خوانده ام میت میت نام تست فرمود میت میت نام محمد مصطفی است
و نام من ایلیا گفت تو مسیحی که فرود آمده از آسمان که دور کردانی رنج
و عنا از اهل ایمان گفت عیسی نیستم اما عیسی از دوستداران و محبت شعاران
من است ترسا گفت تو موسائی که با ید بیضا و عصا آمدی نا معجز نمائی بواسطه
اعجاز بر روی خلق نشائی گفت موسی نیستم اما او هم از یاران و هواداران
من است گفت بحق معبود خود بگو نام تو چیست و نسبت تو با کیست گفت
در هر قومی و طایفه مرا نام دیگر است چنانچه در عرب مرا اهل آتی گویند و مرا
بدین نام جویند و طایفه طائف مرا تحمید خوانند و اهل مکه مرا باب البلد دانند

واهل آسمان مرا نام احمد مرقوم کردند ترکان مرا ایلیانا مند و رکیان بجلالان
وهندوان کشن کشن گویند و فرنگیان حامی عیسی و اهل خطا یا ولیا و در عراق
بامیر نخل مشهورم و در خراسان به حیدر معروف و در آسمان اول موسوم
به عبد الحمیدم و در دوم به عبد الصمد و در سیوم بعبد المجید و در چهارم نامم ذو العلی آت
و در پنجم نرکی و در ششم مسی برب العلانم و در هفتم بعلی اعلا حضرت عزت مرا برسند
امارت نشانده و امیر المومنین خوانده و خواجه دوسرا محمد مصطفی التو ابرام برزبان
رانده و پدرم ابو الحسن کنیتم نهاده و مادرم ابو العشیر قرار داده مرد ترسا بعد از استماع
این حکایت روی بنواختن ناقوس نهاده از درون آن صامت اواز بیرون داد
شاه ولایت پناه فرمود هیچ میدانی که ناقوس کدام راه مینوازد و در کدام مقام نغمه پرداز
وچه میگوید و تو از که میشنوی گفت این آرزوی در دلم ریخته است و من از خاک انگیخته
خاک زبان روی چه داند و آدمی خط چگونه خواند شاه ولایت پناه فرمود سلیمان
زبان مرغ و مور دانستی و بیان زبان ایشان توانستی من وصی مصطفی معلایم محل
استبعاد نیست که اگر ناقوس گوید بیان نمایم پس فرمود ناقوس سبوح نامند قدوس
سبحان رئوف انت حق حق میگوید انگاه از نوای ناقوس تسبیح تعلیم داد و آن
بی نوا را روی در نوا نهاد ترسا چون این حکایت از شاه ولایت شنید و انجمن بانی

مشاهده نمود خود را از بالای دیر فرو انداخت و چون کبوتر معلق زدن بر زمین
حضرت رب العزت فرشته را فرمود که روی بدو آرد و او را در هوا گرفته بر زمین
گذارد و چون بر زمین رسید نعره از جگر بر کشید که باسمان رسیده و به مضمون این بیت
تکلم نمود و لمولفه بسکه با یاد لبت جام محبت خورده ایم * کوش کر دولنت
کر از نعره مستان ما * و چهارصد ترسا که دران دیر بودند چون نعره او شنیدند
بسویش دویدند و ماجرا از وی پرسیدند ترسا گفت در انجیل خوانده ام که یک
جوان زیبا روی بر دراین دیر آید مستوجب مدح و ثنا باشد هر که باو ایمان آرد
نجات یابد و هر که اطاعت او نکند سوی دوزخ شتابد ترسا چون این سخن
از دهان شنیدند بخدمت امیر المومنین رسیده مسلمان گشتند الحمد لله علی
دین الاسلام نسب هم در کتاب احسن الکبار مذکور از ابن عبد الله بن
عباس رضی الله عنه منقول است که در زمان جنگ جمل که امیر المومنین کرم الله وجهه
میرفت گفتم یا امیر المومنین لشکر ما کم است و انسان بسیار اگر توقف فرمای تا مردم
جمع شوند اولی تر باشد فرمود ازین راه شصت جوق لشکر ما پیدا شود در هر جوقی شصت هزار
و ششصد و سی و پنج سوار باشد چون روز دیگر شد سوار شده بجانب کوفه روان
شدم ناگاه غباری نمودار شده لشکر عظیم پیدا آمد شخصی از آنمیان برآمده با من

باس گفت توچه کسی گفتم عبدالله بن عباس او خاموش شد گفتم صاحب علم در لشکر
کمیت گفت فلان گفتم عدد لشکر چند است گفت پنجهزار ششصد و شصت پنج نفر
پاره راهی دیگر رفتم غباری دیدم همان کیفیت و جواب و سوال نیز همان
نهج مذکور شد المقصود بسته جوق ملاقی شدم و اعداد لشکر هر سه جوق پرسیدم
چنانچه وصی مخبر صادق داده بود بر همان منوال بود پس برگشته بملازمت امیرالمومنین
المومنین آمدم پرسید از کجای آئی گفتم چون دیروز امیرالمومنین خبر آن سه جوق شنیدم
در اندیشه افتادم که مبادا اکثر شود رفته هر سه جوق را دیدم همان طور بود که عالم
علم سلونی فرموده بود پس گفت ای ابن عم فردا در میان ما و این قوم باغی
جنگ شود و بر ایشان ظفر یابم به عنایت الهی و اموال ایشان تقسیم کنیم و هر یک
بالصد درهم برسد چون روز دیگر شد گفت شما ابتدا بحرب نکنید نفر موده قیام
نمودیم پس القوم پیش آمده تیر احواله لشکریان ما کردند چون ما خواستیم که شروع
در حرب کنیم فرموده هنوز لشکر ملائکه فرود نیامده چرا شتاب میکنید چون روز بر نیک
بزوال شد درع آنسرور در بر کرده رو بجنگ آورد فی الحال لشکر مخالف هزیمت خورد
و لشکر ما را مال وافر بدست آمده بعد از قسمت بر سید هر یک چه رسید گفتند بالصد قسم
دو دو هزار که باقیمانده فرمود ان نصیب من و حسن و حسین و محمد حنیفه است که بر کدام را

که هر کدام را بانصد درهم میشود و مولف گوید سبحان الله اینچه عدل است از آن حضرت
گفت که همه نصیب من است تا خود هم برابر باشد بهمه لشکریان یا انکه امیر لشکر بود
از اینجاست که آنسرور روزی ابوبکر رضی الله را مخاطب کرده فرموده
کفی وکف علی فی العدل سواء منقبت هم در احسن الکبار
از امام جعفر صادق رضوان الله علیه منقول است که طلحه و زبیر در روز حرب جمل
گفتند کسی را میخواهیم که علی دشمن تر از وی نداشته که این مکتوب باو رسانیدکی پیش
آمده گفت از من دشمن تر نخواهد بود پرسیدند تا چه مرتبه با و عداوت داری تمنای
آنداریم که او با صحاب خود در دون من باشد و شمشیری برمن زند که دو نیم شوم و آلخ
و آن شمشیر بخون من تر نشود پس مکتوب را باو سپرده گفتند او را می شناسی
اگر نشناسی نشان دهم نشانش آنست که بر شتر رسول سوار است و عمامه سیاه دارد
بر سر و کمان صاحب قاب قوسین در دست دارد و اصحاب ملقب بسحاب
از پس او صف زده اند که هر کدام شیر شرزه است باید که ملاحظه نمای که مبادا که ترا
پاره پاره سازند پس او آمده نامه بدست امیر المومنین داد امیر نامه نا خوانده مضمون
نامه را به تفصیل باو گفت بلی یا امیر المومنین و انچه بیان نمود که گویا طلحه و زبیر
زبانی گفته بودند پیش از انکه او بگوید چنان لفظ با لفظ بیان نموده که گویا انجا

انجا حاضر بود و انچه حامل نامه هم با ایشان گفته بود با و اظهار نمود و سوگند داد او را
که فی الواقع چنین بود گفت بلی یا امیر المومنین و تا این زمان با تو از من دشمن تر نبود
اکنون با عتقاد دوست تر از من نداری و نیز ارم از تو که مخالف رای عالم آرای
تست فرمود برو و با لشکر ایشان بگو که زنان شما و زنان لشکریان در پس پرده
نشسته اند و حرم محترم آنسرور صلوات الله علیه و اله و سلم را در میان فوج او در آید
و خلایق نبیند که در این محافه زوجه رسول است و با عایشه بگو که قول خدا و عمل رسول
قبول نکرده از خانه برآمدی و در میان نامحرمان آمده تردد میکنی آنانی که ترا بر این
آورده اند فردای قیامت بر سول قبول نکرده از خانه خدا چه رو خواهند نمود
بدرستی که غیر سرمساری نتیجه نخواهد بود ایشان را پس آنمرد مردانه فرزانه
بدانچه امیر المومنین فرموده بود با ایشان گفته بلشکر ظفر اثر امیر المومنین رسانید
و در خدمت او تا بدرجه شهادت رسید منصف هم در احسن الکبار منقول است
از ابی فضل کرمانی که بر سر منبر رود زاد نیه باسناد طویل روایت کرده که در زمان عمر بن
الخطاب رضی الله عنه عورتی عابده چون حامله شد روزی دلش کباب خواست
بشوهر خود گفت برای من کباب بیار شوهرش چون در دیش و بصلاح آراسته بود
گفت اگر در بساط من چیزی باشد از تو دریغ ندارم و چیز خیس مکاری نخانه ایشان

درآمد عورت گفت گاو را ذبح کرده پاره کباب کن گفت گاو مردم بچه دلیل بر ما حلال

باشد صبر کن تا قاسم الارزاق سببی برآنگیزد که مدعای تو حاصل شود و گاو را

رده بیرون کرد نوبت دویم گاو آمد همین ماجرا میان زن و شوهر گذشت

و گاو را بدر کرده بر در قفل زد بار سیوم دروازه بزور شاخ شکسته درآمد عورت گفت

ایمرد هر کاری را حجتی و برهانی است یقین بدان که مارا درین گاو حقی است که سه نوبت

خانه درآمده القصه چون زن مرد را در کشتن گاو دلیر ساخت گاو را ذبح

کرده عجالة الوقت پاره گوشت را کباب کرد چون بوی کباب بمشام

که دشمن بود رسید بر بام برآمده حقیقت معلوم کرده دانست که گاو از کیست

رفته به صاحبش گفت فلانی گاو ترا کشته و هنوز در پوست کندن است

چون صاحب گاو آمده دید بیان واقعه است اهل محله را گواه ساخته

آن مرد درویش را پیش عمر بن الخطاب برد عمر پرسید چرا گاو این

مرد کشته درویش دلیلی که زنش بر حلیت گفته بود بعرض رسانید عمر گفت

این مرد دیوانه شده مردم را بان دلیل توان کشت پس حکم کرد که دستش

قطع کنند ان بیچاره را بصد غوغا بباری بردند که امیر المومنین لرم

را بر الطرف عبور افتاد بر حقیقت کار مطلع شده گفت صدق رسول الله

بحصول پیوندد

صدق رسول الله پس فرمود این مرد را ببازار الشرع برید که اینک من رسیدم آنگاه
آمده گفت یا ابا الحسن چکم حکم ثبت فرمود صاحب کاور کاور کردن رو بمدد سرش
بهلوی سر کاور نهاده عدل خدا تعالی را تماشا کنند چون نعش فرموده قیام نمودند
عمر بن الخطاب فرمود یا ابا الحسن صاحب کاور را چون قتل فرمودی الحسرت
گفت یا ابا الحفص مرا رسول خدا امر نموده بود که بعد از فوت من وقتی باشد
که این چنین واقعه روی نماید باید که سر صاحب کاور را بریده با سر کاور یکجا نهند که سر
از اسرار الهی مثل واقعه خضر و موسی منکشف خواهد گردید پس هر دو سر را آنجا
نهاده یکی از اسماء حسینی خواند چنانکه کسی نه فهمد ناگاه سر آن مرده او از بلند
گفت ای مسلمانان بدانید و آگاه و گواه باشید که من پدر این مرد ناحق
کشته کاور را به غصب متصرف شده بودم حق سبحانه و تعالی امیر المومنین را
جزای خیر دهاد که در دار دنیا از من قصاص گرفته مرا از عقوبت آخرت خلاص
خلاص کرد بعده سر کاور به تکلم آمده صورت واقعه مذکوره را بیان نمود و از مشاهده
این حال و از استماع این قال غریو از مدینه برآمد و همه یکبار زبان به مدح و منقبت امیر
المومنین کرم الله وجهه کشودند عمر بن الخطاب رضی الله عنه در میان دو ابرو
دلجویش بوسه داده گفت لولا علی لهلک عمر هم در احسن الکبار

اگر مظهر این چنین خارق
از امیر المومنین هیچ محل
نکیر نیست و داد فی این
باب را تمام تر باعث حیرت
و تحسین داد این قصه مجمول است
و احسن الکبار و العلم عند الله

از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که در زمان عمر بن الخطاب عورتی
چند دختری را آورده گفت بجهت این بزنا رفته خلیفه ان زن را مصدق
این دعوی بود و با زنان دیگر پیش امیر المومنین آورد و انحضرت هریک
علاحده آن زنان را علحده نشانده و آن زن مدعی را در خانه دیگر یکی را خشیر
کشیده فرمود اگر دروغ گوی سر از تن تو بردارم آن زن گفت یا امیر
المومنین الامان الامان قضیه چنانست که این دختر یتیم را شوهر این
زن مدعی سپرده بسفر رفته و او از توهم آنکه چون شوهرش از سفر آید دختر را
بزنی بگیرد زنان همسایه را طلبیده شراب خورانید و بزور دختر را شراب داد
و باتفاق همسایها با او مجامعت بکار آنش برد بعد از تشفیع مهجت فرمود در دین
محمدی هیچکس تصدیق گواهان نکرده بجز من چنانکه دانیال علیه السلام در
صغر سن کرده بود حضار گفتند یا امیر المومنین حکایت دانیال نشنیده ایم
فرمود دانیال یتیم بود و پیره زنی او را تربیت میکرد و ملکی بود از ملوک بنی
اسرائیل که او را دو قاضی بودند و ایشان را دوستی بود و زاهد زنی داشت صاحب
جمال و ستوده خصال عابده را که آن زاهدکاهی نزدیک ملک رفتی و باوی
سخن گفتی روزی ملک زاهد را بهمی فرستاد چون زاهد بان دو قاضی

دو قاضی آشنائی تمام داشت گفت از خانه من خبر دار باشید هر دو تن قبول
نموده هر روز بدر خانه اش آمده استفسار حال فرزندانش مینمودند روزی چشم
هر دو قاضی بر زوجه زاهد افتاد عاشق شده باو گفتند با ما جمع شو چون زن
موصوف بصفت صلاح و تقوی بود قبول این امر قبیح نه نمود گفتند ما ترا
بزنا متهم سازیم و حکم رجم کنیم گفت رجم اختیار است و زنا نه هر دو قاضی
پیش ملک رفته گفتند که زاهد زن خود را بما سپرده رفته و او زاینده است جناب
به چشم خود دیدم که زنا کرده ملک ازین سخن بسیار خاطر ازرده شده گفت
مرا بر قول شما اعتماد تمام است اما سه روز مهلت دهید بعد ازان او را رجم کنید
چون روز سیوم شد وزیر پیش ملک آمده گفت مردم این حکایت بر سر زبان
داشته باور نمی کنند زیرا که این زن از شوهر خود عابد و زاهد تر است ملک
گفت هیچ حیله توان کرد که رجم این عورت بتاخیر افتد وزیر بیرون آمد
که در پیاده فکری کند چون بکوچه عبور کرد کودکی را بنام در میان کودکان
بازی میکرد گفت ای کودکان بیائید تا من ملک باشم و فلان کودک زن
عابد و فلان قاضیان بزنا بر زن عابده گواهی داده اند کودکان چنین کردند
پس را بمال نموده خاک بسر کرده و شمشیری از نی ساخته پیش نهاد و گفت ایها الملک گواه

را که قاضی است فلان جا ببرید و گواه دیگر که قاضی دویم است بفلان جا پیش ان یک را
طلب کرده پرسید که زنا عابده با که زنا کرده و در کجا کرده گفت بفلان کس و در فلان
موضع و پس او را بجای خود فرستاد و گفت دویم را الطلبند آوردند گفت او خود
گواهی داد که چه کس با ان عابده زنا کرده و در چه جا کرده تو نیز گواهی ده او هم گفت
بفلانکس در فلان موضع چون گواهان هم در فاعل و هم در مکان مختلف گواهی دادند
گفت گواهی هر دو مسموعه نیست بواسطه آنکه در گواهی شما اختلاف است پس
گفت قاضیان بر زن عابده تهمت کرده اند برای مدعای خود که او قبول نکرد
ای گودکان منادی کنید که قاضیان گواهی بد روغ داده اند بر زن
عابده بزنا متهم کرده اند هر دو را میکشند در فلان جا حاضر شوید چون وزیر این اخبار
را از زبان علیه السلام استماع نمود در پیش ملک آمده بر سبیل تفصیل عرض کرد
پس ملک قاضیان را طلب نموده میان ایشان تفریق کردند یک را ایشان جدا جدا
از فاعل و مکان و وقت زنا پرسید هر دو مختلف گفتند پادشاه فرمود منادی کنید
که مردم در فلان موضع جمع شوند که قاضیان بی دیانت را که نسبت زنا بعفیفه زده
زاهد کرده میکشند مردم آنروز در موضع مقرره جمع شده قاضیان را کشتند چون
استماع این نقل از امیر المومنین کرم الله وجهه نمود در مجلس زبان بمدح

زبان بمدح و منقبت گشوده گفتند جزاک الله خیرا یا وصی سید المرسلین و
هم در احسن الکبار مسطور است که یکی از اصحاب کبار گفت یا امیر المومنین
چند چیز در خاطر داشتم که از رسول سوال کنم میسر نشد تو با من بیان کن
فرمود بپرس گفت یا امیر المومنین وقتیکه انکس در خواب چیزی می بیند
و چون بیدار میشود گوید در دست داشت و بعضی اوقات خوابی می بیند
که از اصحتی نمیباشد و دیگری را در خواب می بیند و او را دوست میدارد
و یکی را دشمن و میان ایشان اصلا معرفتی نبوده و دیگر بگیرد بچشم می بیند
و در گوش میشنود و در طول آمدت فراموش نمیکند در وقت حاجت و غیر حاجت
بیادش می آید سر این چیست فرمود آنچه آدمی در خواب می بیند به حکم
الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها
فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی
اجل مسمی هیچکس نخسبد الا که شبه موت در و باشد و آنچه در خواب بیند
در حالیکه روح از بدن مفارقت میکند آن از ملکوت باشد آن خواب رحمانی است
البته راست بود و هر چه آنوقت می بیند که روح با تن آن خواب شیطانی است
و اگه یکی را می بیند و دوست میدارد و دیگری را بیند و دشمن دارد بی معرفتی

سبب آنست که حق سبحانه تعالی ارواح را پیش از آمدن آن آفریده هزار سال الوهیت
و مقر ایشان در هوا بوده که یکدیگر ملاقی شده بوده یکدیگر و ند چنانچه اسپانی انانی که آنروز
یکدیگر را شناختند ایشان را الفت میباشد و انها که آنروز یکدیگر را نشناختند
میان ایشان بغض و عداوت میباشد اما آنچه سالها دیده و شنیده در وقت
حاجت فراموش کنند هیچ دلی نیست که او را ناله نباشد چنانکه ماه را چون ناله
کردی دل در آید خیرا فراموش کند که دیده و شنیده باشد آن مرد گفت بدرستی
که راست فرمودی ای وصی خیر المرسلین [illegible] هم در احسن الکبار و در
تنبیه الغافلین ابو اللیث ثمرقندی بروایت ابو سعید خدری مسطور است
که روزی در اوائل خلافت عمر بن الخطاب ما و عمر با امیر المومنین علی در
طواف خانه کعبه بودیم چون به حجر الاسود رسیدیم عمر گفت میدانم که تو
سنگ سیاهی سود و زیان نتوانی کرد اگر نه آن بودی که رسول بوسه کرده ترا
بوسه نکردمی امیر المومنین کرم الله وجهه گفت یا ابا الحفص خاموش باش که سود
و زیان میکند گفت یا ابا الحسن از کجا میگوئی فرمود از قرآن مجید که میفرماید وَإِذْ
أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ
عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ

یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین یعنی خدایتعالی افریده
ذریت آدم را و ایشان را معلوم گردانید که او آفریدگار ایشان است و ایشان
بندگان او پس بر ایشان خطی نوشت و در میان این سنگ نهاد و گفت گواه
باش هر که نزدیک تو آید و ترا بوسه کند روز رستخیز از بهر وی گواهی دهی
پس این سوذیان میکند عمر رضی الله عنه گفت نعوذ بالله من
مفصله لیس لها البوحسن یعنی پناه میکرم من بخدای از قضیه
که نیست مرا و را ابوالحسن بلاحسن کاشی گوید ای سده مرفوع تو از نه
فلک ارفع ۞ وی پرده زر و تو ضیا شمع مشفع ۞ ماه عرب و شاه عجم مفخر عالم
سلطان سرا پرده ایوان ملتمع ۞ شاهنشه دین شیر خدا مسند زهرا نفس نبی
الله سرور سرور مجمع ۞ هم اعظم و هم عالم و هم افضل و اکمل ۞ هم مهتر و هم بهتر و هم اورع و
اشجع هست سپهر شرع و دلی عهد همیشه روشن کن این دایره سطح مربع ۞ از بعد نبی
غیر علی کیست که او را کوبند بجز سر امام شاه مشفع ۞ فرمانده اقلیم سلونی که بمعنی
کنجینه آدم شد و مجموعه یوشع منتخب در تاریخ اعثم کوفی مسطور است که چون
ابوبکر رضی الله عنه خواست بجهت تسخیر مملکت شام لشکر فرستد اکابر مهاجر و انصار را طلب
نموده رای زد هر کس صلاحی دید و رای پسندید بعضی گفتند لشکر باید فرستاد و بعضی صلاح

دیدند که خود باید رفت بالاخره بمنزل امیرالمومنین کرم الله وجهه آمده گفت یا ابا
یا ابا الحسن رای جهان آرای تو چیست امیرالمومنین فرمود اگر لشکر درستی بفتح و
نصرت و ظفر واثق باش و اگر خود روی بر نصرت ایزدی اعتماد کن که در هر
دو حالت همه کار ها بگشاید و فتح و ظفر رو نماید ابوبکر گفت لیشرک الله یا الحسن
ولیکن از کجا میگوی فرمود من از آن سرور صلی الله علیه وسلم استماع دارم
که دین اسلام بر جمیع ادیان غلبه کند تا روز قیامت ابوبکر فرمود یا ابا الحسن
چنانچه مرا بدین حدیث شاد کردی خدا تعالی ترا بزیادتی علم در جنات بهشت
شاد گناد و رو با صحاب کرده گفت ای مسلمانان این مرد وارث علم وصی
پیغمبر صادق است هر که در صدق این سخن شک دارد بیشک منافق و زندیق است
للقصود مطابق فرموده امیرالمومنین فتوحات روی نمود چنانچه هم در تاریخ
اعثم کوفی مسطور است که روزی در مسجد کوفه شخصی آمده گفت یا امیرالمومنین
غیرت آن بخاطر نقش بسته که در بیت المقدس رفته بعبادت مشغول باشم فرمود
زادی که ساخته بخور و راحله فروهشته در این مسجد ساکن شو که از جمله چهار مسجد متبرک
دنیا است و در یک نماز که در این گذاری ثوابش از ده هزار رکعت که در مسجد دیگر کنی
راجح آید و یکی از فضایلش آنست که در وقت طوفان نوری که نخست آب از انجا

جوشید در گذشته این مسجد بعد از بنا کرده ستون پنجم است ابراهیم و نوح و ادریس علیه السلام
نماز گذارده اند و بمدتی عصای موسی علیه السلام در اینجا بود و بیت یغوث و یعوق
را اینجا شکسته اند و چنین میگویند که خلق را روز قیامت از این سرزمین حشر کنند
که ایشان را حساب و عقاب نباشد و در صحن این مسجد یکی از مرغزارهای بهشت
خواهد بود و از اینجا چشمه در آخر الزمان ظاهر شود چشمه آب صاف و چشمه شیر
و چشمه روغن و جانب راستش ذکر و جانب چپ فکر منقش و در تاریخ عالم کوفی
مذکور مسطور است که امیر المومنین کرم الله وجهه متوجه شام شده بزمین کربلا رسید
بر آب فرات چند نخل خرمای دید رنگ مبارکش متغیر شد و روی سوی ابن
عباس کرده فرمود ای عبد الله میدانی اینجه مکان است گفت نمیدانم فرمود
اگر میدانستی چنانچه من میگریم تو نیز میگریستی و چندان بگریست که محاسن
مبارکش از آب دیده تر شد و آه سرد از سینه بر آورده گفت آوخ آوخ
چه افتاده است مرا با آل ابی سفیان و امام الثقلین امیر المومنین حسین رضوان
الله علیه را نزد خود خوانده گفت ای جگر گوشه رسول و ای نور دیده بتول
تو را بر بلاها و محنت ها صابر باید بود که انچه بدر تو از آل ابی سفیان امروز می بیند
فردا تو مثل آن خواهی دید بس بر اسپ سوار شده ساعتی گرد زمین کربلا

برآمده به تجسس شده چنانچه از کسی چیزی گم شده باشد بعد ازان فرود
آمده آب طلب نمود وضو ساخته دو رکعت نماز گذارده سر بر بالین نهاده
بخواب شد و هم در زمان باضطراب تمام بیدار گشته ابن عباس را خوانده
گفت ای برادر عجب خوابی دیده ام گفت خیر باد یا امیر المومنین بیان
فرمای گفت دیدم جماعتی از مردمان سفید روی شمشیرها حمایل کرده
و علمهای سفید بدست گرفته از آسمان فرود آمده گرد این زمین خطی کشیدند
و این درختان شاخ های خود بر زمین میزدند و جوئی پر از خون تازه میرفت
و حسین پسر من در میان جوئی خون افتاده است و پا میزند و بفریادش
کسی نمیرسد و مدد می جست و کسی او را مدد نمی کند و آن مردان میگفتند
صبر کنید ای فرزندان مصطفی و مرتضی و بدانید که بدست بدترین خلق
شهید میشوید و بهشت عنبر سرشت و رضوان خادم جنان مشتاق دیدار
فرحت آثار شما است و پرسن آمده مرا تعزیت داشته گفتند بشارت تو را
ترا ای ابا الحسن که خدا تعالی روز قیامت چشم ترا بدیدار حسین روشن
میگرداند و چون این خواب هولناک دیدم زود بیدار شدم بدان خدا
که جان علی در قبضه قدرت اوست که بخبر صادق رسول برحق صلی الله

علیه و آله و سلم

علیه والله وسلم را فرموده بود که در رفتن جنگ اهل بصره یعنی بدشت کربلا چنین خواهی
خواهی دید و گفت ای عبدالله این زمین را کربلا میگویند که حسین را و شیعه
او را با جماعتی از اولاد فاطمه بتول بنت رسول درین خاک دفن خواهند کرد و
اهل آسمان این بقعه را کرب و بلا گویند و از خاک این بقعه روز قیامت
جماعتی برانگیزند که ایشان بی شایبه حساب و عقاب به بهشت روند ای
عبدالله بیا تا گرد این زمین برگردیم باشد که خوابگاه آهوان را بیابیم ابن
عباس گوید گرد آن زمین میگشتیم تا خوابگاه آهوان یافتیم امیرالمومنین
پاره از لشکره آهوان برگرفته می بوئید و آن رنگ لشکرها زعفرانی بود و بوی
آن چون مشک اذفر فرمود ای عبدالله کیفیت حال سیدانی گفت نه فرمود عیسی
علیه السلام با حواریان برین سرزمین میگذشت چون بدین موضع رسید
پاره از لشکر آهوان برگرفته بوئید آهوان کرد بگرد او ایستادند من نیز آن وقت
بقدرت ولایت اینجا حاضر بودم عیسی علیه السلام چون لشکر آهوان دید بسیار
گریست و حواریان نیز به موافقتش گریسته گفتند یا روح الله این موجب بودن
این لشکرها و گریستن چیست گفت درین زمین فرزندان خاتم انبیا را خواهند کشت
و خونهای ناحق ریخته خواهد شد و این لشکرها از بهشت خوشبوست که آهوان

کیاهای این زمین چریده اند بار خدایا وصی مصطفی را روزی کن که در این زمین
رسیده این لشکرها بجوش بپوشید تا تسلی او حاصل آید ای عبد الله این لشکرها
را عیسی علیه السلام بدست کرفته پیش بنی خود داشته و از طول روزکار
زرد کشته این سخنان فرموده زار زار میکریست چنانچه اواز مبارکش
بلند شد و بیهوش کشت حضار چون بر انمنوال دیدند دلتنک شده بسیار کریستند
چون بهوش آمد برخاسته هشت رکعت نماز کذارده به پیمبر سلام بعد ازان
التفات حسین را کفت ای فرزند در صبوری ثابت قدم باش که بلا و رنج نصیب
دوستان باشد و دنیا جای مصیبت و محنت است تا چشم بر بزنی راحت و محنت
کذشته یابی مسموع راحت دنیا چو زر اندر نبات محنتش مانند برق بی ثبات
کرچه اول نیشش آخر نوش است نیشش او با نوش هم آغوش است پس روی مبارک
سوی آسمان کرده و دست بر داشته کفت خداوندا از عمر قاتلان فرزندان من برکات
بر کیر و مقتول و مخذول ابد کردان و منتقی ازان لشکرها برکرفته در رد مال بسته مبالی
خود نهاده فرمود ای عبد الله بدانکه بعد از من چو رنک این لشکرها بسرخی مبدل کردد
چنانکه رنک خون بر کیرد و نفس بر انکه وقت شهادت نور دیده حسین رسید ابن عباس
کوید الله اکبر امروز مان میبیند فرمود آری و من وقت آن خبر داری بودم و ابن عباس

وامیرالمومنین از زمان که در کربلا خواب دیده بود علی الدوام در غم والم
می افزود و در عاقبت کار امام حسین اندیشه مینمود و نیز زبیرین ارقم روایت
کند که چون ابن ملجم لعنة الله علیه و علی آله و اصحابه بر امیرالمومنین شمشیر زد
امیر از خود رفته مستغرق جمال احدیت گشت بعد از ساعتی چون چشم
بکشاد امام حسین را بر سینه بی کینه خود کرفته کریان کریان میکفت
ای مقصود دل و مراد جان وای یادکار پیغمبر آخر الزمان می بینم که دشمنان
ترا خواهند کشت و با تو بی مهری و بیوفای خواهند نمود کفتم یا امیرالمو
منین آخر کدام کس را زهره و یارای آن باشد که بر فرزندان دلبند رسول
خدا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم این نوع ظلمی تعدای ابن ارقم اینکار نکند
مکر بدترین امت و بغضب رانده حضرت رب العزت خدایتعالی نیکی و خیر ندهاد او را و
مرک او را در آن حالت کناد که خمر خورده باشد زبیر کوید چون این کلمات از امیر را
المومنین شنیدم چنانکه برک کاه از تند باد در حرکت در آید بر خود لرزیدم و مراد آن
حالت کریه فرو کرفت فرمود ای زبیر کریستن سودی ندارد چون حکم ربانی چنین رفته
و قضای آسمانی بر این نازل کشته منقبت هم در تاریخ اعثم کوفی مسطور است
که چون ابوموسی اشعری بعد از فتح فارس و کرمان نامه بعمر بن الخطاب

نوشت عمر رضی الله عنه فرموده در جواب نوشت که مکتوب تو رسید و مضمون
معلوم کردید فتح و نصرت ها که به عون عنایت ربانی ترا میسر آمد و ولایت
فارس و کرمان مسلم شد یک بیک بوضوح پیوست باری تعالی را بر حصول این نعمت
شکرها گذارده شد و آنکه مرقوم بود این نامه را از سر حد خراسان مینویسیم زنهار که
بدانجا نروی و بهر شهر یکه بعون الله بر دست تو فتح شده نایب محموده
خصال پسندیده افعال نصب کنی و در بصره آمده مقیم باشی و دست از ملک
خراسان بداری که ما را با خراسان و خراسانیان را با ما کاری نیست
میان ما و خراسان کوهسار بودی از آهن و دریا بودی از آتش و هزار سد
بودی چون سد سکندر درین اثنا امیر المومنین کرم الله وجهه تشریف
آورد و گفت یا ابا حفص چرا چنین نوشتی گفت بجهت آنکه خراسان ولایتی است
پر از شور و شر و دور و اهل آن بخیل و منافق فرمود اگرچه در روستا لیکن خراسانیان
خفایص و مائر بسیار است و آنچه بر ضمیر من اشراف شده آنست که دران ملک
شهریست هراة نام که آنرا ذوالقرنین بنا نموده و عزیر پیغمبر علیه السلام آنجا مزار گزیده
و زمین صالح و آب های روان دارد و بر هر دروازه اش فرشته ایستاده
و تیغ کشیده بلاها میرانند و هرگز کسی بیش ازین الشهر را نگرفته و نیز در خراسان

و خراسان شهریست خواهد بود و در انجا نعره‌ای از نعره‌های اسلام هر که اینجا
مقام کند او را چندان ثواب باشد که کسی در راه خدا جهاد کند تا آنکه
آنکه در انجا مسکن گیرد و در آن سرزمین رکوع و سجود کند و نیز در خراسان
شهریست بخارا و در وی مردان باشند که از بسیاری ریاضت قالب
عنصری خود را همچو آدیم مالند و نیکی باد بر اهل سمرقند که زمین جائی
پرستش و عبادت باری تعالی است لیکن در آخر الزمان هلاک ایشان
بر دست ترکان باشد و در حق اهل شناش و فرغانه خدای تعالی را قدرتهاست
خنک آنکه در آن دو موضع چند رکعت نماز گذارد و در خراسان شهریست
سنجاب خوشا کسی که انجا بمیرد چه هر کس در انجا بمیرد شهید باشد
اما شهر بلنج یک نوبت خراب شده بود اگر نوبت دیگر خراب شود
آبادان نکردد و نیکی باد اهل تالقان را که انجا حق سبحانه را گنجهاست
نه از سیم و زر بلکه مردانی باشند که خدای تعالی را چنان شناسند که حق شناختن
و چون فرزند من مهدی پیدا شود ایشان از اصحاب او باشند و نیکی باد بر
اهل ترمذ که در انجا مومنان باشند که بحر رضای و دوستی مصطفی و اهلبیت
چنری دیگر بر دل ایشان عبور نکند اما هلاکت ایشان بطاعون خواهد بود اما بر انخر فشهر

در آخر الزمان دشمنی غالب آید و جملهٔ آن شهر را بقتل آرد و در سر خیر زلزلهٔ عظیم
افتد و مردم آن شهر بیشتر از خوف هلاک شوند و در سنجان جماعتی باشند
که قرآن خوانند و از خلق ایشان نکند و یعنی بدل اثر نمیکند و از دین اسلام
چنان بیرون شوند که تیر از کمان و در آخر الزمان چنان ریگ پاره
که اهل شهر ریگ هلاک شوند اما سختی بادیوسک را که از انجا سی و جهل
بیرون آیند و هر دجالی بنا پاکی بر آن صفت باشد که اگر جمله بندگان خدای را
بکشند یاک ندارد و اهل نیشاپور از برق و رعد هلاک شوند و آن شهر بعد از
اباد انی و کثرت سواکن چنان خراب شود که هر گز آباد ان نگردد و در
کرکان مردمان باشند که دلهای ایشان سخت باشد و فاسقان
باشند اما نیکی باد توشش را که انجا نیکمردان باشند و آن سرزمین از صلحا
خالی نبود اما در دامغان چون کثرت خلایق بسیار شود آن شهر خراب
گردد و اهل سنجان تا ظهور مهدی آخر الزمان پیوسته از تنگی معیشت
پریشان باشند و در طبرستان مردم صالح کمترین و فایق بسیار و از کوه
ها سوی فتنه خیزد آن شهر را منفعت رسد اما در شهر ری مردم فتان
بیشتر باشند و پیوسته از انجا فتنه خیزد و در آخر الزمان بجوسه و دیلمان

در ریگ

ملمیان خراب شود و بر دروازه که متصل بکوه است چندان خلق کشته شود که
ورد ایشان کسی نداند بجز خدای تعالی و بر دو دروازه مذکور بسبب نفر از بنی هاشم
نماز گذارند هر یک از ایشان دعوی خلافت کند و مرد بزرگی را که بمنام
بنعت باشد چهل شبانه روز محبوس داشته بعد ازان بکشند و بزرگان
ولایت سغالان و از اهل ری را از قحط و وبا رنج بسیار رسد چون
امیر المومنین کرم الله وجهه این سخنان نوع فرمود و از احوال شهرهای بران
خراسان بیان نمود عمر گفت یا ابا الحسن برادر تشخیر مملکت خراسان بر عجب
ساختی فرمود یا ابا حفص انچه بمکاشفه معاینه شده بود با تو گفتم و انچه در
تقریر کردم شکی نیست اما بهتر آنست که ترک خراسان گوئی در دی ولایت دشبه
دیگر آری که این نیز معلوم شده که فتح خراسان اول بنی امیه را باشد و
آخر بنی هاشم را [illegible] هم در تاریخ اعثم کوفی مسطور است که چون طلحه
و زبیر نشکستن عهد و مخالفت امیر المومنین کرم الله وجهه را صلاح کار دنیا و
آخرت خود ندانسته قرار دادند که بمکه معظمه رفته در انچه مصلحت باشد
اقدام نمایند تا در آمیر آمده گفتند مخرم انداریم که جهت عمره بمکه رویم اگر اجازت
فرمائی فرمود به سبب عمره نمیروید میدانم که در خاطر چه اندیشه دارید من

در اول کار شما مکرر گفتم که مراد خلافت صوری نیست چنانچه خلفای
ثلثه تجویز کردم بر شما نیز تجویز میکنم قبول نکرده قسم خوردید که ترک نفاق کرده
با تو موافق باشیم و بر عهد و قول خود ثبات نمایم امروز اندیشه بایکدیگر کرده
عذر پیش آوردید حق سبحانه ضمیر شما نیکو میداند هر جا خواهید بروید فردا خدا تعالی را
جواب باید داد و ایشان هر دو سر پیش افگنده از مجلس بیرون آمده بطرف
مکه روان شدند و به مکه رسیده ام المومنین عایشه را با خود متفق ساخته لشکر
جمع کرده متوجه بصره شدند چون لشکر ایشان بالشکر امیر المومنین مقابل شد و
حق پرست بر داشته گفت خداوندا طلحه بطوع و رغبت خود با من بیعت کرده عهد
بشکست او را زیاده از ان مهلت مده و او را از کید ش بزودی باز رهان و زبیر
حق صله رحم منظور نداشته میان من و اهل اسلام جنگ انگیخت و میدانم که ظلم میکند و پشیمان
نمیشود شر او را از من کفایت کن و تیر دعای امیر المومنین بهدف اجابت رسید
و در همان دو روز طلحه و زبیر کشته شدند [illegible] هم در کتاب مذکور و روضة الاحباب
و حبیب السیر مسطور است که چون لشکریان طلحه و زبیر شوخی از حد گذرانده بر دم
امیر را زخمی ساختند فرمود کسی باشد که این [illegible] از جانب من پیش این
قوم باغی برده با وامر و نواهی قران مجید دعوت کند [illegible] از بنی

مسلم نام جوانی از بنی مجاشع پیش آمده گفت یا امیر المومنین من بدین کار اقدام خواهم
فرمود ای جوان ایشان تعظیم کتاب الله نگاه داشته ترا هلاک کنند روا
میداری گفت آری فرمود اول دستهای ترا به شمشیر قطع کنند
ترا از خسم زده هلاک سازند بدین لوا بار تن نه سر و پا بره عشق همان
که درین راه کسی با سر و سامان نرود جوان گفت چون رضا و خوشنودی خدا
مرا حاصل خواهد بود باک ندارم هر گونه بلا ها که پیش آید عاشق آنست
که در راه تمنای وصال گر رود سر ز سرش نخواهش جانان نرود امیر المومنین
او را دعای خیر کرد چون قران از دست شیر یزدان گرفته به مضمون این بیت
تکلم نمود به بین رهبری عشق میروم برهی که زیر پای بحر نشیمن نمی آید
چون پیش اهل بغی برد گفت ای مردمان امیر المومنین که وصی و پسر عم
و داماد محمد مصطفی است این کلام الله را که عزیز داشتنش نشان ایمان است
فرستاده خود را معزول کرده میگوید من شما به کلام خدا کار میکنم با من مخالفت
نکنید و به محاربت پیش میایید و از ناخوشنودی حق سبحانه اندیشه کنید
و خود را بدست خود در هلاکت میندازید چون جوان این این نصایح رکین
گفت یکی از متابعان ایشان شمشیری حواله کرده هر دو دستش قطع نمود

او قران را بزور بازوی بر سینه خود نگاهداشتا آخر از هر طرف آوردند
بدرجه شهادت رسانیدند مولف گوید مقصود از تحریر این نوع منقولات
معاذ الله نه شکست اصحاب است بلکه جهت اظهار کشف امیر المومنین است
واگر درین محل معترضی سوال کند بر اعظم کوفی که او نیز یکی اصحاب است کذا
زیرا که راوی اوست فقیر خود ناقلی هیچ نیست منقبت هم در کتاب مذکور
در روضة الاحباب مسطور است که امیر المومنین بعد از فتح حرب جمل روزی
چند در بصره اقامت نموده چون بجانب کوفه عزم رفتن کرد فرمود تا منبری
در معسکر نصب کردند پس فرمود بر منبر برآمده بعد از حمد و ثنای باری تعالی درود
بر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یاد کرد از امیه قوم و معاذان خود مذکرین چار و
عبد و دران مجمع حاضر بود برخاسته چند سوالی کرد از رفتن و غیر آن امیر المومنین
اخبار فرمود او را از امور واقعه عجیبه و غریبه از روز الست خطبه تا قیام که در هر شهری
چه فتنه روی نماید و چگونه خراب کردد و مقصد هی تخریب آن کی باشد و چند
واقعه واقع شود در هر کجا واقع شود در مشرق و مغرب مولف کتاب فتوح
گوید ما آن خطبه طویله را جهت ملال مستعان و مطالعان ترک کردیم
بعد ازان جناب ولایت مآب علیه السلام گفت بدانید و آگاه باشید

وآگاه باشید ایها الناس که قیامت نگردد الا بر شرار خلایق و بدترین
مردم و آن دو روز جمعه باشد غره محرم الحرام باید که این خبر را حاضران
به غائبان رسانند باب شصت در بیان خوارق و ظهور کرامات و معجزات
امیر المومنین علیه السلام و ما یتعلق بها در شواهد النبوت مسطور است
که بروایات صحیحه مثبوت پیوسته که چون امیر المومنین پای بر رکاب نهادی
افتتاح تلاوت قرآن مجید کردی و تا پای بر رکاب دویم رسیدن ختم
نمودی و بروایتی هنگام سواری تا ایستاده شدن شتر تمام کردی منقبت
هم در شواهد النبوة مسطور است که حق سبحانه مناجات امیر المومنین دو مرتبه
جنسید نور رشید مدار الملک للعرب شتافته را باز گردانید یکمرتبه در حیات آنسرور
در سال هفتم از هجرت بعد از فتح خیبر در منزل صهبا و مرتبه دویم بعد از وفات
آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم ام سلمه اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله انصاری
و ابو سعید خدری رضی الله عنهم روایت کرده اند که در منزل مذکور امیر المومنین
در پیش سید المرسلین بود که آثار وحی بر آنسرور صلی الله علیه و سلم و آله و سلم ظاهر شد و از
گرانی وحی سر مبارک در کنار امیر نهاده در زمان نزول رسول وحی بر تبه اند آفتاب
که آفتاب غروب کرد و امیر المومنین نماز عصر را نگذشته به اشارة او امنود چون

چون وحی مستجلی گشت آنسرور پرسید ای برادر نماز عصر تو فوت شد گفت یا
رسول الله باشارة او نمودم فرمود دعا کن یا اخی که خدا تعالی ببرکت
دعای تو آفتاب را برگرداند و تو نماز عصر را بوقتش گذاری امیر المومنین
بر پای خاسته دعا کرد آفتاب فرو رفته باز برآمد چنانچه شعاع آن بر کوه
ها و سنگ تافت و خلایق روی زمین برای العین مشاهده مینمودند
و تعجب بر تعجب میفزودند و اسماء بنت عمیس گوید از آفتاب در وقت غروب
آوازی آمد مانند آواز آرّه و خارق مذکور در کتاب طحاوی و شفا و صواعق
محرقه نیز مسطور است و آنچه بعد از غروب آفتاب سپهر اصطفا بمغرب عقبی
روی نمود آنست در زمانی که اختر اوج ولایت متوجه کوفه شد خواست
که از فرات بگذرد وقت نماز عصر رسید با طایفه از اصحاب خود باو آمد
حلوه عصر قیام نمود و سایر صحابه چون بگذرانیدن چارپایان مشغول
بودند نماز عصر از ایشان فوت شد و در آن باب بعضی از متابعان سخنان
بر زبان آوردند چون امیر المومنین انمقالات استماع نموده از قادر مختار
مسئلت کرده که آفتاب را باز گرداند حق سبحانه التماس امیر المومنین را
اجابت کرده آفتاب فرو رفته را بلند گردانیده تا بسیار اصحاب نماز

اصحاب نماز او اکردند و هنگام غروب چنان آواز هولناک مسموع
میشد که مردم از استیلای خوف به تسبیح و تهلیل ملک جلیل اشتغال نمودند
و چندی از اکابر سلف در اشعار خود نیز از این معنی خبر میدهند حکیم سنائی میگوید
قوت حسرتش ز بهر نماز ... داشته حرج را ز کشتن باز
تا دگر بار برنشاند زین ... خرد حرج را بچاه تعنین
شاپور الدین نعمت الله ولی
که هفت واسطه از جانب والد و پشتش واسطه از طرف والده عنصر الله
ذنوبها جد مولف میشود در دیوان بابرهان خود گوید ... باطل احمد علی
مرتضی است ظاهر احمد امام انبیا است ... آفتاب از حکم حیدر باز گشت
مهر و مه آری بحکم مرتضی است ... سید سراج الدین قدس گوید ... تا کنی وقت
آوایش انچه ایزد فرض کرد ... باز گردید از سوی مغرب مگر آفتاب ... شیخ سعدی
شیرازی گوید ... آفتاب از راه مغرب باز گشت ای مومنان
نا بجا آورد امر خالق یکتا علی ... فغانی گوید ... امام اوست که قرص
خور از اشارة او ... بجای قرص پسین بار گردد از ره شام ... ملا حسن سلمی تو
همه ... آنکه گشت از برای او راجع ... مهر و آرام مرتضی علی است ...
ملا قاسم کاهی گوید ... بحکم اوست که دون زانجب بهر نماز او ... بجای

تتمه

خونش آمد بار دیگر خسروی خاور ناقی گوید مب از بهر تو در کرت بر کشور
خاور چون معجز نبی کو ز روم ماه بر فلک شق نعت هم در شواهد النبوت مسطور است
که اهل کوفه گفتند یا امیر المومنین آب فرات امسال طغیان کرده همه کشتها را ضایع ساخته
چه باشد اگر از خدا تعالی درخواست کنی که آب کمتر شود برخاسته بمنزل فیوض
نازل خود در آمد و خلایق پرورش منتظر بودند بعد از ساعتی خرقه متبرک رسول
در بر کرده بادی چون ماه تابان بیرون آمده اسپ طلبید سوار شد و امیر
المومنین حسن و امام الثقلین حسین رضی الله عنهما باوی و همه مردمان در رکاب
مستطاب ایشان چون بنصرت و فیروزی بکنار فرات رسید فرود
آمده دو رکعت نماز کرد انگاه برخاسته عصا بدست حق پرست گرفته بجانب
آب اشارة کرد یک گز کم شد پیر گفت اینقدر بس است گفتند هنوز کمتر میخواهم
باز اشارة کرد یک گز دیگر کم شد دیگر بار اشارت کرد یک گز دیگر کم شد در زمرة
مردم آواز بلند کرده گفتند یا امیر المومنین همین قدر بسنده است
هم در شواهد النبوت می آرد که امیر المومنین روزی بر بالای منبر فرمودند
عبد الله و برادر رسول الله و وارث مصطفی و ناکح سیدة النساء و سید
اوصیا هر که غیر از من این دعوی کند خدا تعالی او را بعقوبات خود گرفتار

گرفتار کند مردی برخاسته گفت کیست که او را خوش نیاید که گوید انا عبد الله
و آناخ رسول الله است بحر و گفتن جنونی در دماغش پیدا شد چنانکه بالتیر
گرفته از مسجد بیرون کشیدند چون از قوم او پرسیدند که سبب کاهی او را این عارضه
بوده گفتند نی نفت هم در شواهد النبوت مسطور است که چون امیر المؤمنین
کرم الله وجهه اهل کوفه را بغیر یاد رسی محمد بن ابی بکر تحریص کرد و اجابت
نه نمودند گفت بار خدایا کسی را بر این طایفه مسلط گردان که هر گز بر ایشان
رحم نکند و بر دا بنی گفت غلامی از ثقیف بر ایشان نجار یحان شب
حجاج در طایف متولد شد و با اهل کوفه رسید از وی انچه رسید نفت
هم در شواهد النبوت مسطور است که یکی از صالحین گفت شبی در خواب معاینه کردم
که قیامت قایم شده و خلایق در سابکاه گرد آمده از صراط گذشته دیدم رسول صلی
الله علیه وسلم بر کنار حوض کوثر نشسته و امامین علیهما السلام مردمان را آب
میدهند پیش ایشان رسیده گفتم مرا آب دهید ندادند بخدمت رسول رفته گفتم یا رسول الله
ایشان را بگو که مرا آب دهند رسول فرمود ترا آب نخواهند داد زیرا که در
همسایگی تو خارجیست که علی را نفرین میکند و تو او را منع نمیکنی گفتم یا رسول الله
مرا استطاعت آن نیست که منع تو انم کرد رسول کاردی بمن داد و فرمود

برده او را بکشش من او را در خواب گشته پیش رسول آمد آنسرور فرمودای
حسن این را آب ده و امام علیه السلام مرا آب داد من کاسه از وی
گرفتم نمیدانم خوردم یا نه بهول تمام بیدار شدم وضو ساخته بنماز مشغول
شدم ناگاه آواز برآمد که فلان کس را در خواب حاکم کشته اند بعد از لحظه
گماشتهای حاکم آمده همسایگان را گرفتند من پیش حاکم رفته گفتم این
خوابیست که دیده ام و حق تعالی از راست گردانیده و خواب را باوی
حکایت کردم گفت جزاک الله خیرا برخیز و برو که تو بیگناهی و مردم دیگر نیز
سبب هم در شواهد النبوة آمسطور است که در مدینه شخصی نسبت بامیر المومنین
کرم الله وجهه سخنان ناشایسته میگفت سعد بن مالک او را دعای بد کرد
اتفاقا آن مرد روزی شتر خود را بیرون گذاشته به مسجد در آمده
میان جمعی نشسته بود که شتر از جای خود جسته بمسجد در آمد و او را
در زیر سینه گرفته بر زمین می مالید تا بکشت سبب هم در شواهد النبوة
از امام حسین علیه السلام منقولست که ابراهیم بن هشام المخزومی والی
مدینه هر روز جمعه مرا نزدیک منبر مینشاند و قرآنت امیر المومنین کشاده
زبان ناسزا میگفت در یکی جمع های جمع کثیر به مسجد مجتمع بودند من

تا سلونی منبر

پهلوی منبر از تفکر بخواست شدم دیدم که قبر رسول صلی الله علیه وسلم بشکافت
واز انجا مردی لباس سفید پوشیده بیرون آمده گفت یا آبا عبد الله تر الفوه
اندر همین میباز دانجا این شخص میگوید گفتم بلی فرمود چشم بگشاد و به بین که خدا تعالی
باوی چه میکند چون چشم گشاده دیدیم از منبر بیفتاد و بمرد مولف گوید
مطابق نقل مذکور واقعه که مشعر بر کرامت امیر المومنین است در سنه هزار و
بست و چهار در بلده متبرکه اجمیر بظهور پیوست صورت واقعه آنکه سعید نامی
شقی یاری داشت که نام خادمش عثمان بود چون از وی بمقتضای تبرت
خطای سر میزد مخدومش میگفت چه کنم ترا نام عثمان رضی الله عنه مانع است
وگرنه ترا تادیب میکردم روزی آن شقی نااهل از جهل بهزل در آمده گفت من
آسان کنم نامش علی کن وگردنش بشکن اتفاقا آن شقی بی ایمان بعد از سه روز
با چندی از مصاحبان برای تیر اندازی بدف سوار شده چون در میدان
ضلالت تاخت ناگاه بخاری اسپ یکی از سادات نجف آمده چنان بزدت
خورد که بسر در افتاد و مهره گردنش شکسته سینه بشکافت و خون از بینی و دیده
کج منش روان گردید و همان لحظه روحش از بدن مفارقت کرده بدرکات
اسفل السافلین رفت چون آن مرد یکی از ابنای ملوک بود خویشانش در روضه

قدوة العارفین خواجه معین الدین نور مضجعه مدفون ساخت بعد از
دو روز واقعه مذکوره خلافت پناهی ظل الهی محمد جهانگیر بادشاه خلد الله تعالی
از برای طوف مرقدش خواجه قدس الله سره آمد چون قبر تازه بنظر
کیمیا اثر آن دودمان سلطنت در آمد از حضار استفسار نمود این قبر کیست
یکی از مقربان نام آن شقی و حقیقت کستاخی او بعرض رسانید خلافت
پناه از روی غضب بر سر اعراض و اعتراض آمده گفت هرگاه عقیده
این شقی چنین بود پس انسب آنست که درین مکان شریف مدفون نباشد
القصه حسب الحکم جسد پرچسدش را کنده و در زریله گنده افگندند و سگان
کریه تن نجسش را کنده خوردند [illegible] زدل عداوت او دور دارا تا خود
ز تیغ لفظ سی زخم عادی عاداه [illegible] هم در شواهد النبوة مسطور است
که امیر المومنین یکی را گفت تو اخبار لشکر ما را بمعاویه میرسانی او انکار
کرد امیر فرمود سوگند میخوری او سوگند خورد فرمود اگر درین قسم تو کاذب
باشی خدا تعالی ترا کور گرداند راوی گوید آن جاسوس بعد از هفت روز
نابینا شد چنانکه عصا و دیرا گرفته میگشیدند [illegible] هم در شواهد النبوة و حبیب السیر
مسطور است که روزی امیر المومنین حضار مجلس را قسم داد که هر کس از رسول

از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده باشند که فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه
ادای شهادت نماید دوازده تن از انصار برخاسته وگواهی دادند مگر یکی که
این حدیث از رسول استماع داشت وکتمان شهادت نمود شاه ولایت
پناه او را عتاب کرده فرمود ای فلان تو چرا گواهی ندادی با آنکه
تو هم شنیده بودی گفت بسبب کبر سن نسیان بر من غالب گشته امیر المومنین
رو بسوی قبله نموده گفت الهی اگر این شخص دروغ میگوید سفیدی بر بشره او
ظاهر گردان یعنی علت برص بر موضعی که عمامه اش بپوشاند راوی گوید
والله آن شخص را دیدم بیاض میان دو چشم او پیدا آمده بود از زید بن
ارقم مرویست که گفت من نیز در همان مجلس حاضر بودم وکتمان شهادت
نمودم بنابرین نابینا شدم بجان بعدل بی عدیل سجود روشنای چشم مرا زایل
گردانید و پیوسته زید از استماع شهادت و اظهار ندامت میکرد و از حضرت اکرم
الاکرمین جل جلاله طلب امرزش مینمود و در کتاب امالی از جابر انصاری چنین مرویست
که روزی امیر المومنین بر منبر برآمده خطبه خوانده مشتمل بر حمد و ثنای باریتعالی
ونعت محمد مصطفی در غایت فصاحت ونهایت بلاغت پس خطاب
باشعیث بن قیس و خالد بن یزید و براء بن عازب و انس بن مالک کرده فرمود

ای اشعث اگر تو حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه را نشنوده
صلعم استماع نموده باشی و آوای شهادت نکنی نمیراند ترا خدا تعالی تا نبرد
روشنی هر دو چشم ترا و ای خالد اگر تو شنیده باشی از رسول و گواهی ندهی
نمیراند ترا خدا تعالی الا بطریق جاهلیت و ای براء اگر تو شنیده باشی از رسول
و گواهی ندهی نمیراند ترا خدا تعالی مگر آنجا که هجرت کردی از آنجا و ای انس اگر تو شنیده
باشی و گواهی ندهی نمیراند ترا خدا تعالی تا مبتلا نگرداند ببرص که او را عمامه نتواند
پوشید انس گفت شنیدیا امیر المومنین برص از کبر سن نسیان غالب شده و بالفعل
این حدیث یاد ندارم و آن سه صحابی دیگر عذری معروض داشته گمان شهادت
نمودند جابر انصاری گوید والله دیدم اشعث را که هر دو چشمش کور شده بود
و میگفت الحمد لله که امیر للمومنین دعا کرد برص بعذاب دنیا و دعا کرد بعذاب
آخرت و خالد مرد و اهل او در منزلش دفن کردند چون مردم قبیله اش شنیدند
بر در خانه اش آب و شتر پی کردند و این رسم و قاعده جاهلیت بود و این غارب را
معاویه والی یمن کرده بود و در انجا مرد و از انجا هجرت کرده بود و انس را دیدم که
مبتلا شده به برص چنانکه می پوشید به عمامه و پوشیده نمی شد لقصه و انچه بر زبان
معجز بیان امیر مومنان و پیشوای صدیقان جاری شده بود همچنان شد

منقبت

منقبت هم در شواهد النبوة و دلایل النبوة مسطور است که روزی امیر المومنین
در رجبه از یکی سوالی کرد او خلاف واقعه بعرض رسانید گفت چرا دروغ میگوئی
او گفت حاشا که دروغ گویم فرمود تو دعائی بد خواهم کرد که اگر دروغ گفته باشی
خدا تعالی ترا کور گرداند گفت بمن امیر دعا کرد راوی گوید والله کذاب بیرون رفت
از رجبه مکرر نابینا شد منقبت هم در دلایل النبوة مسطور است که فراس بن عمر
رضی الله عنه را در زمان حیات رسول صلی الله علیه وآله وسلم صدای عارضه
شده بود آنسرور بدست مبارک پوست دو چشم وی بگرفت موی برنیامد
او برست چون موی خار پشت و آن درد از سر او برفت و در آن زمان که خوارج
بر امیر المومنین خروج کردند و فراس با ایشان نیز موافقت نمود آن موی از پیشانی
او بریخت فراس را از آن جزع عظیم پیدا شد و بر آشفت میدانی این سبب آنست
که امیر المومنین خروج کردی قبول نمیکنی نمود نابینا شد گویند باز آن موی
بر پیشانی او برآمده و آن درد از وی برطرف شد راوی گوید پیش از آنکه موی از پیشانی
او بریخته بود دیده بودم و چون بریخت هم دیدم و چون راست باز دیدم منقبت
در مصابیح القلوب مسطور است که خارجی بخصومت پیش امیر المومنین کرم الله وجهه
آمده بآواز بلند سخن کرد امیر بانگ بروی زد او بصورت سگی شد یکی گفت یا امیر المومنین

بانگ برین مرد زدی سگ شد ترا چه مانع است در دفع معاویه گفت اگر من
خواستی معاویه را بر تخته جنازه پیش من آوردندی و هیچ توقف نرفتی
لیکن با خاندان خدایم یعنی از انچه دران سیری بود اعتراض نکنیم چنانچه حق
تعالی فرموده ﴿ بل هم عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول
وهم بامره یعملون بعد از قراة آیه کریمه فرمود باس ونکال آخرت
سخت تر است از عذاب دنیا ﴿ هم در مصابیح القلوب از امام حسن العسکری
رضوان الله علیه منقول است که چون امیر المومنین بجنگ صفین میرفت
در صحرای فرود آمده بود خواست برای طهارت رود جمعی از منافقان گفتند
بیائید تا رفته بعورتش نگریم امیر المومنین از صفای بطون بر مافی الضمیر انها
مطلع شد و دران مقام دو درخت بود بمسافت یکفرسنگ از یکدگر و رو بقبر گفت
آن دو درخت را آواز ده که وحی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم میگوید به یکدگر
نزدیک شوید قنبر آواز داد درختان چون مشتاقان بهم روی بیکدگر آورده باهم
عنوشی نمودند پس بقنبر گفت مرا به پوشش درختان احتیاج نیست بجای خود بروند
درختان به تعجیل تمام بجای خود قرار گرفتند امیر المومنین بصحرا بنشست هرگاه
منافقان میخواستند که جانب بجانب امیر المومنین نگرند کور میشدند و چون

روی میکردانیدند چشم روشن میشد تا وقتی که امیرالمومنین فارغ شد ۵ ایشان

ـــــ هم در مصابیح القلوب از امام محمد باقر رضوان الله علیه منقولست
که مردی مار ماهی بگرفت امیرالمومنین فرمود بنگرید بنی اسرائیل اگر فتنه او
انکار کرد فرمود بعد از پنج روز دودی از سر و دماغ این مرد برآید و بمیرد
چون پنج روز بگذشت دود از سر و دماغش چندان برآمد که بمرد پس از دفن هنوز خلایق
بر خاکش حاضر بودند که امیرالمومنین آمده پای بر گورش چنان زد که بشکافته شد
آن مرد برخاسته گفت هر که سخن علی ابن ابیطالب رد کند امر خدا و رسول رد کرده
باشد پس بامر امیرالمومنین بقبر فرو شد و قبر بروی راست شد ـــــ در مصابیح القلوب
مسطور است که روزی امیرالمومنین در رحبه نشسته میگفت منم عبدالله و برادر رسول الله
جز من دعوی برادری رسول نتواند کرد دیگری گدای مردی برخاسته گفت من دعوی
امیغنی میکنم راوی گوید کلوی آن مدعی چنان گرفته شد که در لحظه مرغ روح از
قفس قالبش پرواز کرده در گلخن جهنم آشیان ساخت مولف گوید تعدی مطابق
نقل مذکور واقعه که مشعر بر خارق امیرالمومنین است در حضور فقیر روی داده
و آن اینست که پسر دزی پیش والد فقیر کی آمده گفت یا حضرت در باب معاویه
چه میفرمایید نفشد باصول اتم و بحکم الصوفی لا مذهب له صلح کل مشرب ماست

سایل گفت اگرچه احوال خجسته مآل تو مطابق مقال است اما بحکم وامّا السّائل
فلا تنهر حل اشکال طالبان علامت کمالست متبسم گشته فرمودند
ظاهر از وی تقصیر عظیم صادر شده که هیچ یکی از مومنان پسر خود را موسوم
بمعاویه نمیکرداند یکی از حضار عبد الله نام رفته به پدر خود که موسوم به حاجی صالح
بود گفت امروز بر من ظاهر شد که میر عبد الله مشکین قلم گوشه تشیع دارد نقل
مجلس من در عین بیان کرد پدرش گفت همین لحظه از جانب من رفته بگو که
حاجی صالح میگوید اگر بخانه من پسر متولد شود نامش معاویه کنم انچه پدرش
گفته بود در وقتی که قبله گاهی قدس سره بکتابت مشغول بودند آمده گفت
از بس صاحب تحمل و حوصله بودند و زنی عذر خواهی شده از روی شفقت
و مرحمت که جبلی ذات فایض البرکات بود گفتند فلانی این شیوه خالا تو شان
مردم نیست که نقل نصیحت کسی در پیش کسی نکند انسب انست که ترک این وضع نمائی
للقصود در اثنای نصیحت و موعظه آثار تغیر و جذبه از ایشان ظاهر شدن
گرفت تا بحدی رسید که باهل مجلس نشاستی انقدر اثر کرد که حاضرین را رقت
دست داد پس قلم از دست حق پرست افکنده پرسیدند فرزند در چند ماه متولد
میشود گفتند اکثر مدت حمل ده ماه است و اقل شش ماه فرمودند رفته پدر خود را

بگو اگر با شما در نیازمندگانی کنی ما کلاه فقر بر سر نهاده باشیم دوم از محبت حقیقی
امیر برحق و امام مطلق جانشیم نصرت الله تعالی که در مدت چهار ماه مرغ
روح از قفس قالب آن متعصب پرواز کرده به آشیانی که بر انش معین بود رفت
بعد از استماع خبر فوت او متاسف و متالم گشتند بمرتبه که اشک از دیده حقبین
روان گردید و در اثنای این حال فرمودند این نه طریقه فقر و درویشی است
که از من بظهور آمد بالیستی که در حق او دعای نیک میکردم که یکی از همچنان ائمه
معصومین میشد اما آنچه مقدر شده مبدل نگردد و این بیت بر زبان راندند
بیت در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند ... آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم
منقبت در مصابیح القلوب مسطور است که روزی امیر المومنین نزدیک
بدرخت انار خشکی نشسته بود و جمعی از متابعان در خدمت حاضر بودند فرمود امروز
به شما آیتی بنمایم همچو آیده موسی در بنی اسرائیل حضار مجلس فردوس آئین گفتند
نعم یا امیر المومنین فرمود برین درخت بنگرید چون بدیدند آن درخت فرخنده بخت
در اهتزاز آمده سبزه شده چنان بار و رگردید که هیچ افریده مثلش ندیده بود پس
فرمودان ای مومنان یکیک برخاسته بسم الله گفته انار بار کنید بفرموده
قیام نمودند بعضی از ایشان دست دراز کرده آنار میچیدند و بعضی هر چند دست

مستر ۲

دراز میکردند شاخ بالا میرفت گفتند یا امیر المومنین چرا دست بعضی میرسد
و دست بعضی نه گفت کسانی که محبان اند دست ایشان میرسد و اما که
دشمنانند دست ایشان نمیرسد و فردای قیامت نیز چنین است دوستان
ما در بهشت بر سریرهای مرصع تکیه زده نشسته باشند چون میوه خواهند درخت
سر فرو آرد و ایشان میوه ها برگیرند کما قال الله تعالی و ذللت قطوفها
قطوف فهاتذلیلا و دشمنان در دوزخ با اهل بهشت گویند که افیضوا
علینا من الماء و مما رزقکم الله ایشان در جواب گویند
ان الله حرمهما علی الکافرین یعنی بدرستی که الله تعالی
نعمت بهشت را بر کفار حرام گردانیده است هم در مصابیح القلوب مسطور است
که روزی امام حسن علیه السلام از امیر المومنین انار طلب نمود در وقتیکه آن
حضرت کرم الله وجهه در مسجد نشسته بودند دست بسوی ستون مسجد دراز کرد
شاخی سبز از ستون ظاهر شد چهار انار از وچیده بامام داد فرمود پیش مادر خود
ببر عرض نمودند که یا امیر المومنین این انار از کجاست فرمود از بهشت گفت
تو بران قادری فرمود آری من قسیم نعیم و حسیم جحیمم هم در مصابیح القلوب
از بیره بن عبد الرحمن منقول است که روزی در کوفه نجدمت امیر المومنین رفتم

رو بمن کرده فرمود که دولت مایل اهل و عیال است که در مدینه اند گفتم بلی فرمود بعد
از ادای نماز عشاء بر بام سرای من بیا چون رفتم فرمود چشم بر هم نه نهادم
فرمود بگشا چون گشادم خود را در خدمت امیر بر بام سرای خود در مدینه دیدم
فرمود پیش اهل خود رفته عهد تازه کن من ایشان را دیده بخدمت امیر باز آمدم فرمود
چشم بر هم نه نهادم فرمود بگشا چون گشادم خود را بر بالای سرای امیر المومنین
در کوفه یافتم گفت ای همیره مردم دعوی میکنند که آن شاخره در یک شب
از عراق عرب به هند میرود و او با وجود کفر بران قادر باشد ما با ایمان چرا
قادر نباشیم و بدانکه نزد آصف برخیا یک علم بود از کتاب خدای هو تخت
بلقیس را از شهر سبا که یکماهه راه بود در طرفة العین پیش سلیمان علم آورد
من که وصی خیر المرسلین آم و مرا علم هر چهار کتاب است چرا قادر نباشم
بر انچه خواهم منقبت هم در مصابیح القلوب از ام سلمه رضی الله عنها مرویست
که گفت نزدیک سه نفر از مشرکان عرب آمده گفتند ای محمد تو دعوی
میکنی که از ابراهیم و موسی عیسی فاضلترم و حال انکه ابراهیم خلیل الله بود و موسی
کلیم الله و عیسی روح الله و تو نیستی آنسرور صلی الله علیه وسلم فرمود اگر ابراهیم خلیل
بود من حبیب الله ام و حبیب بهتر است از خلیل و اگر موسی مرطور ناجی سبحانه

بک ۲ کتاب

مکالمه میکردم در لیلة المعراج بر عرش اعظم با حق سبحانه سخن کردم و نود هزار
سخن از اسرار شریعت و طریقت و حقیقت او ختم پس دست های مبارک بر هم
زده بزبان معجز بیان فرمود یا علی دریاب امیر المومنین فی الغور حاضر گردید
آنسرور به بشارت مسرت تمام و سرور مالا کلام بر پیشانی اش بوسه داده پرسید
کجا بودی یا اخی گفت در فلان نخلستان فرمود پیرهن مرا پوشیده باین
سه نفر بر گور یوسف بن کعب رفته دعا کن تا ببرکت دعای تو حق سبحانه
او را زنده گرداند امیر المومنین پیرهن سید المرسلین پوشیده بآن سه نفر بیرون
رفت ام سلمه گوید من نیز باجازت آنسرور رفتم دیدم که امیر المومنین
بر سر گور مدروس مطموس یوسف بن کعب ایستاده گفت ای صاحب
قبر برخیز باذن الله تعالی گور در جنبش آمده بشکافت و پیری از انجا برخاسته
گفت السلام علیک یا وصی خیر المرسلین امیر گفت تو کیستی گفت من یوسف
بن کعب صاحب الاخدود ام سصد سال شد که از دنیا رحلت نموده ام درین
ساعت آوازی بگوش من رسید که تنحی میگوید ای یوسف برخیز از برای
تصدیق خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آن مشرکان بیکدگر نگریسته گفتند
مبادا فریبش بدانند که بسبب خواهش ما محمد را چنین معجزه ظاهر شد پس گفتند یا علی بگو

تا بقلم

تا بمقام خود باز رود امیر گفت ای یوسف بخواب که قیامت نزدیک است
او بقبر فرو رفت و گور بروی خود بخود راست شد منقبت در جلد هشتم
روضة الصفا مسطور است در حدود بابل نهریست که امیر المومنین کرم الله
وجهه بهر یکی از آهالی چیزی مقرر ساخته که در هر سالی براه خدا بدهند اگر وجه
مقرری داده نداد آب در جوی ها الیشان میرود والا انقطاع می یابد منقبت
در تفسیر امام حسن عسکری رضوان الله علیه و آله وسلم مسطور است که روزی
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم روی بسوی اصحاب مستطاب کرده فرمود کدام بنجا
یکی از شما دوش هزار و هفتصد درم قرض مومنی داده نموده امیر المومنین گفت یا رسول الله
من ادا نموده ام جبرئیل مرا از اینمعنی خبر داد و یا اخی منافقی مومن را میرنجانید
چون چشم موسی برمن افتاد گفت یا علی نفرین بر من کن که این مرد هزار و هفتصد
درم قرض برمن دارد و من درویش بی استطاعتم از وی درخواهد که مرا
مهلت دهد گفتم نخواهم که او را برمن منتی باشد از حق تعالی نخواهم تا کار تو بساز
پس روی بسوی آسمان کرده گفتم خداوندا بحق محمد و آل محمد دام این مومن
او اکنون دیدم که در آسمان گشاده شد و آواز برآمد یا ابا الحسن این مرد را بگو که
دست بر زمین برد و هر چه بدستش آید بردارد که حق تعالی از برای خاطر تو ذخیره کرد

گفت یا رسول الله دوش چیزی نیافتم دیدم

اعداد از زمین چند سنگ ریزه و کلوخ برگرفت حق تعالی اعزاز سرخ گردانید گفتم
دین خود را ادا کن و باقی قرات خواجه کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
گفت یا امنی مرا جبرئیل علیه السلام خبر داد که چون هزار نوبت هزار و هفتصد را هزار
و هفتصد ضرب کنند عدد آن کس نداند بجز خدا یعنی بدان عدد کوشکها و معاهها در بهشت
و اضعاف آن قدیم و عبید به علی ابن ابیطالب حق سبحانه کرامت کرد
هم در تفسیر مذکور مسطور است که امیر المومنین در مسجد کوفه با اصحاب استطاب خود
نشسته بود یکی آمده گفت تعجب میکنم ازین دنیا نزد کیرانست و در دست شما نیست
فرمود تو نپنداری که ما دنیا میخواهیم و طالب دنیا نیستیم هذا بس دست دراز کرده مشتی
سنگ ریزه برگرفت فی الحال بدست حق پرستش گوهرهای قیمتی شد انگاه فرمود
اگر خواستی چنین بودی پس از دست فرو ریخت بدستور سابق سنگ ریزه شد
در راحت القلوب ملفوظ شیخ فرید شکر گنج قدس الله سره مسطور است که روزی
جهودی چند از روی تمسخر گدائی را پیش امیر المومنین فرستاده گفتند شاه مردان
شیر یزدان می آید رفته ازوی سوال کن چون درویش در پیش آمده اطهار غرور
فاقه نمود امیر المومنین هر چند در خود تفحص نمود چیزی نیافت از صفای بطون برارادت
مذمومه جهودان منزه گشته دست سایل را بدست خود گرفته دو مرتبه درود خوانده دست گفت

مشت بر بند آن درویش نظر بوده قیام نموده در پیش جهودان رفت پرسیدند که شاه
مردان بتو چه داد گفت هیچ نداد اما ده بار درود بر کف دست من خوانده
بدمید و گفت مشت بر بند جهودان خندان شده گفتند که مشت و اکن چون
درویش دست بگشاده دینار سرخ در مشت بود بعد از مشاهده این نوع
خارق غریب جمعی از آن جهود اسلام آوردند کما سیجیء الحمد لله علی دین الاسلام
منقبت در عیون للرضا از امام علی موسی رضا رضوان الله علیه منقول است که در
بحث نصاری جمعی از قریش نزد النبی صلی الله علیه و آله یا امیر المومنین و سلم
مسالت نمودند که مردگان ایشان را زنده گرداند النبی و یا امیر المومنین علی
گفت یا اخی با این قوم برمقابر ایشان رفته ندا کن بنام جماعتی که ایشان الساعه
زنده گی انها دارند و با واز بلند بگو ای فلان و فلان میگوید مر شما را رسول خدا
برخیزید باذن الله تعالی تو چون امیر آمده ندا کرد مردها از خاک برخاسته
زبان به نعت و منقبت سید المرسلین و امیر المومنین گشودند حضرت مولانا
عبد الرحمن جامی قدس سره السامی میفرماید نخل ای خیاب سجده گاهی عرش
اعظم آمده آستانت برتر از فیروزه طارم آمده تا که در باب تو نازل
شد علی بابها در کعبت در باب دین باب عظم آمده در که عالیت کو فاتح

باب کبریاست ۞ کنز شرف بالاتر از ایوان اعظم آمده ۞ بر امید آنکه
یابد بار در دیوان تو ۞ چرخ صدره بر درت با قامت خم آمده ۞ بهر احیای
ممات انفاس جان افزای تو ۞ روح پرور چون دم عیسی بریم آمده
منقبت در زهرة الریاض وکفایت المومنین مسطور است که علام سیابی بملازمت
شاه ولایت پناه آمده گفت یا امیر المومنین روزی باستیلای هوای نفس
از مال غیر چیزی دزدیده ام میخواهم بر من اجرای حکم شرع کنی و مرا ازین عصیان
بهدین جهان پاک سازی فرمود انچه دران تصرف نموده ازمان شاید
انصاب نباشد گفت بچه نصاب میرسید چون سه نوبت اقرار نمودند
انحضرت بقطع یدش اشاره فرمود یکی از خدام کرام دست راستش ببرید
آن غلام دست بریده را از دست برداشته از مجلس بیرون آمده و قطرات
خون از دستش میچکید درین حین عبد الله بن عباس رضی الله عنه با دو سه راه
ملاقی شده پرسید دست تو کرا قطع نمود گفت امیر المومنین و وصی سید المرسلین
پیشوای سفید رویان و مولای انس و جان غالب کل غالب علی ابن
ابیطالب ابن عباس گفت انحضرت دست تو بریده تو مدح و ثنای او میگوئی
ای غلام فرخنده فرجام چگونه مدح و منقبتش نگویم که محبت او بگوشت و خون

من آمیزش نافیه و دست مرا بحق قطع نموده و به باطل ابن عباس بخدمت
امیر المومنین رسیده انچه از و استماع نموده بود بر سبیل تفصیل بدرود عرض
رسانید برایان کوهرفشان فرمودای برادر ما را دوستان باشند اگر در وادی
محبت ما ایشان را پاره پاره سازید غیر از محبت ما در دل ایشان خطره خطور نکند ناحق
دوستان داریم که اگر از شفقت تمام عسل در کلوی ایشان ریزیم خبر عداوت
ما بر خاطر ایشان خطور نکند آنگاه روی بسوی امام حسن علیه السلام کرده
فرمود هر دو آن غلام را بیار آنرا امام عالی مقام حسن فرموده باز آورد
انگاه فرمود من دست تو بریدم و تو مدح و ثنای من بگوئی غلام از روی
عجز و نیاز گفت بمولفه من که باشم ثنای تو گویم که خدا و رسول گفت
ثنات آن حضرت دست بریده است بدست حقیرت گرفته بر موضعی
که قطع شده بود نهاد و ردای مبارک بالایش افکنده سوره فاتحه خواند
دم روح افزا بر و مید فی الفور دستش درست شد چنانکه هرگز نه بریده بودند
و قدوه ابرار شیخ عطار در منطق الطیر نیز از یمینی خبر میدهد ـــ از دم
عیسی کسی کز زنده خاست ـــ او بدم دست بریده کرد راست ـــ و محب ما
صبیی ملا حسن سلیمی رحمة الله علیه در دیوان خود این قصه بر سبیل حکایت

منظومه ساخته مصنف در زهرة الریاض و احسن الکبار از مشیم بمار یوست

که روزی در بلده کوفه بملازمت سامی آن امیر نامی حاضر بودم و جماعتی

از اصحاب کبار نیز بودند که مردی قبای خز پوشیده و عمامه زرد بر سر

بسته و شمشیر بلمی حمایل کرده آمد و گفت کدام مکیت از شما که در رزم گاه

شجاعت به عمر خود روی بفرار ننمودن و عمامه شجاعت بر سر بسته و دولت

در بیت الله شده و در اخلاق حمیده بمقام اعلی رسیده و محمد مصطفی را

در جمیع غزوات نصرت کرده و عمر و عنتر را از پای افکنده و در خیبر

بیک حمله کنده امیر المومنین کرم الله وجهه فرمود منم یا سعید بن الفضل

بن الربیع منم انکس بپرس انچه میخواهی منم ملجاء و ماب اندر مکیان

و مثمان و مرحب خستم دلان و اسیران منم که بلای عظیم بر من آید و بحکم

ان الله یحب الصابرین تحمل و شکیبای کنم منم که در توریت

و انجیل و زبور و فرقان وصف من مسطور است منم قاف و القرآن

المجید منم صراط المستقیم آعرابی گفت بمار سیده که تو وصی رسول خدا چنین

و مقتدای اولیای حکم آسمان و زمین بعد از سید المرسلین تر اباشد فرمود بلی

سوال کن انچه در دل داری گفت من رسولم از جانب سمت بزیارت مرد

مردکه ایشان را عصیمه خوانند و کشته آورده ام که در کشنده وی اختلاف افتاد
اکرویرا زنده کردانی بتحقیق دانم وصی رسول خدای و در دعوی خود بلی ریائی
میتیم گوید امیر المومنین مرا فرمود بر اشتری بنشین و در کوچه و محلهای اکن که
هر کس مشاهده کند انچه حق سبحانه تعالی به علی ابن ابیطالب کرامت کرده فردا نجف
حاضر آید نفر موده قیام نمودم روز دیکر نماز بامداد کذارده رو بصحرا نهاده و اهل کوفه
در رکاب استطاب چون بموضعی که مقرر کرده بود رسید فرمود اعرابی و جنازه را
حاضر آرند چون آوردند سر جنازه برداشتند جوانی دیدند از کثرت زخم تیغ پاره پاره
کشته سرش بجائی و پایش بجائی پرسید چند روز است که این را کشته اند اعرابی
کفت مدت چهل و کیر روز است فرمود طلب خون که میکند کفت پنجاه کس اند از قوم
این فرمودند کشته نامش حریث بن خسانست که دختر خود باین داده بود
این جوان دخترش را رها کرده خواستکاری زن دیکر کرد بنابرین
کشت اعرابی کفت یا امیر المومنین صورت واقعه بقراست چنین است
که میفرمای اما بدین راضی نشوم تا زنده کردانی آنکاه روی بسوی اهل کوفه
کرده فرمود ای اهل کوفه بفرزندی اسرائیل بزرکتر کسی نیست نزد الله تعالی از وصی
خاتم انبیا چنانکه جمعی از بنی اسرائیل عصوی از ان پیغمبر بر کشته زنده کرد

از کشتن او کشته بود حق سبحانه او را زنده ساخت من نیز از اعضای
خود بریده زنم که فاضلتر است از انچه بنی اسرائیل بران کشته زدند
پس پای راست خود بران کشته زده فرمود که قم باذن الله مالاکه بن حنظله
بن عیشان به قدرت الهی آن جوان زنده شده لبیک لبیک یا حجة الله
فی الایام و للضرب بالفضل فی الانام بعد رسول الله علیه السلام امیر المومنین
فرمود ترا کدام کس کشته بود گفت عم من حریث بن جشان چون این واقعه
غیبیه خلایق را مشاهده شد بآواز بلند زبان به مدح و منقبت امیر المومنین
کشودند پس فرمود ای اعرابی برو و قوم خود را خبر کنید از انچه
به چشم خود دیدید گفتند یا امیر المومنین عهد بحق بستیم تا زنده باشیم از ملازمت
تو جدا نگردیم هر دو نفر در خدمت کسب فیوض مینمودند تا در حرب صفین
بدرجه شهادت رسیدند مولف گوید آن هر دو تن در خدمت امیر المومنین
سرفراز و ممتاز بودند و مضمون این غزل بی بدل که از واردات فیض
آیات قدوة المحققین شاه طیب قدس سره که از جانب والده به چهار واسطه
جد فقیر است بزبان نیازمند به لسان اعجاز اظهار اخلاص و اعتقاد مینمود
غزل یا علی حب تست در دل ما ۞ غیر ازین هیچ نیست حاصل ما بحق تعالی

چو خلق ما سیکرد ؛ تخم مهر تو کاشت در دل ما ؛ جاودان خاک آستانه تست

مسکن مستغرقه منزل ما ؛ دست از دامنت رها نکنم ؛ جان نکرد و زغیر مشکل ما

هر چه خواهی بگفت کو رحمد ؛ دشمن جاهل مجادل ما ؛ گرچه ما ناقصیم با جیدیم

لطف تو کامل تکمل ما ؛ هست طیب ز نسل آل علی ؛ کی بود هرگز خبیث قابل ما

هم در احسن الکبار از انس بن مالک مرویست که در نواحی دمشق

دیری بود هندف نام از انجا بساطی برای رسول صلی الله علیه وسلم آوردند

انحضرت مر ابطلب عمر و عثمان و ابو بکر و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن

فرستاد چون صحابه مذکوره حاضر آمدند آن بساط را آنحضرت بستر انید خبه مرتضی

علی فرمود تا شمس مراد دیگر از انیز امر نمود و با امیر المومنین گفت یا اخی بادر اکبوا این بساط را

بردارد بفرمود ه امیر با د بساط را برداشته بمنبر برد پس گفت فرد نه فرد نهاد یاران آن ندانند

که این کدام موضع است گفتند نه برد زخار اصحاب کهف آمده ایم که حق سبحانه در قران مجید

میفرماید ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من ایاتنا عجبا

پس گفت برخیزید و سلام کنید یکبک برخاسته بر اصحاب کهف سلام کردند هیچ کس را جواب

سلام ندادند چون امیر المومنین برخاست تقدیم کرده گفتند السلام علیک یا امیر

المومنین فرمود ای اصحاب کهف اصحاب رسول سلام کردند چرا انیشان را جواب

سلام ندادید و من در سلام سبقت نمودید گفتند ما سلام نکنم و جواب ندهم
مگر به نبی و یا وصی و تو وصی محمدی و تو و فاطمه و حسنین آل طه و یسین
ایزد حق سبحانه در قرآن مجید میفرماید سلام علی آل یاسین
و ما بندگان اویم ما را فرمان وی بجای باید آورد و بطاعت او العین
واجب است بحکم خدا و رسول از بهر آن تو سلام و کلام کردیم اصحاب یکدیگر
خاموش گشته نگاه کردند بعد ازان امیر المومنین گفت هر کدام بجای خود
نشیند نشستم امیر باد فرمود بساط بردارند برداشته در هوا برد بعد ساعتی
نصر بود امیر المومنین بر زمین نهاد امیر المومنین فرود آمده پای بر زمین زد
چشمه آب شیرین ظاهر شد وضو ساخته اصحاب را نیز فرمود وضو سازید که ما
رسول الله تعالی یک رکعت نماز صبح میگذاریم انگاه باد بموجب اشارت با
بشارت امیر بساط را برداشته در هوا برد بعد از ساعتی گفت فرود نه چون فرود
نهاد در مسجد رسول خود را یافتیم و حالیکه از نماز صبح یک رکعت گذارده بود
رکعت دیگر با رسول گذاردیم چون از نماز فارغ شده فرمودای انس تو مرا
خبر موی یا من ترا خبر دهم گفتم یا سید المرسلین سخن از لفظ تو خوشتر ایست
پس قصه گذشته چنان بیان نمود که یا ما نمود و از اصحاب بساط منقول است

منقولست زمانیکه بساط را برمیداشت آنقدر بلندی بردکه آواز ملایکه
آسمان می شنیدیم که لعنت بردشمنان آل محمد آلسلام لا تنقض
فاسم کاهی گوید بت ضیارا ساخت مرکب جانب اصحاب کهف آمد
بلی همچون سلیمان بود او را باد فرمان برو منقصت هم در احسن الکبار
از امام رضا علیه التحیة والثنا مرویست که روزی در مدینه ابو صمصام عیسی
برناقه سواره پیش رسول آمده گفت کدام کس از شما دعوی نبوت میکند
سلمان فارسی گفت ای اعرابی نمی بینی صاحب وجهه الانوار زیرا که همچو ماه شب چهارده
می تابد و مولا و مقتدای هر دو سرا است اعرابی روی بسوی السرور کرده
گفت اگر تو پیغمبری بگو قیامت کی خواهد شد و باران کی آید و چه در شکم ناقه
من است و فردا چه کسب کنم و کجا بمیرم صاحب وما ینطق عن الهوی
خاموش گشت فی الحال این آیه آورد قوله تعالی عنده علم
الساعة وینزل الغیث ویعلم الارحام وما تدری
نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض
تموت ان الله علیم خبیر ابو صمصام گفت دست دراز کن
که با تو بیعت اسلام کنم و تحقیق خبر دارم تعالی خدای نیست و تو رسول اوی السرور

ای ابو صمصام بشناد ناقه پشت سرخ شکم سیاه چشم سفید پر از ظرائف
یمن و نقدی حجاز از تو بر ذمه من است و با امیر المومنین قرمود با اخی
بنویس تمسکی باین مضمون امیر نوشت بسم الله الرحمن الرحیم و معروف
شد رسول خدا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
در صحت نفس و کمال عقل و جواز امور که بر ذمه من است از ابی صمصام عنسی
هشتاد و نه ناقه پشت سرخ شکم سیاه سفید چشم پر از ظرائف یمن و نقد حجاز
و جمعی از اصحاب را بر خود گواه گرفت ابو صمصام حجت گرفته نزد قبیله خود رفت
و قبیله اش نیز ایمان آوردند چون بعد از چند گاه از برای طلب قرض
بمدینه مراجعت نمود رسول صلی الله علیه و اله سلم بجوار حق شتافته بود گفت
وصی پیغمبر کیست که دین پیغمبر ادا کند زیرا که بر وصی ادای دین واجب است
مردم حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه را نشان دادند پیش او رفته
وجه دین طلب نمود و تمسکی که بخط امیر المومنین با خود داشت ظاهر
کرد ابو بکر رضی عنه گفت دعوی چیزی میکنی که در عقل نگنجد و الا رسول
وفات یافت نه زر گذاشت و نه سیم الا دلدل و دراعه فاصله که ابرا
علی بن ابی طالب متصرف شده ابو صمصام گفت رسول مرا خبر داده

که وصی منم

که وصی من ملّه این دین ادا خواهد کرد سلمان دست بالای صمصام گرفته بدر حجره امیر
المومنین آورده و در جواب فرمود ای سلمان با تو ابو صمصام است ابو صمصام کفت
این کنیت که مرا دتر از عقب در بنام میخواند سلمان کفت ابو صمصام این وصیی
نبی است بحکم تفویض قرآنی و احادیث سبحانی این آنست که رسول کفت
أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ عَلِيٌّ بَابُهَا و حدیث دیکر انت منی بمنزله
هارون من موسی حدیث دیکر علی خیر البشر من ابی
فقد کفر و این آنست که افتاب فرو رفته را از برای او و اپس
آوردند تا نماز شر فوت نشود و این آنست که در صحن مسجد سید ابرار بحضور صغار
و کبار مهاجر و انصار افتاب هفتبار بر وی سلام کرد و این آنست که بدو قبیله
با رسول نماز کذارده و دو بیعت با رسول است یکی بیعت عقبه و یکی بتجره
و در هیچ بیعت تخلف نکرد و این آنست که معدن جواهر آل رسول و زوج بتول
این آنست که رسول فرمود اکر علی نبودی فاطمه را کفوی نبودی این آنست
که حق تعالی در حق وی فرموده قوله تعالی أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ
كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ و نیز در شان او فرموده
قَوْلُهُ تَعَالَى أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ

الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی
سبیل الله لا یستوون عند الله و نیز فرموده قوله تعالی
لهم لسان صدق علیا و این آنست که خدا تعالی روز
غدیر خم در حق او این آیه کریمه فرستاده قوله تعالی یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک و نیز در مباهله نفس حبیب خود فرموده
قوله تعالی انفسنا و انفسکم و این آنست که در حق او فرموده
قوله تعالی لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة
و اصحاب الجنة هم الفائزون و نیز در شان او و اهل او فرموده
قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و این آنست که در وقت رکوع انگشتری بسایل داده و این آیته در شانش
نازل شد قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله الآیة همچنین سلمان مناقب
و فضایل بیان نمود تا آنکه رخصت شاه اولیا بدرون حجره در آمدند
ابو همصام بعد از سلام طلب دین کرد امیر فرمود در مدینه منادی کنند که
هر که میخواهد کذارون دین رسول به بیند علی الصباح بیرون مدینه حاضر شود
روز دیگر امیر المومنین با فرزندان و احباب خود از شهر برآمده کلمه کونس

امام حسن رضی الله عنه گفته بابی صمصام فرمود با پسر من نزدیک آن طل ریک
برو که دین تو انجا اداشود ابی صمصام با امام حسن میرفت و خلق نظاره میکردند
و منافقان بیکدیگر اشاره کردند که طل ریک چه حاصل خواهد شد چون رسیدند
امام حسن دو رکعت نماز گذارده کلمه چند گفته عصای رسول بر طل ریک زد
طل بشگافت و سنگی سفید از ان ظاهر شد که در و دو سطر از نور مرقوم بود
سطر اول لا اله الا الله محمد رسول الله در دوم سطر لا
اله الا الله علی ولی الله پس امام حسن عصا بر آن سنگ زد
سنگ شگافته مهار ناقه پدید آمد امام فرمود بگیر ابو صمصام مهار شتر میکشید و میرفت
ناقه بآن کیفیت که مذکور شد بیرون آمد ندان ناقه را کشیده پیش امیر المومنین
آورد امیر فرمود دین رسول او داشت گفت بلی امیر خط از وی گرفته بامام
حسن سپرده وصیت کرد که چون مرا وفات رسد در کفن من بنه و گفت ای قوم
بدانید و آگاه باشید رسول خدا مرا خبر داد بود که حق تعالی این ناقه را دو هزار
سال پیش از ناقه صالح درین سنگ آفریده تا حسن سلمی گوید تا وی کرده معجز او
فرض رسول خدا فرض رسول خدا کرده معجز او عهد نبی را وفا غیر علی
کس نکرد غیر علی کس نکرد عهد نبی را وفا

در احسن الکبار

مهم از امام جعفر صادق رضی الله

علمه مروی است که امیرالمومنین را احال چند بود از بنی مخزوم یعنی با حباهای مطلب
جوانی از ایشان وفات یافت برادرش آمده گفت یا امیرالمومنین
برادرم از دنیا رحلت کرد من از معارفش سخت محزونم فرمود میخواهی او را ببینی
گفت بلی فرمود قبرش کجاست چون نشان داد بر سر قبرش رسیده پای
بر گور زد آوازی برآمد بزبان کردی امیر فرمود ای فلان تو از عرب بودی
چرا کردی حرف میزنی گفت بواسطه آنکه بر طبق متابعت شما بودم
از اینجهة بعد از فوت تغیر در زبان من رفته — هم در احسن الکبار
از امام جعفر صادق رضوان الله علیه مرویست که روزی امیرالمومنین
در ایام خلافت صوری خود بازار کوفه میگذشت جهودی را دید دست بر سر
زده میگوید ای مسلمانان بر طریق جاهل عمل میکنند و شیوه اسلام مرعی
نمیدارید امیر گفت ای جهود تو را چه محنت پیش آمده گفت من مرد بزاز کارم
و مرا شصت دراز کوش پر از امتعه و اقمشه بود چون از رباط این کدشتم
قطاع طریق بر دند امیر فرمود خاطر جمع دار که مال تو نخواهد رفت و
به قنبر اشارت نمود که برود لدکل زین کن چون کر و سوار شده قنبر واصبغ بنانه را
گفت جهود را پیش پیش من ببرید میرفتند تا بموضع که مال گم شده بود بسر

نسلم

نسبت مصرعه خطی کشیده با ایشان فرمود میان این خط درآیند و بیرون
بیایید که جز شما را میسر نباید پس دلدل را بجولان درآورده گفت والله ای
جنیان اگر در از کوشان این جهود نه بند عهدی که میان من و شما است شکسته شود
بذوالفقار پاره پاره سازم جنیان یکبار او از برآوردند که یا وصی سید المرسلین
ما فرمان بردار خدا و رسول و مطیع تو ایم از تقصیر ما درگذر و شصت در از
گوش بهمان نارسایی کم و کاست و نقصان پیدا شد امیر المومنین بجهود حواله نمود
گفت مال تو برجاست جهود گفت بلی آن جهود بکوفه آمده بخدمت
امیر المومنین عرض نمود که نام تو و نام رسول و نام پسران تو در توریت
چنین فرموده ام رسول در توریت طالب لالست و نام من ایلیا و نام وصی
آن من بصیر و شقیق جهود تصدیق نموده و گفت اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد انک وصی رسول الله و اعلم و احکم
از امام جعفر صادق رضوان الله علیه منقول است که روزی بعد از وفات
سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات سلمان فارسی بخدمت
سیده النساء علیها التحیه و الثنا از مدینه بیت الحزن بقیع رفت سیده النساء
پرسید اهل مدینه را بعد از فوت پدر من چون دیدی گفت در داد و ستد

خرید و فروخت مشغول اند فرمود ای زنه دلی که با زوج من دارند می پرسم گفت
بظاهر اظهار محبت و مودت میکنند حال باطن ایشان را خدا نیکو میداند گفت
ای سلمان ما بخدای که آدمیان را از خاک و باد و آب و آتش آفریده
دانه شکافته انتمار پدید آورد و هیچ آفریده نیست که دشمنان ما را در علم آخرت
با قبیح وجهی نه بینند و هیچ از دوستان ما نمیرد که او را خلق اولین و
آخرین با حسن صورتی نه بینند ای سلمان از شوهرم نشنیدی که فرموده
هر که دعوی دوستی ما کند باید که جلباب فقر تازه کند سلمان گوید یا دین
مکالمه بودیم که امام المشارق و المغارب آمد و هر چه میان من و سیده
النساء مذکور شده بود لفظ بالفظ بیان نموده فرمود ای سلمان همراه من بیا
رد آن شدم چون از مدینه بیرون شدم از خندق بگذشتم روی مبارک خود
بر روی من افکنده فرمود چشم بر هم نه و با ما بیا چون نفر موده قیام نمودم
بعد از زمانی از روی من واپس کرفته فرمود چشم بکشا چون کشادم صفاد مرو
بنظر در آمد و فطانی انجا بچه نهاده تردد می شده سلام کرد او در جواب
گفت علیک السلام یا امیر المومنین بار دویم سلام کرد و گفت
علیک السلام یا وصی خیر المرسلین پس فرمود از مرا چه دریں ویرانه

مسکن ساخته که اینجا نه آبست و نه دانه قطان بزبان فصیح گفت

بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان

محمدا عبده و رسوله و اشهد ان علیا ولیه

که چون گرسنه شدم بر دشمنان تو لعنت کنم سیر و سیراب گردم پس

امیر المومنین بگام مراجعت فرمود ای سلمان فرزه جنت و دیدار یاد

موالیان و محبان مرا و همچنانکه رفته بودیم بمدینه باز آمدیم

و هم در الکبار از امام جعفر صادق رضوان الله علیه مرویست که روزی امیر المومنین

در زمین بابل کلمه دیدافتاده پرسید ای جمجمه تو کیستی گفت من فلان بن فلان

ملک فلان ولایت بودم امیر فرمود من علی مرتضی ام و وصی محمد مصطفی یا ما

تکلم کن انچه در حیات دیدی و بعمل آوردی کله در سخن آمده احوال خود

از اول تا آخر عمر انچه از خیر و شر گذشته بود یک بیک عرض نمود و دران

موضع که کله با امیر مکالمه کرده مسجدی ساخته بنی بر مسجد جمجمه گردانیده اند و دران

سرزمین انقدر استجابت یافته که خلق الله رفته مکالمه کرده مسجد ساخته نماز میکنند

و از قاضی الحاجات حاجت مسئلت مینمایند

و هم در کتاب مذکور از عثمان

سنجری منقول است که جماعتی از اهل خراسان گفتند که امیر داود پدر

سلطان الب ارسلان پرسید ابو علی بن عبد الله بن علی بن عبد الله العلوی
نهمتی نهاون او را محبوس ساخته صد هزار دینار گرفت و رنجه مینمود شبی داود
امیر المومنین را در خواب دید که شیشه پر از کافور بدو داده گفت ابو علی را
رها کن که فرزندش است و انچه ازوی گرفته واپس ده چون بیدار شد
واقعه مذکوره فراموش کرد شب دیگر بخواب دید امیر بر اسپی نشسته
شمشیر کشیده میگوید بتو نگفته بودم که سید ابو علی فرزندش است او را
رها کن و چهار کس که موکل سید ابو علی بودند سر از تن انها به شمشیر جدا کرده
طبانچه بر روی داد و زر که نیمه ریش او افتاده دو تنش گرفت چون بیدار
شد ابو علی را رها کرده مالش را بوی داد و فرزندان موکلان را خوانده
حال پدران ایشان پرسید گفتند در خانه که سید ابو علی محبوس بود
امشب کسی سر انها را از تن جدا ساخت داود گفت این خوالبت که
من دیده ام و آن راست شده و خواب را شرح کرد ... هم در احسن
الکبار از ابی الزبیر منقول است که از جابر بن عبد الله انصاری پرسیدم
از امیر المومنین هیچ خارقی یاد داری گفت روزی ما چهل تن از صحابه
در خدمتش میرفتیم گفت شما بروید من در زیر این درخت کنار دو رکعت

نماز میگزارم

نماز میگذارم چون روان شدم به نماز مشغول شد والله دیدم درخت را
که همراهی کرد با او در رکوع و سجود و ما در تعجب مانده ایستادیم تا فارغ
شده گفت اللهم صل علی محمد و آل محمد شاخ های درخت
نیز درود میخواندند پس گفت اللهم العن مبغض محمد و آل محمد
وارحم لشیعة محمد و آل محمد شاخهای جمله گفتند
هم در احسن الکبار از حارث اعور همدانی منقول است که یا امیر المومنین
کرم الله وجهه بسافور میرفتم بدرختی رسیدم که خشک شده بود امیر دست
بآن درخت زده گفت سبز شو چنانکه ثمر بر تو باشد والله اندرخت سبز شده
امرود بار آورد و من از آن خوردم و هر چند که خواستم چیدم چون روز دیگر
اندرخت را دیدم همان طور سبز بود و میوه داشت هم در احسن الکبار
از حارث منقول است که روزی امیر المومنین کرم وجهه بر منبر کوفه خطبه میخواند
ناگاه نظرش بر زاویه افتاد فنبر را گفت برو و آنچه درین زاویه است پیش
من آر فنبر نزدیک زاویه رفت ماری دید بغایت کلان و مهیب بر گرفت مار
از دستش جسته بر منبر برآمده دهن در گوش آنحضرت نهاده حرفی گفته باز گشته
غایب شد امیر المومنین ساعتی اندیشه کرده بگریست مردم تعجب کردند و سبب

عجب مدارید ای مردمان گفتند چون عجب نداریم که این مجلس واقعه غریبه
مشاهده کردیم فرمود این مار بار سول بیعت کرده بود و بانقیاد و طاعت
و چون من وصی رسولم از آن رو مطیع و منقاد من است و افسوس بر شما ادمیان
طاعت من بعض میکنید و ببعض نه شرمی بدارید که برابر ماری نمیتوانید شد
ـــ هم در احسن الکبار از حارث منقول است که روز جمعه امیر المومنین
بر منبر کوفه خطبه میخواند ناگاه ثعبانی که سرش چون سر شتر بود از در مسجد در آمده
روان شده بر پایه منبر رفته خود را دراز کرده بگوش امیر المومنین حرفی
چند گفت و امیر بلعنتش جواب داد جمعی گمان بر خارق کردند و بعضی
منسوب بتحیر فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث بر جن و انس آن
و من که وصی اویم محاکمه میکنم میان جن و انس و این از دانا قاضی قوم جن
بود و خصومتی میان ایشان بهم رسیده چنانکه خونریزی بسیار شد و نبود انستم حکم
چیست من بلغت ایشان حکم حق یاد کردم مولف گوید از امروز آن باب را باب الثعبان
نام شد و در محمدیه بزعم امیر المومنین در اجافیل بسته باب الفیل نام کردند امامردم همان
باب الثعبان میگفتند ـــ هم در احسن الکبار از حارث منقول است که روزی
امیر المومنین در گورستان بنی اسد ایستاده بود ناگاه شتری بطرفش آمد

حضار از تشنج

حضار از هیبتش متوهم شدند امیر امر بسکوت ایشان نموده شیر آمده سر بپای
امیر نهاده تضرع و زاری آغاز نهاد امیر دست بر سرش کرد انیده نعمت
باز کرد بفضل خدا تعالی و من بعد این سخن را از من جمیع سماع برسان شیر
الحاج نموده باز گشت سنت هم در احسن الکبار از موسی بن محمد العابد منقولست
که برادر ایام طفولیت روزی پدر بر دوش برداشته جهت طواف مرقد منور
حضرت امیر المومنین میبرد در اثنای راه دیدم شیری را که دستش مجروح بود
نیز متوجه آنمقام است ظاهرا ملهم شده که دست خود بتربت حضرت امیر
المومنین رساند پس شیر دست مجروح را بمرقد مبارک مالید شفا یافته باز گردید
هم در احسن الکبار از ابن نواب منقولست که خالد بن عبد الملک
مروانی که حاکم شام بود مرا نامه نوشته طلبید که سب امیر کنم من برا ینمعنی
اطلاع یافته گریختم و ابن صفوان که از عمر زندان ابی خلفا بود از من طلب
مرکب نمود که بپیش خالد رفته امیر را ناسزا گوید چون ندادم چهار میل پیاده
رفته بمدینه رفت و بموافقت خالد بر منبر برآمده رو بقبله کرده شروع در سب
نموده گفت خداوندا محض از برای محبت تو و رسول تو و از برای طلب خوشنودی
عثمان رضی الله عنه سب میکنم و رسول علی را نمیدانست مگر جائی را و

گوید مردی در مسجد نشسته بود خواب بر وغلبه کرد دید که قبر رسول صلی الله علیه
واله وسلم از هم باز رفته کفنی از انجا بر آمده گفت اگر دروغ گوی لعنت خدا
بر تو باد و خدا ترا کور کناد این صفوان نابینا از منبر فرود آمده و پسر خود را گفت
بر خیز و خبری بده تا گریه بر ان کنم پسرش چون از مسجد بیرون آورد از پسر پرسید
بلائی بمردم رسیده یا ظلمی پیدا شده گفت این خبر ای تست که بر منبر رسول صلی الله
علیه واله وسلم دروغ نفسی و ا انت کسی کردی که دوستی او بحکم خدا و رسول
بر همه مومنان فرض است و او تا آخر عمر کور بود که هیچ نمیدید [illegible] هم در
در احسن الکبار از حسین بن عبد الرحیم تمار منقول است که روزی از مجلس
یکی از فقهای هامش سلیمان شادکانی رفتیم سلیمان گفت از کجای آی
گفتم از مجلس فلان فقیه گفت چه مذکور بود گفتم بعضی از مناقب امیر المومنین
گفت والله تو بیان کنم فضیلتی از فضایل امیر که قریشی نشنیدم که میگفت در
زمان عمر بن الخطاب گورستان بقیع در جنبش آمده بود و اهل مدینه بفریاد آمدند
عمر رضی الله عنه از مدینه بیرون آمد و خلق با وی تا او عاکنند بانند که خدا تعالی
قبور را از جنبش ساکن کند هر روز زیاده تر میشد تا نزدیکی دیوارهای شهر رسید
اهل مدینه از روی اضطرار و اضطراب مقرر نمودند که از مواطن خود

برآیند پس عمر با جماعتی از اصحاب پیش امیر المومنین آمده گفت یا ابا الحسن زلزله
پیدا شده بنا برین شهر ویران میشود مستعد یک توجه از تو در کار است علم را
امیر المومنین فرمود صد کس از اصحاب رسول حاضر شوند حاضر آمدند امیر از آن
صد کس ده نفر مثل سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و عمار یاسر و مقداد و غیره
را برگزیده با خود داشت و اهل مدینه نیز موافقت کردند چون بمیان بقیع
رسید پای بر زمین زده گفت یا مالک مالک مالک ترا چه بوده است
از زلزله ساکن شد و مردم از دغدغه جلای وطن فارغ شده دعا کردند
پس فرمود به تحقیق برادرم محمد مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم مرا ازین جمعیت
و استغاثه مردم و زلزله خبر داده بود از حضرت آیمه معصومین علیهم السلام
منقول است که سوره اذا زلزله بحسب تاویل مشعر برین قضیه الیست قوله تعالی
وقال الانسان مالها انسان عبارت از علی بن ابیطالب است
که چون زلزله شود انسان بزمین گوید مالک مالک مالک مالک منقبت.

در احسن الکبار مسطور است که در زمان خلافت قدوه اصحاب حضرت عمر بن الخطاب
ابی عبد الله انصاری وفات یافت و مبلغ هشتاد هزار دینار از و ترکه ماند و پسر
سه ساله عورتش به مقتضای بشریت و جوانی شوهر دیگر کرد چون پسر دو ساله

به تکلیفات عقلی و شرعی یافت روزی دید که مادرش پاره درم بدامن شوهر
میریزد گفت لا تستحی من الله یعنی شرم نمیداری از خدای عز و جل که مال
مرا بغیر میدهی عورت چون دانست که عیش بر و منغص خواهد شد به پسر
گفت تو از صلب ابی عبد الله و از بطن من نیستی بلکه غلام درم خریده که بلی
عبد الله ترا از غازیان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم خریده فرزند
نامیده بود پسر ماجرا نزد خلیفه زمان برد عورت از مستغاثی شدن پسر خود
خبر یافته هفت گواه کاذب به جهت ثبوت دعوی خود بهمصدورم بهم رسانیده
حاضر داشت چون کودک بخدمت گرامی خلیفه ثانی حقیقت حال باز نمود خلیفه
افلح را بطلب عورت فرستاد چون آمد گفت ای عورت چرا مال این کودک
صرف میکنی انچه کابین تو باشد و بهت یک از مال بگیر و تتمه به پسر واگذار گفت
این کودک غلام درم خریده ابی عبد الله است خلیفه طلب گواهان نمود عورت
ان هفت شاهد کاذب را در دار الشرع حاضر آورد و ایشان مطابق قول او ادای
شهادت نمودند خلیفه قبول نموده کودک را بزندان فرستاد چون مدت دو ماه
و بروایتی چهار ماه قید مانده چنان زار و نزار شد که قریب بهلاک رسید روزی
به شکستگی تمام به نگهبانان گفت ایخواجه ازین نفسی بیش نمانده در بکشای تا نسیمی برن

شکستگی

ورزد

دزد و کهبان بردی ترحم نموده در گشود کودک بزانوی انداده سر نهاده نشسته
که ناگاه ابو سنحمه بن عمر بانجانب آمده اورا دید غل در گردن گفت چه
کرده که بدین کودکی مستوجب عقوبت شده گفت گناهی کرده ام اما پدر
تو مال پدرم پایمال کرده و مرا باینحال داشته ابو شنحمه گفت پس مرتضی
رو که بوسیله اش نجات یابی گفت نمیگذارند ابو شنحمه ضامن شده اورا
خلاص کرد چون نزدیک بحجره امیر المومنین علی رسید پایش بلرزید تا توانی
بلغزید برو در افتاد امیر المومنین برداشته بانواع تلطف و مهربانی استفسار
حالش ساخت گفت من پسر عبد الله انصاری ام و تتمه احوال را بیان نمود
بتفصیل امیر از استماع نام پدر عبد الله گریسته فرمود پدر تو بهما گران در
خدمت رسول کرده بود بقبر گفت از سر این یتیم بپیش دور کن و غسل به قنبر
داده بلباس سفید ملبس ساخت آن قنبر بفرموده عمل نمود پس دست اورا
بدست حق پرست خود گرفته در دار الشرع آمده گفت یا اباحفص چرا مال این
یتیم را بغیری دادی عمر رضی الله عنه حقیقت حال بیان نمود امیر متبسم
شده فرمود آن عورت را پیش من حاضر آرید چون آوردند فرمود العورت
چرا با فرزند حقیقی خود دشمنی نمودی او بر قول خود مقر و معترف بود امیر طلب

شهود عدول نمود عورت شاهدان مذکور حاضر ساخت امیر پرسید چه گواهی میدهید بدانچه در حضور
خلیفه زمان گفته بودند تکرار نمودند خلیفه گفت یا ابا الحسن کسی را بیوجه نمی رنجانم
امیر تبسم نموده فرمود فصاد را حاضر کنند و طشتی بیارند چون آوردند فرمود تا
دست راست کودک و دست عورت را رگ زدند خون هر دو در طشت گرفتند پس
ردای مبارک بر آن طشت انداخته یکی از اسماء حسنی خوانده و میدان زمزمه
از طشت برآمد باواز بلند که یا امیر المومنین و وصی خیر المرسلین من مادر حقیقی این
فرزندام و بنا بر اغراض دنیوی تبرا نموده ام حضار از مشاهده این واقعه غریبه
متحیر و متعجب شدند پس بفرمود امیر المومنین کرم الله وجهه آن عورت و
گواهان مکاذب را تعزیر نموده ترکه ابی عبد الله به پسرش حواله کردند
هم در احسن عبد الکبار مسطور است که روزی امیر المومنین در زمان خلافت
اصحاب عمر بن الخطاب به مسجد مدینه در آمده گفت آنسرور صلی الله علیه وسلم
امشب در واقعه من که یا اخی سلمان رحمت حق پیوسته برو و تجهیز و تکفین قیام نمود
برو نماز کن بنا بر وصیت آنسرور به مدائن میروم تا بوظایف قیام نمایم
بعضی از اصحاب تصدیق کردند و برخی انکار نمودند یکی از ایشان از روی
استهزا و استحقاق گفت یا علی تفتش از بیت المال بکن امیر فرمود او از نوع

کفی تسع

کفتی مستغنی است پس جمعی از صحابه بمتابعت امیر از مدینه بیرون آمدند امیر المومنین
بیکبار از انظار ایشان مخفی شده پیش از نماز ظهر به مسجد مدینه حاضر شده فرمود سلمان
مرحوم را در مدایین مدفون ساختیم بعضی از اهل انکار تاریخ نگاه میداشتند تا
بعد از مدتی از مداین مکتوبی باین مضمون آمد که سلمان در فلان تاریخ و فلان روز
متوفی شده و مردی از جانب صحرا پیدا شده تکفین نموده و نماز جنازه گذارده
مدفونش ساخته از نظر غایب شد [illegible] که در زمان فوت سلمان
رضی الله عنه میان ارباب سیر و اصحاب خبر اختلاف است چنانچه در شواهد النبوت
مسطور است که در اوایل خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه در مداین
وفات یافت و صاحب حبیب السیر بروایت امام تابعی رحمة الله علیه می آرد
که در سنه ست و ثلثین از هجرت در ایام خلافت [illegible] حبیب السیر بروایت امام تابعی
رحمة الله علیه امیر المومنین [illegible] به بهشت عنبر شرشت شتافت والله
اعلم بحقایق الامور منتقم در احسن الکبار از امام حسن عسکری رضوان الله
علیه مرویست که چون آنسرور صلی الله علیه وسلم متوجه غزوه تبوک شد
و امیر المومنین را در مدینه قایم مقام و نایب مناب خود ساخت منافقان
منافقان فرصت غنیمت دانسته گفتند الحال چون هر دو برادر از هم مفارقت کرده اند

حضرت مرتضی

افنای ایشان بسهولیت میسر است پس چندی از شتر بختان در راه
امیر چاهی عمیق کنده به خس و خاشاک پوشیدند و جمعی از ارباب نفاق
که در رکاب آنسرور بودند چهارده نفر را به لباس سیاه ملبوس ساخته بر سر
آنسرور عقبه بادیهای پر از سنگریزه نشاندند که ناقه متبرکه آنحضرت را برآنند جبرئیل
علیه السلام خبر عقبات و چاه آنسرور را بر سبیل تفصیل بیان نمود که چون امیر
با جمعی از مومنان باستقبال رسول برسر آن چاه رسید دلدل ترک بوی امیر
بلغه خود کفت آگاه باش یا امیر المومنین که بر سر راه تو چاهی کنده بروی خس و
خاشاک کسترده اند امیر فرمود تو روان شو که چاه بازمین برابر خواهد شد
دلدل پا بر سر خاشاک نهاده بگذشت اعدائی که در کمین بودند متعجب ماندند
امیر به ملازمان رکاب فرموده راه از خاشاک پاک کنند که پیغمبری خدای
آید چون خاشاک برگرفتند چاهی عمیق ظاهر شد آن حضرت از دلدل پرسید
این چاه که کنده و که فرموده دلدل بسی کس را نشان داد که با تفاق هم این
کار کرده اند حضار عرض نمودند که این قضیه را با آنسرور معلوم کن امیر
کفت الحمد حق سبحانه او را وحی فرموده و آنسرور نیز با صحاب رکاب خود
کفت جبرئیل مرا خبر داد از کید ارباب نفاق که در مدینه به علی بن ابیطالب

کرده بودند

کرده بودند و الله تعالی او را محفوظ و مصون داشت مخالفان باور نداشته
پنداشتند خبر فوت علی رسیده و از پا نمی‌نشستند درین اثنا امیر با جمعی
از اصحاب به ملازمت رسول آمده صورت واقعه بعرض رسانید اتفاقان
حمل بر سحر کرده گفتند محمد و علی در سحر مهارتی تمام دارند پس آنسرور متوجه بدیه
شده و آخر شب به نواحی عقبه رسید سلمان ناقه میراند و خذیفه بن الیمان زمام
میکشید و عمار پاسبانی پایه بسیار میرفت و چهارده نفر از ان طایفه ضال که بر
عقبه بودند و بهای بر از سنگ به غلطانیدن ناقها اصلا نرسیدند آنسرور به
خذیفه اشاره کرد که بر بالای عقبه رفته عصابرشتران انیشان زند و بهر
بر وایتی عمار باسر فرمود بعد ازان عصابرشتران منافقان را بزمین انداخت
چنانکه اعضای انیشان مجروح شد و نا در قید حیات بودند رحم انیشان نشد
تا خلق بدانند که علامت کید عقبه [illegible] هم در احسن الکبار مسطور است
قابل الکفر و زندیق ابی بکر صدیق رضی الله عنه اُم فروه نام عورتی بود غایه
وصالحه و معتقده اهل بیت روزی او را با یکی از اغنیا ارباب نفاق بمناظره
مناظره و مباحثه روی داد چون فضایل و مناقب و توصیف و تعریف
اهلبیت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بسیار گفت آن منافق تهمت سب

شیخین بروی نهاده چندانش زد که هلاک شد شتر بر بش بعد از استغاثه مدفون
ساخته به منزل فیوض نازل آمیر آمد چون امیر آن روز بوادی قشری تشریف
فرموده بود نجدستی روان گردید در اثنای مراجعت ملازمت نموده
بعد از گریه زار زار و الحاح بسیار صورت واقعه بعرض رسانید امیر
المومنین بر سر قبرش رفته دو رکعت نماز گذارده گفت اَللّٰهُمَّ یا مُحیِ النُّفُوسِ
مِن بَعدِ المَوتِ وَیا مُنشِئَ العِظامِ الدَّارِساتِ بَعدَ الفَوتِ
اَحیِ لَنا اُمَّ فَروَةَ وَاجعَلهَا عِبرَةً لِمَن عَصاکَ یعنی
ای زنده کننده نفسها بعد از مردن و ای بر انگیزنده استخوانهای از هم ریخته
زنده گردان ام فروه را برای ما و بگردان او را عبرت از برای آنکس که عاصی شده
ترا بعد از ان نگاه بقبری کرد تسکافی در قبرش دید که مرغی دانه انار در
منقار کرده اندرون میرفت و بیرون می آمد و اشاره بسوی امیر میکرد ناگاه
گور تسکافته ام فروه چادری از سندس بر سر کرده بیرون آمده بر امیر
المومنین سلام کرده گفت ای مولای مومنان میخواهد نور ولایت ترا منکر
منافقان بی ایمان اخفا کنند اما نتوانند کما قال الله تعالی
یُرِیدُونَ اَن یُطفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِاَفوٰهِهِم وَاللّٰهُ مُتِمُّ

نُورِهِ

نورہ وکوکبہ الکافرون بعد از الم قروہ چندان زندگانی کرد
کہ فرزندان از وی متولد شدند و بحکم السعید من سعد فی بطن
امہ در دشت خونخوار کربلا بملازمت امام الثقلین امیر المومنین حسین رضی اللہ عنہ
بہ سعادت شہادت فایز گردیدند ... و در کفایت المومنین کہ ترجمہ حراج
البحر ایست از سلمان فارسی چنین منقولست کہ چون قضیہ ام قروہ را بعرض
مقدس رسانیدم بر سر قبرش آمدہ دیدم بر اطراف قبر چہار مرغ سفید سر کہ منقار
ایشان سرخ بود و ہر کدام یکدانہ انار یاقوت ملخص در منقار داشتند و در قبرش میرفتند
و می آمدند چون شاہ ولایت پناہ را دیدند بالہای خود باز کردہ باتفاق آواز برداشتہ
سخن چند عرض کردند کہ ما نہ فہمیدیم امیر فرمود لا فعلن کذا یعنی چنین کنم
انشاء اللہ تعالی و در برابر قبر ام قروہ ایستادہ دست بدعا برداشت و گفت یا محیی
النفوس تا آخر بعد از فراغ دعا تفی باواز بلند گفت یا امیر المومنین با نچہ خاطر
مبارکت خواہد امر کن پس قبر ام قروہ اشارہ کرد قبر منشق گردیدہ ام قروہ بلباس
مذکور بیرون آمد ... ہم در کفایۃ المومنین از شیخ عبد الواحد بن زید قدس سرہ
مرویست کہ گفت وقتیکہ بہ حج رفتہ بودم در اثنای طواف بیت الحرام دو
دختر دیدم کہ طواف میکردند دیگی با دیگر مطیع مدعای سوگند میخورد و حق

للمنتجب الموصية للحاكم بالسوية والعادل في القضية
وبعل فاطمة الزكية للمرضية يعني قسم بحق كه مركزيده شد جهت وصيت
وحاكم راستي وسويت وعادل در حكم قضيه وجفت فاطمه الزكيه مرضيه
من ازانها سوال كردم اين منعوت وممدوح كيست گفتند امير مومنان و
پيشوا روحتقيان تقسيم كننده بهشت و دوزخ سرور غالب علي ابن ابيطالب
گفتم اورا مي شناسيد گفتند چون نه شناسيم كه پدر ما در حرب صفين بركاب
سعادت انتساب او شهادت يافته وبعد فوتش انحضرت بخانه ما آمده
به مادر ما فرموده چگونه ميگذراني گفت بخير ميگذرد يا امير المومنين ما را دوخواهر يتيمست
او از خانه بيرون رفتيم وچشم راست خواهر خورد از سوزش خدا نابينا شده
بود چون نظر فيض اثرش برما افتاد آه دردناك كشيده برزبان معجزبيان راند
قد مات والدهم من كان مكفلهم
في النائبات وفي الاسفار والحضر بعد ازان دست
مبارك برچشمش كشيد در ساعت بينا شد چنانكه رشته در سوفار سوزن ميكند
هم در كتاب مذكور مسطور است كه ارباب سير واصحاب خبر
رحمهم الله چنين آورده اند كه چون كفت لشكر ظفر اثر امير المومنين در صفين

بقول الخامس

بتطول انجامید و مردم از بسیاری جوع و کمی زاد و علف دواب بر سبیل
شکایت گفتند یا امیر المومنین ما را قوت نیکروزه و جهه مرا کب علف یکشبه نمانده
بنا بر این کمال اضطراب رے نموده روز دیگر بعد از نماز صبح آن آفتاب اوج ولایت
بر طل بلند بر آمده دست نیاز بدرگاه قاضی الحاجات برداشته جهت توسیع قوت
و توفیر مصالح و ما یحتاج دواب آنقوم باصواب از رب الارباب مسئلت
کرده مراجعت نمود نهنوز بمنزل فیوض نازل نرسیده که قافله از غیب رسیده
انچه ما یحتاج از قسم گوشت و آرد و خرما و جامه های دوخته بود در رسانید
و همچنین علف دواب و پوشش آنها از جل وغیره اماده کردید بعد از انکه اصحاب
بتمامی اسباب سفر از قسم ماکول و ملبوس و اتباع نمودند اهل آن قافله از
صفین روی ببادیه نهادند بعد از ان هیچ احدی را معلوم نشد که چه جماعت
بودند و از کجا آمدند و بکجا رفتند [illegible] هم در کتاب بر مسطور است که خارجی
با مومنی جهت محاکمه پیش امیر المومنین آمد چون حقیقت و راستی مومن ظاهر شد
به مقتضای شریعت غرا و ملت بیضا حکمی فرمود خارجی گفت یا علی از روی عدالت
حکم نکردی امیر برسر غضب آمده گفت مسخ شوای عدو الله در ساعت بصورت
سگ شده و جماعتی از بدن بجنس او مجسد اکردید چون این خارق با هر مشاهده کرد اضطر

والحاج مینمود و چشمه آب حسرت از دیده عمدیده اش میکشود امیر را بردی
ترحم آمد و دعا کرد و بار بصورت اصلی رجعت نمود پیش امیر المومنین و امام
المسلمین گفت اصف بر خیاله وصی سلیمان علیه السلام بود قدرت داشت
بر نقل تخت بلقیس که حق سبحانه در کلام مجید از ان خبر داده قوله تعالی قال الذی عنده
علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک
ایا سلیمان افضل است نزد خدای عز و جل یا محمد صلی الله علیه و اله و سلم
حضار گفتند خاتم انبیا محمد مصطفی افضل گفت تعجب نباشد اگر از وصی او
چنین خارق ظاهر شود گفتند یا امیر المومنین ترا چه حاجت به قتال بود با معاویه
با بستی او را بیک اشاره بصورت سگ میکردی این آیه کریمه خواندی
قوله تعالی فلا تعجل علیهم انما نعد لهم عدا
یعنی تعجیل کن بعذاب و عقاب ایشان خبر این نیست که ما شمرده ایم
از برای ایشان شمردنی [illegible] هم در کتاب مذکور بهمین مضمون از اصبغ
منقول است که روزی عتاب امیر المومنین میرفتم یکی از قرنیش پیش
آمده گفت یا علی گشتی بسی از رجال را یتیم کردی بسی اطفال را امیر
از روی غضب گفت دور باش ای سگ چون نظر کردم سگ سیاهی

دم می جنبانید دعوا میکرده بر زمین می غلطید انگاه بر سر ترحم آمده دعا
کرد آن شخص بصورت اصلی باز آمده سر در پای اسد الله الغالب نهاده توبه کرد
یکی از حضار گفت یا وصی خیر المرسلین قادر حقیقی تر ابر امثال این نوع معجزات قدرت
داده چرا معاویه را که با تو در مقام مخالفت و منازعت است دفع فرمود
نمیکنی؟

نحن عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و نحن
بامره یعملون یعنی ما بندهای گرامی خدایم سبقت نمیکنم بر هیچکاری بی حکم
او و بر امر او عالیم و هر کس بر هوای نفس خلاف رضای خدا بر خود روا داشته
بر عقوبت آخرت گرفتار خواهد شد و یاس و نکال آخرت سخت تر است
از عذاب و عقاب دنیا هم در کفایت المومنین بروایت ابی الحسن
بن علی بن هارون منجم مسطور است که گفت راضی که یکی از خلفای بنی عباس
بود بمجادله تمام و مباحثه مالا کلام میگفت علی بن ابیطالب که به معاویه مجاز
نمود و خطا کرده و من هر چند دلایل واضحی و براهین قاطعه بر حقیقت امیر المومنین
اقامت میکردم بقبول آن راضی نمیشد و بیشتر در عناد می افزود و چون دانستم
بر این اعتقاد مصر است قطع مصاحبت و مجالست او نمودم بعد از چند
روز مرا طلبید و گفت بر من ظاهر شد که معاویه باغی بود زیرا که امثب در خواب

دیدم یکی را که سرش چون سر سگ بود از وی موجب هیبتش پرسیدم گفت تخطیه
علی بن ابیطالب میکردم که معاویه بدانچه حق سبحانه تعالی است نیابرین صورت
متغیر گشته چون این از آثار غضب الهی است من از معاینه این واقعه متنبه
شده توبه کردم که من بعد نسبت به انجناب بی ادبی نکنم ... هم در کفایة
المومنین از سلمان فارسی منقول است که از صحابه بخدمت امیر المومنین آمده
گفت فلان کس که از اکابر بنو عدی است هر جا محبانی ترا می بیند زبان
طعن و سفاهت میکشاید و در ایذا و اهانت میفزاید امیر المومنین کمانی بدست
گرفته جانب بساتین روان شد ناگاه آن شخص ملاقی شد امیر گفت من
شنیده ام تو محبان مرا ایذا میرسانی گفت اگر رسانیده باشم کسی را بر من منع
نمیرسد امیر گفت همچنین و کمان را بر زمین افکند در ساعت از زمین شیری
شده بر وی باز کرده بسویش دوید نافره بر داد و فریاد بر آورده گفت الامان الامان
یا امیر المومنین توبه کردم که دیگر بی ادبی بمحبان تو نکنم امیر دست بجانب کمان دراز
کرد و کمان بصورت اصلی باز آمد ... مولف گوید یا سائید صحیحه ثبوت پیوسته
که مره بن قیس نام کافری بود صاحب مال و جاه و جمعی کثیر از شجاعان
کفار ملازم داشت روزی از حال آباء و اجداد خود استفسار نمود بعضی از ایشان

والیان

دانایان گفتند علی بن ابی طالب چندین هزار کس از بهر کان ما کشته گفت
او در کدام زمین مدفون است گفتند در نجف پس آن لعین با دو هزار سوار و پنجهزار پیاده
روان شد بعد از قطع مسافت چون بنواحی نجف رسید سادات مجاور
و سایر مردم برارادهٔ مذمومهٔ اش واقف گشته بقدر مقدور در محافظت شهر
کوشیدند بالآخر پناه بروضهٔ مقدسه برده در حصار روضه را خشت و گل محکم ساخته
از اطراف و جوانب به سنگ و کلوخ و تیر مانش روزنک کردند آخر آن ملعون فلوای
افشنته با رفقای خود درون حصار در آمده مسلمانان از بیم جان رو بفرار
نهادند آن لعین درون روضهٔ مقدسه در آمده باین عبارت تکلم نمود ای علی تو
آباء و اجداد ما را کشته و میخواست قبر مبارک بشکافد درین اثناء دو انگشت
حیدر کرار بسان دو زبان ذوالفقار از قبر بر آمده بجان بر کمرش زد که دو نیم
شده در ساعت سنگ سیاه شد و تا حال آن بت سیاه بر همان منوال بر در حصار
افتاده که هر کس بزیارت سلطان الاولیا میرود بر وی لگد زده داخل حصار فائض
الانوار میشود چنانچه فردوسی ازین واقعه خبر میدهد شعر شبی کز زد بدو انگشت
تره رابد و نیم برای قتل عدو ساخت ذوالفقار انگشت و نیز یکی شعراء گوید
بیت انست امام کز دو انگشت چون تره قیس کافری کشت و ایضاً ملا حسن کاشی

فصیده در بیان کیفیت سیر و فتوحات اقدس ارزیکه که از اصحاب
امیر بود منقول است که روزی یکی از متابعان امیر گفت یا امیر المومنین
بنی اسرائیل از وصی موسی براهین و معجزات میدیدند و نصاری از وصی
عیسی خارق عادات و کرامات مشاهده میکردند اگر ما نیز از تو کرامتی میدیم
اطمینان قلب و ازدیاد یقین کردد امیر گفت شما را باب علوم غریبه و اعمال
و احمال امور عجیبه نیست چون ایشان مبالغه بسیار و الحاح بیشمار نمودند با
جمعی از اصحاب جانب مقابر روان شد تا بزمین شورناک رسید پس یکی
از اسماء حسنی آهسته خواند فرمود ای زمین پرده از روی کار خود بردار
و انچه در خود داری آشکارا ساز یکبار اصحاب دیدند که جانب دست راست
مضمون ولکنای جنات تجری من تحتها الانهار عیان گشته
و در زیر درختان میوه دار جویهای آب خوشگوار روان شده و قصور بر افراشته
و از عرفها حوران بنظاره سر فرو داشته از حال اصحاب یمین خبر میدهد و جانب
چپ فحوای غم افزای فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة
بسامع رسیده و عقارب و افاعی جان ستان و در رکاب نیران مشاهده
کردیده احوال اصحاب شمال بیادی آورد چون اصحاب چنین خارقی دیدند
جمعی از ایشان

جمعی که استفاست دین نداشتند چون دیو از قران رمیده کرامت را
سحر نامیدند و برخی که صاحب یقین بودند بر یقین افزوده گفتند بر
حال مقال خیر مال رسول ایزد متعال شاهد است بدین القبر روضة
من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران منقبت
هم در فتوحات القدس از خواجه حسن بصری رضی الله عنه منقول است
که روزی امیر المومنین در بلده کوفه با جمعی از اصحاب متوجه مقابر
عامه مومنان گردید چون رسید بتازیانه سه خط کشید و هر مرتبه دینار
برآمد پس بمردم نموده باز بهمانجا دفن کرده فرمود شما اینگونه کاری
بردارد و مراجعت نمود بعضی از واقفان کلند برداشته بآن موضع رفته
چندان کندند که آب برآمد اما اثری از آن و تاثیر ظاهر نشد چون این
خبر بسمع مبارکش رسید فرمود متصرف آن دنانیر نشود مگر محمد مهدی
و بروایتی فرمود مگر از فرزندان من که او را مرتبه امامت باشد منقبت
هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان خلفای عباسیه مداحی از مردم بلخ
در مصر ساکن بود و علی الاتصال زبان به مداحی اهل بیت میگشود و فی
الغدو و الاصال وصف ایشان مینمود روزی در مسجد که صغیر و کبیر در ضیح

و شریف حاضر بودند و بطاعت و عبادت اشتغال مینمودند در مدح شاه

ولایت و نور هدایت اسد الله الغالب علی بن ابی طالب زبان بیان

بگشود و از صیقل منقبت زنگ علالت از آینه ضمیر سحبان بزدود و به عشق

شاه ولایت پناه یکمن نان و حلوا از ان جماعه طلب نمود خارجی از ان مجمع

قدیر افراشته دستش گرفته گفت بخانه من بیا که در لطف و احسان بر روی تو

بگشایم و حاجت ترا روا گردانم پس راه خانه سپرده او را بمنزل خود برده

به غلام فرمود در سرا ببند و در طاعت بروی بگشای و هر چه فرمایم

اطاعت نمای تا در ازادی بروی تو بگشایم و ترا از مال خود ازاد نمایم

و یک بدره زر بر ازادی تو نیز افزایم انگاه گفت مانند گوسفند دست

و پای این رافضی ببند و هر دو چشم اش از کاسه سر بیرون آر و دست

و پای و زبانش قطع نموده راه خوشنودی من بسپار غلام بموجب فرمود

عمل نمود چون عالم لباس عباسیان در پوشید و چون دل خارجیان سیاه گردید

ان ملعون بغلام فرمود که راه کورستان بسپار و مداح را بکورستان برده

بگذار تا در انجا بخواری جان بملک الموت بسپارد غلام راه اطاعت سپرد

و او را بکورستان برد قضا را در انوقت خضر علیه السلام بطوف روضه

معلقه بعهده المومن

مقدسه مطهره امیر المومنین آمده بود گریه و زاری میکرد و ندا آوازی از قبر شنید که ای
برادر بسوی مقصر بشتاب و آن مداح ما را که در گورستان افتاده در و بر راه
آخرت نهاده دریاب پس ابواب تلقین بروی او گشود و هر عضوی
بریده مداح اسمی از آسماء اعظم با و تلقین نموده فرمود این اسماء را بر اعضای
مقطوعه او بر خوان و از برکت این اسما باذن الله تعالی اعضایش صحیح و سالم
گردان و بادی بگوئی علی بن ابیطالب میگوید بسوی همان سجده بوئی و همان
نوع مدح ما گوئی و زبان سوال کنائی و نان و حلوا طلب نمائی که شخصی ترا
بهمان خانه برده سفره احسان بگستر و نان و حلوا آورد و چون در آن
خانه نشینی عجبی از عجائبات به بینی خضر علیه السلام بطرفة العین بگورستان
مصر رسیده و آن مظلوم را دریافته اسماء الله خوانده و مید و در ساعت
اعضاء مقطوعه اش درست کرده دیده چشمش بینا گشت و زبانش گویا و پایش روان
گردید و دستش گیران انگاه پیغام امیر المومنین با و رسانید مداح حسب الحکم رو
بهمان مسجد نهاد و زبان بمدح و منقبت بگشاد و بدستور سابق نان و حلوا
طلب نمود جوانی برخاسته گفت من حاجت تو برآرم و نان و حلوا بر سفره احسان
گذارم پس او را بخانه برد چون مداح دید که خانه همان خانه است که آن خازن

آعضای او را و را نجا بریده اندیشه بخاطرش راه نورد و بالآخر با خود گفت
چون حکم شاه ولایت پناه است روی در خلاف آوردن نه راه است القصه
چون آن جوان سفره احسان گسترانید و نان و حلوا حاضر گردانید مداح
چون این حال مشاهده نمود از روی تعجب زبان بر گشود و گفت دیروز
در همین خانه ظالمی آعضای مرا ببرید و بحال مرگ رسانید و تو امروز ابواب
مرحمت میگشای و نسبت بمن شفقت مینمائی و دینوادی حیرانم و از تحیرت
سر بگران در آعلان این راز در آی و سر این معنی بیان نمائی جوان گفت
ظالمی که دیروز بتو ظلم کرده بود پدر من بود و من آن جفا را که بتو کرد نه پسندیدم
و نهایت ملول و اندوهگین گردیدم چون شب در آمد بخواب رفتم امیر المومنین
کرم الله وجهه را در خواب دیدم که از روی غضب متوجه پدر من گردید و گفت
ای خرس سیاه انچه با مداح ما کردی بسزائی آندیدی که در دنیا مسخ گردیدی
و در آخرت رخت بدوزخ کشیدی چون از هول این واقعه بیدار گردیدم
او را بصورت خرس سیاه دیدم فی الحال بخیمه گردنش انداختم و در خانه اش
پنهان ساختم تا کسی حال او ندانند و ما را از صحبت خود نرانند الحال آن
خرس در خانه است برخیز تا او را ببینی و میوه نشاط و محبت شاه ولایت

برجستی چون مداح آن خانه روان گردید خرس سیاه دید پس بزمین افتاده
جبین نیاز به خاک عجز نهاده شکر حق تعالی بجا آورد و اهلبیت را ستایش
کرد در آن دم برق غضب الهی بدرخشید و آن خرس سیاه را سوخته خاکستر کرد آن
آن جوان چون پدر را بدان حال دید از عقیده خوارج بیزار گردید و روی
در تولا آورد و از اعدای اهلبیت تبرا کرد والحمد لله علی التوفیق ایضا هم در فتوحات
القدس از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که گفت در مدینه مردی بود عبد الله
نام مهتر اهل حجاز و میان عرب بکرم و سخا ممتاز خدم و حشم بسیار داشت
و اسباب و ادوات بزرگانه بیشمار از دوستان خاندان مصطفی بود و بدو
ترتضی سر افتخار بر فلک میسود و او را ده پسر بود و یک دختر جمیله صالحه روزی
آن دختر به آب در آمد که سر و تن بشوید و غسل نموده براه اطاعت پوید قضا را
گرمی بر جمش در آمد چنانکه او را اطلاع بر دخول حاصل نگردید و روز بر وزان
گرم در جمش بمالید و از آن مر رنج و آزار کشید و شکمش بزرگی شکم زنان حامله
رسید مردم او را در زبان گرفته بهتان نمودند که زبان بما گفتنی گشودند خویش
و قومش روی در توبیخ و تقریع آوردند صد گونه ملامت و نفرین کردند
هر چند که او پاکدامنی می گفت و از عصمت و عفت خود سخن می شنودند

بالآخر چون این مضمون به بدرش رسید عمامه بر زمین زده جامه بدریده و گفت در
میان عرب شر مسار گردیدم بعد از بیتابی و فغان بسیار بران باعث شد که او را
خون بریزد و جسد پاکش به خاک آمیزد و پسمان در گردنش افگنده از خانه بیرون
آورد و مردم ایستاده روی به تماشا کردند آن مستوره عفیفه روی نیاز بسوی آسمان
کرده به قاضی الحاجات استغاثه نمود گفت ای عالم السر و الخفیات تو از سر یک آگاهی
که از من اوی بوجود نیامده که مستوجب این همه عقوبت باشم و بر چهره جان اشک غم
و الم باشم بحق عفت مریم بنت عمران و بحق معجزه خاتون قیامت دختر
پیغمبر آخر الزمان که از بهر زیارت آن را بر آسمان بردند و بحرمت چادر پشمینه
او که در تورپت از ان رمزی بمیان آوردند که مرا ازین تهمت برهان و
عفت و عصمت مرا ظاهر گردان از مرگ نمیترسم که ناچار است و هر زنده را
به حکم کل نفس ذائقة الموت براه مرگ گذار لیکن از جهة رسوائی پدر مغموم
که بواسطه من در خلایق شرمسار گردیده و از غم و اندوه او مهموم که بجهة
من اشک ندامت از دیده جان بار دیده در ینحال مشکل کشای حاضر دعای
اسد الله الغالب علی بن ابیطالب بخاطرش یاد آمده لب بر لب بسوی کوه
آورده گفت یا مولای او رکتنی و عجل یعنی ای خداوند من دریاب

و تعجیل کن یا تو طبیبی و دردمندان را از شفاخانهٔ تو درمان است
و درمان امیرالمومنین کرم الله وجهه با جمعی کثیر از اصحاب مستطاب در مسجد کوفه
بود و بصیقل مواعظ زنگ ملال از مرات خاطر ایشان میزدود که هاتف غیب
از عالم لاریب ندا در داده حال آن معصومه بیان نمود و با استخلاص تاکید
فرمود امیر گفت ای مومنان مشکلی روی نموده که مورد ملال است و بی من
حل آن مشکل محال الحال به مدینه توجه مینمایم که آن عقده بگشایم چون
از انجا مراجعت فرمایم در اظهار آن کرایم قنبر رضی الله عنه التماس مرافقت
نمود راضی شده فرمود که برخیز وقت تنگ است نه محل لبث و درنگ
پای بر پشت پای من بگذار و چشم خوابانیده دل بیدار دار پس بشتاب تر
از آنکه اصف برخیا تخت بلقیس را نزد بارگاه سلیمان علیه السلام رسانید
امیر مدینه رسید و در مدینه غریو و انبوهی بالا گرفت و در آن مجمع ده برادر تنی خونخوار
بیدرنگ کشیده قصد کشتن خواهر داشتند و از کثرت غم جهان را از اشک دیده می انباشتند
امیرالمومنین بانشان گفت دست از کشتن این معصومه بدارید و زنهار میازارید این
عباس و آلی اهل مدینه از قدوم مسرت لزوم خبر یافته بخدمتش شتافته و پدر دختر
ملازمت کرده و راه دور و نزدیک برگزیده گفت ازین دختر بدا اختر اینچنین رسوائی

توجه من کردیده و ناموس مرا بامنشور اکرد انیده او را در برکرفته بسواحت و
تبقد تمامش مغرر ساخت و فرمود ازانیمعنی اندوهکین مباش و اشک اندوه
زیاده برین مباش که دخترت از آلایش عصیان پاک است و کوهر والایش از نور
عصمت شرفناک و بدانکه کرمی بوزن نهضاد و مثقال در جستش جا کرده
در وی بازارش آورده انکاه طشتی طلبیده فرمود م از آب برف و باران
بر باید نمود کفتند در این فصل نه باران موجود است و نه برف امیر مکین خاتم خود را
بآسمان نمود در حال دو سرود ابر سیاه از امر خدا در هوا ظاهر کردیده فرو بارید
آن طشت را از آب باران پر کردانید پس از بالا قبضه برف پدید ارشده
بآب باران منضم کردید و پاره پوش طلبیده بآب و برف امیخته فرمود خیمه در صحرا
برپا کنید و دختر را در وی بازنان آیین در آورده پی آزار در طشت بنشانند
و بقدرت خدا یتعالی توجه کمارند چون بموجب فرموده عمل نمودند کرم از رحم
دختر بیرون افتاد و او را از محنت خلاصی داد چو به ترازو در کشیدند
نهصاد و دو مثقال بود فقیه هم در فواحات القدس مسطور است که روزی
امیر المومنین کرم الله وجهه بر منبر وعظ میکفت و بالتماس بیان لآلی مواعظ
می سفت و از معراج سرور کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات اخبار

مینمود و بمصقل اخبار زنگ غفلت از آئینه سینه اخبار می زدود و منیر میبود چون
شهسوار عرصه سبحان الذی اسری و رازدار محفل قاب قوسین او ادنی از
خاکدان دنیا بطارم اعلی عزم نمود کوزه پر آب بر بالین مبارکش بود هنگام
توجه چون دامن باکش بر کوزه سایه گستر د سر بزمین نهاده آتش شرمساری آورد
در اقش مانند برق روی بر قفا دنهاده چون از معراج مراجعت نمود آن کوزه
در زیرش بود و بسترش همچنان گرم چون دران مجلس چون این خبر بشنید انگار موده
بخانه رفت زوجه خود را دید دست در آب آلوده روبه خمیر کردن دارد و به جهت
آب راه انتظاری بسیار چون شوهر را دید گفت اقدر آب نیست که خمیر کنم بسوی
چشمه راه بسیار کوزه آب بیار کوزه برداشته متوجه چشمه گردید کوزه را پر آب
کرد انید و به اراده غوطه زدن بر کنار چشمه گذشت قضا را کوزه افتاد و آب بختن
آغاز نهاد چون درخت کنده بر سنگی ماند و آب غوطه خورد چون بسر
بر آورد و خود را دختری دید بر نه در کنار دریائی نه انجا خویش و نه آشنائی در آن
تحیر رخش تعجب بر اند و در کار خود حیران ماند از انجا برخواسته روان گردید
تا گاه بهندوئی رسید چون هندو زن از ابر بهمه از روی ترحم لباسی
با و داد تا خود را بپوشید پس روی به تفحص حال او نهاد و از استفسار حال

نمود شیخ سلسله راز خود آشکار آگردانیده روی به شهر نهاد هر کرا نظر بر وافتاد دل از
دست بداد و در راه او پویندهٔ عاشق آگردید خواجه مالداری او را بعقد خود
در آورد و بخانه خود برد مدت شش سال در خانه شوهر بسر برد و پنج پسر آورد روزی
بدریا رو نهاد و در آب فرو رفته غوطه خورد و بعد چون سر بر آورد خود را بصورت
اصلی دید بر سر همان چشمه که اول غوطه خورده بود لباس را همچنان بر سنگ دید
و مشاهده نمود که آب کوزه میریخت و بخاک می امیخت متحیر گردیده زنت
پوشید کوزه آب برداشته بخانه خانه پویندزن را دید همچنان دست
در خمیر آلوده در همان نوع که بود کوزه را نهاده راه مسجد پیش گرفت و روی مسجد آورد
دید که امیر المومنین همچنان بر منبر وعظ میگوید و اران رضای بر ورد کار
میجوید در آن زمان تصدیق معراج نمود و روی در راست آورده چشمه
اشک از دیده بگشود بحضرت امیر المومنین التماس کرد که طریق اسلام عرض عالی
و ز نگ کفر از دلم بزدائی که از کفر کافری بیزار گردیدم و بشاه راه اسلام
آرزوی اعتقاد پویندم امیر المومنین فرمود که تا پنج فرزند بیاوری
تصدیق نامگروی بس باد اسلام عرض نمود و ز نگ کفر از آئینه جانش بزدود گوید
این بود و قصه را این حکم نیز منظومه ساخته است هم در فحوای

القدس ارسید علی واعظ رحمة الله علیه مرویست که روزی امیر المومنین کرم الله وجهه
بعد از انتقال سید المرسلین از سرای فانی بملک جاودانی در مسجد کوفه وعظ
میگفت و با التماس بیان کوهر مواعظ میسفت ناگاه فرمود ای مردمان
اگر سید آخر الزمان دنیارا بدرود کرده روی بشاه راه آخرت آورده من
به حکم او در کار وصی آن عالی جناب و او را قایم مقام و نایب مناب هر گونه
مشکلی که بشمار درآید نمایید روی طلب بسوی من آرید و از من حل آن متکل طلب دارید
که محققات بر من ظاهر و پیداست و معضلات روشن و هویدا علم اولین
و آخرین کوهر خزینه سینه دراز اسمان و زمین و در سینه من از حال آنها
و صور اکاهم و مطلع بر احوال سپید و سیاه هم حال مرغان هوا بر من ظاهر است
و احوال ماهیان دریا بر من هویدا و آنچه بوده و هست و خواهد بود اطلاع دارم و واقف از
طاعت و عبادت اهل هر شهر و دیارم اگر خواهم مشرق را مغرب کردانم و زمین را
مرد و ارض را سما و جابلقا را جابرسا کی در آن مجمع نبود که کنیه قاروره او داشت
و از لغت لوائی تفاخر و تکبری امراشت از استماع کلام دلایل نظام
در دست انکار نه نوردید چون از مسجد بیرون رفت عصب الهی او را مسخ کرد گشت
چون بر حال خود دید از اندیشه باطل پشیمان شده بمسجد باز رود ما بعد انکه امیر المومنین

از عین عنایت ایزدی بروی نظری امد و دوا برای درد بی درمانش پیدا شد
چون در آمد مومنان رو بزجر آوردند و بضرب سنگ و چوبش بیرون کردند چون
راه نیافت سوی خانه بشتافت در مضجع خود بر بستر ابریشمین و بالین دیبا بخسبید
زنش چون دید سگی بر فراش شوهرش خسبیده کنیزان را فرمود تا روی باخراج او
آوردند و بسنگ و چوب سرو روی و دندانش شکسته از خانه بیرون کردند چون بمیدان رسید
سگان محله رو باو آوردند و بسوی او دویدند و بدندان و ناخنش بدریدند و بزجر از
شهر بیرون کردند بصورت رو بصحرا نهاد و در بر بخون افتاد و مدت پنج سال
در بر بخون سر گردان بود هیچ چیز در حلقش فرو نمیرفت و خدا تعالی مرگش
نمیداد و در ان بیابان رطلی ارزیک بود شب و روز بگردش میگردید و از برف
و باران و گرما و سرما عذاب میکشید چون ان سگ منافق نا پدید شد خویشان
و قوم روی بهر جانب آورده او را طلب کردند هر چند بسیار نهند اثری ازو
نیافتند مالا خر قرار دادند که دشمنی او را بقتل رسانیده و براه عدم راهی دادند
لوای ماتم بر افراشتند و عزای او را بر پا داشتند آن بد سگال بی دین را
زنی بود بی همتا پاکیزه روزگار و در غایت حسن و جمال دلش از محبت محمد
و ال محمد مالا مال آن پری رخسار در ماتم شوهر سیاه پوشیده مدت پنج سال

دران لباس چون ابجیات در ظلمات بود و سر شک اندوه از دیده
جان میگشود و عورات روی در نهی آوردند و بخراداشتن منعش کردند و گفتند
که منعش چندین ماتم داشتن چرا است اگر شوہر رفت بعد موی تو ہر سوئے ہر
بر پا است چون از حال و مقال عورات ملول و محزون گردید بخدمت شاہ مرتضی
رسیده بموقف عرض رسانید که مشکلی روی بمن نهاده و آتش در نهاد من افتاده
حلال مشکلات و سهال معضلات فرموده که براه تصریه رای و مشکل خود را بیان نمای
تا مشکل ترا حل نمایم و گره از رشته حیات بگشایم گفت روزی شوہرم تنها از خانه بیرون
خرامید و ناپدید گردید مدت پنج سال است که بهر سوئی پویم و او را میجویم
نه از وانزی می یابم و نه خبری امیر المومنین فرمود ای زن شوہرت زنده است
اما بجان درمانده بخانه رو و طعام مهیا کن و طعام را بردار و با محرمان خود
راه تبر محجون بسپار مقدار دو فرسنگ دران بیابان بپوی چون طل ریگ
بدست چپ بچشم تو در آید شوہر خود را در حوالی آن بجوئی زن خوشحال شده
بسوی خانه روان گردید و طعام ریگار نمک ساخت و بسوئی تبر محجون شتافت
طل ریگی دید بالایش رفته بهر طرفی نگریست بعد از ساعتی سگی پیدا گردید و بمجرد نظر
نظرش رسید خواست تا بالا رود از ضعف قوت نمود زن باکسان خود بیامد

آن سگ بیابانش افتاده بیهوش کردند بعد ازان که براه هوش پوئید زن غلام
خود را گفت که روی در مرحمت بنه و بان سگ پاره نان و مقداری حلوا
بده غلام تا نانی پیش او انداخت ضعف جاذبه از خوردنش محرومی ساخت زن
در وادی تعجب افتاد و بدست خود جام آبی پیش سگ نهاد چون خواست
بیاشامد کف خاکی سیاه در جام پیدا کردید زن متحیر ماند و گفت ای جانی ارض
و سما تو دانا بینائی نمیدانم اینچه حال است مر امیر المومنین گفت بسوی
پر مجنون رو که شوهر خود را به بینی و کل مراد از کلشن دیدارش بر چینی من بموجب
فرموده او کرد این صحرا کردید و بجز این سگ چیزی ندیدم و یقین دانم که او
خلاف نکوید پس روان کردید و پس امیر از لعل مذاب کوهر ناب بیاریده که
مرا فرموده به پر مجنون رو که شوهر خود را به بینی و از دیدار او راه شوق بر کزینی
به فرمان تو بسوی آن بیابان راه نوردیدم در انجا بغیر سگی ندیدم امیر کفت ای
زن شوهر تو همان سک بود که در ان صحرا دیدی و از دیدنش در یاد به حیرت پوئید
زن چون این سخن بشنید در پای امیر افتاده از تضرع فغان بر کشید و کفت ای
امیر مومنان و مقتدای متقیان ستر انیعنی را بیان نمای و نقاب از روی راز کشای
فرمود شوهر تو مشرک بود بخدا و مصطفی دشمنی نمود و در ولایت من شک آورد

خدا تعالی

خدا تعالی او را مسخ کرده زن بیچاره چون این سخن شنید از عجز بخاک نیاز غلطید
و گفت ای ولی برحق به حق خالق بیچون و بدوستی پیغمبر رهنمون که بقدرت
ولایت شتو هرم را بصورت اصلی به من نمائی و زنگ اندوه از دل غمدیده ام بزدائی
فرمود ریسمانی بر گردن این سگ کرده بیش من حاضر کرد آن زن خوشحال گردید
و باز مردمان خود را همراه کرفته بسوی بیابان بپوئید و ریسمان در گردن سگ
کرده نزد امیر المومنین آورد چون سگ حاضر کردید اشک خجلت از چشم ببارید
و بزاری تمام بنالید امیر المومنین دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات
برآورده از برای او دعا کرده در ساعت بصورت اصلی باز کردید بهمچنان
لباس در بر و ستاره بر سر بخاک افتاده بنالید و گفت ای امیر المومنین تو شک
آوردم سزای خود دیدم اکنون از شرک بیزارم از روی مرحمت و لطف
بر روی من بگشای و مرا براه هدایت دلالت نمای امیر چون دید که هوای
دین اسلام در دل او منزل نموده زبان مبارک به تلقین کشوده ایمان تعلیم
آن مرد بدین محمدی ایمان آورده از اهل یقین کردید منقبت هم در فتوحات
القدس مسطور است که چون امیر المومنین از نهروان بفتح و فیروزی بر سر
دو راه افتاد نهر عیسی و نهر دیگر در یک راه آب بود در راه دیگر اب نداشت

امیر با لشکر ظفر اثر براه بی آب روان گردید و چون باد در دشت بی آب راه دیگر
هوا در غایت گرمی بود عطش بر لشکریان غالب گردید و از کثرت حرارت لب و
دهان ایشان خشکید بعض از منافقان زبان طعن گشادند و روی بوادی
سر زنش نهادند مومنان از افواه ایشان آزار یافته بحضرت امیر شتافته سخن
منافقان بعرض رسانیدند واز بی آبی چون شعله آتش فریاد برکشیدند فرمود لشکریان
تمام حاضر گردید بقدرت خدا تعالی ناظر در پیش خیمه امیر نشتر بود به تبسم فرمود آنرا
بکنند بعد از ان سنگ عظیم ظاهر گردید به نفس نفیس خود آن سنگ را دور افگند زینه
هویدا شد تبسم فرمود در انجا در آید و حقیقت را معلوم کرده عرض نماید تبسم رضی
بموجب فرموده عمل نموده عرض کرد که چون سنگ و پنج زینه در رفتم دری آهنین
مقفل استوار اشد معلوم نیست که کلید آن در کجا است و کشودن آن در در غایت
استکمال است بلکه بحال شاه رشاد از عمامه خود کلیدی برآورده تبسم داده فرمود در
بسوی در راه بسیار و جام آبی بسیار تبسم روانه گردید چون در گشاد حوض آبی دید
در کنار حوض ساقی کوثر را مشاهده نمود حیرت بر حیرتش افزود امیر جام پر کرده بدو
داده فرمود ای تبسم آب بگیر حاجت تشنگان برآر تبسم جام آب بدست گرفته متوجه
بیرون گردید امیر المومنین را بجای خود ایستاده دید خواست به تکلم در آید و آقای

راز غایند امیر فرمود مگر قصه دشت ارژنه نشنیده که در اینمقام روی به تعجب
آورده پس جمیع مردم و چارپایان لشکر را آنان جا آب سیراب گردانید
و جام همچنان از آب مالامال بود و در کتاب مذکور از ملا علی جعفر
مرویست که چون سرور غالب امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
با عمار یاسر و نصیر و سایر اصحاب از بغداد بازگشته بجانب حله متوجه گردید
و کنار فرات رسید نصیر بخاطر گذرانید فرات را بکدام گذر بگذریم شاه ولایت
مورد فراست برمافی الضمیر او آگاه گردید و فرمود بر لب فرات رفته باواز بلند
بگوئی ای جمجمه علی بن ابیطالب میگوید رو بکدام گذر آوریم و فرات را
از کی بگذرانم چون نصیر بر کناره دریا زبان ندا گشاد و جمجمه را اواز داد
هفتصد هزار جمجمه نام جواب نصیر دادند که در فرات جمجمه نام بسیارست کدام
جمجمه مقصود شاه دلدل سوارست نصیر چون بشاه ولایت عرض نمود فرمود جمجمه
بن کرکره است نصیر باز آواز بلند آورده جمجمه بن کرکره را طلب کرد از
فرات آواز برآمد کرکره نیز بی حداست کدام کرکره مقصود است نصیر آنچه
شنیده بموقف عرض رسانید امیر المومنین فرمود مراد کرکره بن مرمره است
چون نصیر جمجمه بن کرکره بن مرمره را طلبید آن مرد به لبیک آواز برکشید

وگفت ای غلام بر کوی کہ امیر المومنین چہ حکم مینماید گفت میفرماید کہ زرارت
کجا است و کجا محل گذشتن خلق خدا است گفت مگر تو از عقل و هوش بیگانہ
و بدیوانگی همخانہ انکہ نام مرا و پدران مرا میداند نمیداند کہ گذر زرارت کجا است
تو چرا از کار بارا دغافلی و از نادانی چون خوارج جاهلی ای نصیر بدانکہ هزار و نهصد سال است
کہ من در زیر این مقام دارم و امیدوار رحمت پروردگارم نصیر چون این حکایت شنید فریاد
از نهادش برآمد متوجہ ملازمت امیر گردید و التماس نمود کہ بجهت زنده شدن همجمہ
بن کرکره بن مرمره دعا نماید و او را زنده گرداند امیر المومنین دست بمناجات قاضی
الحاجات برآورده از برای زنده شدن همجمہ دعا کرد هنوز دعا تمام نشده بود کہ همجمہ
زنده گردید از فرات برآمده رکاب مستطاب امیر ببوسید چون نصیر این واقعه غریبہ
معاینہ دید راه کفر نوردید و گفت یا علی تو خدائی و رهنمائی تو ئی کریم و رحیم
تو ئی جبار و ستار امیر نظر بر کفر او کرده بند و افکار سر از تنش دور انداخت و باز
بدعا زنده ساخت راوی گوید مقصود بار امیر المومنین نصیر را کشت و بدعا
زنده گردانید قاسم گوید من نصیر از لطف و قهر او بمرد و زنده زنده
شد و در ره ... همانا اعجاز مسیحا کار او کیست ... مولف گوید در باب فضایل
در شرح کلام نصرت انجام امیر المومنین از خطیبة البیان چنین نقل کرده
شده کابر ذوی

شده که امیر فرموده قال امیر المومنین انا الذی اقتل مرتین
واحیی مرتین یعنی منم انکسی که میکشم دو بار و زنده میکنم دو بار و در اینجا
هفتاد بار مرویست ظاهرا بیش از زنده ساختن جمجمه مذکوره از امیر المومنین این
نوع خارقی بظهور آمده بنا برین فرموده باشد و اگر مراد همین جمجمه است پس اصح
قول اول است که کلام معجز بیان اش بران جاریست والله تعالی اعلم بحقایق
الامور القصه امیر المومنین کذر فرات به جمجمه سپرده بکوفه مراجعت نمود راوی
گوید جمجمه هفتاد سال دیگر زنده بود بعد ازان راه آخرت پیمود بیت آمدی باز
از جراحت تازه کردی سینه را ۔ بار دیگر زنده کردی کشته دیرینه را
هم در فتوحات القدس از سلمان فارسی منقول است که روزی امام حسن رضوان
الله علیه پیش از امیر المومنین کرم الله وجهه گوهر از لعل در باری افشاند و از قران
حدیث ملک سلیمان علیه السلام میخواند درین اثنا گفت آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و نوبه حکم
نصوص و احادیث اعلم علماء و افضل اولیای این امتی خدا تعالی به سلیمان
ملک عظیم عطا فرموده بود بتوجه کرامت کرده امیر المومنین دست بدعا برداشت
در ساعت پاره اجری پدید آمد که دیده مانند شتری در پیش او سینه بر زمین مالید

بران نشستم

امیر با المومنین بران به نشست و من نیز با شاره علیه عالیه او و ا بر چون مرغ بیضه
بمورد وی بر طیران نهاده نرود و رخت خشکی نزول کرد امیر با مام حسن فرمود و توجه
بسوی درخت فرمای و زبان باستفسار حال بکشای امام بفرموده قیام نمود و درخت
زبان مقال بکشود و احوال خود بر منوال بیان نمود که ای شاهزاده دو جهان علی عالی
شان در بنمقام شبها عبادت مینمود و از برکت و میمنت قدوم درخت بزرومش
تر و تازه بودم از انوقت رسول خدا بد البقا رحلت فرمود ترک آمدن کرده و از
الم مفارقتش سر و برگ حال من باین جواری رسیده بحدیث امیر المومنین
عرض حال من کن که زبان مبارک بدعا من گشاید و از برای سرسبزی من
دعا نماید امام چون حقیقت حالش بعرض رسانید امیر دست مناجات بدرگاه قاضی
الحاجات برافراخت حق سبحانه آن درخت فرخنده بخت را سبز کرد و از
زیر بنش چشمه آبی جاری ساخت دیگر بار ابر ببارید و کنار بحری کناری منزل گزیدند و انجا
مرغی را بر ابر نشسته دیدیم بال شکسته و پر ریخته ملول و محزون در کنار دریا نشسته امیر المومنین
با مام حسن گفت از مرغ شکسته بال سبب انقلاب تحقیق نمائی و پیش من زبان بالها
گشائی امام استفسار نمود مرغ گفت ای شاهزاده دنیا و دین من فرشته ام که با
امیر المومنین در صدر خان مکان داشتم و لوای عبادت می افراشتم

از ان زمان

از آن سلطان انبیا محمد مصطفی عالم را بدرود کرده علی مرتضی روی در بیت الآخرة
آورده از بعید دور افتاده ام و از دوری ضروری اشک حسرت بگشاده ام با لم
شکسته و دور راحت بر رویم بسته با میر المومنین بگو که بسوی دعا کرا آید و از را
من پر و بال استد عا نماید ایام شرح حال ان شکسته بال بیان نمود امیر المومنین
لب مبارک بخنده بنده دعا فرمود چون بال اقبال یافت از کنار دریا به پابوس امیر
المومنین شتافت بعد از ادای تحیت و سلام گفت ای شاه خیل انام ترا
دوستان ترا به حکم ملک علام نثار تست بروضه رضوان و محلهای امیر فردوس
چگونه بشارة میدهی به بهشت جاودان و نعمت سکران فرشته گفت خالق
مطلق و قادر برحق از رحمت خاص خود بحری آفریده و در و مرجان بیشمار
موجود کرده بنده هر گاه یکی از بندگان طریق اخلاص بپوید و از اعتقاد لا
إله إلا الله گوید مرغان آبی سر از آب بر آورده راه شوق و نشاط سپارند
و چون محمد رسول بر زبان جاری گرداند از کثرت ذوق و طرب بالهای خود بفشانند
و اگر نام مبارک ترا بر زبان نراند روی در خروش و فغان آورده گویند بار خدایا رحمت
خود را دور دار از آنکس که این کلمه را ناتمام گذاشت و اگر نام ترا گوید در راه استغفار پوید
و از برای مغفرتش دعا گویند و یکبار یا به دیگر بار آب بر روی هوا راه نوردید و بسر حد حاج

وماجوج نازل کردید انجا گردهی میدیم که قامت بعضی پنجاه گز بود واز بعضی نود گز
و درازی جوارح بقدر قامت ایشان دیگر باره راهی کردید و بشهر پر غوغائی
منزل کردید بانگ کوس و نفیر و سایر سازها بگوش ما رسید امامین از پدر بزرگوار
پرسیدند این چه غوغا و صدا است فرمود شور و مشغله قرین این شهر آنست که بمرح
شمس اوراقران است صفیر شمس و نفیرش بمرتبه ایست اگر خلق نشنوند از هول و
هیبتش کودکان هلاک شوند و زنان حامله بار فرو گذارند از اینجهت علی الاتصال
درین شهر به تهلیل و تکبیر و کوس و نفیر اوقات بردم گذران است بعد از ان امامین
گفتند ای پدر بزرگوار روی بمدینه آرد و بسوی وطن مالوفه راه بسپار ابا امیر
دردم هوا کرفته بمدینه رسانید [illegible] در ملفوظ مخدوم جهانیان مسطور است که
روزی عمر بن الخطاب در زمان خود بخانه امیر المومنین علی بود که قافله بجانب
مکه معظمه روان شد و ثابت که یکی از زهاد صحابه بود آمده گفت مرا با میر قافله
به سپارید تا بفراغ خاطر بروم چون قافله سالار بوداع امیرین آمد او را سفارش
نمود بسپرد و اهل قافله در تعظیم و تکریمش به قدر مقدور میکوشیدند چون ثابت جوانی بود
وجهه عورتی خود را بروی عرض کرد از انجا که در زهد و ورع اسم با مسمی بود جواب
فرمود عورت گفت ترا به بلای و تهمتی گرفتار کنم که هرگز از انفعال آن برنیائی

در جواب گفت خدا یتعالی عادل است عورت از استیلای شهوت به خلای مراد
خود حاصل ساخته حامله شد چون بر حمل اطلاع یافت خواست به تهمت بر ثابت ثابت
کند شبی او را در خواب یافته زرینه خود را در رختش پنهان کرد و بامداد فریاد
برآورد که مال مرا دزد برد قافله سالار گفت درین صحرا چند مردم معدودی
ایم شهری و قریه نیست که نتوان سراغ کرد در رخوت مردم تفحص و تجسس کنید
که ازین مقام بیرون نخواهد بود رخت همه تفحص کردند نیافتند عورت گفت در
رخت ثابت نیز به بینید جمعی از مومنان که از احوال خجسته مآلش واقف بودند
گفتند حاشا که از دامن این نوع امر شنیع بوجود آید عورت گفت مرا بر و گمانست
چون تفحص کردند زرینه تجسس از رختش برآمد پس گفت این حمل هم از ثابت است
که شبی با من زور زنا کرده بعد از ثبوت دزدی و زنا قافله سالار رسن
در گلوش انداخته ان عورت پیش خلیفه زمان فرستاد خلیفه حکم بر حبسش فرمود
مرویست که آن روز به مدینه سکینه غوغای عظیم پدید آمد چون خبر رخت
اثر بسمع مبارک امیر المومنین کرم الله وجهه رسید امام حسن را فرستاده گفت نامدن
من ثابت را نگاهدارد تعاقب خود آمد و به عمر رضی الله عنه فرمود چرا له بعد از
تامل نمی فرمای به تخصیص در امر رجم و قتل پس به طلب عورت نیز امام حسن را فرستاد

مطلب عورت فرستاد عورت پرسید مرا که طلبیده گفت که امیرالمومنین علی گفت تهمت اسبان
چون امد که وقت فصیحتی و رسوای من رسید چون حاضر شد امیر فرمود میشناسی که علی بن
ابی طالبم در حضور من راه خلاف میپوی و راست بگوی که عورت حال چیست
و این حمل تو از کیست گفت از ثابت شده و در پیش خلیفه زمان دردی نبرده ثابت
شده چون امیرالمومنین دید که بر قول میرود است رد بسوی امام حسن کرده فرمود
ای نور دیده مصطفی و سرور سینه مرتضی نیم عصای و پارچه بلاسی که در گوشه خانه
نهاده ام بیار چون آورد در پیش عورت گذاشته باز بمبالغه تمام فرمود راست بگو
حقیقت واقعی چیست چون سود نکرد او را خوابانیده نیم عصا و پارچه را بگوشش
نهاده فرمود ای انچه در بن شکمی الهی است بگو طفل به حکم قادر مختار در گفتار آمده گفت
راست میگویم یکی است خدا و محمد خاتم انبیا و مرتضی اوصی مصطفی امیر فرمود این
مقوله نمیپرسم بگو تو لطفه کیستی و آن زرینه در رخت ثابت چگونه رفت گفت
یا وصی خیرالمرسلین این عورت خود را بثابت مکرر عرض کرد چون او ملتفت نشد
با غلام غلای زنا کرد و ان لطفه غلام از این غصه زرینه خود را در رخت ثابت
پنهان کرد چگونه رفت یا اوصی المقصود از مشاهده این خارق باهر خلق متحیر ماند
و نفهمیده خلیفه زمان عورت زمان سنگسار کردند پس خلیفه و سایر صحابه زمان

نیاز و بلسان ایجاز پرسیدند که این نیم عصا و پارچه پلاس چیست فرمود روزی
در مسجد بخدمت سید کائنات و مفخر موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
نشسته بودم که ثعلب بیچاره آمده آنسرور از روی تلطف و ترحم نظری
بسوی من افکنده به من فرمود یا اخی روزی باشد که زنی ثعلب را بزنا و سرقه
متهم سازد و حکم برجم شود گفتم یا رسول الله تدبیر خلاصی چه باشد این چوب و پلاس را
بمن داده فرمود هرگاه این قضیه پیش آید این چوب و پلاس را بمن داده فرمود هرگاه این قضیه
~~خود هرگاه این قضیه پیش آید این چوب و پلاس را بمن داده فرمود هرگاه این قضیه~~
~~بپیش آید این چوب و پلاس را~~ بر شکم صورت بمنه لطفه که در رحم باشد بسخن درآید
و انچه حق باشد همان نماید عمر رضی الله عنه برخاسته در میان دو ابروی امیر المومنین
ببوسه داد و دست حق پرستش بردیده مالیده گفت یا علی حقا که جانشین از در
توئی نه غیر تو و خدا تعالی عمر را بی تو یکلحظه در دنیا ندارد مولف گوید سبحان الله
در میان این دو غیر نسبت چنین است که در صدر مسطور است و بعضی جهال ضال
در خیال محال افتاده اند خداوندا جمیع امت محمدی را بعون عنایت و تفضل
بی نهایت خود راه راست هدایت فرما و حجت ظلمات نادانی از پیش دیده انتباه
بکشای تا همه یک بینند و یکدل شوند فقط بحق الحق و الیه [illegible]

مسطور است که برادر مصطفی عمر یقی بحر بلا و حریق نار ولا و مقتدای اولیا
و اصفیا امام المشارق و المغارب ابو الحسن علی بن ابیطالب اورا اندر طریقت
شانی عظیم و در حقیقت و حتی رفیع است و در وقت عبارات از اصول حقایق حظی
تمام داشت جنید رحمة الله علیه گفته شیخانی الاصول و البلائی علی المرتضی کرم الله وجهه
یعنی امام ما در علم طریقت و معاملات حقیقت علی مرتضی است از آنکه علم طریقت را
اهل طریقت اصول گویند و معاملات طریقت بلائی کشیدن است و چنین می آرند که
یکی به حضرت او آمده گفت یا امیر المومنین مرا وصیتی فرمائی فرمود قال امیر المومنین
صنی کرم الله وجهه لا تجعلن اکبر شغلک لا یعلک و
ولدک فان یکن اهلک و ولدک من اولیاء الله فان الله
لا یضیع اولیاءه و ان کان اهلک و ولدک من عبدان الله
فما الله فما همک و شغلک لاعداء الله یعنی مگردان تو شغل
اهل و عیال را بزرگترین اشغال خود که اگر ایشان دوستان خدائی اند الحمد لله
خدائی عز و جل دوستان خود را ضایع نکند و اگر ایشان از دشمنان خدائی
اند وه دشمنان خدا چه داری غم فرزند بنده ایست خدا را غمش مخور
تو کیستی

توکسیستی که به ز خدا بنده پروری ... کز مقبل است کنج ازان اوست ... و ز مدبر
است رنج زیادت چه می بری ... هم در فصل الخطاب از کشف المحجوب
می آرد که روزی سایلی از امیر المومنین پرسید که پاکیزه ترین کسبها چیست
فرمود غناء القلب بالله سبحانه یعنی بر دلی که بخدائی عز و جل
توانگر گردد نیستی دنیا و ما فیها و یرا در و لیش نکند و به هستی نامولی نشاد مان نشود
خاکش بر سر کزین سر اندیشد ... بر جائی نماند و ز جا اندیشد اندیشه
نیستی چه دامن گیرد ... از آنکه ز هستی خدا اندیشد ... در ترجمه مستقصی
مسطور است که چون در خدمت امیر المومنین عائشه رضی الله طلحه و زبیر
بر بصره استیلا یافتند طلحه به بیت المال در آمده چون نقود تا معدود دید قرأت
این آیت نمود وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا
فَعَجَّلَ لَكُمْ هَٰذِهِ بعد از آنکه امیر المومنین کرم الله وجهه بر ایشان
ظفر یافته بهمان خانه در آمد چون نظر فیض اثرش بر دنانیر و دراهم سرخ و سفید
افتاد و زبان گوهر فشان فرمود ای زر احمر مرا مغرور مساز و ای سیم سفید
بفریب غیر من پرداز که بعشوه شما مغرور نشوم و به جلوه شما مایل نگردم و این حدیث
عربیه بر خواند کَمْ قَدْ غَرَّتْ فِي الدُّنْيَا عَائِلًا غَرِيبًا وَكَمْ عَابِرٍ

لسبیل یعنی باش در دنیا همچو کسی که غریب است یا مانند مسافر
معشوقه
هر چون کند جلوه گری در روی نکنی نظر اگر دیده وری در دار فنا که از ثبات
است بری مانند غریب باش یا بگذری از اینجا است که حکیم سنائی در حدیقه
الحقایق گوید کودک از زر و شرخ نشکند مرد بزر رد و سرخ نفریبد
شیر ز آتش همیشه پرهیزد جان حیدر در از زنا بهزد شیخ عطار قدس الله سره
گوید مرد سوار دین پیر عالم سمیر شجاع حوشرع و صاحب حوض و کوثر از جود
نش آبرو دریا بر توی بود همتش عالمی بزر جوی بود نه هرگز آرزوی
سیم و زر او نه هرگز سوی سیم و زر نظر نداشت چنان در راه معنی سرخ
رو بود که سیم و زر به چشمش خاک کو بود تو ای زر زیبائش از زنا ابدی
تو نیز ای سیم میکش این پیدی چون دنیا آتش و او شبر بوده از این معنی
ز دنیا سیر بوده اگرچه کم نشیند گرسنه شیر نخورد او مان دنیا یکسر
از آن خسی بدنیا فقر و فاقه که دنیا بود همتش سه طلاقه مولف در کتاب
شاهد قدسی اینچنین بیت در مذمت دنیا گوید که بحکم حب الدنیا راس کل
خطیئة و ترک راس کل عبادة ترکش بر ایه ساهد عباد تهات
در حبس سر مایه معصیت و خطا هر که از دل ترک دنیا کرده است جان فردوس

آعلی کرده است ؛ هیچ مردی دل مردی نیوفته ؛ هیچ نامردی ازین نیوفته نرست
جمله مردان طلاقش گفته اند ؛ لیک نامردان باو خوش خفته اند ؛ هر که او مرد است
خود سویش ندید ؛ هیچکه بر آبرو رویش ندید ؛ آنکه نامرد است ورام دی است
مرغ جانش سر بسر رام دی است ؛ چیست دنیا ساحری مکاره ؛ در پی او
یک جهان آواره ؛ چیست دنیا معدن کذب و دروغ ؛ شمع برمنش همچو دود
بی فروغ ؛ چیست دنیا مسکن حرص و هوس ؛ طالبانش خوار مانند مگس
چیست دنیا منزل ویرانه ؛ سر بسر از مکر و دام و دانه ؛ چیست دنیا سر بسر خواب و خیال
حاصل دنیا وبال آمد وبال ؛ چیست دنیا دشمن دیرینه ؛ دشمن دیرینه پر کینه
حاصل دنیا لهو و بیحاصلی ؛ عاقلانش غرق بحر غافلی — در تفسیر حافظی
وفخر زاری و ترجمه المخواص وصحایف وهدایة السعد وذخیرة الملوک مسطور است
که امیر المومنین روز جمعه بر منبر خطبه منبر مود و در غایت بلاغت و نهایت فصاحت
وجامه کهنه پر پیوند در بر و شمشیری ما بند لیف خرما در دست مبارک عبد الله
بن عباس رضی الله عنه بخاطر آورد که این مناسب حال ستوده مال امیر المومنین
نیست انحضرت کرم الله وجهه به علم ولایت بر اراده اش مشرف گشته بزبان معجز
بیان فرمود قال امیر المومنین لقد رفعت مرقعی حتی استحییت

مِن رَافِعِهَا مَا لِعَلِيٍّ وَزِينَةِ الدُّنْيَا كَيْفَ افْرَحُ بِلَذَّةٍ
یعنی ولنعیم لا یبقی وکیف الشبع وحول الجعار
بطون عرتی وکیف ارضی بان اسمی امیر المؤمنین
المؤمنین ولا اشارکهم فی خشونة العیش وشدائد
غیل الضر والبلوی یعنی بتحقیق چندان رقعه بر رقعه دوزانیدم و وصله
بر وصله پوشانیدم که از دوزنده آن شرمسار گردیدم علی را با زینت دنیا چه کار که
کلش خار است و پوشش نیش مار وچگونه شاد باشم به لذتی که باندک زمانی بسر آید و
به عرض فنا در آید وچگونه سیر خورم که در ولایت حجاز من شکمها گرسنه باشد واز
غایت جوع در اضطراب مخمصه باشم چگونه راضی باشم بآنکه مومنان مرا امیر خوانند
ومقتدای خود و پیشوای خود دانند ومن در دشواری با ایشان شریک نباشم ودر
گرسنگی وتنگی معیشت و احتیاج بایشان موافقت نکنم راوی گوید بعد از استماع
این کلمات بابرکات حاضران مجلس فردوس آئین بسیار گریستند
در مجلد اول حبیب السیر مسطور است که عقیل برادر حقیقی امیر المؤمنین کرم الله وجهه از
تنگی معاش پیش معاویه رفت زیرا که از بیت المال هر روز دو درم وظیفه داشت
وداعیه کرد که چیزی بران اضافه نماید تا بفراغت معیشت نواند نمود ادراک
تعالی

طعامی ترتیب داده امیرالمومنین را بضیافت طلبید و در اثناء گفت و شنید اظهار
افلاس نموده التماس کرد که چیزی بر وظیفه او زیاده شود امیر پرسید وجه این دعوت
را از کجا بهم رسانیدی گفت چندگاه هر روز یکدرم و نیم را خرج کرده و نیم درم را جمع
کرده بمایحتاج این طعام صرف نمودم امام المتقین فرمود برین تقدیر وجه معاش
یکدرم کفایت است چرا از ضیق معیشت شکایت میکنی عقیل نوبت دیگر در طلب سائلی نبود
امیرالمومنین بمهماهنی در شعله چراغ داغ کرده ناگاه بر دستش نهاد او مضطرب شده گفت
ای برادر چرا دست مرا سوختی فرمود چون تو اینقدر تحمل آتش دنیا نمی آری چگونه
روز پیداری که من خلق اهل اسلام زیاده بر آنچه حصه تو میشود چشمی بتو دهم و بد
بد انچه عیاذ بالله باحراق نایره عقبی گرفتار کردم عقیل درک این سخن ناکرده از امیر
المومنین رنجیده بدمشق شتافت و امیرالمومنین از اینمعنی بسیار ملول شد و در مرحبه
مستقصی می آرد که بعد از وصول بدمشق معاویه در تعظیم او بسیار کوشیده روزی
تکلیف باینمعنی نمود که بمنبر برآمده امیرالمومنین و سبطین را ناسزا گوید عقیل
ترک صحبت او نموده او را غافل ساخته بازگشت امیرالمومنین آمده یافت شد
در مجلد ثانی حبیب السیر مسطور است که در صحاح اخبار بتواتر ایراد یافته
که امیرالمومنین در تمام عمر خود هرگز سه روز متعاقب سیر نخورده و در اکثر اوقات

بانان جوناں خوش میل کرده چون اہل بتیش تکلیف تناول طعام میکرد مدبزبان خارج بیان
میفرمود قال امیر المومنین کرم اللہ وجہہ یحجبنی من الطعام مایقدم ظهری
یعنی پسندیده است از طعام آن مقدار که پشت مرا قایم دارد و مرا از عبادت و طاعت
کردن پروردگار مانع نیاید منقبت هم در کتاب مذکور از عدی بن ثابت
مرویست که گفت روزی طبق پالوده نزد سلطان الاولیا علی مرتضی بردم
اصلا رغبت نفرمود گفت دوست ندارم خوردن چیزی را که سید کائنات
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات آنرا تناول نموده باشد
هم در کتاب مذکور از عدی مرویست که روزی امیر المومنین کرم اللہ وجہہ
دو جامه سطبر ابتیاع نموده قنبر رضی اللہ عنہ را مخیر کردانید که هر کدام پوشش
قنبر یکی ازان دو ثوب اختیار کرد و دیگری را امیر المومنین در پوشید و آستین
ازاد را دیده انچه از سر انامل همایونش زاید بود قطع فرمود
در بیان آنکه هر روزه ایام بیض از جانب حق سبحانه بالاصاله بامیر المومنین
امر شد و بسایر صحابه و مومنان تبعیت در عمدة الابرار از امیر المومنین کرم اللہ
وجہہ مرویست که روزی بخدمت رسول صلی اللہ علیہ وسلم رفتم آنسرور
روی بسوی من کرده گفت یا اخی جبرئیل حاضر و ترا سلام خدا رسانده میگوید

فرمان شد

فرمان چنانست که در ماهای سه روزه بدارد که در روزه اول ثواب صوم
ده هزار سال میابی و در دویم روزه ثواب سی هزار سال و در سوم ثواب
ثواب صد هزار سال من گفتم یا رسول الله این ثواب مخصوص ذات من باشد
یا هر کس این سه روزه بدارد و ادراهم این ثواب باشد رسول فرمود هر کس نیت
متابعت تو این سه روز صایم باشد او را هم اینچنین ثواب بلوو گفتم یا رسول الله
آن سه روز کدام است گفت ایام بیض سفت در روضة الشهدا از
جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنهما مرویست که گفت والله و
بحق یگانگی معبود که بعد از احمد و محمود صلی الله علیه واله وسلم زیر فلک
کبود زاهد تر از مرتضی علی ندیدم که مطلقاً دیده همت از متاع فانی دنیای دون
فرو بسته و بر مصدر ریاضت متمکن شده و بجوع و تراقی نشسته سفت
هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان خلافت باریان امیر المومنین ابی بصره
تا سمرقند در تحت قبضه تصرفش در آمد و بجدی متواضع بود که در بازار
پیاده راه میرفت چنانکه مردی که بمعاملات دنیوی اشتغال سلطنت نداشتند
از امیر خود واقف نمیشدی چون بروی انبوه کردندی بشفقت تمام فرمودی
مومنان علی را راه دهید چون مردم آواز دلنواز ش را استماع میمودند

راه میدانند ... نیز در کتاب مذکور مسطور است که باسانید صحیحه و بروایات صحت

اثر محرر گشته که روزی امیر المومنین کرم الله وجهه بعضی از حوایج لابد خریده خود

برداشته می برد یکی از خدام عتبه علیه اش پیش آمده گفت این بار را بمن ده تا ببرم

بزبان فصاحت بیان فرمود ابو العیال احق ان یحمل یعنی صاحب

عیال سزاوار تر است ببرداشتن بار ایشان خادم گفت یا امیر المومنین و یا

وصی خیر المرسلین تو خلیفه برحق رسول خدائی و بتحقیق مومنان را امام پیشوائی

اینصورت با حال خجسته مآل تو نسبتی ندارد در جواب فرمود لا ینقص الرجل

من کماله ما یحمل الی عیاله یعنی از کمال مرد هیچ کم نمیشود از باری

که برای عیال میکشد ... در ذخیرة الملوک میر سید همدانی قدس الله سره

از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که چون امیر المومنین کرم الله وجهه به خلافت

صوری نشست امانین را از صحبت خود جدا کرد بدان سبب که حسن سلام الله

علیه مانند ترین خلق بود بر رسول صلی الله علیه وسلم در سیرت و صورت بنابران

او را حرمت داشتی و سخن او رد نکردی ... هم در کتاب مذکور از

عبد الله انصاری ابن عباس رضی الله عنه منقولست که گفت امیر المومنین

در هفته یکصاع جو آرد ساخته در کدو کردی و سر آن را مهر نمودی گاهی

از آن

ازان یک قرص نخنه افطار کردی وکاهی به یک کف آرد قناعت کردی
وباز بسته مهر کردی گفتند یا امیر المومنین چرا این آرد را مهر میکنی گفت از برای
آنکه مبادا حسنین پاره از آرد کندم بیامیزند و روزی یکی از ملوک عرب بزیارت
امام حسن به مسجد آمد در وقتیکه مردم نماز مغرب ادا نموده متفرق شده بودند
وامیر المومنین کرم الله وجهه نشسته بود وکدو پیش خود نهاده افطار میکرد
چون ان شخص از نماز فارغ شد امیر المومنین او را مشتی از ان آرد داد او
آرد در گوشه دستار بسته به صحبت امام حسن آمد چون سفره گسترده طعام الوان
آوردند ان شخص لختی طعام از ان طعام برداشته گفت درویشی در مسجد از فرط
گرسنگی آرد جو میخورد مرا بروی رحم آمده اگر اجازت باشد این طعام بدو رسانم
امام حسن گریست وگفت آن درویش که تو دیدی بادشاه دین و دنیا و
خلیفه وقت است واو آنرا اختیار نموده هم در کتاب مذکور از ابن عباس
رضی الله عنهما روایت است که روزی گفتم یا امیر المومنین چه شود که جامه نیکو پوشی
گفت خدای عز وجل فرموده است امیران اهل اسلام را خوردن و پوشیدن
خود را مانند خورش و پوشش فرودین رعیت کنند تا توانگران در زندگانی اقتدا
بدیشان کنند و ضعیفان بسبب فقر و فاقه اندوهگین و متاسف نباشند

منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که امیر المومنین کرم الله وجهه
در خلافت خود روزی ببازار رفته و پیراهنی بسه درم خرید و آستین
و دامن آنچه از سر دست و شتالنگ فروتر بود ببرید گفتند چرا چنین کردی
فرمود این بطهارت نزدیکتر است و بتواضع لایق تر و باقتدای مومنان
سزاوار تر [illegible] هم در ذخیرة الملوک مذکور مسطور است که سابق
میدان عنایت ازلی امیر المومنین علی را چون وقت نماز در آمدی منظر
کشتی و رنگ مبارکش متغیر شدی گفتند یا امیر المومنین چه رسیدت را کنف
وقت اما متی در آمد که آسمان و زمین طاقت آن نداشت [illegible] در تفسیر
حسینی مسطور است که عبادتش بمرتبه بود که هر شب از خلوتش الهیخانه هزار تکبیر
احرام میبستند و استعانتش در نماز بمرتبه بود که در جنگ احد چون تیر
مخالف در پای مبارکش می خلید و پیکان چنان محکم نشست که بر آوردن
بیصوبت میسر نبود و امیر المومنین نیز اینهمه شده و محنت بر خود نمیتوانست
قرار داد که از زنبور بکشند آخر آنسرور صلی الله علیه وسلم فرمود چون علی بن
ابیطالب بنماز ایستاده شود در آنوقت از زنبور بیرون کشند و بدان
خود کفت للقصود چون هنگام نماز پیکان از پای مبارکش بیرون آورند

مصلا نماز بیرون شد و امیر المومنین را اصلا از اینمعنی خبر نشد و چنانکه شیخ
عطار قدس الله سره از اینمعنی خبر میدهد چنان شد در نماز او محو سنجان
که از پایش بیرون کردند پیکان ۰ و محقق نامی ملا عبد الرحمن جامی قدس الله سره
السامی در تحفة الابرار اینواقعه را منظومه ساخته ۰ شیر خدا شاه ولایت علی
صیقلی شرک خفی و جلی ۰ روز احد چون صف هیجا گرفت ۰ تیر مخالف
بتنش جا گرفت ۰ غنچه پیکان بگل او نهفت ۰ صد گل راحت ز گل او شگفت
روی عبادت سوی محراب کرد ۰ پشت بدرد سر اصحاب کرد ۰ خنجر
الماس چو بیرون اختند ۰ چاک تن چون کفش او ختند ۰ غرق بخون غنچه
زنگارگون ۰ آمد ازان کلبن احسان برون ۰ کلکل خونش بمصلا چکید
کفت چو فارغ ز نماز آن بدید ۰ کین همه گل چیست نه پای من ۰ ساخته
گلدارته پای من ۰ صورت حالش چو نمودند باز ۰ کفت که سوگند بدانای مصلای من
راز ۰ کز الم زخم ندارم خبر ۰ گرچه ز من نیست خبر واتر ۰ طایر من صدر
نشین شد چه باک ۰ گر شود م تن چو قفس چاک چاک ۰ جامی ازالا
یش تن پاک شو ۰ در قدم پاک روان خاک شو ۰ باش ازان خاک
بگردی رسی ۰ گرد شکافی و بمردی رسی ۰ منقولست که روزی

امیرالمومنین ع امام العمدین در وقت افطار نان خشکی برآورده خواست
که بشکند سه مرتبه زور کرد نتوانست یکی از حضار مجلس فردوس آئین گفت یا
امیرالمومنین در خیبر بآن بزرگی و ثقل بود دیدم انگشت برکنده سپر خود
کردی امروز در شکستن نان این ضعف از چیست فرمود آن قوت از برای
حق بود و این ضعف از برای نفس منست ایضاً منقولست که شبی امیرالمو
منین در زمان بابرهان خود کتاب تقسیم بیت المال مینمود که طلحه و زبیر آمدند
انحضرت چراغ را کل ساخته از منزل فیوض نازل خود چراغ طلب فرمود
بایشان صحبت داشت حضار سبب کل ساختن چراغ و طلب نمودن
چراغ دیگر استفسار نمودند فرمود دروغ آن چراغ از بیت المال
بود روا نباشد که در روشنی آن با شما صحبت دارم والله اعلم بالصواب

[illegible] وما یتعلق بها

در آمالی زبدة المحققین شیخ شهید رحمة الله علیه باسناد طویل از خالد بن
ربعی روایت کرده گفت روزی امیرالمومنین کرم الله وجهه درون خانه
کعبه در آمد اعرابی را دید در پرده کعبه او گفته میگوید یا صاحب البیت
البیت بیتک والضیف ضیفک ولکل ضیف منک

قری

قمری واجعل قراءی منك فی هذه الیله المغفرة یعنی ای
صاحب خانه خانه تست ومهمان مهمان تو وجهة هر مهمان مهمانی در هم که آورد
بکرد آن مهمانی مرا دریں شب مغفرة وامرزش وامیر المومنین با اصحاب خود فرمود
آیا می شنوید کلام آعرابی را گفتند بلی فرمود میگوید که خدا الکرم از انست که روزمند
مهمان خود را چون شب دویم درآمد امیر المومنین او را دید مهمان رکن او نیخته
میگوید که یا عزیز فی غرك فلا عزتك فی غیرك اعزنی لعزتك
فی غیرك لا یعلم احدا کیف هو الا توجه الیك واذا الحق
اتوسل بك بمحمد وال محمد علیك ان تعطینی ما لا یعطینی
احدا غیرك واصرف عنی ما لا یصرفه احدا غیرك
یعنی ای عزیز در عالم عزت تو عزیز ترینست از تو در جنت عزت تو
عزیز کرد آن را بخی عزت خود در عالم جنت که نمیداند هیچکس که آن چگونه است
روی آوردم بسوی تو ووسیله جستم بتو بخیرینت بتو محمد وال محمد بر تست آنکه
بدهی تو مرا آنچه نمیدهد غیری وبگردان از من آنچه نمیگرداند آنرا هیچکس غیر تو
امیر یاران خود گفت این اسم اکبر است بلفظ سریانی وازین لغت خبر داد
مرا حبیب من رسول صلی الله علیه وآله وسلم سبحان الله آعرابی سوال کرد از خدا

و یافت آنرا و سوال نجات نمود از دوزخ و یافت آنرا شب سیوم باز
امیرالمومنین او را دید همان رین او یخته میگوید یا من لا تجری له
مکان و لا یخلو منه مکان کان بلا کیفیة
آن برق الاعرابی اربعة الاف درهم یعنی ای انکه سزاوار
او را مکان و خالی نیست از و هیچ مکان و هست او با ستمرار و استقرار همچنانکی زور
کن اعرابی را چهار هزار درهم امیر پیش رفته گفت ای عرابی سوال همانی کردی خدا بتو داد
و سوال نشت نمودی بتو بخشید سوال نجات از دوزخ شناختی یافتی الحال درین شب چهار
هزار درهم سوال میکنی اعرابی گفت تو کیستی گفت من علی بن ابیطالب ام گفت قسم خدا
که توئی مرا و خواهش من و بتو فرو و آمد حصول حاجت من امیر گفت بچه حاجت چهار
هزار درهم میخواهی گفت هزار درهم بحجت کابین میخواهم و هزار برای آدائی دین و هزار
به بهت خریدن شتر او و هزار برای معیشت فرمود هرگاه از مکه بمدینه روی بسرای من آ
که مراد تو حاصل کنم اعرابی یکهفته در مکه اقامت نمود بعضی رسیده مذاکره کرد که است دلالت
کند مرا بسرای علی بن ابیطالب امام حسین گفت من دلالت کنم که او پدر من است
پس بخدمت آمده دعای او بعرض رسانید امیر بفاطمه گفت در خانه چیزی هست
که اعرابی بخورد گفت نه بس سلمان فارسی را طلب نمود فرمود باغی که رسول جهت من نشانیده

بفروش

به فروش و چند روز بدوازده هزار درهم غیر و خمسه زر حاضر کردانیدند امیر چهار
هزار درهم معهود با عمر علی داد و چهل درهم دیگر بجهت نفقه او عطا فرمود و باقی را
بارباب استحقاق تقسیم کرد چون آمد فاطمه گفت فروختی باغی که پدر من
به جهت تو نشانیده بود گفت آری به بهتر از آن عاجلا یعنی نقد و اجلا یعنی موجل
بو فنی گفت بهائی کجاست گفت دادم به محتاجان پیش از سوال و شرم داشتم
که ایشان را خوار کردانم بجواری سوال سیدة النسا گفت من گرسنه ام حسنین
نیز و شک نیست که تو هم مسل مائی در گرسنگی مارا کمدرهم از بهائی باغ نباشد و اگر
امیر را گرفت امیر گفت ای فاطمه بگذار مرا گفت نمیگذارم تا حکم کند میان
من و تو پدرش فی الحال جبرئیل بر رسول صلی الله فرود آمده گفت خدایت
سلام میرساند و میگوید از من بعلی سلام رسان و بفاطمه بگو که دست از جامه
علی بدار پیغمبر بمسرل آمد فاطمه را ملازم علی یافت گفت ای نور دیده من چیست
که دست بدامن علی زده گفت ای پدر باغ را بدوازده هزار درهم فروخته
قسمت نموده و یکدرهم به جهت ما نیاورده که بآن طعام بخوریم پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم فرموده ایذ خبر جبرئیل آمده گفت حق سبحانه میفرماید بگو فاطمه را که دست
از دامن بدار سیدة النسا گفت أستغفر الله هرگز عود نکنم بازگار

فاطمه گوید پدرم بناحیه رفت و امیر به ناحیه پس آنسرور بلا توقف
راجعت نموده هفت درم سیاه بحریه آورده بمن داد فرمود بگیر این درا هم
هرگاه علی بیاید بگو بجهت طعام بخرد بعد از لمحه امیر آمده گفت رسول خدا
تشریف آورده بود که بوی او در می یابم فاطمه گفت بلی بمن چیزی داده
که بان طعام بخریم امیر دراهم مذکوره را گرفته گفت بسم الله والحمد لله کثیراً
طیباً هذا من رزق الله و بامام حسن فرمود با من بیا و بیار و راه بمردی
رسیدند که ایستاده میگفت که من یقرض الموتی الوفی یعنی که قرض میدهد
بمالدار وفا پیشه امیر بامام حسن گفت ای پسر درم را باین شخص میدهی
امام قبول نمود امیر همه دراهم را باو داده فرمود ای پسر درم اگر اندک
میدهد قادر است بر انکه بسیار دهد و متوجه منزل یکی بجهت طلب قرض شد
ناگاه در اثنای راه اعرابی با ناقه ملاقات کرده گفت ای علی این ناقه را از من
امیر گفت بهای آن چیست گفت به نسیه میدهم امیر بصد درم خریده بامام
حسن گفت بگیر ناقه را امام خبان کرد بعد از لمحه اعرابی دیگر ملاقی شد گفت یا علی
ناقه را میفروشی گفت آری گفت به چند خریدی گفت بصد درم اعرابی صد و پنجاه
درم داد امام حسن باشاره امیر ناقه را باعرابی حواله نمود پس امیر گفت بطلب اعرابی

اعرابی که از دو خبر دهد

که ازو خریده بود روانه شد رسول صلی الله علیه وسلم را در جائی نشسته دید که هرگز در انجا
ندیده بود چون نظر مبارکش بر امیر افتاد تبسم نموده فرمود یا اخی طلب امر الی که بتو
ناقه فروخته بود میگفتی گفت آری فرمود ای ابو الحسن آن ناقه فروخت جبرئیل بود
و آنکه خرید کرد میکائیل و ناقه از نافه های بهشت بود و دراهم از نزد پروردگار
نفقه کن بنیکی و مترس از اقتار یعنی رزق موقوف گوید بیع و شری او ناقه مذکوره
بروایات مختلفه در کتب سلف ایراد یافته چنانچه در زبدة الریاض مسطور است که چون
سه روز در خانه امیر المومنین فاقه شد سیدة النساء چادر خود نفروختن داد امیر
از ابا شحم درهم فروخته بمبلغی داد پس یکی مهار شتر ناقه بدست گرفته آمد گفت یا امیر
المومنین میخری این ناقه را امیر گفت بهای ناقه ندارم گفت به صد درهم بنسیه
میفروشم امیر بعد از تحقیق بیع مهار ناقه گرفته روان شد و در راه مردی دیگر پیش آمده
گفت میفروشی این ناقه را بصد و شصت درهم گفت بلی چون مشتری مبلغ مذکور حواله
بایع کرد مهار ناقه گرفته رفت پس آن مردی که ناقه را به نسیه فروخته بود آمده طلب
ثمن ناقه نمود امیر آداء دین نموده شصت درهم پیش سیدة النساء آورده صورت
واقعه مذکوره بیان نمود چون این جرا بسمع مبارک آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم
رسانید گفت یا اخی فروشنده ناقه جبرئیل بود و مشتری میکائیل و آن ناقه

مرکب فاطمه است که بروز قیامت بروی سوار خواهد شد و در اربعین جاء الله علامه
از امام جعفر صادق رضی الله عنه مرویست که گفت روزی سلمان فارسی نزد سیده
النساء شش ورم آورد و درین اثنا امیر المومنین از پیش سید المرسلین آمده طلب
طعام نمود سیدة النساء گفت نیست چیزی نزد من جز این شش ورم که سلمان
آورده و میخواهم برای حسنین طعام مهیا سازم پس امیر ورم گرفته بجهت خریدن طعام
بیرون رفت ناگاه مردی رسید که میگفت من بقرض الموتی التوفی امیر دراهم را باو
داده مراجعت نموده فاطمه زهرا علیها التحیه والثنا حقیقت حال بیان نمود فاطمه گفت
هر آینه تحقیق وفا خواهد کرد امیر المومنین بخدمت خیر البنین روانه شد در راه اعرابی
با خود ناقه داشت ملاقی شده گفت یا ابا الحسن میخری این ناقه را گفت بهای آن
ندارم گفت به نسیه بخر امیر بصد ورم خریده روانه شد اعرابی دیگر ملاقات کرد گفت
گفت یا علی میفروشی این ناقه را گفت بلی گفت بچند فرمود ببصد ورم اعرابی بصد
ورم داده ناقه را برد و امیر المومنین بخانه خود آمده صورت واقعه را السیدة النساء
بیان نمود بملازمت سرور انبیا رفت انسرور فرمود یا اخی من خبر دهم ترا یا تو مرا
خبر میدهی امیر گفت یا رسول الله سخن از زبان مبارک تو خوشتر باشد انسرور
فرمود منم شناسی آن مرد و اعرابی را امیر گفت رسول خدا بهتر شناسد فرمود

قال النبی

قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَخٍ بَخٍ یَا اَبَا الْحَسَنِ
اَعْطَیْتَ سِتَّةَ دَرَاهِمَ اَعْطَاكَ اللّٰهُ ثَلٰثَةَ مِائَةِ دِرْهَمٍ
یعنی مژده باد ترا ای ابا الحسن دادی تو شش درم عطا کرد حق سبحانه تعالی سیصد
درم و بایع جبرئیل و مشتری میکائیل بود و بروایتی اسرافیل علیهم السّلام
در فتوحات القدس مسطور است که سلطان اولیا علی مرتضی کرّم الله وجهه از کوفه
بعد از دو سه روز لوای توجه به بیرون شهر افراخت و در موضع محقر الصفا نشسته
به جانب دریا نظر می انداخت روزی دران موضع نشسته که زورقی پیدا شد
و جوانی در وی هویدا چون بکنار رسید جوان از زورق فرود آمده بخدمت امیر آمده
رسم تحیّه و سلام بجای آورد چون امیر المومنین بآن جوان بسوی منزل خود راه سپرد
الوالب مهمان نوازی بردی بگفتو و از احوال او استفسار نمود که از کجائی و سبب
آمدن تو درین شهر چیست و همت با کیست گفت از یمن می آیم و در یمن دو پادشاه
است یکی مومن و یکی کافر نصف ملک او مومن است و نصف او کافر و پیشه من در
یمن تره فروشی است و دوکان من بر در پادشاه کافر واقعه شده و او را
دختریست در غایت حسن و زیبائی و در نهایت محبوبی و رعنائی روزی تا نزد
تمام متوجه حمام شد چون مرا دید بر قع بر انداخت و مرا شیفته خود ساخت و گفت

ای جوان هر روز برای ما طبق سبزی بیار و خود را هیچ وجه معاف مدار چون
ماه روی او دیدم دیوانه گردیدم و آه دردناک از جگر برکشیدم و گفتم
تا غمت ویرانهٔ سینه بدرد آباد کرد حبل بند در دجان و جان از درد دل فریاد کرد
آه از رویت که جانم فکنده آتشی داد از خویت که بر دل سر بسر بیداد کرد و هر روز
بسوی درگاه او راه می سپردم و طبق سبزی میبردم بعد از چند روزی چاوشان
حال مرا فهمیدند و مانع گردیدند من از منع ایشان بی اختیار فریاد برآوردم و
گریبان چاک کردم یکی از محرمان بیدردنجه به بادشاه رسانید که ترهٔ فروش
محله بردختر تو عاشق گردید و کارش به ناله و فریاد رسیده و بر سوائی انجامیده چون
در عشق او اختیار از دست دادم روی ببارگاه بادشاه نهادم و زبان مطالبه
گشودم و خواستگاری دختر نمودم بادشاه چون سخن من بشنود غضبناک گردید
بگفتن من حکم فرمود جلادان مرا بپائی دوانیدند و از تو هم جانم لب رسانیدند
در پای او پیشانی نیاز نهادم و زبان مسئلت بدرگاه کارساز گشادم که ای کریم
کارساز و ای رحیم بنده نواز روا مدار که محروم بمیرم و از خوان وصال
بهره نگیرم مقارن اینحال چاوشی در رسید که بادشاه ترا طلبیده ریسمان
از گردنم برآورده و گفت که کنان پیش بادشاه بروند بادشاه را وزیری بود

پرتدبیر و دلیری خوش تقریر عرض نمود که روی در بخشش حق آور و از کشتن
این مرد درگذر من او را تکلیفی نمایم و کاری فرمایم که مقدور او نباشد و
لوائی حیله برافرازم و او را بدان وسیله از اظهار این معنی خاموش سازم پس
بمن گفت اگر از روی مصاهرت با دشاه داری و راه مواصلت میسپاری
توجه به جنگ علی بن ابیطالب برگمار و سر او را از برای ما بیار تا ترا بدان
سرافرازیم و کار ترا بر وجه مراد بسازم من بدین جهت روی بدین دیار
نهادم و محنت بسیار بر خود قرار دادم اما خیر میبم و علی را ندیدم و بدو راه برون
نمیتوانم اگر مرا بدو راه نمائی و عقده کار من بگشائی کرم نام باشد و لطف تمام
لا کلام شاه ولایت پناه فرمود اینکار سهل است عقده ترا بگشایم و درد ترا
درمان نمایم و اگر کنار دریا زبان نگشودی و اظهار این معنی ننمودی ترا بدو راه ننمودم
و عقده ترا نگشودم پس با جوان روی بدریا نهاد و در کنار دریا بنشست و ذوالفقار
بدو داده گفت منم علی بن ابیطالب سر بردار و حاجت خود برآر جوان دست آورد
که تیغ براند و مقصود حاصل کرد اندک دست او با تیغ در هوا ایستاده بماند و خون از دیده حیرت
افتاند امیر گفت چرا تیغ نمیزنی و سر مرا جدا نمیکردانی گفت دستم خشکیده و از حرکت
جدا گردیده امیر دعائی خوانده بر دستش دمید دستش بحرکت آمد جوان چون این خوارق بدید

تیغ از دست نهاده و در پای امیر افتاده گفت هزار جان من و هزار ان دختر
فدای تو باد اکنون از عشق تو جان نخواهم برد و از استانه تو روی بجانب دیگر
نخواهم آورد امیر المومنین روی در ولایت یمن ماند و بدست ولایت بجانب
یمن ذوالفقار را نداد پس باین مضمون نامه نوشت بپادشاه مومن که امر فرستاد
راندم و آن پادشاه کافر را بدرک الاسفل رسانیدم چون این جوان به یمن
رسد راه اطاعت و انقیاد سپارند و کشور و دختر آن پادشاه کافر را بدو
گذارید پس نامه بدست جوان داد و او را همون لحظه به یمن فرستاد چون نامه باد
شاه مومن رسانید پادشاه زبان حکم بگشود و با حضار صغیر و کبیر حکم فرمود از وزیر
پادشاه کافر حقیقت حال استفسار نمود وزیر گفت پادشاه بر تخت دولت
نشسته بود ناگاه تیغی چون برق درخشان جلوه نمود و سر او را در ربود چون
پادشاه مومن حقیقت حال بدینسان شنود در حال روی براه اطاعت شاه
ولایت پناه نهادند و دختر و کشور کافر بدو دادند و اهل نصف ملک یمن که در
فرمان او بود همه مسلمان شدند منقول هم در فتوحات القدس مسطور است
که در زمان حیات سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
پناه ولایت و نور هدایت روزی از مکه معظمه بی ذوالفقار تنها سوار شده
بکوی گلستان

بسوی نخلستان روان گردید چون زمانی راه نوردیدناگاه غباری
پیداشده سواری هویدا گشت چون اهل کارزار مسلح و مکمل بر اسب نشسته و گرز گاوسر
بر قربوس زین بسته خودی بر سر نهاده چون کبند دو ارنیزه در دست گرفته
مانند مناره و تیغی حمایل کرده صاعقه کردار چون نظرش بر اسد الله الغالب افتاد
از روی غضب گفت تو کیستی و از کجائی نام و نسب خود بگو پیش از آنکه راه عدم
پیمائی شاه ولایت فرمود تندی بگذار که شیر را ترسی نیست از شکار از راه غرور
در گذر و روی بشاه راه اسلام آور که ناجی در شکار باشی و تخم نجات در مزرع
رفع درجات باشی آن کافر دژم تاخت و نیزه حواله امیر نمود انحضرت بدست دلالت
نیزه اش در ربوده به صحرا انداخت کافر شمشیر ابدار کشید صاحب ذوالفقار
بتاریانه شمشیرش دو نیم کرد انید پس کمر بر آورده خواست بشمشیر یزدان حواله
کند امیر المومنین بدستی کمر بند او گرفته از خانه زینش در ربود و بر دست نگاه داشته
فرمود چه کسی و چه از کدام دیاری و چه پیشه و چه نام داری انکافر ساعتی چون
ابر نوبهار بگریست امیر فرمود نگیر مردان از مرگ اندیشه ندارند سبب گریه چیست
گفت ای دلاور نام جوی مرا به جهت جان گریستن ننگ و عار است اما گریستن
من از محرومی وصل یار است و نام من رعد جنگی است و از بلاد مغرب زمینم

وسر آمد دلاوران پرکینه شاهی که در بلاد مغرب است قدرتش رفیع و نامش
حارث بن ربیع و من برادرزاده اویم و بر اه فرمان او در تگ و پویم اورا پسری
نیست که جانشین او گردد اما دختری دارد که از فرط حسن خورشید منیر را ذره حقیری
و من روزی بشکار رفته بودم و در طلب صید تردد مینمودم دختر را در شکارگاه دیدم
عاشق گردیدم و بصحرا از برای صید پوئیدم اما ندانستم که آن نازنین تیر زه خواهد
انداخت و مرا صید خود خواهد ساخت چون بمنزل رفتم طاقت طاق شد و جان
خرین مشتاق بنزدیک عم خود زبان طلب بکشودم و خواستگاری دختر نمودم
در جواب گفت اگر میخواهی دختر بتو دهم و تاج افعال بر سر تو نهم تنها بسوی مکره
بسپار و سر علی بن ابیطالب بیار و اگر اینکار نکنی دست ازین سخن بدار من
به هوائی وصال مطلوب سلاح برتن راست کرده متوجه جنگ علی شدم و یکماه است که
شب و روز راه میسپارم و در آرزوی یار اشک حسرت میبارم چون ترا دیدم
گفتم مرکبت بستانم و ترا ابطلب علی روان کردانم تا او را پیدا کرده بمن نمائی
و عقده جانم بگشائی اما ندانستم که همچنین بدست تو گرفتار خواهم شد و
اشک حسرت از دیده خواهم بارید آفرین بر تو باد ای دلاور که تیغ دلاوری
افراختی و بی سلاح همچو منی را زبون ساختی چون شاه دلدل سوار آن
سخنان بشنود

سخنان شنید پیاده کردید و گفت علی منم دستهای مرا به بند در آر و به شمشیر برم
برو ار که من در راه رضای حق پوئیده ام و چندین بار سر بدشمن بخشیده ام چون
ترا از گشتن من مقصود روی مینماید و عقده جان تو میگشاید روی براه رضا
نهادم و مراد تو دادم کافر چون این حالات مشاهده نمود زبان به تحسین
بگشود و گفت افرین بر همت تو هرگز هیچکس اینچنین نکرده و نخواهد کرد پس روی
براه اسلام آورده مسلمان گردید و دست پای شیر خدا ابو سید امیر گفت اندوهگین
مباش و مباش غم روی جان مخراش که من مطلوب ترا بتو میرسانم و ادرا
بنشین و قرین تو گردانم برات من بنشین تا بیکدیگر راه بلاد مغرب پوئیم
و در انجا سخن از مدعا گوئیم پس بر دلدل سوار گردید و به یک طرفة العین
بمغرب زمین رسید قضارا دختر پادشاه مغرب حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و اله وسلم را در خواب دید و از دلالت او براه اسلام پوئید و مامور
گردانید بانکه فردا علی بن ابیطالب را استقبال نماید و ایمان تازه نماید و
زبان بکلمه شهادة بگشاید چون بیدار گردید علی الصباح از شهر بیرون رفته
جانب صحرا پوئید قضارا بنشاه ولایت پناه رسید چون کل تشلفت و گفت
السلام علیک ای ابن عم رسول و زوج بتول پس گفت با علی دوشش حضرت

مصطفی را در خواب دیدم که بجانب من خرامیده تبسم مینمود و میفرمود

تخسم مهرماه در زمین دل بیکار و روبراه اسلام آر تا دولت جاوید قرین حال

تو گردد و سعادت سرمد مرفه احوال تو من از کفر توبه کردم و ایمان آوردم انگاه فرمود

فردا برادرم علی بن ابیطالب می آید و تو بسوی حق راه مینماید اسلام تازه نمائی و براه

حق درآئی بعد از تشریح این بیان روی براه اسلام آورد و اسلام تازه کرد

و دران حال گرد و غباری آشکارا گردیده لشکر بیشمار پیدا شد مانند خیل کواکب

بر فلک دوار و خنتر بعرصه رسانید این خسروی که چترش بر فلک می ساید پدر من

است که از شکاری می آید چون شاه ولایت پناه بران اطلاع یافت بسوی او

بشتافت و گفت منم امام علی بن ابیطالب ابن عم رسول خدا اگر میخواهی که از

آتش دوزخ امان یابی و بسوی گلشن فردوس شتابی از کفر و ضلالت

در گذر و روی بشاه راه اسلام آور او روی بغضب نهاده بلشکریان گفت

ای دلیران تیغ آبدار بر افرازید و کار این جوان بسازید لشکریان روی بشاه

ولایت آوردند و به تیغ و سنان و گرز گران حمله کردند امیر چون رعد نعره

از جان برآورد و ازان نعره تمام لشکر را پای دست و پا کرده چنانچه اکثری

بی هوش گردیده بر زمین افتادند روی بر خاک راه نهادند انگاه دلیرانه

بحملان

منم

جولان نموده شاه مغرب را از روی زین در ربود او گفت الامان ای شاه
مردان و شیر یزدان پس او را بر زمین نهاد او زبان به کلمه شهادتین بگشود
و از صدق تمام با جمیع سپاه مسلمان گردید و شاه راه ایمان پوئید پس
امیر المومنین رعد و دختر با دشاه مغرب را طلبید و ایشان را با یکدیگر منعقد
گردانیده وداع کرده براه مکه معظمه پوئید راوی گوید اینکار ها در ساعت
ازان ولایت پناه بظهور رسید فغانی گوید ... امام اوست که بخشید سر
بکاه مصاف ... بزان امید که بیگانه را برآید کام ... هم در فتوحات
القدس مسطور است که روزی امیر المومنین کرم الله وجهه در مسجد کوفه نشسته بود
اعرابی آمده بعد از ادای تحیت و ثنا گفت ای پیشوای اتقیای مقتدای
اصفیا مفلس و دلفگارم عیال مند و قرضدارم از مطالبه قرض خواهان بجانم
بجز تو صاحب کرمی در عالم ندارم امیر المومنین با چندی از صحابه روان
گردید تا بدر خانه احمد کوفی رسید قنبر او را خبر دار کردانید چون به سعادت ملازمت
مستسعد گردید امیر به شفقت تمام از حالش پرسید گفت یا وصی خیر المرسلین روزی
چند به تعمیر خانه پرداختم و منزل با صفائی ساختم ... بعد از اگفت از سر
عجز و نیاز کای سراپا کنج حسن و کان ناز من که و این کوی دولت از کجا

نمیدانم

برگدائی سایه افکنده همای بر سر موری سلیمانی رسید بر تن جان داده جانی رسید
غرق بحر حیرتم زین واقعه بلکه میبینم بخواب این واقعه تا میسر دولت دیدار شد
بخت خواب آلوده من بیدار شد کفر عشقت رونق ایمان من کرمت کردی
خدایی جان من چیست امیر گفت ای در محبت یکانه چند خرج کردی از برای
اینخانه گفت ای پیشوای ابرار مبلغ هزار دینار فرمود من باین مبلغ خانه را نگارتو
میفروشم در ساعت دار القرار پر از حور کل رخسار احمد گفت من آن خانه را بلا
خریدارم در قسم منت بر صفحه جان می نگارم امیر دست مبارک بر دستش نهاده بیع
فرمود احمد ازین مضمون زوجه خود را آگاه ساخت هزار دینار طلبیده نزدش گفت
من نیز شریکم درین بیع با فرزندان باهم باشم در خانه جاودان احمد ملتمس زن
قبول کرده زر در خدمت امیر آورده انسر در اسخیا و در هر اتقیا بسایل عطا کرد
احمد گفت یا امیر از برای این حجتی در کار است که بیع بی حجت ما استوار است
امیر تبسم نمود دوات و قلم طلبید حجتی مرقوم کرد اینه مضمونش آنکه من علی بن
ابیطالب فروختم خانه با احمد کوفی در بهشت جاودان مشتمل بر چهار حد اول
بخانه رسول آخر الزمان حد دوم متصل بخانه من حد سیوم طرف بخانه حسن حد چهارم
پیوسته بمنزل حسین سبطی رسول ذوالمنن پر از حور و غلمان و چهار جوی از شیر و شهد

دروی روان وحواله احمد کرد احمد آن را بزوجه خود سپرده وصیت نمود که اگر من
پیش از تو بمیرم این حجت را با من در قبر ور آر قضارا بعد از چند گاه از دار فنا
بدار بقا انتقال کرد چون خبر فوتش بامیر رسید از برای تجهیز و تکفینش حاضر آمده
بر و نماز کرده روی بدعای او ارزش آورد چون او را بمقبره برده دفن کردند
کبوتری کاغذی در منقار کرده در دامن شاه ولایت افکنده بسوی چرخ بلند
پرواز نمود چون نامه بگشود در وی به خط سبز مرقوم بود این نامه ایست از جانب
حق تعالی بسوی علی مرتضی که بیع تو بیع من است ... در بدایت الاقتراب
مسطور است که روزی درسغر سایلی پیش امیر آمده نانی طلب کرد بقنبر فرمود باین
درویش نان بده گفت یا امیر المومنین نان بر شتر است فرمود با شتر بده گفت
شتر در قطار است فرمود با قطار بده قنبر در ساعت دست از مهار باز داشت
کناره گرفت امیر المومنین از وی پرسید چرا کناره گرفتی گفت ای بحر سخا
و کان عطا با خود اندیشیدم مبادا او را هم به بخشی و از دولت خدمت و سعادت تو
ملازمت تو محروم بمانم امیر رسید علی فانی کوید ... بار و قطار داد بسایل
که خواست نان نگفتند همتش سوی بار و قطار چشم فتح ... دولت و ستکاه
بادشاها گفت ابر دولت دریا مثال است ... مشو دگرنه فلک بر کهر و زر

السعدا ۳

به خشت کمتر از سنگ و سفال است — در ذخیر الملوک از ابو هریره رضی الله عنه
مرویست که کفت روز عید ضعیفان و مساکین بر در امیر المومنین مجتمع بودند امیر برون
آمده ابو موسی را فرمود که در بیت المال کشاید و سیصد هزار درم به فقرا نفقه
نماید چون ابو موسی خبر نموده قیام نمود بعد کاه رفته نماز کذارده مراجعت نمود
ما در خانه رفتم چندان جوین بی روغن حاضر آورد کفتم ای امیر المومنین اکر میسر بودی
روغن که ازین مال میکردم روغن میخریدند چه میشد فرمود ای ابو هریره میخواهی که مجمع قیامت
مرا شرمنده کردانی و در اخ خیانت بر ناصه من کشی والله علی را هیچ نعمتی ازان
بزرکتر نیست که در موقف قیامت از خجالت و رسوائی خیانت ایمن کردد
[illegible] آن امام برحق از قول نبی آن پناه مشرقی و مغربی ان جهان
علم را بدر منیره آن شهان ملک تمکین را امیره آن سپهر معرفت را آفتاب
آن ز وصل شاهدان کامیاب — معدن حلم و حیا صدق و صفا — مخزن
علم و عمل خلق و سخا از سخایش کشت مفلس کان زره کلبه در دریا نماند از دو اثر
قبله ارباب عرفان ذات او مصحف اصحاب عشق آیات او زره ولایت را
بستر تاج شرف در خیوشش مکه ثانی نجف شمع بزم جنت آمد روی او
عطر افشان بر جهان کیسوی او شد افتاب آسمان هل اتی افتاجدار انما ولا
لویزینده

بود زیبنده به فرقش تاج دین ۔ زانکه بیشک بود امیر المومنین ۔ خاکپائیش افسر عرش
برین ۔ سایه اش انوار بخش شمس دین ۔ گر فتد نور ضمیرش بر جهان ۔ همچو خور
گیرد شود کون و مکان ۔ در صحابه چون در انجم آفتاب ۔ سجده گاه هر دو کون اورا
حساب ۔ سر فرازان خاک بر درگاه او ۔ چون خس و خاشاک اندر راه او
بر سرش زیبنده تاج سروری ۔ روشن است از وی چراغ رهبری ۔ شاه اقلیم
ولایت ذات او ۔ ماه گردون هدایت ذات او ۔ سایه او آفتاب و در جهان
روشنی بخش ضمیر انس و جان ۔ مظهر عرفان حق اندیشه اش ۔ معرفت بخشیدن آتش
برق تیغش شمع بزم دین بود ۔ پرتو او در اظهر آئین بود ۔ گشت پشت دین قوی
از تیغ او ۔ هم شریعت یافت بر و آبرو ۔ هر که رو گرداند از وی کافر است ۔ خویشتن را
تا جهنم رهبر است ۔ چونکه صایم بود و آتشه بر دوام ۔ نان جو بود و غذایش بود و ام
وقت شام ۔ میکشم نامش بر لب ۔ ان فدای من شوید ای به شما ۔ جانشین
مصطفی یعنی علی مجتبی ۔ مرتضی یعنی علی ۔ ای خوشا نامی که در دل زنده گشت
همچو عیسی خضر پاینده گشت ۔ وصف او چون هست بیرون از خیال
باب دیگر را دهم صورت ز قال ۔ باب نهم ۔ در بیان شجاعت و فتوت اسد
الغالب امیر المومنین و امام الاتقیین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و رضی الله عنه و ارضاه

در روضة الاحباب وحبیب السیر و روضة الصفا و معارج النبوة مسطور است
که اکثر مجاهدان این میدان سیر و مبشر مجتهدان این معرکه خبر آورده اند که در سال دویم از
وصول خیر البریة علیه السلام و التحیه بمدینه طیبه نسخ فرمان لکم دینکم
و لی دین باذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا بتدیل یافت و
قابل کلمه انما بنی التیف کمر ظفر اثر اقتلوا المشرکین بر میان همت
بسته عنان غیرت به حرب کفار تافت بسال دویم بهترین عباد
برافراخت رایات غزو و جهاد کمر بست بر قتل اعدای دین چو گفتش خدا اقتلوا
المشرکین و باصطلاح اهل سیر و حدیث در هر لشکری که خیر البشر صلی الله علیه و اله وسلم
به نفس نفیس خود تشریف داشته آنرا غزوه خوانند و در عسکری که خود بلشکر
آن سریه گویند و مجموعه غزوات سید کائنات علیه افضل الصلوات نوزده بوده
و بقولی بست و یک و بعقیده زمره بست چهار و به اعتقاد فرقه بست و هفت و سرایای
خیر البرایا در زمینجاه متجاوز است و آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم را در نه غزوه مبارک
صلال قتال اتفاق افتاد در بدر و احزاب و بنی قریظه و مریسیع و خیبر و وادی
القری و فتح مکه و حنین اهل اسلام را نصرت و ظفر دست داد مولف گوید ایده الله
الغالب امیر المومنین علی ابن ابیطالب در جمع غزوات مرافقت نموده موید
و ناصر بوده

ناصره بوده مگر در غزوه تبوک که آنسرور از خوف هجوم اعدای قایم مقام خود مهر کرده
فرمود یا اخی الله تعالی بمن وعده نمود که تبوک بی شایبه حرب مفتوح خواهد شد
تو بر اهل من باش که از کید دشمنان مصون و مامون باشند امیر گفت یا رسول الله
مرا در نسوان و صبیان میگذاری ان سرور فرمود اَمَا تَرْضَىٰ اَنْ
تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ غَيْرَ اَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي چنانچه حدیث مذکور در صحیح مسلم و بخاری بروایت
سعد وقاص و در مسند احمد حنبل و مسند بزار بروایت ابو سعید خدری و در اوسط
طبرانی و صواعق محرقه بروایت ام سلمه و عبد الله بن عباس مسطور است المقصود
بعد ازین سال غزوه بدر کبری که از ابد رقتال نیز گویند بوقوع انجامید و بمقتضای
لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَاَنْتُمْ اَذِلَّةٌ اعلام الاسلام ارتفاع یافته رایات کفر و ظلام نکونسار گردید مجمل این غزوه آنکه
بسمع شریف خیر الانام علیه الصلوات و السلام رسید که ابو سفیان با قریشیان و اموال
فراوان از شام باز گشته متوجه مکه معظمه است بنابران با سیصد و پنج نفر از اصحاب
که از انجمله هشتاد کس از مهاجر و باقی از انصار بودند و بعضاد و شتر و دو سر یا سه سر
اسپ و شش زره و هشت شمشیر و اشتند بغرمت گرفتن سر راه بر کاروان در

دوازدهم ماه رمضان یا ششم یا سیوم از مدینه طیبه روان شد ابوسفیان
از بنوا قعه آگاهی یافته ضمضم غفاری را به مکه فرستاد تا از قریش استمداد نماید
در بسیاری از کتب سیر مسطور است که قبل از وصول ضمضم بحریم حرم شبی
عاتکه بنت عبدالمطلب خوابی دید که از رهبابت آن تیر رسید و صاح به عباس
گفت دوش خوابی دیدم که دلالت بران میکند که عنقریب قریش بلیه
گرفتار شوند و من آن خواب را با تو میگویم مشروط باینکه هیچکس را بر ین سر اطلاع
ندهی عباس اخفای آن راز قبول کرد عاتکه گفت در خواب چنان مشاهده
نمودم که شتر سواری آمده در ابطح بایستاد سه نوبت بآواز بلند گفت
ای قریش بشتابید بکشتن گاه خود بعد ازان به مسجد حرام رفت و مردم به عقبش
پس آن سوار بر بام خانه کعبه نمودار شده سه بار دیگر همان کلام مزبان
آورده باز او را بر سر کوه قبیس دیدم همان سخن اعادة مینمود انگاه از سر
کوه سنگی غلطانیده ان سنگ پاره پاره شد هیچ خانه در مکه نماند که قطعه از سنگ
منفتاد مگر خانه های بنی هاشم و بنی زهره عباس چون از خانه بیرون رفت
از وصیت خواهر غافل نشده ان خواب را با ولید بن عتبه که دوست او بود درمیان
نهاد همانروز این سخن اشتهار یافته بگوش ابوجهل رسید روز دیگر در وقت

طواف

طواف خانه عباس را گفت یا ابا الفضل چند روز است این عورت
به مرتبه نبوت رسیده عباس گفت کدام عورت گفت خواهر تو عاتکه که چنین واقعه
دیده عباس منکر شد ابو جهل اغاز سفاهت کرده گفت شما بدان قانع نبستند که
مردان شما بدین دعوی نبوت میکنند و اکنون زنان شما نیز دعوی پیغمبری مینمایند
تا سه روز صبر کنم اگر اثری ازین خواب ظاهر نشود مکاتبت به این مضمون
باطراف قبایل عرب نخواهم فرستاد که دروغ گوترین قبایل بنی هاشم اند القصه روز
سیوم از این واقعه ضمضم غفاری به حریم حرم رسید و پیغام ابو سفیان بقوم رسانید اکثر
اکابر و اصاغر قریش تهیه اسباب نموده بنصد و پنجاه نفر از مشرکان متوجه حضرت
پیغمبر گشتند و در میان ایشان هفتصد شتر و صد سر اسپ بود و مجموعه سواران و بعضی
از پیادگان زره داشتند و هر روز یکی از بزرگان قوم سپاه را طعام میدادند و باتفاق
اکثر نقات عبد الله عباس بن عبد المطلب و عتبه بن ربیعه و امیه بن خلف و حکیم
بن حزام و نضر بن الحارث و ابو جهل بن الهشام و سهیل بن هشام و بنیه منبه پسران
حجاج از جمله معظمات جنود و شقاوت ورود بودند و چون ابو سفیان به بدر رسید و خبر توجه سپاه اسلام نزد او به تحقیق انجامید راه را گردانیده
قافله را بکنار دریا کشید و قیس بن امراء القیس را نزد قوم ارسال داشت و پیغام داد

که جهت بیرون آمدن شما حمایت کاروان بود اکنون که ما در زمان بعثت
به حریم حرم رسیدیم مناسب آنست که شما نیز مراجعت نمایید قیس با صد
قریش ملاقات نموده ماوای رسالت پرداخت ابوجهل گفت والله باز نگردیم
تا به بدر نرسیم و در آنجا شراب نخوریم و عشرت ننمایم و چون چنین کنیم آوازه
شوکت و حشمت ما در اطراف دیار عرب منتشر شود و قوم بالضروره به سخن
ابوجهل عمل نموده بجانب سپاه اسلام در حرکت آمدند اما بنی زهره با تصواب
اخنس بن شریف که حلیف ایشان بود مراجعت نمودند و از آنجانب چون حضرت
خیر الانام علیه الصلوات والسلام بوادی سفر نزول فرمود کیفیت توجه ضاربید
قریش سلاحات جهت حمایت کاروان استماع فرمود به مقتضای کلمه و شاور
هم فی الامر با اعیان صحابه طریق مشورت مسلوک داشت چون اکابر مهاجر
و اعاظم انصار اظهار اخلاص و اتحاد نمودند عن صمیم القلب در امر محاربت
موافقت فرمودند بر زبان وحی بیان گذرانیدند بشارت باد شما را که ایزد
تعالی مرا بر یکی از این دو طایفه یعنی قافله یا جمعی که به جهت آن از مکه بیرون آمدند
ظفر و نصرت وعده کرده و اقدی روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله وسلم در شانزدهم
ماه مبارک رمضان بوادی بدر آمده علی بن ابیطالب را با سی دیگر از صحابه بجهت

نامزد فرمود و اشارت بموضعی کرده گفت امید وارم نزدیک به چاهی که انجات خرمایند چون
امیر المومنین با تابعان بدان مکان رسیدند جمعی از شقایان قریش ملاقی شدند و دو غلام را
که یکی عریض و دویم اسلم نام داشت بخدمت آنسرور صلی الله علیه وسلم آورده بزبان معجز بیان
پرسید قریش کجایند گفتند در پس این تل ریگ نمایان انگاه از عدد و آلات و اسامی سرداران
ان لشکر پرسید چون کیفیت حال بوضوح پیوست رو بسوی اصحاب کرده فرمود گفت
مکر جلگه کوشه ها خود را بجانب شما افکنده و از انجا کوچ کرده بسر چاه آخرین بدر فرود
آمده اصحاب را فرمود که نزدیک آن چاه حوض کنده پر آب سازند و در روز حرب
جمعی از مشرکان قصد خوردن آن آب کردند مسلمانان در صدد امتناع شدند فرمود
بگذارند آن آب را بیاشامند هر کس از ان کفار از آن آب خورد از معرکه بدر جان
بدر نبرد مکر حکیم بن حزام القصه در منزل مذکور کفار نموار کشته در برابر معسکر همایون فرود
آمدند و صباح یوم هشتم ماه رمضان جوشش پوشش والله یعصمك من الناس
بنور صفوف سپاه ظفر اساس قیام نمود و صنادید قریش با انواع حدت و طیش صف
قتال آراسته بمیدان شتافتند و نخست کسی که از مشرکان در معرکه جلادت قدم نهاد
عتبه بن ربیعه بود با برادر خود شیبه و پسر خویش ولید و از سپاه اسلام معاذ
و معوذ و عوف ابنای حارث بمبارزت ایشان مبادرت نمودند چون ایشان

به نزدیک لشکریان رسیدند عتبه و شیبه پرسیدند شما کیستید گفتند فلان فلان از انصار
گفتار نگفتند ما را با شما کاری نیست ما طالب بنی عمام خود ایم چون باز گشتند عتبه
و شیبه بانگ بلند کردند یا محمد اکفای ما را بمیدان فرست آنحضرت حمزه بن عبد المطلب
و علی ابن ابیطالب و عبیده بن الحارث را به محاربه فرستاد عتبه در برابر حمزه آمد
و شیبه متوجه ابو عبیده شد و ولید که خال معاویه بود بمبارزت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه مبادرت نمود امیر در ساعت بیک ضربت ولید را بدوزخ روان
کرد و حمزه بشمشیر خونریز یکسر عتبه را زیر و زبر کرد و شیبه زخمی قوی بر پای ابو عبیده
زد چنانچه در میدان افتاد و مخراستخوان ساقش سر شیخ گشت و شیر بیشه هیجا
سلطان الاولیاء علی مرتضی علیه التحیة والثنا بمدد ابو عبیده شتافته شیبه را بقتل
در آورد و انگاه نایره قتال اشتعال یافته شمشیر ابدار حیدر کرار خرمن حیات کفار را
بباد فنا میداد و بهر طرفی که حمله می آورد فوج کفار خوار روی بفراری مینهاد
امیر لشکر دین پیشوای اهل یقین که هادی ره اسلام خواند بر او چو وقت حمله زند
بانگ با تکاور خویش قدم بقلبه کردون زند تکاور او دلاوری که چو تیغ دو سر کشد زنیام
شود دو نیم دل خصم در برابر او بکوه قاف چو خنجر کشد بروز مصاف شود شکاف
شکاف از نهیب خنجر او امام صفدر غالب که بود دولت و دین همیشه در کنف

یاری یطفوا

رایت مظفر لوا و دستار شجعان اهل اسلام نیز به حمایت شاه ولایت پناه
و کوشش بجای آورده مدد ستان جان ستان ایشان مشرکان را بجانب
دوزخ میفرستاده دران حال رسول ایزد متعال دست مناجات بدرگاه قاضی
الحاجات برآورده به نیاز تمام ظفر و نصرت اهل اسلام مسالت نمود و نعاس
بر دیده خیر الناس غلبه کرده همان لحظه چشم گشاده بشارت نزول افواج ملائکه
مقربین بامداد جنود مسلمین بگوش هوش حضار رسانیدند و آیه وافی غایت
سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بر زبان وحی بیان گذرانید
و قبضه ریگ برگرفته و شاهت الوجوه گفته بسوی مشرکان انداخت و جنود
اسلام را نژده فتح داده بر حرب ارباب کفر و اصحاب ظلام دلیر ساخت از امیر
المومنین کرم الله وجهه مرویست که گفت در روز بدر سه نوبت تعاقب هم یافتند
و زید دفعه اول جبرئیل بود با هزار فرشته و دویم میکائیل بود با هزار فرشته سیوم اسرافیل
با هزار فرشته دران روز ملائکه دستارهای سرخ و زرد از نور بر سر داشتند و بر
اسپان ابلق سوار بودند القصه چون استغاثت غیاث رب العالمین فرمین
حال سید المرسلین شد اهل ظلام روی بانهزام آوردند و مجموعه هفتاد و نفر ازایشان
کشته شد و هفتاد با سیری افتاد و از جمله مقتولان سی و شش کس بزخم تیغ تیر خونریز

شیبہ بن نوفل و شاہ مردان علیہ التحیۃ والغفران بتعجر جہنم میوستند و از انجملہ
عاص بن سعید است و حنظلہ بن ابی سفیان برادر معاویہ و طعیمہ بن عدی
و نوفل بن خالد و ورمنہ بن الاسود و عمر بن عثمان عم طلحہ بن عبید اللہ و عثمان
و مالک برادران اطلحہ و منبہ بن السہمی و ابو جہل لعین بزخم تیغ مغاد و مسعود
پسران عفراء از پای در افتاد و عبد اللہ بن مسعود بعد از قتل سران لعین را
بخدمت رسول آورد و از جملہ اسیران عباس و عقیل و ابو العاص و ابو عزیز و
عمرو وہب و سہیل و عقبہ بن معیط و نضر بن الحارث بود عباس و عقیل رضی اللہ
در سلک اہل اسلام معلی مقام انتظام یافتند و عقبہ و نضر بہ تحریک صمصام اللہ
الغالب باسفل اسافلین شتافتند و باقی اسیران فدیہ داده خلاص شدند و از
اصحاب توحید چہارده کس شربت شہادت چشیدند شش تن از مہاجر و ہشت
تن از انصار و ابو عبیدہ الحارث بن عبد المطلب در سلک شہیدان و ابو عبیدہ
الحارث مہاجر بن انتظام دارد منقولست کہ چون عبیدہ رضی اللہ عنہ
از ضربت شیبہ کہ از پای در آمده بر دامنہ پیش رسول بردند گفت یا سید
المرسلین من شہید ہستم آنسرور آب در دیده گردانده فرمود بلی تو شہیدی
و مرغ روح ابو عبیدہ ہنگام مراجعت بہ عالم قدس پرواز نمود و مدت عمرش

شصت

بقول صاحب مقصد اقصی هشتاد سال بود و بعد از آنکه وقوع این فتح نامدار واقع شد

جبرئیل مژده کفار خوار بچاه بدر رسید ابرار صلی الله علیه وسلم و اله باحیدر کرار و سایر اخیار

بر سر انچاه تشریف برد و نام کشتگان را که در ان چاه انداخته بودند بزبان مخبریان

رانده فرمود ... هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا فَإِنِّي

وَجَدْتُ مَا وَعَدَ رَبِّي حَقًّا عمر بن الخطاب گفت یا رسول الله با اجسام

بی ارواح سخن میگوئی فرمود شما نیستند شنواتر از ایشان چون آنحضرت بطرف مدینه مراجعت

نمود در وادی صفرا بر سر طی نشسته غنایم را قسمت فرمود بر شتر ابوجهل رقم اختصاص

کشید در روضة الاحباب مسطور است که شمشیر منبه بن الحجاج که موسوم بذوالفقار بود بامیر

امیر المومنین علی کرم الله وجهه عطا فرمود اما اکثری از کتب معتبره چنین بنظر در آمده که

شمشیر مذکور جبرئیل از بهشت آورده بود چنانچه شمه ازین معنی حکیم سنای در حدیقه

خبر میدهد بیت ذوالفقاری که از بهشت خدای ... به فرستاده بود شرک زدای و باتفاق

اهل سیر هشت کس بر نصب النصر صلی الله علیه وسلم جهت سرانجام بعضی از مهام دین غزوه

حاضر نبودند ابو لبابه عبد المنذر که از قبل آنحضرت در مدینه خلیفه بود و عاصم بن عدی

و حارث بن حاطب و حوات بن جبیر و حارث بن صامه و سعد بن زید و طلحه بن عبد الله و عثمان

بن عفان که حضار بدر تقسیم غنایم نموده حصه ایشان نیز از زانی داشت ... نام در کتب مذکور

مسطور است که در سال سیوم از هجرت غزوه احد واقعه شد بر منوال که ابوسفیان با سه هزار
نفر از لشکر شیطان که مقصد کس از انجمله زره پوش بودند و دویست سر اسب و سه هزار
شتر با خود داشت بجانب مدینه توجه نمود و عباس از مکه معظمه مکتوبی مخبر این واقعه
نزد آنسرور فرستاد سید المرسلین خواست در مدینه متحصن گشته بدافعه کفره قیام نماید
اما بواسطه الحاح و مبالغه بعضی از جوانان خنکجوی بکرامیت تمام بعد از نماز جمعه چهارم
شوال عبد الله بن مکتوم را در مدینه خلیفه گذاشتند با هزار نفر از ابطال که صد کس از ایشان
زره پوش بودند متوجه حرب اهل ضلال گردید و عبد الله بن مسلول در اثنای راه با سیصد
نفر از منافقان باز گشت و در لشکر اسلام سه علم بود علم خاصه سید المرسلین بدست
مبارک امام الاتقیا اسد الله الغالب ولی بدست سعد بن عباده و یکی بدست
حباب بن المنذر بود القصه صباح روز شنبه پانزدهم شوال نزدیک بکوه احد تقارب
ارباب توحید و اصحاب کفر تلاقی مستحیر شد آنسرور به تعبیه سپاه قیام نمود عکاسه
بن محصن اسدی را بر میمنه گماشته و بر میسره ابو سلمه را گذاشت و ابو عبیده
و سعد را در مقدمه تعیین نمود و جای مقداد بن عمرو را ساقه مقرر فرمود و عبد الله
بن جبیر را با پنجاه تیر انداز بمحافظت دو چشمه آب که بر یسار سپاه نصرت شعار
بود مامور ساخت و وصیت کرد که بهیچ حال از آن موضع حرکت نکنند و ابوسفیان

نیز از جهت لشکر ظلمت از قیام نموده خالد ولید را و ابی میسره و عکرمه بن ابی جهل را
صاحب میسره گردانید و عبد الله بن ابی ربیعه را بصدر تیر انداز امیر ساخت
و لوار البطلحه بن ابی طلحه که از جمله مبارزان نامی بود و النسر و رخواب خود را نقل
او تعبیر فرموده بود تفویض کرد چون نایره قتال اشتعال یافت طلحه مذکور
در میدان شجاعت قدم نهاده مبارز طلبید و شیر خدا علی مرتضی چو سیلی که آید
ز بالا بزیر بر سر آن بد اختر تاخت و به یکضرب ذوالفقار کارش تمام ساخت
بعد از قتل طلحه آن لوا را مصعب برادرش برداشته مبارز طلبید و برخم پیکان
جانستان عاصم بن ثابت به حصیص همسم رسید و برادر دیگرش نیز به تیر عاصم
عازم سقر شقر شد و عثمان بزرتیغ حمزه مقتول گردید آخر الامر غلامی از بنی عبد الدار
سواب نام رایت اهل ظلام برداشته مبارز طلبید ندا و نیز بضرب ذوالفقار حیدر
کرار بصوب دار البوار رسید منقبت و در کشف الغمه از امام جعفر صادق مروی است
که گفت از جانب کفار جوارنه کس را برداشته مبارز طلبیدند هر نه کس را امیر المومنین
کرم الله وجهه بقتل آورد و باتفاق جمهور انام ارباب سیر و اصحاب خبر امیر المومنین حیدر
کرار در جمیع معرکه بالاتخصیص در حرب احد بیشتر از جمله اصحاب خیر البشر لوا رم شجاعت
و تهور تقدیم رسانیده مشرکان را منهزم گردانید و سایر اهل اسلام باخذ غنیمت مشغول شدند

وجماعه که با میر [illegible] خواجه کونین [illegible] بمحافظت شکاف عینین قیام مینمودند بخلاف
رای سرار خود اخذ غنیمت مغتنم دانسته عنان بمعرکه تافتند و خالد ولید و عکرمه بن ابی
جهل عبد الله را با چند رفقای او شهید ساخته از پس پشت باسلام درآمدند و تیغ کین بمدبرین
آخته بر مسلمانان استیلا یافتند جمعی از اهل اسلام باخذ غنیمت مشغول شدند بدرجه شهادت
پیوستند و باقی روی بفرار آوردند هر چند انسه و رصلی الله علیه وسلم ایشان را مینواخت
نمینوشیدند و به ثبوت پیوسته که در وسط جنگ زیاده از چهارده نفر کسی در ملازمت آنحضرت
نماند و آسامی ایشان بر نهج وجوب است علی بن ابیطالب ابو بکر بن قحافه عبد الرحمن
عوف سعد وقاص زبیر عوام طلحه عبید الله ابو عبیده جراح حباب بن المنذر ابو دجانه
عاصم بن ثابت حارث بن صمه سهل بن حنیف سعد بن عباده محمد بن سلیمان و از ین
چهارده نفر چون حرب سخت تر شد شش کس رو بفرار نهادند و هشت کس قرار
مردن بر خود داده با یکدیگر عهد بستند که در خدمت آنسرور بسعادت شهادت
برسند آسامی ایشان اینست امیر المومنین علی و طلحه و زبیر خبیب و ابو دجانه و حارث
و حباب و عاصم و استهل و ایشان در مقابله و مقاتله کفار مشرکان آثار شجاعت
و مردانگی بظهور آوردند و با وجود کثرت اعدا اسیبی بهیکدام ایشان نرسید
و بالآخر از هجوم جنود ظلام از هشت نفر از صحابه کرام که برگشته شدن قرار داده

باهم بیعت بودند که فرار نه نمایند کسی نماند بجز شاه عالیمقام کرم الله وجهه در انحال
چون خیر الانام علیه الصلوات والسلام بجانب چپ و راست نظر فرمود و غیر از ارتضی
علی کسی دیگر را ندید نزدیک رفت و گفت یا اخی تو چرا از فتی و با اهل فرار نکشتی
امیر گفت یا رسول الله اَکَفَرْتُ بَعْدَ الْاِیمَانِ اِنَّ لِی بِکَ اُسْوَةً یعنی
ای رسول الله کافر شوم بعد از ایمان بدرستی که مرا با تو مساوات است و بخدا سوگند این
موضع قدم فراتر ننهم یا کشته شوم یا الله حق سبحانه تعالی نصرت و فتح قرین حال تو گرداند درین
حین سه طایفه عظیمه کثیره از کفار متعاقب یکدیگر متوجه خیر البشر شدند و هر یک حیدر کرار بزخم ذوالفقار
شر ایشان را از سر دو کائنات مندفع گردانید و از فرقه اول هشام بن امیه مخزومی را بقتل در آورد
و باقی منهزم گشتند و از زمره ثانیه عمرو بن عبد الله جمحی را بمیان قوم ضال بدوزخ فرستاد و باقی کفار
از خشم شمشیر ابدار رو بفرار آوردند و از فوج ثالث بشر بن مالک عامری را از پای در آورد و باقی
روی بانهزام نهادند و دیگر هیچ احدی از کفار جرات نتوانست نمود که آهنگ جنگ کند و بصحبت
پیوسته که بعد از انهزام اهل ظلام آنسرور علیه السلام فرمود یا اخی مثنوی ملکی رضوان نام که
خازن بهشت است در آسمان میگوید لَا فَتَی اِلَّا عَلِیٌّ لَا سَیْفَ اِلَّا ذُوالْفَقَار
ذوالفقار از استماع این مژده خندان و ذوق و ابتهاج بام الانجمین اسد الله الغالب
روی داد که گریبان گشته شکر نعمت خدا بجا آورده درین اثنا جبرئیل گفت یا رسول الله ملائکه

مسابقت سوم

تعجب برتعجب می افزاید از مشاهده شجاعت و جوان مردی علی که در محبت تو او را
بظهور می آید النهر و صلی الله علیه وسلم فرمود انه منی وانا منه یعنی بدرستی
که او از منست و من از دیم جبرئیل انا منکما یعنی من از هر دو شما ام
در اکثر کتب سیر مسطورست که در غزوه احد خیر البشر به نفس نفیس خویش نیز مباشر
قتال گشته بود در انروز از دست برد قضا بدندان آن سرور انبیا
یکی سنگ خورد و شکستی رسید شد از عقد در لعل و مرجان پدید و بروایت
اصح رامی آن حجاره به فرموده ابو سفیان عتبه برادر سعد وقاص بود و در روضة
الصفا مسطورست که در روز احد عبد الله بن قمیه و عتبه بن ابی وقاص و عبد الله
بن شهاب زهری و ابی خلف بر قتل رسول صلی الله علیه وسلم باهم عهد بسته بودند
و زمره عبد الله بن حمید اسدی را نیز داخل ان چهار کس گردانیده بودند و ابن قمیه و عتبه
علیهما اللعنة چندان سنگ به جانب انحضرت انداختند که ماه رخسار آفتاب
انوار او مجروح گشته خلعتهای خود بر جبین مبین نشست و بروایتی از ضربت
شمشیر ابن قمیه در کوی افتاده از چشم مردم نامرد م هشتم از غیرتش نهان گشت
ابلیس لعین فریاد برآورد که محمد بقتل رسیده و این خبر شایع شده موجب
حزن و تفریق اهل اسلام و سبب تفریح ارباب کفر و ظلام گردید اول کسیکه

گفت

الشهر زیا

ان سرور را دران کوه شناخت کعب بن مالک انصاری بود او از به آورد
که ایها المسلمون سید المرسلین حی و قایم است
چون مسلمانان از اطراف و جوانب به ملازمتش شتافتند اول امیر المومنین
علی رسید بعد ازان طلحه پس طلحه دران کوه در آمده است پشت خم کرده الحمد و
پای مبارک بر پشتش نهاده و امام الاشجعین دست همایون خیر الانام را گرفته
از انجا بر آورد و بصحبت پیوسته که آن سرور و دشمنان آن هیچ لعین که بر قتلش
عهد بسته بودند و عاقبی بدر نبود بعضی از ایشان در همان معرکه کشته شدند و بقیه
السیف را سال نگشید که بقعر جهنم نکونسار رفتند و در مقصد اقصی مسطور است
که ابی بن خلف لعنت الله علیه بران سرور صلی الله علیه وسلم حمله کرد و مصعب
بن عمیر رضی الله عنه بمحاربه اش رفته بزخم نیزه آن شقی شهید شد و آنحضرت هم
نیزه از دست سهیل بن حنیف گرفته بر گردن ابی لعین زد ابی خذلان نصیب
فرار کرد و انیده از الم زخم سید عالم صلی الله علیه وسلم بسان گاو بانگ میکرد
تا وقتیکه روی بدوزخ آورد و در بعضی روایات آمده که نوبتی زید بن وهب
از عبد الله بن مسعود پرسیده چنین شنیدم که در روز احد بغیر از علی مرتضی کرم الله
وجهه و الوداعه و سهل بن حنیف رضی الله عنه در خدمت حضرت رسالت پناهی

هیچکس نمانده بود این خبر مطابق واقعه هست مالک گفت در آوایل حال که سپاه اسلام
روی بوادی انهزام نهادند بحر امیر المومنین علی احدی نرد انحضرت نمانده
بود کعب بن مالک انصاری و عاصم بن ثابت و ابو دجانه و سهل بن حنیف و طلحه
بن عبید الله بملازمت خیر البشر شتافته کمر خدمت بر میان بستند زید باز پرسید که ابو
بکر و عمر کجا بودند گفت ایشان بگوشه رفته بودند چون از حال عثمان بن عفان استفسار
نمود گفت او نیز در روز سیوم از خبک پیدا شد بنا بر آنکه معراد بنصرل عریض بود رضی الله
علیه فرمود بدرستی که در بنوا قعه عریض رفتی از امیر المومنین کرم الله وجهه منقول است
گفت در ان روز هولناک من و ابو دجانه و سعد و قاص هر یکی بطرفی بمنع و دفع
طایفه از مشرکان مشغول شدیم تا انزمان که خدا تعالی فتح روزی کرد چنانچه
اکثری چنانچه در اکثری کتب سیر مسطور است که در روز احد جمعی دیگر از صحابه
مثل ابو عبیده بن الجراح و طلحه بن عبید الله و ابو طلحه انصاری نیز بوازم شجاعت
و بردلی تقدیم رسانیده و دو انگشت طلحه بر ضم تیغ بن قمینه باصابت سر مالک
بن زهیر حسمی از کار باز ماند القصه چون جدال و قتال اهل ضلال بنهایت
انجامید حضرت خیر البشر صلی الله علیه و علی آله السلام و التحیه با جمعی از صحابه
که مجتمع گشته بودند بشعب احد در آمد و هند زوجه ابو سفیان که مادر معاویه

بود در آن

بود و سایر نسوان قریش فضای میدان را از مردان شمشیرزن خالی دیده بر سر
شهدا شتافتند و بغیر از حنظلة بن عامر را که ملقب بغسیل الملائکه است تمامی شهیدان
را مسلّه ساختند و هند جگر عم خیر البشر حمزه را از شکمش بیرون آورده بمکید بنابرین او را اکلة
الاکباد میگفتند و بعد ازین فضا با ابو سفیان و اتباع او را داعیه رجوع بمکه پیدا شد
نخست ابو سفیان نزدیک بشعب احد آمده فریاد برآورد که محمد در میان قوم هست
باقی باشارة حضرت رسالت پناه اصحاب ساکت بودند ابو سفیان باز او را برآورد
که آیا پسر خطاب و پسر قحافه زنده هستند یا نی هیچکس زبان نکشاد و بروایت مقصد اقصی
اسد الله الغالب گفت نجدا که اهل مسجد محمد مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم زنده است و سخن
ترا می شنود و نگاه ابو سفیان اغاز نوازش بتان نموده گفت اُعْلُ هُبَل اُعْلُ
هُبَل اصحاب را بر حضرت رسالت مآب جواب دادند اَللّٰهُ اَعْلٰی وَ اَجَلّ باز ابو سفیان
گفت العزی لنا و لا عزی لکم مسلمانان جواب دادند اَللّٰهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلٰی
لَکُمْ ابو سفیان گفت وعده محاربه میان ما و شما سال آینده در منزل بدر است
امام الاشجعین بموجب فرموده سید المرسلین زبان بقبول گشاد ابو سفیان
بطرف مکه روان شد و بروایت اکثر اهل سیر در واقعه احد قریب سی نفر
از مشرکان به قتل رسیدند ازین جمله بقول محمد بن اسحاق دوازده نفر بصر

تیغ امیرالمومنین حمید گشته شد نداسای ایشان اینست طلحه بن ابی طلحه و پسرش و
ابوسعید و برادرش کلاه و ابوعبداللہ بن جمیل و ابوالحکم بن الاخنس و ولید بن خلیفه
و برادرش امیه و ارطات بن سرحیل و هشام بن امیه و عمرو ابن عبداللہ جمحی
مالک و صواب بن عبدالدار و بروایت روضة الاحباب از مسلمانان هفتاد
و بقولی شصت و پنج نفر بسعادت شهادت و استسعاد یافتند از انجمله چهار نفر
از مهاجر بودند و باقی از انصار و یکی شهدای مهاجرین عم سید المرسلین حمزه بود
رضی اللہ عنه و در نسخ معتبره از وحشی قاتل ان جناب مرویست که گفت من غلام
جبیر بن مطعم بن عدی بودم و در روز بدر عم خواجه من طعیمه بن عدی بدست حمزه
کشته گشته بود بنابران جبیر در وقت توجه بجانب احد من گفت اگر تو حمزه را قتل
ازاد باشی و در اثنای راه کاهنی نیز جهت انتقام کشته شدن پدر خویش عتبه مرا بدان
امر تحریص کردی و گفتی اگر اینکار بدست تو تمشیت پذیرد و به تربیت من اقدام
یابی روز احد در وقتی که نایره قتال اشتعال یافت من بمعرکه رفته حمزه را دیدم مانند
شیر مست بمیدان در آمده صفوف مشرکان را برهم زد در ان حال سباع عبدالعزی
خدای که مادرش در مکه با ختنان تسوق قیام نمودی در برابر مسلمانان شتافته
مبارز طلبیده و حمزه سر راه بر سباع گرفته تخت او را بر خرقه مادرش سرنگون

کرد و الطاف او را

کرد و انگاه بضرب تیغ جبدان ملعون را به خاک افکنده طعمه سباع گردانید
و من پس سنگی در کمین نشسته بودم تا حمزه نزدیک بدانجا رسید پس حربه بطرف
وی انداختم و آن تیغ بر زیر نافش آمده از جانب دیگر سر بدر کرد و او
متوجه من شده همان لحظه از پای در آمد بعد ازان هند بسر وقت حمزه رسید
و گوش او را بریده و جگرش بیرون آورده به کید نقلت که بعد از مراجعت اهل ضلالت
بجانب مکه در وقتی که ارباب هدایت به تفحص حال شهدا اقیام مینمودند
حضرت رسالت فرمود حال حمزه چیست که او را نمی بینم امیر المومنین علی به جست
جوی عم خود مشغول شده ناگاه جسد مبارکش را افتاده دید و اشک بر عارض
همایونش فرو دوید آنحضرت را بر صورت واقعه مطلع گردانید رسول صلی الله
علیه وسلم و علی آله به نفس نفیس بدانجا شتافته چون عم خویش را مثله کرده یافته
بغایت محزون گشته و گفت قسم بخدا که چون بر قریش دست باهم بهتاد
کس را مثله کنم انگاه این آیه [illegible] قَالَ اللّٰهُ وَاِنْ عَاقَبْتُمْ
فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهٖ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ
فَهُوَ خَيْرٌ لِّلصّٰبِرِيْنَ آن سرور بموجب فرمان واجب
الاذعان آیه مذکوره از سر آن عزیمت در گذشته کفارت سوگند داد

وحمزه رضی الله عنه ازان سرور دو سال آشن بود و مولف اعمار الاعیان مدت

عمرش پنجاه و نه گفته و کنیت اش ابو العلی و بعضی ابو عماره گفته اند و از جمله شهدا مهاجرین عبد الله

بن جحش پسر عمه آنسرور بود منقولست که در روز حرب احد عبد الله گفت خداوندا در زمین خشک

شخصی را که نسبت باس و قوت موصوف باشد غنیم من گردان که اگر بر من ظفر یابد گوش

و بینی مرا ببرد چون در وقت ملاقات ازین سوال کنی که گوش و بینی ترا چه ابریدند گویم

از برای محبت تو در سبیل تو پس سخن مرا بتصدیق فرمائی و گوی گوش و بینی بر ندهای

از سعد مرویست که عبد الله در وقت صبح این آرزو کرد و آخر روز دیدم که گفار خوار گوش

و بینی او را بریده بودند پس او را با حمزه در یک قبر دفن کردند و مدت عمرش از چهل متجاوز بود

دیگر مصعب بن عمیر است که اسلام بسیاری از اهل مدینه باهتمام او دی نمود و قصه

مسطورست در وقتی که مسلمانان از معرکه احد فرار نمودند مصعب رایت مهاجرین

در دست داشت خیال فرار بر امون خاطر نگذاشت و ابن قمیه به تهمت رسید دست

راستش را قلم کرد دست چپ گرفته گفت وما محمد الا رسول قد خلت

من قبله الرسل و ابن قمیه علیه اللعنه برحم دیگر دست چپ اش نیز قلم کرد مصعب

رضی الله عنه بار دیگر آیه مذکوره خوانده علم را بر دو سر دو باز و در بسینه متضم گردانید

و ابن قمیه نیزه بوی رسانید تا کارش با خر انجامید تجرد مصعب از اسعه و نبویه

بمرتبه بود که چون شهید شد از وی پوست و پاره ماند که هر گاه سر بآن می پوشیدند
پاها لیش مکشوف میگشت چو پاهایش ستر میکرد و سر رویش باز میماند و علام همت آنم
که زیر چرخ کبود از هر چه رنگ پذیرد و تعلق از اوست آزاد است مشهور بخانقاه و خانه
باغ و سرا مغرور که این نقشی است بر آبی که رویی عدم دارد به تحریر آشنا باش
و ازین شط بیحوصله بگذر که چون ماهی شهود غرق آنکه باخود ده درم دارد
و از جمله شهدا انصاری یکی ذکوان بن قیس است و او داخل اهل بدر است آنسرور درشان
او فرموده هر کس خواهد به بیند مردی را که بر سبزه بهشت میرود باید که نظر کند بسوی ذکوان
و در روضة الصفا مسطور است که چون اهل اسلام متوجه احد گشتند ذکوان فرزندان
و نسوان خود را وداع کرد ایشان گفتند دولت دیدار کی دست دهد او گفت در قیامت
و بعد از تلاقی فریقین چندان محاربه نمود که بسعادت شهادت رسید و در آخر جنگ
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم فرمود هیچکس از حال ذکوان خبر دارد امام الاشجعین
کرم الله وجهه گفت یا رسول الله من دیدم سواری را بر پشت او بود و میگفت
و را نجات مباد اگر تو نجات یابی انگاه شمشیر بر دوش او فرود آورد و من
ان سوار را از پشت بزمین افگنده بقتل رآوردم چون نظر کردم ابو الحکم بن
اخنس بود و دیگری از شهدا حنظله است از واقدی مرویست که او غریب واقعه

که حنظله غسیل الملائکه را بجای خود آورده بود و در شب بروز حرب باجازت
انسرور مدینه توقف نموده با منکوحه خود زفاف کرده متوجه حرب گاه شد چون
بمعرکه رسید ساعتی به قتال پرداخته شهید شد آنسرور میفرمودند ملائکه او را
غسل میدهند چون به مدینه تشریف آورد و حال او از زوجه اش پرسید گفت
یا رسول الله از غایت شوق جهاد پیش از آنکه رفع جنابت کند سلاح بسته بمعرکه
شتافت بنابر ثبوت این قضیه آنسرور حنظله را غسیل الملائکه لقب داد و دیگر عمرو
بن الجموح است که چهار پسر او بخدمت آنسرور قیام مینمودند و خود چون اعرج
بود در معارک نتوانست رسید درین مرتبه مستعد جهاد شده روان گردید چند
مردم گفتند لَيْسَ عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ بجای نرسیده نزد آنسرور آمده گفت
میخواهم بایں پای لنگ عرصه بهشت را بگیرم سید عالم فرمود لا جهاد عليك
عمرو مکرر التماس نمود رخصت یافت و با پسر و برادران خود شهید گشت
از واقدی مرویست که در روز احد چون اخبار موحش بمدینه رسید عورات
بجهت تحقیق حالات متوجه معسکر شدند ام المومنین عائشه رضی الله عنها
نیز روان گشت در اثنای راه زوجه عمرو را دید که شوهر و برادر و پسر خود را بر شتر بار
کرده بمدینه آورده پرسید خبر چیست گفت الحمد لله ذات فایض البرکات سیدنا
مولانا

مقرون بصحت است و سلامت است و دیگر هر مصیبی که باشد سهل است و درین اثنا
جمل از ثقل حمل از رفتار باز مانده بتر انود آمده هر چند بر جریر میراند قدم پیش نمیگذارد بخدمت
آنسرور رسیده صورت حال معروض داشت بزبان معجز بیان فرمود ان الجمل مامور
بعد ازان پرسید عمر در وقت توجه چه گفته بود زنش گفت اللهم لا تمتنی
الی اهلی گفته روان شده بود آنسرور فرمود نبا برین شتر بجانب مدینه
نمیرود ایضا بشارت داد که شوهر و برادر و پسر تو بمرافقت یکدیگر در بهشت بسیر میروند
دیگر انس بن نضر است نقل است که انس در ان روز عمر ابن الخطاب را دید با طائفه
از اهل اسلام در مقام تحیر و تفکر بگوشه نشسته استفسار حال نمود گفتند رسول بدرجه شهادت
رسید گفت پس حیات ما بیچکار می آید برخیزید و با اعدا مقاتله نمائید تا کشته شوید چون
هیچ یکی مرافقت نه نمود شمشیر از نیام برآورده متوجه میدان شد چندان محاربه نمود که
شهید شد گویند زیاده از هشتاد زخم بر بدنش زده بودند رحمت الله علیه و از جمله شهداء
نفر خارجه بن زید و سعد بن ربیع و یمان بن جمیل که او را اهل اسلام نادانسته کشتند
و عبد الله بن جبیر و جمعی بالا در محافظت شکاف عینین ثبات قدم مینمودند و بدرجه شهادت
فائز رسیدند و جنازه هریکی از شهدا که می آوردند آنسرور بپهلوی سید الشهدا حمزه
نهاده بادای صلوات قیام مینمود چنانچه هفتاد کرت بر حمزه نماز گذارده و تولی آنکه بر شهدا

نماز نگذارد و مجتهدان مذهب شافعی ترجیح این روایت کرده اند و باتفاق ارباب اخبار
بی آنکه بنشویند در همان موضع دفن کردند و در آخر همان روز چون آنحضرت به مدینه مراجعت
فرمود در اثناء راه بهر قبیله که میرسید فکور و اناث بر سر راه آمده بر صحت و ذات اعجاز
صفاتش شکر الهی به تقدیم رسانیده میگفتند هر مصیبت که سوای تست سهل و آسانست
و حال آنکه اکثری جماعت مصیبت زده بودند و به ثبوت پیوسته که در روز دویم از
واقعه احد خبر رسیده که ابوسفیان با متابعان از مراجعت پشیمان شده بار دیگر بخیال
استیصال غربت مدینه نموده بنابرین سرور انبیا لوائی ظفر اقتدار البشیر خادم علی
داده با همان جماعه که در راه همراه موکب همایون بودند بعزم مقاتله آنها توجه فرمود تا منزل
حمرا الاسد تشریف برد ارباب ظلام از استماع کثرت اهل اسلام روی فرار آورده
به مکه روان شدند و آنحضرت در بازگشت مراجعت نموده به مدینه سکینه نزول اجلال فرمود
[illegible] هم در روضة الاحباب و روضة الصفا و معارج النبوت و حبیب السیر طور
است که در سال چهارم از هجرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفتاد تن از حفظ صحابه را به هدایت
اهل نجد مامور کرده مانند منذر بن عمرو ساعدی را بامارت تعین کرد چون بعد از
قطع منازل و طی مراحل به بیر معونه که نام موضعی است رسیدند عامر که امیر قوم بود
بود جمعی کثیر فراهم نموده غیر از یکصد که موسوم بعمرو امیه بود و همه صحابه را شهید کرد

قال [illegible]

چون عمر به مدینه رسید و کیفیت واقعه را بعرض رسانید آنسرور بر فوت اصحاب
هدایت انتساب تاسف خورده عامر را دعای بد کرده همان روز آن لعین از بیت
زرین باسفل السافلین نگونسار رفت انگاه عمر و گفت یا رسول الله من نیز وقت
مراجعت دو نفر از قبیله عامر را در خواب یافته بقتل رسانیدم آنسرور برشتر شناسائی
شده عمرو را به خطا و سهو منسوب داشته فرمود آن هر دو تن مومن بودند الحال
ادای دیت ایشان واجب است و بدران زمان به جناب یهودی نضیر که حلیف
اهل اسلام بودند تشریف برده در باب دیت ان دو شخص استعانة جنبت جهودان
اول قبول نموده آخر عذری بخاطر گذرانیدند جبرئیل آنسرور را از خیال ایشان آگاه
گردانید مبادا بر این بدبنیه آمده به مصحوب محمد بن سلمه پیغام اخراج نزد بنی نضیر فرستاده ایشان
را از خیال فاسد آگاهی بخشیده فرمود بعد از انقضای ده روز از این تاریخ هر که را از شما در دیار
یابند بفرمان ما گردن خواهند زد و القوم ضال ازین تهدید اندیشیده به تهیه اسباب سفر پرداختند
و آخر بانحوای عبد الله بن ابی بر توقف قرار دادند آنسرور ابن ام مکتوم را در مدینه بامعی
گذاشته رایت هدایت آیه را بشاهدیت ارزانی داشته متوجه بنی نضیر شده عامر عصر
در نواحی قلعه ایشان ادا نموده و مدت پانزده روز زمان محاصره امتداد یافت و در
وقت محاصره یکی از تیر اندازان که موسوم بغرور الوده تیری بجانب خیمه سید المرسلین انداخت

چون شب شد اسد الله الغالب از معسکر ظفر اثر غایب شد بعضی از اصحاب غیرت شعار
ولایت را بعرض سید کائنات رسانیدند فرمود می بینم جهت کفایت بعضی از همت
شما بیرون رفته مقارن این حال شاه شجاعت خصال شیر پر غرور از غرور
راه پای آنسرور انداخته گفت این سران ملعون است که تیری بجانب
خیمه مبارک تواند انداخته بود آن سرور صلی الله علیه وسلم از کیفیت واقعه تفتیش
فرمود امام الاشجعین کرم الله وجهه گفت من این ملعون را بصفت شجاعت
متصف دیده بخاطر آوردم شاید او را جرات بران دارد که شب از قلعه بیرون
آید و هر کرا غافل یابد برباید بنابرین در کمین کاه نشستم ناگاه دیدم که شمشیر برهنه
در دست گرفته بانه کس دیگر از حصار بیرون آمد من بر و حمله کرده سرش از
تن برداشتم و موافقان او چنان نزدیک اند اگر رخصت فرمائی امید دارم
که بر انشان نیز ظفر یابم آنسرور ابو دجانه و سهیل بن حنیف را با هشت نفر
دیگر مصحوب امام الاشجعین کرد انید اسد الله الغالب بار فقای عمرو را لاقی
شده همه را بقتل رسانیده سرهای نامبارک ایشان نزد سید کائنات آورد
پس بفرموده آنسرور سرها را بر دروازه بنی خطمه آویختند چون کار بنی
نضیر و تکلمای حصار دشوار شده کس پیش سید ابرار صلی الله علیه وسلم
فرستاد

فرستاده اند که ما را بگذارا ازین دیار بیرون رویم فرمود امروز این التماس در جبهٔ قبول
نمی یابد مگر آنکه اسلحهٔ خود را بگذارید و از اموال آنقدر که مواشی شما بر تواند داشت
ببرید و بقیه را واگذارید جهودان از اضطرار بر این معنی راضی شدند و جلای وطن
اختیار کرده بعضی بقلاع خیبر و برخی در اطراف آفاق پراکنده گشتند مصنف
هم در کتب مذکوره مسطور است که در سال پنجم از هجرت بسمع مبارک آنسرور صلی الله
علیه وسلم رسید که پیشوای بنی مصطلق حارث بن ضرار لشکری فراهم آورده با اهل
اسلام داعیهٔ محاربه دارد لاجرم آنسرور کارسازی سپاه نصرت دستگاه
نموده رایت ظفر آیت مهاجرین را بامام الاتقیا علی مرتضی و اعلم انصار را
بسعد بن عباده تفویض فرمود و فاروق الصحاب عمر بن الخطاب را در مقدمه تعیین
کرد و بر میمنه زید بن حارثه را بگماشت و بمیسره عکاسه بن محصن را باز داشت
باین ترتیب و آئین متوجه اعدای دین گشت و در آن سفر بسیاری از منافقان
بطمع اخذ غنیمت همراه شدند و در میان سپاه اسلام سی راس اسب بود و از
امهات مومنین ام سلمه و عایشه صدیقه درین غزوه بشرف مصاحبت اشرف
الانبیا مشرف بودند چون حارث بن ضرار از توجه سید ابرار خبر یافت
لوای سعادت انتمای بدست صفوان نامی داده پای در میدان مقابله و مقاتله نهاد

چون سپران قتال اشتعال پذیرفت حیدر کرار یکی از شجعان کفار را که زین
مالک نام داشت با پسرش بزخم ذوالفقار از پای درآورد و ابو قتاده را که صاحب
رایت مشرکان بود دو پاره کرد از مشاهده این شجاعت خوفی تمام بر ضمایر ابطال
استیلا یافت و سایر مسلمانان بفتح و نصرت مخصوص شده ده نفر از مشرکان بقتل
آوردند و بعقبه آن قوم با سیری افتاده اموال ایشان غنیمت گشت چنانچه در
کشف الغمه مسطور است که امام المشجعین کرم الله وجهه بنت حارث ابی
ضرار را برده گرفته بنظر انور خیر البشر گذرانید و السرور او را جویریه نام
نهاده در سلک ازواج مطهرات انتظام بخشید ... هم در کتب مذکوره
مسطور است که بعد از سال غزوه خندق که ابن احرب اخراب میگویند
واقعه شد ارباب سیر آورده اند که چون سرور کائنات یهود بنی نضیر را جلاوطن
کرده متفرق گردانید هر قومی که بموشه منزل گرفتند و بعضی نواحی خیبر
متوطن شدند انگاه جماعتی از اشراف ایشان مثل حیی اخطب و کنانه
و ابو عامر و غیر ایشان قریب بیست کس بمکه رفتند تا ابو سفیان و سایر
مرافقان بحرب محمد کائبات تحریص نموده سلسله معاقده و معاهده را استحکام
دهند ابو سفیان با جمعی از ابطال کعبه درآمده قسم خورد که تا زنده ام دست
از حرب

دست از حرب محمد باز ندارم و همچنین به قبایل دیگر توجه نموده همین عمل بجا آورد پس لشکر
ابوسفیان لشکر شیطان را جمع نموده با چهار هزار نفر و هزار ردیا نصد شتر و صد اسب
بیرون آمد و جمعی از قبایل دیگر در مر الظهران بایشان ملحق شده مجموعه هزار نفر رو
بمدینه نهادند چون این خبر بسمع خیر البشر رسید بعد از تقدیم مشورت باستصواب
سلمان فارسی رضی الله عنه خاطر انور بر کندن خندق قرار یافت و با سه هزار
نفر از مهاجر و انصار بدامن کوه تبلغ که متصل مدینه است رفته حفر خندق نمودند
و رای جهان آرای ساخت اهل اسلام به جهت تمام کمر جد و اجتهاد بر میان بسته
در عرض شش روز بانصرام رسانیدند و به ثبوت پیوسته که سلمان برابر ده مرد کار
میکرد روزی قیس او را چشم رسانید مفروغ شده از کار باز ماند انسر و فرمود
از آب دعوی قیس سلمان را بشویند و ظرف از پس پشت وی سرنگون نهند
چون بفرموده قیام نمودند سلمان صحت یافت مولف مناقب مرتضوی گوید در
در ایام حفر خندق معجزات غریبه از سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات بظهور آمده ان شاء الله العزیز در کتاب اعجاز مصطفوی که سرانجام آنجناب
پیشنهاد همت دارد تحریر خواهد نمود القصه چون عساکر شرکان بقصد اضلال اسلام
در فضای مدینة الاسلام مجتمع گشته مومنان را محاصره نمودند جماعتی از دلیران

لشکر و سپه سالاران کوه پیکر مثل عمرو عبدود که بوفور شجاعت و کمال جرات و
استعمال آلات حرب و استکمال ادوات طعن و ضرب در میان قبایل عرب
شهرتی تمام داشت و مبارزان عرب او را در مقابل هزار مرد مقاتل داشتند
چنانچه عمر بن الخطاب رضی الله عنه میگفت روزی بر فاقت طایفه از قریش که
عمر عبدود در میان ایشان بود بر سم تجارت بجانب شام با مال بسیار غریمت شام
کرده بودم ناگاه قریب هزار کس قطاع الطریق سر راه گرفتند و اهل کاروان
از مال و جان دل برکندند درین اثنا عمرو عبدود شمشیر از نیام برکشیده مانند
شیر ژیان و پیل دمان بر مخالفان حمله آورد و بجماعت بمجرد توجه او زهره نیست
آورده راه فرار پیش گرفتند و اهل قافله بسلامت گذشتند و عمر عبدود در روز بدر
زخمی کاری خورده از جنگ گریخته بود و در جنگ احد جهته مانعی حاضر نشده
شده و درین جنگ اضطراب تلافی ها تجاب میخواست بنماید و آوازه پهلوانی و
شجاعت در میان قبایل عرب منتشر گرداند لاجرم با چند سر نیک مثل عکرمه
بن ابی جهل و هبیره بن ابی وهب و نوفل بن عبد الله و ضرار بن خطاب
و مرداس از بنی محارب بکنار خندق آمده محل مضیقی پیدا ساخته تازیانه
بر مرکب زده بیک جستن خود را سواره بران جانب خندق انداختند
و خالدبن ولید

وخالد بن ولید وابوسفیان وسایر کفار بر لب خندق صف بر کشیدند عمر وعبدود
گفت شما با ما چرا در عبور موافقت نمی نمایید گفتند اگر احتیاج بگذشتن شود ما نیز نگذریم
القصه عمر وعبدود قدم در میدان شجاعت و پر دلی نهاده جولان نموده مبارز طلبید
چون اهل اسلام بر بهلوانی و شجاعت او واقف بودند و مروا کی و تهور آن ملعون ندانستند
چنان خوف بر ایشان مستولی شد که خون در بدن نماند و سرها در پیش افکنده خشک فرو ماندند
چون هیچکس معرض جواب وی در نیامد النسر و رصلی الله علیه وسلم فرمود هیچ دوستی با
که شر این دشمن را از ما دفع کند سلطان تخت ولایت و برهان بخت حمایت امام
الاشجعین امیر المومنین اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب گفت یا رسول الله
انا ابارزه رخصت نیافت بار دیگر عمر و گفت مبارز خواست امام الاشجعین
اذن طلبید ماذون نگشت بار سیوم عمر و گفت ننگ و نام در شما مردی نیست که در میدان
در آید و با من مبارزت نماید اسد الله الغالب گفت یا رسول الله مرا دستوری
فرمائی تا با وی محاربه کنم آنسرور بر وایتی شمشیر خود که ذو الفقار مشهور بود
در ین هنگام بامیر داده و زره خاص خود در بر او پوشانیده و عمامه متبرک
بر سر او نهاده گفت اللهم اعنه علیه یعنی بار خدایا یاری
ده علی را بر عمر و عبدود بعد ازان دست مبارک بمناجات بر داشته

گفت الهی عبیده را روز بدر از من باز گرفتی و حمزه در روز احد از من جدا
ساختی این علی است برادر و پسر عم من فرمود لا تذرنی فردا و انت
خیر الوارثین پس امام الاشجعین پیاده روان شده سر راه وی
گرفته گفت ای عمرو شنیده ام که تو هیچکس را نخوانده بیکی از سه چیز که از تو قبول
کنم گفت آری امیر گفت من ترا میخوانم باینکه گواهی دهی که خدای تعالی یکیست
و محمد مصطفی رسول او و منقاد شوی پروردگاری را که آفریدگار همه عالمیانست
عمرو گفت از من این توقع مدار امیر گفت امری دیگر اختیار کن گفت آن
کدام است فرمود ترک محاربه کرده بدیار خود باز گرد زیرا که اگر کار محمد نظام
انتظام گرفت و بر جماعه اعدا مظفر و منصور گشت تو اسعاد و امدادی
بجا آورده باشی و اگر کار برعکس شود بی منازعت و مخاصمت مقصود
تو می پیوندد آن ملعون گفت زنان قریش باین روش تکلم نکنند
هرگز چنین نشنده که کسی قدرت یافته باشد بر نذر خود وفا به نذر نکرده
باز گرده و نذر وی در فرار حرب بدر آن بود که تا انتقام نکشد روغن
بر خود نمالد القصه چون این هر دو امر را امتناع نمود امیر فرمود پس کار ما و تو
به محاربه قرار گرفت عمرو خندیده گفت این خصلتی است که گمان نمیبردم

هیچ مردی از دلیران عرب چنین التماس از من تواند نمود باز کردند که در
حدائق سنی و هنوز ترا وقت آن نیست که با مردان مرد در میدان نبرد درآئی
و حال آن که میان من و پدر تو دوستی بود نمیخواهم خون تو بر دست من ریخته شود
امیر فرمود اگر تو دوست نمیداری که خون من از دست تو ریخته شود من میخواهم
خون ترا بریزم عمرو ازین سخن بغایت آشفته از مرکب فرود آمده اسب خود را
پی کرده شمشیر از نیام برکشید از سر خشم و غضب بر امیر حمله آورد امیر المومنین
سپر جهت دفع ضرر بر سر کشید آن مقهور بی باک تیغ اتشناک بر سر امیر
فرو د آورد که اگر آن ضربت بر کوه خارا زدی از پای در آمدی حاصل
که تیغ قبه سپر را چنان بشکافت که اثرش بفرق همایون امیر رسید
ناگاه حیدر کرار بیک ضرب ذوالفقار بدان ملعون ناپکار از
بار سر یکبار گردانید و باواز بلند تکبیر گفت چون رسول صلی الله علیه وسلم
او از تکبیر شنید دانست که آن لعین مقتول گشت و ارجا بن عبد الله انصاری
رضی الله عنه مرویست که چون مرتضی علی و عمرو با یکدیگر نزدیک شدند چنان
گرد و غبار برخاست که ایشان را ندیدیم بعد لحظه که او از تکبیر شنیدیم دانستیم که امیر
وی را کشته القصه بعد از قتل عمرو ضرار بن خطاب و هبیره بن ابی وهب حمله بر امیر کردند

وامیر نیز متوجه ایشان شد چشم ضرار که بر حیدر کرار افتاد فرار را بر قرار اختیار کرد چون
ازوی پرسیدند که هزیمت بدین سرعت را سبب چه بود گفت دران وقت
صورت حرک را معاینه دیدم اما بهیره ساعتی در مقابله ایستاده و عاقبت از ثمر
زخم ذوالفقار زره خویش انداخته معرکه را باز پرداخت و نوفل بن عبدالله
مخزومی از صف قتال انهزام نموده از پشت زین در ترک خندق افتاد
و مسلمانان بیکبار سنگسارش کردند او فریاد برآورد که به ازین هم
میتوان گشت امیرالمومنین در خندق رفته بیک ضرب شمشیر او را از میان
بدو نیم ساخت عکرمه و بهیره و مرداس و ضرار از معرکه فرار نموده
خبر قتل عمرو و عبدود و نوفل بسپاه خود تقریر نمودند ابوسفیان بارفیقان
رویه بانهزام نهاده تا بمنزل عفیف هیچ جا توقف نکردند گویند چون اسدالله
الغالب عمرو را بقتل رسانیده برزره و جامه و سلاح او ملتفت نشد
چون خواهر عمرو بسر وقت برادر رسید و حالش بدان منوال دید گفت
ما قتله الا کریم یعنی نکشته است کسی او را مگر بسر کرای چون دانست
که برادر او بضرب ذوالفقار حیدر کرار کشته گشته این دو بیت در سلک نظم
کشید بیت لو کان قاتل عمرو غیر قاتله لعنت

أيلى عليه الاخر الابد لكن قاتله من لا يغلب به
مكان يدعى قديما بيضة البلد القصه چون
امير المومنين على خرمن زندگانى اهل ظلام را بشعله حسام خون اشام سوخته
برخسار فايض الانوار يسان شمع فلك افروخته بخدمت حضرت رسالت
بازگشته سر عمر و را در پاى عرش سماى انحضرت انداخت بيتى چند گفت
كه آواخر آن ابيات اينست عبد الحجازه من سفاهة رائد ف
عبدت رهط محمد بصواب لا يحسبن الله خاذل
لى دينه وبينه يا معشر الاحزاب وحضرت رسالت مآب جل
ولايت ايات را بنوازش بيكران والتفات بى پايان سرفراز وممتاز
ساخته فرمود لمبارزة على يوم الخندق افضل من
اعمال امتى الى يوم القيامة يعنى حرب على با كفار روز خندق
بهتر وفاضلتر است از اعمال امت من تا روز قيامت ـ فلك نامه
دلنشين در نوشت ـ رسول خدا انكشش از يكدلى ـ كه در روز خندق مصاف
على به از هر عمل كامدين روزگار گفتند اهل دين تا بروز شمار ودر كشف
الغمه وحبيب السير ومعارج النبوت مسطور است كه ابو بكر وعمر رضى الله عنه

در مجلس همایون رسول صلی الله علیه وسلم بود و ندبر خاسته بتقبل سر مبارک امام الاتقیا
قیام نمودند و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آیة کریمه وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ
الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا که در آنروز نازل
شده بود قرات نمود نعره ز ضرب ذوالفقارش روز هیجا ۔ هزاران سر بهر سو
پایمال است ۔ اگر رستم کند تیغ خلافش ۔ به میدان و خاکمتر زوال است ۔ چه جای
پور دستان شیر افلاک ۔ بدست او زبون تر از غزال است ۔ و مروی است که نزد پیش
کس فرستاده چند بر جسد آن دو بد افعال جهنم مال را خریداری کردند آنسرور فرمود
ما را به جسد پلید و بهای خبیث آن احتیاجی نیست ببرید و غزوه مذکوره علی سبیل الله
الاجمال در صحایف و هدایة السعدا از سوره احزاب نیز منقول است و همدرین روز
غزوه بنی قریظه واقع شد از عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که چون جنود
احزاب انهزام یافتند حضرت خیر البشر مظفر و منصور از دامن کوه سلع بمدینه
مراجعت نموده بدستور قدیم بخانه سید النساء فاطمه زهرا در آمده بدن همایون
از گرد و غبار شسته بآوای نماز ظهر قیام نمود درین اثنا جبرئیل امین دستار سفید
بر سر بسته و بر اشتری نشسته آمده گفت یا سید المرسلین خدای از تو عفو کناد که سلاح
از خود باز کردی و حال آنکه هنوز ملائکه مسلح و مکمل اند فرمان چنان است که عین

فتح نامه بنی قریظه

لحظه بجنبک بنی قریظه توجه نمای و اکنون من رفتم که زلزله در حصار
ایشان اندازم بعد ازان بلال باشارت رسول صلی الله علیه و اله وسلم در اسواق
مدینه ندا کرد که هر کس مطیع امر خدا و متقاد مصطفی است نماز عصر در نواحی
حصار بنی قریظه ادا نماید لشکر اسلام و اصحاب عظام در ملازمت اسد
الله الغالب که صاحب رایت خیر الانام بود روان شدند پس آنسرور
سلاح پوشیده با چندی از صحابه کرام متعاقب روان شد و دران غزوه
مجموعه سه هزار نفر ملازم بودند از اسد الله الغالب مرویست که چون
قریب قلعه ایشان رسیدم جمعی مرا دیده ندا کردند قد جاءکم
قاتل عمرو یعنی تحقیق آمده قاتل عمرو من گفتیم الحمد لله الذی
اظهر الاسلام و قمع الشرک و روایت صحیح آنست را بزمین
نشاندم کفار از بالای حصار زبان بسب و شتم سید کائنات کشادند بارن
ابو قتاده را بحافظت لوای منصوره مامور گردانیده با استقبال رسول ایزد
متعال شتافته گفتم یا سید المرسلین نزدیک به حصار یهود رسیده ام که می بینم عنقریب
حق سبحانه ایشان را رسوا کند فرمود ظاهرا از ایشان حرفی استماع نموده که باعث
ایذای من باشد گفتم آری فرمود چه بینی امشب این سخنان گویند و نزدیک

بان قلعه تشریف برده گفت یا اخوة الغرفة والخنازیر فرود آیند
بحکم خدا و رسول کفار گفتند یا ابا القاسم ما کنت جهولا
فحاشا یعنی هرگز بسیار جاهل و دشنام ده نبودی مرترا امروز چه امر
روی نمود پیران سرور از استماع این سخن حیا بمرتبه غلبه کرد که رداء از
دوش و نیم نیزه که در دستش بود بیفتاد قدمی چند باز پس رفت للقصود
مدت هشت و پنجروز و بروایتی پانزده روز بنی قریظه در محاصره بودند
و سلطان الاولیاء علی مرتضی با جمعی از اهل اسلام هر روز در اطراف
و جوانب حصار به سنگ و تیر با کفار خبک میکرد تا انکه حق سبحانه ترسی در دل
ایشان انداخت که دست از جنگ باز داشته از حصار بیرون نشافتند
مشروط باانکه سعد معاذ در بهم ایشان حکم شود آنسرور بر ایمنی راضی شد
سعد را از مدینه طلبیده حکم ساخت سعد گفت حکم میکنم که مردان بنی قریظه را
به تمام میکشند و نسوان و صبیان را مسلمانان برده گیرند و اموال را میان
یکدگر قسمت نمایند آنسرور فرمود ای سعد حکمی کردی که حق سبحانه تعالی در بالای
هفت آسمان کرده بود و نقل است که چون یهودی بنی قریظه از قلعه فرود آمدند
محمد بن سلمه دست و گردن رجال ایشان که بروایتی نهصد و به قولی هفتصد کس بودند

بسته به مدینه برد و عبدالله بن اسلام بضبط اثاث و صبیان و اموال و اسلحه
و امتعه ایشان متعین شد و در ان حصار هزار و پانصد شمشیر و سیصد زره
و دو هزار و پانصد سپر و اثاث و اوانی و اغنام و جمال و دواب و مواشی
بسیار بدست آمد چون آنسرور بمدینه تشریف برد و فرمود که خندقی بیرون
شهر کنند و زبیر را بگماشتند آن طایفه مامور گردانید که فوج فوج ایشان را در حضور
امیرالمومنین علی بکنار خندق آورده گردن میزد از مشاهیر انجماعه که بقتل رسیدند یکی کعب
بن اسود و دیگری حیی بن اخطب بود منتخب در روضة الاحباب و حبیب السیر
مسطور است که در سال ششم هجرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
را خبر رسید که بنی سعد لشکر فراهم آورده و داعیه امداد یهود خیبر دارند و میخواهند
باتفاق ایشان قصد مدینه کنند بنابرین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب را
باصد نفر بموضع قدک فرستاده شاه ولایت پناه شب سیر مینمود و هر روز مخفی
می بود تا بموضع هیج رسید در انجا با شخصی ملاقی شده احوال او را تفتیش نمود او گفت
با امیرالمومنین ترا بر سر ایشان میبرم بشرطی که مرا امان دهی امیر قبول اینمعنی نمود
او مسلمانان را بر سر انجماعه میبرد و نفر موده امیر اهل اسلام دست بغارت کرده
بنو سعد را هزیمت دادند بثبوت پیوست که پانصد شتر و دو هزار گوسفند بدست

اصحاب انقیاد از انجمله امیر المومنین چند شتر بجهت آنسرور جدا ساخته و باقی اموال
را باهل سریه قسمت نموده بفتح و فیروزی به مدینه مراجعت فرمود
در دستور الحقایق و صحیح نسای و صحایف و تشریح و شروح الامیه و شواهد
النبوة و روضة الاحباب و روضة الصفا و حبیب السیر و معارج النبوت
مسطور است که جمهور مفسرین و مورخین متفق اند در این که در سال هفتم از هجرت
شفیع روز محشر بمقتضای وعده صادقه حَتَّی الْبَرِّ حَیْثُ قَالَ عَزَّ وَعَلَا
وَعَدَکُمُ اللّٰهُ مَغَانِمَ کَثِیْرَةً تَاْخُذُوْنَهَا فَعَجَّلَ
لَکُمْ هٰذِهٖ بعزیمت فتح خیبر با هزار و چهار صد نفر از شجعان دلاور از مدینه
نهضت فرمود بعد از طی مسافت در منزلی که آن را منزله میگفتند نزول فرمود
بعد یهود خیبر چون از توجه خیر البشر خبر یافته بودند شب و روز جمعی مسلح گشته
جهت استخبار از حصار بیرون آمده شرائط تفحص بقدر هم رسانیده باز میگشتند
اما در آن شب که آنسرور بدانجا رسیده ایزد تعالی خواب غفلت بر ایشان
چنان [illegible] که تا طلوع آفتاب هیچ کس بیدار نشد و صباح در کمال اضطراب
ایلها و زنبیلها برداشته از قلعه بیرون آمده متوجه مزارعه خود گشتند ناگاه چشم ایشان
بر سپاه نصرت پناه افتاد با نکوشته بقلاع خود در آمدند چون آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم

قوم یهود را بر نیمسوال دید فرمود خربت خیبر آنگاه خیبریان قلاع مطور
را مضبوط ساخته دست باز انداختن تیر و سنگ گشادند دلاوران معرکه غزا
و جهاد در محاصره سعی بلیغ نموده هر روز داد شجاعت و مردانگی میدادند باندک
زمانه حصار نطات و حصن شق و قلعه صعب مفتوح گشت بصحبت پیوسته
که در وقت محاصره قلعه قموص چون در وثیقه عارض انسرور شده بود
بنفس نفیس در معارک قدم رنجه نمیفرمود هر روز رایت نصرت آیته را
بیکی از اعیان مهاجر و انصار داده بحرب اهل حصار میفرستاد در احادیث
صحیحه ثبوت پیوسته که روزی ابوبکر صدیق رضی الله عنه لوا برداشته بپای قلعه
رفته بی حصول مقصود قرار نمود و دو مرتبه قدوه اصحاب عمر بن الخطاب با طایفه
از شجعان اسلام با محصوران محاربت کرده عنان مراد بدست نیاورده قرار
نمود چون شبانگاه شبانه عباسی تمام بر سر این حجره انبوسی فام مرکشیدند
خواجه کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فرمود لاعطین الرایت
غدا رجلا کرارا غیر فرار یحب الله و رسوله و یفتح علی
بدید امیر المومنین کرم الله وجهه در مبدا حال این غزوه بجهه رمدی که بدیده
میمونش عارض شده در مدینه توقف فرموده بود درین اثنا مفارقت انحضرت

در بحر الرجز الاول

بر ضمیر منیرش صعب نمود و الم مفارقت آن نور دیده بر روح دیده بمراتب فزوده
با وجود الم متوجه ملازمت سید عالم صلوات الله علیه و علی اله وسلم شد از سهل ابن سعد
رضی الله عنه مرویست در آن شب که پیغامبر صلی الله علیه و علی اله وسلم این کلمه بر زبان
معجز بیان کذرانید غلغله در میان اصحاب استطاب افتاد که آیا این را بکدام کلی از ما خواهد
داد بزید بن الخصیب گوید من با خود گفتم مظنه تقریبی بود امید میداشت که صاحب علم
ادب باشد و جمعی از قریش با یکدیگر میگفتند مقرر است که مراد از این مرد نه علی بن ابیطالب است
زیرا که چشم وی بمرتبه درد میدانست که در موضع خود نمیتواند دید چون سخن معجز اثر از انور
بکوش امیر المومنین رسید فرمود اللهم لا معطی لما منعت ولا مانع
لما اعطیت یعنی خداوندا هیچکس نتواند داد چیزی که تو منع کنی و هیچکس منع
نتواند نمود چیزیرا که تو عطا فرمائی علی الصباح که خروس زرین بال صبح جناح انجاح نور
بر بام ظهور بام جهان آشام این قصر لاجوردی فام گسترانید سعادتمندان فیروز
جنگ که در بیشه وغا چنگ در کمر ملنگ روندی و در بحر هیجا کام در کام نهنگ نهادی
مرو خیبر [illegible] لی مع الله و در سرا پرده بارگاه دین پناه محمد رسول الله صلی الله علیه
و اله وسلم مجتمع گشتند و هر یکی از ین سپه سالاران لشکر اولئک حزب الله
را مظنه آن بود که شاید به این سعادت عظمی و موهبت کبری فائض گردد

لحره قاتلوا

~~سعد وقاص گوید در برابر چشم~~

سعد وقاص گوید در برابر چشم رسول نزالبود آمده برخاستم بامید آنکه صاحب رایت من باشم

از سعد وقاص اعظم رضی الله عنه منقول است که گفت هرگز امارت را دوست نه داشتم مگر

آن روز چون آفتاب از خیمه بیرون آمد فرمود علی بن ابیطالب کجاست مردم اشارت

طرف آواز بر آوردند که چشم او چنان درد میکند که پیش پای خود نه بیند گفت او را بیارید

منبر ۴ درین اثنا امیر المومنین علی بن ابیطالب حاضر شد آفتاب و سر مبارک امیر را بر ران

مبارک خود نهاده آب دهان بابرکان در چشم میمونش افکنده در حال رنجش زایل گشت

و چشمان بینائیش تر و تازه بهتر از حالت اول شد بعد ازان درباره امیر دعا فرمود

اَللّٰهُمَّ اِذْهَبْ عَنْهُ الْحَرَّ وَالْقَرَّ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٌّ رضی الله

وجه گوید به برکت دعای رسول صلوات الله علیه وعلی اله وسلم دیگر هرگز سرما و گرما

متاذی نگشتم و از ابن ابی لیلی مرویست که امیر المومنین در گرمای قوی جامه پنبه دار پوشید

و ازان باک نداشتی و در سرمای عظیم جامه تنک در بر کردی و بروی متغیر نبودی

و دیگر در مدت حیات در دو سر و چشم بران قرة العیون اولیا عارض نشد و شان

نزول حدیث لاعطین الرایة تا آخر بستوری که مذکور شد در اکثری از کتب

معتبره احادیث بتخصیص در صحیح مسلم و بخاری و در اوسط طبرانی و صواعق

محرقه ابن حجر نیز مسطور است القصه چون رمد چشم خلاصی یافت حضرت رسالت پناه

رایت فتح آیت باو داده وزره وخود را در بر پوشانیده ذوالفقار بر میانش بسته
فرمود یا اخی محاربه کن تا انزمان که خدا تعالی بر تو مفتوح گرداند بخدا سوگند اگر
یک کس را خدا تعالی بواسطه تو بهدایت کرامت فرماید تر ابهتر است از هر اشتر
سرخ که در راه حق جل وعلی تصدق نمائی بعد ازان امیر المومنین تبائید رب
العالمین ونصرموده سید المرسلین قدم در راه نهاده چون بحوالی حصن قموص
رسید علم بر تو ده از سنگریزه که قریب بدر حصار بود فرو برد ودر آن
حین یکی از احبار یهود که بالای حصار بود فرو سرو پرسید ای صاحب لوا التو کیستی
وتام تو چیست حیدر کرار جواب داد منم علی بن ابیطالب یهودی با قوم خود خطاب
کرد غلبتم وما انزل علی موسی یعنی مغلوب شدید سوگند بتورت
موسی وگوید اول کسی که از حصار با قوم خویش بجنگ بیرون آمد حارث
یهودی بود برادر مرحب وحرب اغاز کرد واو دو نفر از خیل مسلمانان را
شهید گردانیده انگاه امیر المومنین متوجه او شده بیکضرب تیغ او را بدوزخ
فرستاد مرحب چون بر قتل برادر واقف گشت باز نره از شجعان خیبری
اسلحه پوشیده بکین تمام در صدد انتقام بیرون آمد ودی مبارزی بود
بغایت دلاور بلند بالا وشاور روسنانش سه من وزن داشت ودر شجاعت
ومبارزت

ومبارزت بی نظیر بود شمشیر بر دوش حمایل کرده و عمامه بر سر بسته و خود بالای
آن نهاده در میان میدان آمده این رجز آغاز کرد قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ
مَرْحَبٌ فِي شَاكِي السِّلَاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبٌ چندانکه اظهار حلاوت
نمود هیچکس از اهل اسلام را طاقت مقاومت او نبود که باو در میان قتال
درآید لاجرم شاه مردان و شیر رحمان بجانب او روان شد و بر زبان مبارک
این رجز راند أَنَا الَّذِي سَمَّتْنِي أُمِّي حَيْدَرَهْ ضِرْغَامُ
اجَامٍ وَلَيْثٌ قَسْوَرَهْ و مرحب در خواب دیده بود که شیری وی را
میکشد چون امیر مصرع اول که مبنی بود از تسمیه شیر بر وی خواند تعبیر خواب
خود دانست اما تغیر قضای الهی نتوانست در میدان درآمده تیغی خواست
بر امیر زند امیر سبقت کرده ذوالفقار بر سر آن ملعون غدار فرود آورد
چنانکه از سر و خود و دستارش گذشته تا قربوس زین دو نیم شد پس
اهل اسلام بدادند شاه ولایت در میدان درآمده دست به قتل دراز کردند
و هفت کس از رؤسای ابطال خیبر بضرب تیغ امیر المومنین کشته شدند و
باقی هزیمت نموده رو بقلعه آوردند و شاه مردان در عقب ایشان روان
شد درین اثنا یکی از مخالفان ضربی بر دست امیر زد چنان که سپر از دستش

بیفتاد و دیگری سپر را ربوده روی بگریز نهاد آورده هر شاه مردان ازین
واقعه بغایت خشمناک گشته خود را بیک جست از خندق بدر قلعه قموص رسانید
و پنجه فولاد رنجه بحلقه در زده در ابنین برکنده سپر خود ساخت
سپر در زمان قتال و جدال ۞ بیفتاد از دست شاه رجال ۞ برآشفت
ازان شاه عالی اثر ۞ در قلعه را کند و کرد ش سپر ۞ و از امام محمد باقر رضوان
الله علیه منقول است که امیر المومنین در حصار کرفته جنبانید تا بکند تمام
حصار چنان لرزید که صفیه دختر حی اخطب از تخت بیفتاد و رویش
مجروح شد ۞ کف کافی آن شاه جوانمردان ید الله بود ۞ وکرنه کی تواند
ادی کندن در خیبر ۞ و در خیبر به عقیده بعضی از ذات هشتصد من
وزن داشت و برخی سه هزار من کفته اند و در صواعق محرقه مسطور است
که بعد از کندن در خیبر را امیر المومنین بر پشت خود تا انکه در آمدند مسلمانان
درون قلعه پس سپر خود کرده مقاتله فرمود تا انکه فتح شد پس انداخت
از دست خود و نه برداشتند آن در را کهچهل نفر فور کشف انعه مسطور است
که بیفتاد کس از برداشتن او عاجز بودند ۞ به نزدیک آن دست
با اقتدار ۞ که کوید زور زن در آن حصار ۞ که کر دست بردی بسوی

سپهرش سپر بودی قبه مهر القصه یهود خیبر از مشاهده این امر
غریب فغان الامان بایوان کیوان رسانیدند و شاه مردان بعد از استجاز
پیغمبر آخر الزمان امان داده در را بمقدار هشتاد وجب از پس پشت خود دور
انداخت فردوسی گوید شبی کز نابد و انگشت در زخیبر کند برآمد
از پی اسلام صد هزار انگشت و گویند چون خیبر فتح شد خبر به خیر البشر رسید
بغایت مسرور گشت و در وقت ملاقات با امیر المومنین فرمود حدیث
قَدْ بَلَغَنِي بَنَاءُكَ الْمَشْكُورُ وَصَنَعُكَ الْمَذْكُورُ
قَدْ رَضِيَ اللهُ عَنْكَ وَرَضِيتُ أَنَا عَنْكَ امیر المومنین را
رقت روی نمود چنانکه قطرات اشک بر رخسار مهر انورش روان شد
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا اخی این گریه شادیست یا غم گفت گریه
فرحت یا رسول الله و چگونه غمناک نباشم که الله تعالی و تو از من راضی هستید
و بصحبت پیوسته که امیر المومنین خیبریان را بدان شرط امان داد که هر یک
از ایشان یک شتر حمله برداشته از آن دیار بیرون روند و سایر اموال
بمسلمانان گذارند و اگر چیزی پنهان دارند خون ایشان هدر باشد کنانه
بن ابی الحقیق یکصد شتر از زر و زیور ملوک پنهان کرده چون خیانت او ظاهر

بنا بر شرط مذکور خون یهود مباح گشت و خاتم انبیا علیه التحیة کنانه را تسلیم محمد بن
مسلمه نمود که بعوض خون برادر خود که در ان جنگ شهید شده بود بقتل آورد و از
سر کشتن باقی یهود در گذشت و همه اهل اسلام از قلاع خیبر اموال موفور و اجناس
غیر محصور برده بسیار و مواشی بیشمار غنیمت گرفتند از انجمله در حصن قموص
صد جوشن و چهار صد شمشیر و هزار نیزه و پانصد کمان یافتند و از اغنام خمس
بحضرت مقدس نبوی اختصاص پذیرفته تتمه میان مسلمانان تقسیم یافت
و صفیه دختر حیی اخطب که زوجه کنانه بود در سهم دحیه کلبی افتاد رسول صلی الله
علیه و اله و سلم عوض ان دیگری بدحیه عنایت کرده صفیه را بعد از انقضای مدت
استبراء در حباله نکاح آورده بوقت مراجعت در منزل صهبا ماده زفاف
نمود بروایت روضة الاحباب آنحضرت در بدو رسیدن کلبی وعده فرموده بود که جاریه
سبایای خیبر بدو دهد بنا بر ین گفت وقت آنست که انجام وعده نماید فرمود
هر کدام خواهی بگیر دحیه صفیه را اختیار کرد بعرض رسانید مذکر صفیه از نسل نضیر است
برادر موسی است سزاوار دیگری نیست غیر از تو آنحضرت او را طلب نموده دحیه را
عوض مرحمت نمود و بروایتی دختر عم صفیه را بدحیه داد و او را آزاد کرد و عتق
او را صداق او شناخت و صبر فرمود تا مدت استبراء صفیه منقضی شد و در منزل مذکور با او قرار

نمود

نمود و در روز فتح خیبر جعفر بن ابی طالب و زوجه او اسماء بنت عمیس رضی الله عنه و
شصت نفر از اشعریین که ابو موسی اشعری از آن جمله بود از جانب حبشه که بجهت
تجارت رفته بودند بملازمت خیر البشر صلی الله علیه و اله و سلم رسیدند النصر در
جعفر را دیده منبسط گردیده فرمود نمیدانم بوقوع کدام یک ازین دو امر
شادان تر باشم بقدوم جعفر یا بالفتح خیبر و به جعفر و رفقای او از غنایم
خیبر حصه از آن داشت نقلست که چون النصر و رنواحی خیبر رسید مخیصه
بن مسعود را بجانب فدک فرستاد که اهل آن موضع را باسلام دعوت کند
اهل فدک اول جواب های درشت گفتند بعد از استماع فتح قلاع خیبر یکی از
روسای خود را برای مصالحه فرستاده مقرر نمودند که نصف آراضی آن
بوالیان رسول متعلق باشد و در مقصد اقصی مسطورست که بسوی قدک امیر
المومنین را فرستاده مصالحه بدست امیر واقعه شده پس جبرئیل آمده گفت حق سبحانه
میفرماید حوالیط فدک و آنچه در و حق الله و حق الرسول است فاطمه و حسنین بده
سرور انبیا سیدة النساء فاطمة الزهراء علیها التحیة و الثناء را طلب نموده
حجتی نوشته داد و آن وثیقه را بعد از فوت رسول پیش ابو بکر آورده گفت
این حجتی است که رسول خدا از برای من و حسنین نوشته بود درمقصد

اقصی و روضة الاحباب و روضة الصفا و حبیب السیر و معارج النبوت
مسطور است که راویان اخبار خیر البشر در کتب معتبره سیر غزوه حنین
را چنین مرقوم خامه صحبت اثر گردانیده اند که در سال هشتم از هجرت
چون خبر فتح مکه در اطراف دیار عرب انتشار یافت اکثر قبایل
سر بر خط متابعت سید کائنات نهادند مگر بنی هوازن و ثقیف که بر
مخالفت اتفاق نموده مالک بن نصری را بایالت مقرر گردانیدند
بقول صاحب مقصد اقصی سی هزار مرد و بروایتی که در روضة الاحباب
مذکور مسطور گشته چهار هزار کس فراهم آورده با عیال و اطفال و اموال متوجه
وادی حنین شدند و دریده خشتی را که خشتش از حلیه بینائی عاطل بود و صد
و بست سال از عمرش گذشته باصابت رائی و تدبیر متصف داشت
همراه خود گردانید چون باوطاس رسیدند آواز گریه اطفال و افغان زنان
شنیدند پرسیدند که اینچه اصوات است جواب دادند که لشکریان بموجب فرمان
مالک بن نصری اهل و اعیال و امتعه و اموال خود را مصحوب گردانیده
گردانیده اند تا در جنگ سستی ننمایند دریده این رای را خطا شمرده با مالک
گفت آوردن مال و اعیال مناسب حال و ابطال رجال نیست زیرا که
اگر زنان

اگر زمانه مقتضی گریز باشد بروم منهزم را هیچ چیزی باعث برستیز نشود لایق آنکه سواران
وکودکان را باز گردانی تا اگر شکستی روی نماید بدست مخالفان اسیر گردند مالک
التفات باین سخن نکرده روی براه نهاد و دریده و خشم شده از مرافقت
باز ایستاد القصه چون خبر اتفاق هوازن و ثقیف بسمع شریف حضرت
مصطفوی رسید عتاب بن اسید را در مکه بخلافت تعین نموده با دو هزار سوار
سپاه خاصه و دو هزار طلقاء مکه و بروایتی با شانزده هزار مرد تیغ گذار در غره
اول شوال بجانب کفار نهضت فرمود و در ان لشکر میان مهاجر و علم
بود شاه مردان مرتضی علی و عمر بن الخطاب و سعد وقاص محافظت
آن اعلام ظفر اعلام مینمودند و انصار دو علم داشتند و به قولی در ان
سفر هر بطن و قبیله رایتی علحده برافراشتند نقلست که چون ان جنود
ظفر ورود از مکه بیرون رفت نظر خجسته اثر ابا بکر صدیق رضی الله عنه
بر ان کثرت و شوکت افتاد بر زبان مبارکش گذشت ما امروز به سبب
قلت سپاه مغلوب نخواهیم شد و بواسطه صدور این سخن در حنین اول لشکر
سید الثقلین صلی الله علیه وسلم شکست خورد و آیه کریمه لَقَدْ نَصَرَكُمُ
اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ

كَثَّرَتْكُمُ الْاَعْدَادُ وران باب نازل گشت القصه چون سپاه اسلام
بوادی مذکور رسید بجهت تنگی طرق متفرق بچند فرقه شده فوج فوج
از سبل متعدده درآمدند مالک بارفقاء خود که تیر عذر بکمان مکر پیوسته
در کمین نشسته بود بر ایشان حمله آورده تیر باران کرد رعبی بحال جنود اسلام
راه یافت وطریق انهزام پیش گرفتند اول طایفه که منهزم شد بنی سلیم بودند خیل
خالد بن الولید وکریز لشکر دران روز بمرتبه رسید که بروایت صاحب کشف الغمه
زیاده ازده کس که نه نفر ازان هاشمی بودند کس دیگر نزد رسول صلی الله علیه وآله
وسلم نماند وآسامی ایشان اینست علی ابن ابیطالب وعباس بن عبد المطلب
وفضل بن العباس وابوسفیان بن الحارث ونوفل بن الحارث وربیعه
بن الحارث وعبد الله بن الزبیر بن عبد المطلب وعتبه ومعتب پسران ابی لهب وعاشر ایشان حماقت ایمن بن ام ایمن بود بقولی در انهزام
غیر امیر المومنین علی وعباس وابوسفیان وعبد الله مسعود هیچکس در ملازمت
آنحضرت بثبات قدم ننمود چون سید عالم اقدام اهل اسلام مشاهده کرد روی
باوازبلند ایشان را بصبر وثبات دلالت نموده میگفت اَنَا النَّبِیُّ
لَا کَذِبْ اَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ اما از غایت دهشت هیچکس

للا کذب

اسمائ

استماع قول مخبر صادق نمینمود و انحضرت در آن روز بر استر بیضا سوار بود
ابو سفیان هاشمی عنان اشتر گرفته و عباس عبد المطلب از جانب
راست دست در رکاب فلک فرسای انحضرت زده مانند آمدند درین
اثنا مالک متوجه رسول شد ایمن سر راه گرفته باوی محاربه نموده روی بر باطن
جنت آورد بعد ازان مالک سعی نمود که خود را بخانهٔ انبیا رساند اسپش مانند اسپ
شطرنج خشک ایستاد در وقت فرار اصحاب سید ابرار ابو سفیان بنی امیه
و جمعی که بر سبیل کرامیت زبان بکلمهٔ توحید گویا کرده بودند اغاز شماتت
کرده بدیان میگفتند اما بخلاف صفوان بن امیه با آنکه هنوز مسلمان نشده بود مغموم
گشته گفت اگر مردی از قریش والی ما باشد نزد من دوستتر است از آنکه شخصی
از هوازن حاکم شود محمود بن اسحاق از شبیه بن عثمان بن ابی طلحه روایت کنند
که گفت چون سید ثقلین متوجه حنین شد من بغربیت آن که فرصت یافته انتقام
پدر و برادر خود که در احد کشته شده بودند بکشم ترکب آن سفر کشتم و در وقت
انهزام اهل اسلام شمشیر از نیام کشیده قصد آن سرور نمودم چون دست راست
عباس و دست چپ ابو سفیان هاشمی محافظت می نمودند از عقب
در آمده خواستم تیغ تیز را کار فرمایم ناگاه شعلهٔ آتش چنان لمعان نمود که نزدیک

بود در البوزد ار کمال و ابهه چشم بر هم نهادم و درین اثناء خاتم انبیا بجانب من
نظر نمود و فرمود ادان منی من نعره بوده نزدیک رفتم و سر بسینه من فرود آورده گفت
اَللّٰهُمَّ اَذْهِبْ عَنْهُ الشَّيْطَانَ بخدا سوگند دران ساعت
آنسرور دوستتر نمود از جان خود انگاه باشارت حضرت رسالت بآنقتار
اغاز محاربه کردم و بصحبت پیوسته که در صباح روز جنگ حنین بعد از فرار
عباس نعره بوده آنسرور آواز بلند برداشته مسلمانان را ندا کرده گفت
یا معشر الانصار یا اصحاب السمرة یا اصحاب سورة البقرة سپاه اسلام از استماع
آواز عباس رضی الله عنه از اطراف و جوانب قریب صد نفر از انصار غیره
بخدمت آنسرور جمع آمده بر مشرکان حمله آوردند آنسرور مشتی سنگریزه بدست گرفته
بجانب کفار انداخت هیچ حشیمی نماند که قدری آزان ریگ دران نیفتاده
باشد پس مشرکان رو بفرار نهادند در کشف الغمه و بعضی از
نسخ علمای دیگر مسطور است که دران معرکه کافری مشهور بود خزول نام
بر جملی سوار و بمیدان جدل نهادند و رجز خوانده مبارز طلبید هیچ یکی از دلاوران
سپاه اسلام از هیبت طول قامت و عظمت جثه او مبارزتش رغبت
نمی نمود ناگاه شاه ولایت پناه بطرف آن مدبر شتافته بضرب تیغ ابدار

دمار از نهاد کافر

دمار از روزگارش برآورد و این سبب استظهار سپاه سید ابرار و موجب انکسار
کفار خاکسار گشت نقلست که در آن جنگ چهار نفر از مسلمانان بفیض شهادت فایز
شدند و هفتاد کس از مخالفان کشته گشتند بروایت کشف الغمه از جمله هفتاد نفر
چهل کس بضرب تیغ امام الاشجعین بدوزخ شتافتند آورده اند که مهتران سوگه
چنین بسه قسم شدند طایفه با مالک بحصار طایف و گروهی بیطن نخله و فرقه با وطاس
گریختند سید کائنات ابو عامره اشعری را با جماعتی که برادرزاده او ابو موسی و
زبیر بن العوام از انجمله بودند در عقب مشرکان که مقر انشان اوطاس بود روان
فرمود و ابو عامره بدرجه شهادت رسید و ابو موسی قایم مقام او شده طریق
سعی و اهتمام مسلوک داشت و از کفار سی صد نفر کشته اوطاس را فتح نمود و در آن
دو معرکه شش هزار برده و بست و چهار هزار شتر و چهل هزار اوقیه نقره و زیاده بر
چهل هزار گوسفند غنیمت مسلمانان شد آنحضرت ربا عیاد بن لبید انصاری فرمود که در منزل
جعرانه ضبط و محافظت اموال نماید و خود با رایات ظفر آیات بقصد حصار طایف بر
افراخت و علم خاصه با امیر المومنین علی داده ابو عبیده جراح را با هزار مرد مقدمه
لشکر ساخت بعد از وصول بطایف کفار حصار را پناه کرده آغاز رماء اختن
تیر و سنگ نمودند و مسلمانان نیز بنیاد حرب و پیکار نهاده جمع کثیر مجروح شدند

و در ایام محاصره دوازده نفر از اصحاب مستطاب شربت شهادت چشیدند
عبد الله بن ابی بکر و عبد الله بن امیه برادر ام سلمه از انجمله بودند نقل است که در ایام
محاصره طائف حضرت رسالت پناه جناب ولایت انتباه را با جمعی
نامزد فرموده که در اطراف آن دیار سیر نموده هر جا بتی در هم شکنند در اثنای
راه اردلاور آن قبیله خشعم سر راه این عم سید عالم گرفتند شهبازی
که بزرگ شهامت از امثال و اقران ممتاز بود از میان قوم بر آمده مبارز
طلبیده امیر المومنین علی آنک خبک او کرده بیکضرب ذو الفقار بدار ادرا با البوار قرین نمود
و بقیه کفار هزیمت غنیمت شمرده راه فرار پیش گرفتند و شاه مردان بتان آن لوا
شکسته نخست رسول را جمع نمود آنگه در خلوت طلب داشته مدتی
راز گفت این معنی موجب تعجب اصحاب گشت عمر بن الخطاب گفت یا رسول الله تو
ما با این عم خلوت کردی و راز در راز گفتی فرمود یا عمر ما
انا انتجیته و لکن الله انتجاه یعنی ای عمر من با قضای
رای خود باو راز نگفتم بلکه بفرمان و رای راز نهان گشادم
باین راز با او زبان - القصه چون مدت هفده روز بر محاصره طائف
و خیبر البشر روشن شد که فتح قلعه مذکور بتیسر و میسر نیست از انجا بنزل
جعرانه

جعرانه تشریف برده غنایم حنین را تقسیم نمود عطایا و اموال جسیمی از اهل مکه که
نومسلم بودند جهت تالیف قلوب ایشان از عطایای بی انتهای خویش کرانبار
گردانیده و اشراف مهاجر و انصار را بانبار وفور و ثوق و اعتمادی که بر جناب
ایشان داشت چیزی کمتر عنایت کرد و انصار از این معنی درخشم شده گفتند پیغمبر
قریش و سایر قبایل عرب را بعنایت خود مفتخر ساخت و ما را بدستور ایشان نژاد
و حال آنکه ما پیوسته مرتکب امور شاقه میشویم و هنوز خون مشرکان از شمشیرهای ما
میچکد چون این سخن بسمع همایون رسید فرمان داد که اکابر انصار در خیمه
مجتمع گردند و غیر ایشان کسی در آن مکان نباشد آنگاه بمرافقت شاه
ولایت پناه بدانجا تشریف برده بخاطر جوئی ایشان زبان بخنجریان بگشاد و
قلوب ایشان را به سخنان عنایت نشان تسلی داد و گفت آیا شما راضی نیستید
که مردم با شتر و گوسفند بمنازل خود باز گردند و شما با رسول خدا به خانهای خویش
روید و فرمود که انصار خاصه و صاحب سر منند اگر تمام مردم براهی روند و انصار
براهی من سلوک طریق انصار اختیار نمایم خدایا ایشان را و اولاد ایشان را
بیامرز انصار باستماع این مژده چندان گریستند که محاسن ایشان تر شد
منقول هم در کتاب مذکور مسطور است که هم در سال هشتم حیدر کرار رجوع

فرموده سید ابرار با صد و پنجاه سوار جهت تخریب بتخانه فلس بمیان قبیله
بشتافت و آن بتخانه را ویران کرد و بعدی ولد حاتم از بیم تبع ابن عم حضرت
خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم بشام گریخت و خواهرش را پرده نشین و اموال بیشمار
بدست افتاد و انجناب بقسمت غنایم پرداخت اما دختر حاتم را بسبا یا گرفته
همراه خود بمدینه برد رسول صلی الله علیه وسلم آن ضعیفه را بموجب دلخواه بوطن مالوف
باز فرستاد چون دختر حاتم با برادر ملاقات کرد او را از احوال سید کائنات علیه
افضل الصلوات آگاه گردانیده بجانب مدینه روان شد وعدی در سال دهم از
هجرت آمده مسلمان شد منقب در کشف الغمه و حبیب السیر مسطور است که در سال
نهم از هجرت بعد از غزوه تبوک اعرابی بمدینه در آمد بعرض انور
رسانید که قومی از عرب در وادی الرمل مجتمع گشته دعوی دارند که بخون
بر سر اهل یثرب آرند بنابران نبی آخر الزمان لوائی بابوبکر عنایت کرده
و سردار سبعی از اصحاب صفه وغیره گردانیده بدفعه شر ایشان نامزد
فرمود حال آنکه ایشان در وادی **کثیب الحجارة** و **الاسنجا**
که انجا را روان دشوار بود منزل داشتند الی یکبار انجا رسید چون بیکبار کفار
از اطراف و جوانب حمله آوردند سپاه اسلام منهزم شد آنگاه آنسرور بآواز

دیگر بقدوه اصحاب عمر ابن الخطاب ارزانی داشته انجناب را با طایفه
از مسلمانان جهة تدارک ان مهم ارسال فرمود و ارسال فرمود فاروق نیز بطریق یلار غار
باز آمد پس عمر و عاص متکفل سر انجام آن امر گشت او نیز پی آنکه مهم مسن بر وجه
باز آمدند و بروایتی که شیخین رضی الله عنهما یکی بعد دیگری در میدان جنگ در زرغه سپاه نفار
محصور گردیدند بعد ازان انسر ورجهه اسد الله الغالب لوائی عقد فرموده سردار طایفه
از سپاه ظفر پناه گردانید و فرمان داد که شیخین و عمر و عاص و ران لشکر را رفاقت
نمایند و از استصواب شاه ولایت تجاوز جایز ندارند و خود تا مسجد اخراب
مشایعت فرموده در شان شیر یزدان عم دعاهای که بر لب نارسیده نوید
فاستجبنا ما شنیده بزبان وحی بیان گذرانیده بجانب وادی الرمل
رخصت نمود امیر المومنین شب طی مسافت مینمود و روز از راه یکطرف استراحت میفرمود
چون نزدیک ساکن شدگان رسید از طریقی که منتهی بقم وادی میشد باهستگی روان شد
و به نفس نفیس خویش لشکر میرفت عمر و عاص از حرکات و سکنات شاه عالیمقام استشمام رایحه
مظالم فتح و فیروزی نموده خواست آن مهم را با هم زنند با برین شیخین گفت در ین
راه از وحوش و دیات خطرهاست مصلحة آنست که بجانب اعلای وادی بر سر
آهوای دین شیخین بر یم شیخین رضی الله عنهما این سخن با میر المومنین کرم الله وجهه در میان

نهادند بسمع قبول راه نیافت صدیق و فاروق متابعت امیرالمومنین کرده کونر
بسنجس عمرو عاص نکردند و او مضطرب شده زبان بتحریف لشکریان نکشود و از متابعت
شاه ولایت ایشان را نهی نمود لیکن کسی ملتفت بمقال او نشد امیرالمومنین بمقتضای
رای بیمثال نمای خود طی مسافت مینمود و صبحی که بحقیقت مقارن شام خذلان
مشرکان بود ناگاه بسر ایشان رسیده صمصام انتقام در ارباب کفر و ظلام نهاد و انباعه
تاب انوار ذوالفقار حیدر کرار نیاورده مانند خفاش از پرتو آفتاب فرار نمودند
و خورشید نصرت و ظفر از افق عنایت ملک داور طالع گشته سوره والعادیات
در ان باب نازل شد و حضرت رسالت مآب اصحاب را بفتح بشارت داد چون
امیرالمومنین مهام اعدای دین برطبق دلخواه ساخته اعلام مراجعت برافراخت
و بجوالی مدینه رسید سرور پیغمبران یاران را باستقبال شاه مردان مامور گردانیده
خود پیش ایشان روان شد در الوقت چشم امیرالمومنین چون بر سید المرسلین افتاد
از اسب پیاده گشته آنسرور فرمود یا اخی سوار شو که خدا و رسول از تو راضی اند
امیرالمومنین از غایت خوشدلی گریان شد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
یا اخی لولا انی اشفق ان یقول فیک طوائف
من امتی ما قالت النصاری فی المسیح عیسی

ابن مریم

ابن مریم ونقلت فیک القوم مقالاتهم بملاء من
الناس واخذوا التراب من تحت قدمیک
چنین گفت آنروز خیر الانام که اندیشه دارم ز بعضی مهام وگرنه حدیثی
ز قدر علی همیگفتم از غایت خوش دلی که بر هر که کردی ز امت گذر نهادی
بجای قدم های سر ز خاک قدم هاش برداشتی از آن آبروئی دیگر داشتی
در مقصد اقصی و روضة الاحباب و روضة الصفا و حبیب السیر
و المعارج النبوت مسطور است که در سال دهم از هجرت سید کائنات علیه
افضل الصلوات امیر المومنین کرم الله وجهه را مامور کرد که بجانب یمن رود و
بدین کلام هدایت وضرب حسام بهرام انتقام ساکنان آنمقام را از بادیه
ضلال بشارع اسلام آورد پس سید المرسلین لوائی عقد کرده بدان جناب
داد و بدست مبارک خود عمامه سه پیچ بر سرش بسته و علاقه گذاشت یکی از
جانب پیش و دیگری بطرف قفا و گوش هوش آن شیر بیشه و غار آلعرز و رز
نصایح گران بار گردانیده اجازت فرمود و امیر المومنین با سیصد کس
از اهل اسلام بصوب مقصد توجه نمود چون قدوم نصرت لزوم در آن
یمن نهاد جمعی کثیر از مشرکان بمقابله پیش آمدند و شاه ولایت پناه بحمد

ایشان را به قبول ملت بیضا دعوت فرمود چون ابجاع آوا امیر را بسمع رضا
اصغا نمودند لاجرم صف قتال آراسته از جانبین طلبکاران نام ونشان بمیدان
جنگ شتافتند واز کفار قریب بست نفر کشته بقیه السیف رو بانهزام آوردند
امام الاسجدین مرتبه دیگر پیش رفته باسلام دعوت نمود ایشان زبان بکلمه توحید
گرد آنیده از اموال خویش حق الله جد آکروند در روضه الاحباب ولایت نا
بودم چون درین آثنا ی دین امیر المومنین را استقبال کرده قدم در میدان قتال نهاد
امیر بعد آرایش سپاه میان معرکه رفته کتاب رسالت پناه را بر ایشان خوانده بایمان
دعوت نمود فبیله همدان بیکبار مسلمان شدند شاه مردان رقعه بپیغمبر آخر الزمان
در قلم آورد آنحضرت بعد از وقوف بر مضمون ان مکتوب فرحناک شده سجده شکر
بتقدیم رسانید وفرمود السلام علی الهمدان وامیر المومنین درین بود که سید
المرسلین احرام حجة الوداع بسته بجانب امیر فرستاد تا در راه بآن سرور
ملحق شدند مسوده کیفیت در خدمت مصطفی آمده شد از سالکان طریقه وفا
باوصاف اشراف موصوف شدند بر سر کوین مکشوف شدند در اسلام کارش
بجائی رسید که چشم فلک مثل او کس ندید در تمامی مواقف کامله و معارک
فاضله در ملازمت حضرت رسالت پناه شرایط شجاعت وجهاد بر اسم

نهادند

طریق

بروایت براء ابن عازب مذکور است که

من در آن لشکر بودم بر قدوم رکاب جناب

هدایت و اجتهاد مرعی داشته و باضاف لطف الهی و اعطاف نامتناهی
مفتخر و مباهی گشته رایت لایب کرامت در اقطار و امصار برافراخت
مسنده ی زرانیش اساس شریعت متین ٭ و نشر مهبط نور علم الیقین
ضمیرش منور ز انوار وحی ٭ کلامش مفسر بانوار وحی ٭ در این سال در
موضع غدیر خم النسر و امیر را بحکم الهی خلیفه و نایب مناب خود ساخت
بعد از هشتاد و چهار روز از دار الفنا بدار البقا رحلت فرمود چنانچه بیان این
واقعه مجملی در باب آیات و احادیث مذکور شده اما در باب خلافت بر سبیل
تفصیل مرقوم خواهد شد حالیا بیایم بر سر بیان غزواتی که امیر المومنین را
بعد از سرور کائنات روداده در حبیب السیر و بحر المناقب مسطور است
که شاه ولایت را در ایام خلافت با سه طایفه مقاتله افتاد تا کثین و قاسطین
و مارقین تا کثین صبارتست از طلحه و زبیر و جماعتی که بنقض بیعت جرات
نمودند و آن محاربه را حرب جمل گویند زیرا که عایشه رضی الله عنها
در آن مخالفت با طلحه و زبیر موافقت نموده در روز جنگ بر جمل سوار بود
در آن روز نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم امیر المومنین چند روز بدو بسیار
کس از مخالفان کشته شدند اما قاسطین عبارتست از معاویه و جماعتی

واقعه از

که معاونت او نمودند بمقاتله امیرالمومنین و قاسطین در صحرای صفین اتفاق
افتاده بعد از کشش و کوشش فراوان مهم بمصالحه انجامید و قضیه شنیعه
بتحکیم واقعه گردید و مارقین خوارج نهروان را گویند که سردار ایشان عبدالله
بن وهب الراسبی بود و در ان جنگ نیز صورت فتح امیرالمومنین علی را روی
داده نمود و ذوالثدیه با اکثر ملاعین در کنار نهروان بصوب دوزخ روان شدند
جمهور مورخین را اتفاق است درین که در وقت معرکه حرب جمل چون
سپاه کوفه در ظل رایت ظفر آیت پناه ولایت مجتمع گشت انحضرت بطرف
بصره نهضت فرمود و قعقاع بن عمرو را جهت گذاردن پیغام نزد عایشه
و طلحه و زبیر فرستاده ایشان را از وخامت عاقبت مخالفت
تحذیر کرده بسلوک طریق مصالحت و موافقت دلالت نمود و قعقاع
بعد از وصول بمجلس سخنان معقول بمسامع ایشان رسانیده همه را
بصلح و صفا مایل گردانید و از انجانب نیز عاصم بن کلیب با قریب
صد کس برسم رسالت نزد شاه ولایت آمد انحضرت کوثر ایشان
بدر الفاظ هدایت اثار گرانبار گردانید آن صد نفر از بادیه غوایت بسر چشمه
هدایت رسیدند و به امیرالمومنین بیعت کرده دعاگو و ثناخوان به بصره

راجعت نمودند

مراجعت نمودند و آنحضرت بعد از طی منازل بمواضعی بصره رسیده زاویه را مضرب
خیام عساکر نصرت عطیه که بقول صاحب کشف الغمه بست هزار نفر بودند گردانید
و عائشه و طلحه و زبیر بیرون فرامیده با سی هزار کس در موضع تعرینه منزل گزیدند و کرت
دیگر از جانبین ارباب صلاح و تقوی جهت تمشیت امر مصالحت و حرکت آمده مقرر
بران شد که قتله عثمان از عسکر نصرت نشان بیرون روند تا بهم فیصل یابد و
انجماعت بیش از پانصد کس بودند و اکثر در صنادید قبایل عرب انتظام داشتند مانند مالک
اشتر و عتبه بن القرم و عدی بن حاتم و شریح بن اوفی و خالد بن ملجم و غیرهم
و چون این طایفه از لشکرگاه ولایت پناه خارج گشته بکوشه نزول نموده با یکدیگر گفتند
که بیک مصالحه علی و طلحه و زبیر مبنی بر حیل ماست اکنون تدبیری باید اندیشید که از
هلاک نجات یابیم و بعد از قیل و قال بران قرار دادند که حیله پیش آرند که مصالحه
بمقابله قرار یابد سحری که آفتاب عالم تاب فانض الانوار بقصد شبیخون نوا
و سیاره عسکر ظفر شعار بر افراخت مجموعه آن طایفه بر اسپان باد رفتار سوار شده
به جانب عسکر عائشه تاختند و دست باندا ختن تیر بر آورده و از این جهت
شورش عظیم در آن لشکر افتاده بمکان تصور کردند که امیر المومنین بر سم
شبخون متوجه ایشان است و لاجرم طلحه و زبیر بتعبیه سپاه اقدام نموده

قدم قبه بصره که خبک نهاوند و قتله عثمان چون دیدند که تیر ایشان به هدف مقصود رسید
بازگشته خود را به عسکر همایون اثر رسانیدند و چون فوجی از لشکریان عایشه ایشان را تعاقب
نمود آوازه در انداختند که اینک طلحه و زبیر شبخون آوردند لاجرم امیر المومنین نیز
بار است شبانه صف شکن اشتغال نمود القصه صباحی که خدمت گذاران
قضا و قدر هودج زراندود خورشید را بر جمل سپهر کبود باز کردند و نظارگیان
آسمان پرده ارزق فام برکشیده روی به تماشا آوردند طلحه و زبیر هودج
عایشه را در زره گرفته و بر جمل نهاده در پیش صف لشکر بداشتند و میمنه و میسره
ترتیب داده رایت قتال و جدال برافراشتند امیر المومنین نیز چنانچه
باید و شاید به تسویه صفوف جنود و ظفر ورود پرداخته بر اسر سیصد و سیزده
انبیا سوار شده در مود مجلس در امر محاربه تعجیل ننمود تا بیان هر دو صف
شناخته شد آنگاه امام بیان به نصیحت بگشاد و عایشه را بر سپردن آن از
حریم حرمت و رفعای او بر گشتن بحیث علایت فرمود و مروانی طلحه
و زبیر را پیش طلبید و آن هر دو از مقام خود حرکت آمده بمرتبه نزدیک امیر
رفتند که گرد نهای ایشان از یکدیگر گذشت و امام المسلمین بعد از ادای
مقدمات هدایت آئین از ایشان پرسید چه سبب است که با من علم قتال برافراشته

قوله ز

برافراشته خون مرا حلال پنداشته آید گفتند چون تو اهل فتنه را از اطراف
طلبیده بر قتل خلیفه مظلوم ترغیب نمودی بنابرین مسلمانان را واجب آمد
که در خلع تو مراسم اهتمام بجا آورند فرمود شما قصاص عثمان از من میطلبید
و حال آنکه هنوز خون از شمشیرهای شما میچکد بیائید مباهله نمائیم که رضای هر کس مقرون
به قتل عثمان باشد بعقاب متقم جبار گرفتار گردد چون ایشان از مباهله اعراض
نمودند امیر المومنین با زبیر گفت به خاطر داری که روزی من و تو در خدمت
آنحضرت بجائی میرفتیم و دست من در دست تو بود آنحضرت فرمود ای زبیر برادر
را دوست میداری گفتی بلی رسول الله فرموده زود باشد که با جمعی بمقام مقاتله
و محاربه آئی و در آن حال تو ظالم باشی مورخان این واقعه را بروایات مختلفه ایراد کرده اند
چون حاصل جمیع روایات بنحوی زبیر است کلک سخن گذار به تکرار آن مبادرت ننمود الغصه
زبیر بعد از استماع سخن امیر المومنین گفت یا ابا الحسن حکایتی بیاد من دادی که اگر در بستر
ازین خاطر میداشتم هرگز با تو رایت مخالفت نمی افراشتم اکنون بخدا سوگند با تو حرب
نه نمایم پس نزد عائشه رفته حدیث مذکور در میان نهاده قصد نمود که از آن معرکه بیرون
رود اما پسرش عبد الله زبان ملامت گشاده گفت از دو هم شمشیر علی ترسیدی بدین گونه
زبیر خشمناک شده سه نوبت بر لشکر امیر حمله کرد پس آنگه کسی را مجروح نساخته باز گشته

گفت ای پسر بر کسی که چنین استیلا یافته باشد چگونه این دلیری تواند نمود پسرش
باز گفت و در امر محارب مبالغه نمود زبیر گفت من سوگند خورده که هرگز
با وی حرب نکنم اسپر گفت بکفارت سوگند غلامی آزاد کن زبیر اسپغی را
قبول نموده بمحول ملم غلامی آزاد کرده بدستور سابق و صف خود برای محاربه
استاد امیر المومنین چون دید که صلح میسر نیست بدسلم نام جوانی قران مجید نزد
ایشان فرستاد مسلم رفته گفت ای اهل بغی امیر المومنین شما را بقران مجید
دعوت نموده منهوری دست راست او را بضرب شمشیر جدا بیفکند او صحف
بدست چپ گرفت دیگری آنرا نیز مقطوع ساخت ان مسلمان مصحف را
بهر دو بازو نگاهداشت برخمی که دیگر از پای در افتاد چنانچه در باب علم
این واقعه بر سبیل تفصیل نوشته شد المقصود آنکه نایره قتال اشتعال یافته
از جانبین مردان مرد و دلیران معرکه نبرد در میدان تاختند و برخم شمشیر
بران و سنان شعله سان خاک بیابان را بخون یکدیگر گل ساختند تیغ یمانی
یلان تند خوی آغاز تیز افشانی کرد و تیر تیز پرواز دلاوران پرخاش جوی شرط
جانستانی بجا آورد نمود آغاز شمشیر یمانی ز دست پهلوانان سرستانی
سنان خون شعله انش بر آفروخت به جسم بردلان افتاد جان سوخت

کمان دوز

کمان و تیر چون پیوست باهم ۔ جدا شد جسم و جان از هم بیکدم ۔ دران روز
هولناک از اول صباح تا وقتی که موج خورشید از تختی افلاک بجانب کرهٔ
خاک ممایل شد آتش قتال مشتعل بود بالاخره آفتاب فتح و ظفر از مطلع اقبال
امیر صف صدر در سر زده و اکثر مخالفان رو بوادی فرار نهادند اما
جمعی از جملهٔ جهلهٔ بصره شتر عایشه را احاطه نموده دست از جنگ باز نداشتند
بنابران شاه مردان محمد بن ابی بکر و مالک اشتر و جمعی دیگر از دلیران را فرمود
که آن شتر را پی کنند و ایشان بر اهل بصره حمله متواتر نموده خود را به شتر رسانیدند
و مالک اشتر مدوضرب پی در پی دو پای جمالی کرد با وجود آن حال شتر از پای
در نیامد و مالک متحیر شد مقارن وقوع آنصورت شاه ولایت بدانجا رسیده
فرمود ای مالک یکپای دیگر بزن جمل قلم زن که او را جز این نگاهداشته چون
مالک بران موجب عمل نمود شتر بیفتاد بروایت ابو حنیفه دینوری اجمل
را اعین بن صعیفه کوفی پی کرد بهر تقدیر چون هودج متمایل شد عایشه رضی
الله عنها فریاد برکشید آنحضرت کرم الله وجهه به محمد ابی بکر گفت خواهر خود را دریاب
محمد نزدیک تر رفته دست بهودج درآورد و نامعلوم نماید که از رخم تیر آسیبی
بدو رسیده یا نی چون دستش بر دست عایشه رضی الله عنها خورد ام المومنین فریاد

برگشید و زبان بدین کشاده گفت تو کیستی که دست تو بدستی رسید که بغیر از دست
رسول دست احدی نرسیده محمد بن ابی بکر گفت من از همه مردمکیتر و دشمن ترم
بتو عایشه چون برادر خود را شناخت خاطرش آرام گرفت و شاه مردان
فرمان داد که هیچکس کریختگان را تعاقب نه نماید و زخم خورده را نکشند
و عایشه را بخانه عبد الله بن خلف که در سلک آعیان بصره انتظام داشت و
دران معرکه بزخم ذو لفقار بدار القرار پیوسته بود فرستاد در کشف الغمه
مسطور است که در جنگ جمل شانزده هزار و نهصد و نود کس از لشکر عایشه بقتل
رسیدند و از سپاه شاه ولایت پناه هفتاد کس بشرف شهادت رسیدند و در تلخیص
گزیده مسطور است که دران معرکه هشت هزار کس کشته شدند از انجمله هزار نفر سپاه امیر
المومنین بودند و باقی از لشکر عایشه و در روضة الصفا مذکور است که دران معرکه
قریب هفت هزار کس از لشکر عایشه بقتل رسیدند و نزدیک سه هزار نفر
اتباع امیر المومنین و بعقیده صاحب تسقی شهداء لشکر او خود از ده
زیاده بودند و بقول بعضی از مورخان دران معرکه دولست و هفتاد مرد فضیله
جبینه که مهار شتر عایشه رضی الله عنه بدوش بکر فتند مقطوع الید گشتند و از
قبایلان لشکر عایشه رضی الله عنها یکی زنده نماند و در روضة الاحباب و روضة الصفا

و چون اسیر

وحبیب السیر مسطور است که چون زبیر در جنگ جمل عمار یاسر را در سلک انصار حیدر کرار
دید و شنید است که رسول فرمود الحق مع عمار بر اطلاق خود بعد از ارتفاع غبار معرکه
کارزار متوقف شده متوجه حرم پرور دگار شد بحسب اتفاق اورا گذر بر وادی السباع افتاد
احنف بن قیس با شش هزار کس از مردم قبیله و توابع خود در ان مکان نشسته
انتظار میکشید که هر که از ان فریقین غالب شوند بر ایشان بپوندد و احنف از دور زبیر
را شناخته گفت کیست که از زبیر خبر معلوم کرده بما رساند یکی از حاضران عمرو بن جرموز
نام آن خدمت قبول نموده نزد زبیر رفته از مهم مردو سیاه پرسید گفت فریقین با کمینتش
غبار جنگ اشتعال داشتند که من بدین ناحیت شتافتم عمرو گفت سبب تخلف تو چه شد
زبیر عذری گفته بر افقت او روان شد بعد از لحظه به عمرو گفت مینخواهم که ادای
نماز پیشین قیام نمایم ایمن از تو و تو از من ایمن باشیم یا نه عمرو گفت من حاصل است
پس زبیر به نماز مشغول شد عمرو بیکضرب شمشیر مهم او را بقطع رسانید و از تاریخ
اعتم کوفی و کشف الغمه چنان مستفاد میگردد که چون زبیر از معرکه بیرون رفت در قوم
بنی تمیم فرود آمد عمرو بن جرموز او را به ضیافت قیام نمود چون زبیر بخواب رفت به قتل رسانید
و بروایت اکثر اهل اخبار عمرو بعد از ان جسارت بر اسب زبیر سوار گشته بخدمت اورا
برگرفته نزد امیر المومنین رفته کیفیت حال باز گفت انحضرت کرم الله وجهه فرمود

رقم

بشارت باد ترا ای کشنده زبیر بآتش دوزخ عمر و از استماع این مژده در
خشم شده گفت اگر برای تو بکشند بشارت دوزخ شنوند اگر از تو بکشند کمر بر صفحه
حال خود کشند و از غایت غضب سر بر نشستیر بر شکم جهاده زور کرد تا از پشتش بیرون
رفت و دیگری از قتیلان واقعه جمل طلحه است بثبوت پیوسته که چون زبیر از معرکه
بیرون رفت طلحه نیز قصد فرار نمود و مروان حکم که بسبب سعی طلحه در قتل عثمان
کینه در سینه داشت برین داعیه اطلاع یافته بقصد به انداختن تیر زهر آلود پای
طلحه را در رکاب دوخت چون خون در سیلان آمد غلام خود را گفت مرا بصفه
رسان غلام ردیف خواجه کشته از معرکه بیرون آمده بخرابه از اسب فرود آمد
آورد و در همان مکان از عالم انتقال کرد و در بعضی از کتب اهل سیره آمده
که قبل از مفارقت روح سواری در گذار آمد طلحه از وی پرسید از کدام لشکری
سوار گفت از زمره اصحاب امیر المومنین علی طلحه گفت دست بیعت آر تا بدست
تو بیعت امیر المومنین را تازه کنم و خود را شایسته رحمت بی اندازه گردانم
سوار بمضمون این دو بیت تکلم نمود

سر سوی دولت سفید نشد ... هیچ مو بر تنت سیاه نماند

ای زهی توبه از زمان کردی ... که ترا قوت گناه نماند

پس مسئول طلحه را مبذول ساخت و بعد ازان سوار روی خویش

از ابکر

از مرکب تن پیاده کشته در زمان بجهان جاودان روان گشت ان سوار
بلازمت شاه ولایت رسیده کیفیت حال بعرض رسانید فرمود حق سبحانه تعالی
طلحه را در حال اصرار بر نقض بیعت من به بهشت فایز گرداند **اللهم** **ولی**
التوفیق ومقلب القلوب وبیده ازمة التحقیق
وهو کاشف الکروب و در روضة الصفا از شعبی مرویست
که در روز جمل چون مروان حکم و عمرو بن عثمان بن عفان و سعید برادرش
و عمرو بن سعید العاص وغیره را بنظر فیض اثر وصی خیر البشر آورد و مذعار یاسر
گفت یا امیر المومنین اینجماعه منافق را باید کشت فرمود اسیران اهل قبله را بعد از انکه تایب
شوند نمیکشم — اینها که بجای من بد بها کردند کرد دست دهد بجز نیکوئی نکنم گویند چون
جسم امیر المومنین بر مروان که طرید رسول خدا بود افتاد فرمود اکر خلق ربع مسکون
اتفاق نمایند زیادتی ناخن مروان نتوانند کرفت و گفت ای مروان از اولاد تو امت
را افتها خواهد رسید و این سخن متعرب حکومت اولاد آن سر خیل اهل عناد بود و بصحت پیوسته
که محاربه جمل در جمادی الاخر سنه ست و ثلثین و بروایتی سنه عشرین و ثلثین وقوع یافت
امیر المومنین بعد از فتح و ظفر فرمود که مردم لشکر نصرت اثر از غنایم اسلحه و دواب
را تصرف نموده امتعه و اقمشه قتیلان را بورثه ایشان رسانند انکاه به بصره در آمده

جناح رحمت بر مفارق آهالی ان بلده مبسوط ساخت و مصحوب عبدالله
ابن عباس و مالک اشتر نزد عائشه رضی الله عنها پیغام فرستاد که بمدینه طیبه
مراجعت نماید ام المومنین قبول نمود پس خود رفته نصایح نمود راضی نشد انگاه
بمصحوب امام حسن پیغام فرستاد باین مضمون که اگر نمیروی ترا از ازواج
پیغمبر بیرون می آرم و حقیقت اینواقعه تو نیکو دانی پس ام المومنین بلا اهمال
متوجه مدینه طیبه گردید و تا بود باستغفار و استغال مینمود مولف گوید قصه تشریف
بردن امیر و فرستادن امام حسن پیش ام المومنین بر سبیل تفصیل در باب فضایل
مسطور گشته هر که خواهد کما ینبغی واقف شود در باب مذکور ملاحظه نماید
در حبیب السیر مسطور است که مجاهدان معارک اخبار و محافظان عجایب آثار
بزبان سنان قلم و ببیان بیان حجته ذکر طغیان معاویه بن ابی سفیان
چنین تحریر و تقریر فرموده اند که در ان آوان که عثمان رضی الله عنه جهت
دفع مخالفان عمال خود طلبیده بود روزی در یکی کوچه های مدینه معاویه بکعب
اخبار ملاقی شده گفت میترسم که اهل خلاف هجوم نموده عثمان را بقتل رسانند
کعب گفت وقوع این حادثه بحسب تقدیر امریست ناگزیر معاویه گفت اگر بدانم که بعد از
خلافت هر که خواهد قرار یافت نسبت بلوشرایط اخلاص مرعی دارم کعب گفت بعد از عثمان

این منصب برتو مقرر خواهد شد اما پس از خویش بسیار لاجرم این سخن او را در طمع امارت
حریص گردانید چون عثمان کشته شد فوجی از عظمای بنی امیه که از این عم خیر آگاه بودند
دیرینه در سینه داشتند لوی پوسته بر مخاصمت شاه ولایت ترغیب نمودند داد همت
و طلب ریاست کما شته عقاید شامیان را نسبت با میر المومنین خواست فاسد
گرداند نبا برین گفت در ایام جمعه پیراهن خون آلوده عثمان به مسجد جامع دمشق
برده با مردم چنان ظاهر کنند که قتل عثمان بفرموده علی بن ابی طالب وقوع یافته
و در این باب الحق ریا لغه نمود که بازاران شام سوگند خوردند که آب سرد و نیکو
بیاشامند و بر لب بر زم نه خوابند تا انتقام نکشند در خلال آن احوال عمرو بن العاص
که در فن تزویر بی نظیر بود از فلسطین بدمشق رسیده مدا هن فتنه گردیده بطمع حکومت
مصر بصوب با معاویه بیعت کرد و بین الجانبین قواعد اتحاد موکد گردیده متفقا این حال
عبد الله بن عمر ابن الخطاب که از امیر المومنین بسبب قتل عثمان نزد معاویه رفت
و بجهت مبایعت و متابعت این دو کس کار نابکار معاویه رونقی تمام یافت
پس جمع شامیان بخدمتش کمر بسته در امر قتال با وصی رسول ایزد متعال اتفاق نمودند
و معاویه بجد تمام و سعی مالا کلام در مقام اتهام ترتیب اسباب مقابله و مقاتله شده ما بند
زمانی سپاه بسیار فراهم آورد چون بسمع شریف امیر المومنین رسید که معاویه طرق عصیان مسلوک میدارد

والواب ضلالت بر روی خود میگشاید چندین کرت رسولان سخن گذارید بشنوند فرستاد
و بنوک کلک گوهر بار مواعظ دلپسند و نصایح سودمند بر صحایف اوراق رقوم
کردانیده ارسال داشت اما دران شقیقه عجوزه جاه و مال انگلمات هدایت مآل
اصلا اثر نکرد همچنان در مقام عناد و بغی بوده شرط اطاعت بجا نیاورد و هر نوبت
در جواب مکتوب یعسوب المسلمین بکلک بیحیائی سخنان درشت نوشته ریختی خون عثمان
را به خدام امیر المومنین نسبت مینمود و قاصدان امیر را ازرده رخصت میکرد چون مرای
جهان آرای سلطان اولیا ظاهر گشت که انقطاع اتش نزاع معاویه بجز تحریک
تیغ ابدار صورت پذیر نیست و قطع ماده عداوت ظلمه شامیان جز به استعمال سیف
و سنان میسر نی نبا برین باطراف و جوانب ممالک فرامین فرستاد که دلیران رزم
ازمای و شجعان آهن فرسای بسیده سینه امامت و عتبه علیه کرامت شتابند تا
زمانی در بلده کوفه لشکری جمع گشت که دیده گردون بر نظیر آن ندیده بود بهرام
خون آشام از کمال شجاعت ایشان انگشت حیرت بدندان گرفته تعجب مینمود
انگاه شاه ولایت پناه روزی که سرداران قبایل و صدر نشینان محافل در مسجد کوفه
مجتمع بودند بر سر منبر برآمده بعد از آدای حمد و ثنای الهی و نعت حضرت رسالت
پناهی بر زبان فصاحت بیان راند که ایتها الناس هم عالیه بر دفع اشرار شام و

قوا امر

وقلعه اصحاب ظلام مصروف دارید و در محاربه اهل بغی اهتمام تمام بجا آرید که دشمنان دین اند
وقاتلان مسلمین انگاه مالک اشتر برخاسته گفت یا امیر المومنین تا جان در بدن داریم
دست از دامن متابعت تو کوتاه نکردانیم و در امر قتال و جدال با اعدای کمتر مال
تاخیر و تقصیر جایز ندانیم باید که جمیع به محاربه توجه فرمای و در مقاتله ظلمه شام اهمال نه نمای
پس جمعی از اهل اعیان آن مجلس مثل عمار یاسر و سهل بن حنیف و قیس بن سعد عباده
و عدی بن حاتم طایی و غیرهم هم تقویت مالک اشتر کلمات پسندیده بر زبان آورده به
محاربت اهل ضلالت اظهار رغبت نمودند چون خاطر اکابر و اصاغر بر امضای آن عزیمت
قرار یافت امیر المومنین ابو مسعود انصاری را به نیابت خویش تعیین نمود تا رایت نصرت
آیت برافراخته در آخر شوال در سنه ثلثین بهضت فرمود و در روزی چند لشکرگاه ساخت
و در ان مکان نود هزار مرد که از انجمله هشتاد نفر از اهل بدر و هشتصد کس از اصحاب بیعت
الرضوان بودند در ظل حمایت شاه ولایت جمع آمدند پس کوچ فرموده بصوب شام
روان شد از تاریخ اعثم کوفی چنان معلوم میشود و دران اوان که شاه مردان در راه
شام قطع منازل و مراحل مینمود نوبت دیگر میان انحضرت و معاویه ارسال رسل
و رسایل سمت وقوع پذیرفت و در وقتی که بنواحی رقه لشکر امیر المومنین رسیده
مکتوبی وصول یافت بر مضمون آنکه بعد از حمد تبارک و تعالی از میان کلمه برایا مصطفی را گزیده

مهبط وحی خویش گردانید و او را به لوازم امر رسالت قیام نمود و او را از مهاجر و انصار وزیران
شایسته و مشیران بایسته عنایت فرمود که در ملازمتش مراسم اخلاص و خدمتکاری بجا آوردند
و در تمهید اساس شریعت مساعی جمیله بذل کردند و فاضلترین اصحاب و کاملترین
احباب امیر المومنین ابو بکر صدیق بود که بعد از فوت آنسرور در انجام مهام خلافت
قیام نمود پس از و امیر المومنین عمر بن الخطاب الکاه امیر المومنین عثمان بن عفان و تو
ابو بکر و عمر را مخالف بودی و در طریق عداوت سلوک مینمودی چون آن دو بزرگوار
بدار القرار انتقال نمودند با عثمان که با تو قرابت قریبه داشت قواعد مخالفت موکد
گردانیدی و قطع صله رحم جایز داشته محاسن افعال او را در نظر بر اباطیل قبایح
پوشانیدی و از اطراف ولایات سوار و پیاده بسیار بحرم محترم سید ابرار صلی الله علیه
و علی اله الاطهار طلبیدی تا قاصد قتل او گشتند و خود در خانه نشسته ابواب امداد و مظاهره
ان خلیفه مظلوم بر تو بستی تا خونش ریخته شد و سوگند میخورم بعظمت و جلال
کریم لایزال که اگر تو بمعاونت عثمان برمیخواستی و بانگ بر اهل غوغا زده زبان
نصیحت بگشادی از اشارت تو در نمیگذشتند و ترک فضولی کرده انجناب را نمیکشتند
و دلیل بر آن که تو بر قتل خلیفه مرحوم راضی بودی آنست که امروز تمامی کشندگان
تحاشی او را عزیز و مکرم میداری و نسبت با ایشان بانواع انعام و احسان بجای آری

کذا فی

که اگر رضای تو بکشتن عثمان مقرون نبوده باید که قاتلان او را گرفته پیش من فرستی تا قصاص
نمایم الکناه بخدمت تو شتافته الوداع بنشایم والا ترا و یاران ترا نیست نزد یک من گذر نشیر
والسلام چون این نامه بنظر انور وصی خیر البشر رسید بر نهج جواب نوشت اما بعد مکتوب
تو وصول یافت انچه در باب اصطفای محمد مصطفی جهت تبلیغ رسالت و هدایت ارباب
ضلالت نوشته بودی بوضوح پیوست والله الحمد والمنة که حضرت عزت ان سید سنوده را
بمزید لطف و احسان از سایر پیمبران ممتاز و مستثنی گردانیده و بتواتر اختصاص
داده مواعیدی که باوی کرده بود بوفا رسانید و بر اعدای دین ظفر و نصرت کرامت نمود
و ذکر جمیلش در شرق و غرب عالم مشتهر ساخت و یوما فیوما در متابعانش بیفزود و مرا از تو
عجب می آید که امثالی را در قلم می آری و نعمتی که حق سبحانه ما را بدان مخصوص ساخته
بر ما نمی شماری مثل تو در نیصورت مثل آنکسی است که فرمایدان به بحر و زیره کرمان فرستد
این سخن با من بچه مصلحت میگوئی و ازین تکرار من فایده ندکار و تکرار چه میجوئی مگر
می پنداری که این احوال بر خاطر من فراموش گشته یا آن که بکمال که علو شان
و سمو مکان انحضرت مصطفی را نشناخته ام سبحان الله با علی بن ابی طالب
چگونه توان گفت که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم پیغمبر بزرگ بود اما انچه
نوشته بودی که فاضلترین اصحاب ابوبکر بود و بعد از و عمر و عثمان نیکوکار

نالف ایشان بود ترا باین سخن چه بهم است اگر ابوبکر و عمر و عثمان نیکوکار بودند ترا چه بود و اگر
بد افعال بود ترا چه زیان ابوبکر صدیق بود صدیق ما بود زیرا که شرف و حقیقت ما و جهالت
و بطلان اعدا را تصدیق میکرد و بدین قیاس عمر نیز فاروق ماست که برای ما حق
از باطل فرق مینمود و عثمان اگر حمیده افعال بود جزای خویش یابد و اگر ناستوده
اعمال بود شر بسر رسد و تابد قال الله تعالی اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِیْ نَعِیْمٍ وَ
اِنَّ الْفُجَّارَ لَفِیْ جَحِیْمٍ مر ا خبرده ای پسر بنده که تو بر چه کاری و سخن
کدشتگان را چرا در قلم می آری ایا نمیدانی که طلقاء و اولاد طلقاء و اخرا.
و ذریات احزاب را در اعمال و افعال مهاجر و انصار مجال دخل نیست مثلا
ان که حد خود نگاه داری و سخنانی که زیاده از طور تست بر زبان نیاری به تعمت الله
تعالی همچنین که محمد مصطفی صلی الله علیه و علی اله وسلم فاضلترین تمامی انبیاست
ما را بر جمله مهاجر و انصار تفضیل است نمی بینی که هر کس از مایه سعادت شهادت
بشرفی مخصوص گردید که غیر او را آن مرتبه حاصل نیست عم من حمزه را
سید الشهدا گویند و برادرم را جعفر طیار فی الجنة خوانند مسلمانان ما را اسلام بر مسلمانان
شما را حجت و کافر ما در کفر بر کافر شما فایق و اگر ایزد تعالی اهل ایمان را از
تزکیه نفس نهی نمیفرمود در بن مکتوب شمه از مناقب و فضایل اهل بیت خود

و قلم فی الدم

در فسلمی آوردم و بر وجهی که هر مسلمانی که منشور دیدان اعتراف مینمود اگر مانند مشهوره
و مفاخره موفوره من تر افراموش کشته بعضی ازان بیاد تو آریم ای پسر هندوست
از اینکار باز دارد مرا بران میدارد که کلمته الحق با تو گویم باز مره که از همه حشیت
بر تو تقدیم یافته اند دعوی مساوات مکن و بدانکه از بدالیه ضایع افریدگار آیم
حکم سایر خلایق ندارم و کمال حلم باعث آنست که با مردم مجالست مینمایم و مدارق
اختلاط مسلوک میفرمایم مشکوة هدایت ازماست و شجره ملعونه از شما هاشم بن عبد مناف
ازماست و سگ بد اخلاق یعنی امیه از شما شبیه الحمد الله عبد المطلب ازماست و کذا ابو
و عکنوب از شما و طیار بهشت ازماست و طرید پیغمبر خدا از شما و حمزه سید الشهدا
ازماست و دشمن بسنت سید ابرار از شما سیدة النساء العالمین ازما و ام حبیبه
حمالة الحطب از شما و فصلی که در باب قتله عثمان نوشته بودی ترا نمیرسد که طلب خون
عثمان کنی و ازمن پسندیده نه نماید که انجماعه را بیش تو فرستم و اگر فرزندان عثمان کشندگان
پدر خود را طلبیده محق باشند و اگر تو دعوی مینمائی که من از اولاد عثمان قوت و مکنت و تیغ
هشته دارم لایق آن که در اری که اکابر مهاجر و انصار اتفاق نموده اند موافقت کنی انگاه
کشندگان عثمان را بحضور من آورده زبان دعوی بکشائی و حجتی که در ان باب داری
فرانمائی تا آن قصه بموجب حکم کتاب الهی و سنت رسالت پناهی فیصل یابد دیگر انچه در آخر نامه

نوشته بودی که ترا و یاران ترا نسبت نزدیک من کمتر نشمیر از این سخن نهایت عجب
کشتم یا این الکلمة الاکباد تو از که نشنیدی و کی دیدی که اولاد عبد المطلب از شمشیر
ترسیدند و در خنک روز از دشمن گریزانیدند تعجیل کمن و چندان توقف کن که من تو
رسم کهنه تا شمشیر ابینی که دستها را آن هنوز در خون برادر و خال و جد تو و عم و مادر
تو و اسلاف تست اگر در آن معرکه منهزم گردی غرایم اصحاب دین و اصحاب یقین
مشاهده تو کردند و اگر نصرت ترا باشد حقیقت ما را زیان ندارد اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا
الْمُنْقَلِبُوْنَ وَالسَّلَامُ عَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِیْنَ
چون این مکتوب هدایت اسلوب بمعاویه رسید متردد و متحیر گشته بر خود پیچید و
ندانست که چه کند و چگونه در طریق جواب آن خطاب پوید آخر الامر این ابیات
در قلم آورده نزد امیر المومنین کرم الله وجهه روان کرد لَیْسَ بَیْنِیْ وَ
بَیْنَكَ قِیَاسُ عِنَابٍ ۞ غَیْرَ طَعْنِ الْكُلٰی وَضَرْبِ الرِّقَابِ
و شاه ولایت مآب این آیه کریمه در جواب نوشت اِنَّكَ لَا تَهْدِیْ
مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ وَهُوَ اَعْلَمُ
بِالْمُهْتَدِیْنَ القصه چون امیر المومنین از ناحیه رقه کوچ فرموده از آب
فرات بگذشت زیاد بن نضر و شریح بن هانی را با فوج از سپاه مظفر لواء مقدمه

لشکر کرد و انید و معاویه خبر قریب وصول آنحضرت شنیده با جماع جنود شام فرمان فرمود
و بروایت اکثر مواخان بالصد و بست هزار کس از دمشق در حرکت آمده ابوالاعور
سلمی را با جمعی کثیر از مردان میدان پیکار در مقدمه ارسال داشت چون زیاده نزدیک ابوالاعور
رسید سپاه او را از اتباع خود زیاده دید کیفیت حال امیر المومنین عرض داشت نمود
امام عالیمقام سرانجام آن مهم بعهده مالک اشتر کرد انید چون مالک بزیاد پوست
میان او و ابوالاعور حربی صعب اتفاق افتاد بعد ازان که سپه دار شرقی انتساب
یعنی آفتاب روی بملک شام نهاد ابوالاعور از بیم تیغ مالک فرار نموده بمعاویه
ملحق شد و ابن ابی سفیان بطرف صفین متوجه گشته ابوالاعور را بمحافظت آب فرات
مامور گردانید و از انجانب اسد الله الغالب بدان منزل رسیده در برابر عسکر معاویه
فرود آمده چون از منع آب خبر یافت صعصعه بن صوحان را برسم رسالت نزد معاویه
فرستاده پیغام داد که فیصل قضیه که ما تنها از برای آن آب داده ایم از محافظت آب هم
تراست باید که اشارت فرمائی با لشکریان را از آب گرفتن منع نکنند و صعصعه بمجلس معاویه
رفته با دای رسالت پرداخت معاویه در باب هم با اصحاب خود مشورت کرده عمرو عاص گفت
ای معاویه تراکجان انکه ساقی کوثر بر کنار آب فرات تشنگی بر دو حال آنکه اعلشه خیول
ظفر باب عراق در قبضه او باشد مصع زهی تصور باطل زهی خیال محال

ولید بن عقبه گفت اکثر این مردم قتله عثمان اند که ایشان چند روز آب از عثمان
باز گرفتند مستحق آنکه ما نیز ایشانرا به تشنگی عذاب نمایم معاویه گفت بسخن ولید میل
نمود و صعصعه را بی نیل مقصود باز گردانید ضعفای لشکر امیر کرم الله وجهه بواسطه فقدان آب
بیتاب شده در معسکر نصرت انر بهای یک مشک به سه درهم رسید لاجرم مالک اشتر النخعی
نیز قیس بن سعد را بملازمت امیر المومنین شتافته حدیث نقیض آب معروض داشته گفتند اگر از موقف
خلافت رخصت یابم همین لحظه بضرب تیغ ابدار دمار از مخالفان ناپکار برآورده صحرای
صفین از خون ایشان نمونه جیحون گردانم شاه ولایت اجازت فرمود مالک واشجع باده
هزار مرد جرار مانند بحر در خروش آمدند و میان برق و باد روی بر ابوالاعور نهاده بکنار آب
آتش قتال التهاب دادند و نگونساران شام طریق الزام پیش گرفتند سپاه نصرت مآب کنار
آب را مضرب خیام سعادت انجام ساختند معاویه در لجه اضطراب افتاده به عمرو عاص
گفت ظن تو در باره علی چیست با آب دهد یا نه عمرو گفت او آبروی مروت نریزد و مانند تو
از گرفتن آب منع نفرماید معاویه در غایت حجالت دوازده کس از ارکان دولت مثل مقاتل
بن زید داود کعبی نزد آن مهر سپهر دین پروری فرستاد که التماس آب نمایند امیر المومنین کرم الله
وجهه بر مضمون رسالت ایشان مطلع گشته زبان فصاحت بیان بآدای ثنای الهی و درود
رسالت پناهی بگشاد و سخنه از مفاخر خویش مبین گردانید فرمود تا کسی را از گرفتن آب
منع ننمایند

منع نخواهم کرد مقاتل بن زید و داؤد بکری از رشحات سحاب مواعظ امیر سیراب
گشته دست بدامن توبه و انابت زده در خندمتش توقف نمودند و سایر شامیان شوم
بازگشته خبر عدم مضایقه آب را بمعاویه رسانیدند و بثبوت پیوسته که بعد از واقعه
مذکوره چندکرت جهت الزام حجت شاه ولایت منقبت کرم الله وجهه رسل و رسایل
نزد معاویه فرستاده او را به جاده قویم و صراط مستقیم دلالت نمود معاویه بدستور
سابق بر ضلالت ثابت قدم بود چون فایده بر تهدید و نوید مرتب نشد لاجرم به تهیه
سپاه پرداخته اتباع خود را بر هفت قسم منقسم کرده بر هر قسمی شخصی را امیر گردانید و بر
قیاس معاویه نیز جنود و شقاوت ورود را هفت بخش کرده بر هر بخشی شخصی را امیر
روساخت مسنوی مورخ که تاریخ عالم نهاد ۰ ز اخبار صفین چنین کرد یاد ۰
که چون گشت نومید جیش عراق ۰ ز ارشاد اصحاب ظلم و شقاق ۰ صباحی که
خورشید عالیمکان ۰ برافراخت اعلام نصرت نشان ۰ علم کرد تیغ ظفر انتقام
برزم سپاه سیه روز شام ۰ امیر نجف شاه ملک عرب ۰ علی قریشی بنام و نسب
ببست از نطاق کرامت کمر ۰ بیاراست از تاج تائید سر ۰ برافراخت رایات
دشمن شکن ۰ ز روی توکل بپوشید تن ۰ سپر کرد از حفظ پروردگار ۰ ز بدو
در قبضه ذوالفقار ۰ درآورد پای ظفر در رکاب ۰ برآمد به تشدید زکردوش تاب

پی نصرتش حمله جیش عراق ۔ که بودند عاری ز عیب و نفاق ۔ بصحرای صفین
کشیدند صف ۔ گرفته همه کف ز خنجر کعب ۔ و از آنجانب معاویه نیز تیغ غروج
برمیان بسته و زره بغی پوشیده و سپر خطا بر دوش افکنده و سنان جفا
در دست گرفته بر رکب عناد و نزاع سوار گشت و سایر اهل بغی و ظلام بلاد متش مسلح
و مکمل شده از حد مدار او مواسا در گذشته متوجه حرب شدند و از هر دو طرف
شیران بیشه و غا و نهنگان دریای هیجا ۔ ۔ ۔ درفش درخشان برافراختند
ازان پس بمیدان کین تاختند ۔ سنان تیز کرده ز بهره مصاف ۔ کشیدند همگی تیغ
جدل از غلاف ۔ سهیل ستوران برآمد بلند ۔ نزلزل در ارکان عالم فکند
در روضة الصفا مسطور است که چون در آنروز فرقه ناجیه و طایفه باغیه
در سایه اعلام خود قرار گرفتند از سپاه ظفر مآل شخصی موسوم بحجل بن اثال قدم
در میدان نهاده مبارز طلبید و از لشکر شام اثالی دانسته در برآمده بدو رسید رستم
آونخته از پشت زین بروی زمین افتاده یکدیگر را شناخته هر یک بسپاه خود
پیوستند پس از هر طرف جمعی کثیر کشته گشته خاک معرکه را از خون یکدیگر
گل ساختند و روز دیگر عبدالله بن عمر خطاب بمیدان آمده شاهزاده محمد حنیفه را
بمبارزه خوانده و محمد حنیفه چون عزم رزم نمود اسدالله الغالب فرزند ارجمند

خود را تسکین داده خود متوجه عبید الله گردید او تاب انوار ذوالفقار نیاورده
چون خفاش فرار اختیار کرد در روز سیوم حریث که غلام هند بود با ستاره
عمرو عاص بمیدان در آمده طلب امیر المومنین نمود حیدر کرار از حجاب
او توجه فرمود بیکضرب شمشیر او را بدار البوار فرستاده و معاویه از قتل ذوالفقار
آن ملول گشته عبید الله بن سعدت القراری را بموا عید فریب داد تا جابهای او را
در بر کرده بمقابله شاه مردان شتافت چون حیدر کرار ذوالفقار آبدار بر کشید
که بر فرقش زند ابن سعده فریاد بر آورد که یا امیر المومنین من معاویه نیستم او بگریخت
خود را در میان پوشانیده بمحاربه تو فرستاده آنحضرت دست از و باز داشت آن بی
سعادة معاودة نموده نزد معاویه رفت ابن هند آغاز خطاب و عتاب کرد
او گفت ای معاویه همانا که تو جان خود را دوست میداری من نیز حیات خویش
میخواهم و در مقصد اقصی مسطور است که روز چهارم عمرو سکوتی را به محاربه شاه مردان
فرستاد امیر بمقتضای شفقت علی خلق الله که داشت عمرو را به سلوک طریق هدی
هدایت نمود چون آن سخن گرفته قبول نکرد و کلمه لا حول ولا قوة الا بالله گفته
او را بسر نیزه برداشته فرمود تا نظر کنی عمرو فریاد بر آورده گفت مار جهنم را دیده
پشیمان شدم پس جان داده بر زمین افتاد بست نهال کلش فتح است نخل سبزه کردیم

اش کوراخه ظفر ساخت بکل و نصرت برک و دولت کل سعادة : بروز ششم مغیره بن
خالد که سردار قبیله بنی بود بنا بر مالی که در شام داشت با قوم خود از لشکر امیر المومنین
به جانب معاویه رفت و بعضی از اقربای او بخدمت امیر آمده صورت حال عرض داشتند
اسد الله الغالب به یک حمله صفوف شامیان را شکافته خود را به مغیره رسانیده او را در
ربوده بخونیانش ملحق گردانید و گفت اینک رئس شما اکنون را بنصرت او حاجت
نیست اگر خواهید در ظل رایت ما توقف بسیط راست که روزی احمر غلام ابو سفیان
که از ارباب عصیان بمزید بطالت و ابطال امتیاز داشت در میدان آمده شیر نر دانرا به
مبارزه خواند صعصعه بن صوحان بانگ بروی زده گفت ویحه لعنت ایزدی بر
آنکس باد نکه چو توسگ را به مقابله شیر خدا فرستاده درین اثنا شنفران مولای خاتم الانبیا
بقتال احمر شتافته بفرق شهادت رسید احمر بغرور تمام بار دیگر امیر المومنین را به مبارزت
طلبید مردم گفتند ای سگ تو کفو او نیستی گفت لا والله بزکردم نا علی را نکشم امیر
المومنین عنان عزیمت بطرف میدان انعطاف داده بازویش گرفته برداشته
چنان بر زمین زد که مجموع اعضایش واستخوانش درهم شکست پس بر بالین آمده
که هنوز قوت منصف بود بمیدان آمده امام الانجمن را بمبارزه دعوت کرد
و مرتضع حارث متعاقب یکدیگر مقاتله آن بداختر قیام نموده بشربت شهادت

در میدان

ص کنند از خاطرش مایل صحبت اهل خصومت باشد
منافقه دارد یم در روضة الصفا ۲

چشید بدانگاه شاه ولایت متوجه کریب شد درین اثنا عبداللہ بن عدی کہ
گفت امید وارم کہ مراد ستوری دہی تا بحرب دین لعین اقدام نمایم پس اجازت
یافتہ نبرد کردہ شہید شد و از مصیبت او امیر المومنین متاثر گشتہ کریب را کہ از
سخت اخرا تخویف نمودہ نصیحت کرد انملعین گفت باین شمشیری کہ در دست دارم
مانند تو بسیار کس را کشتہ ام و شمشیر حوالہ اسد اللہ الغالب کرد انحضرت بہ سپر دفع
فرمودہ ذوالفقار بر فرقش زد کہ تا قربوس زین دو پارہ شد از مشاہدہ اینحال
غلغلہ عظیم در سپاہ افتاد و دوست و دشمن بران دست و بازوی دشمن شکن
آفرین و تحسین کردند و امیر المومنین سیف خود باز گشتہ محمد حنیفہ را بجای خود
گماشت یکی از ابنای اعمام کریب مقابل محمد آمدہ گفت سواری کہ ابن عم مرا کشت
کجاست محمد گفت اینک من نایب او ایستادہ پس خصم بروی حملہ کرد و محمد رضی اللہ عنہ
بیکضرب شمشیر او را بقتل آورد و ہمچنین یکیک تن از اقربای کریب بمقاتلہ محمد شتافتند
تا ہشت نفر بضرب تیغش عنان بہ جہنم تافتند و بدرجہ کشف الغمہ بعد از قتل کریب
ہشت کس از اتباع معاویہ بمبارزہ شاہ ولایت مبادرت نمودہ مقتول گشتند انگاہ
امیر المومنین گفت کجاست معاویہ کہ نامہای طولانی می انگاشت و بزبان ضلالت
بیان لوای شجاعت می افراشت مردم بمعاویہ گفتند علی مرتضی ترا بمحاربہ میخواند

گفت بگویند از من این توقع مدار که مرا به جنگ تو حاجت نیست اما عروه بن داود که

از جمله اتباع عثمان بود بقتال حیدر کرار شتافت بضرب ذوالفقار دو پاره شد امیر

المومنین فرمود انطلق الی النار و یکبر گفته بسیف خود پیوست پس عبد الرحمن بن

خالد بمعرکه آمده مبارز خواست مالک اشتر در برابر آمده شمشیری بر مغفر ش زد

که او را انگشته سرش مجروح گردانید پس از معرکه فرار نموده بمعاویه گفت

دگر بار اتاب طلب خون عثمان نماند معاویه گفت از محاربه زود ملول شدی

واز اینقدر جراحت که وقت ملاعبه باطفال میرسد نالان گشتی عبد الرحمن گفت

تو بفراغ بال نشسته نظاره مینمائی و ما بطعن نیزه و ضرب شمشیر کار فتاریم چرا کبار

تو هم بکار زار اشتغال نمینمائی معاویه خندان شده روی بصف امیر نخعی نهاده

از قبیله همدان مبارز طلبید سعید همدانی مقابل او شده حمله کرد معاویه مانند کنجشک

از بیم چنگال عقاب فرار نموده بخیمه خود در آمده از غایت خسته باهیچکس سخن نگفت

درین اثنا مالک اشتر رضی الله عنه اسپ بمیدان جولان نموده مبارز طلبید

عبد الله بن عمرو عاص عثمان غریمت بمبارزت او تافت چون از نام و نقبش

پرسید مالک نام خود بر زبان آورد گفت ای عم اگر میدانستم بجنگ تو نمی آمدم

اکنون بار میگردم مالک گفت از عار قرار نمی اندیشی گفت از تو نه چون رفت

معاویه

معاویه اعراض تمام کفت چرا این همه ترسیدی میان تو و اشتر چه فرقست عبدالله کفت
تو چرا بجنگ او نیروی معاویه کفت من مقابله کسی رفتم که در شجاعت کم از اشتر نیست
عبدالله کفت این سخن راست است اما چون سعید نزدیک تو رسید مانند روباه کریخت
معاویه کفت بخدا اگر با علی در میدان باشم عیب فرار بر خود پسندم درین اثناء
آواز مبارک امیرالمومنین در کوش او رسید عبدالله عبدالله رسید که منم معویا این کلمه الکابا
دست از خونریزی مسلمانان کوتاه کرده قدم در میدان نه که با کید یکر نبرد آزمائی
کنیم اگر تو غالب آئی دنیا را بر ما بی و اگر رب الغزت مرا نصرت دهد ایمن روم از سخت
نجات یابند معاویه لختی خاموش ماند عبدالله کفت کفتار موافق کردار باید نیک
حیدر کرار ترا میخواند اگر پسر ابوسفیانی بیرون رو تا دست برد ترا نظاره کنم
چون امیرالمومنین دانست که معاویه بمبارزت مبادرت نخواهد نمود متوجه صفوف
آعدا شده میمنه و میسره ایشان برهم زده باز کشته عبدالله از مشاهده آن شجاعت معاویه
را متغیر دیده کفت از پیش سعید کریختی و از دیدن علی در لرزه افتادی این هم چکونه مشیت
خواهد بود رفت معاویه درخشم شده به عمرو عاص کفت می بینی عبدالله با من چه میکوید عمرو
کفت راست میکوید مناسب نیست که علی در میدان آمده ترا بخواند و تو قدم پیش ننهی معاویه
کفت کهر هوس خلافت داری که به قتال علی ترغیب مینمائی والله من هیچکس را ندیدم که با او

مقابل نشده جان برده باشد مقارن اینحال امیرالمومنین لباس خود و تغییر داده میان لشکر
عمرو عاص نشناخته کاری چند پیش نهاد امیر نزدیکش نمیرفت تا او ولیرسیده بمیدان
درآید عمرو اینمعنی را بر چنین حمل نموده قدری چند پیشتر آمده گفت ای کشندگان عثمان
اعضای شما را به تیغ تیز ریز ریز خواهم کرد اگر همه در میان شما علی باشد پس بمجرد توجه
امیرالمومنین رو بکمر نهاد امیر سر راه او گرفته نیزه بر زره او رسانید چون دانست
که امیر است خود را از اسب بر قفا انداخته رو بپای خود را علم کرد چون از ازار
عورتش نمود ارشد امیر چشم پوشیده دست از قتلش باز داشته تبسم نموده گفت
برو که آزاد کرده عورت خودی چون عمرو با نفعال تمام نزد معاویه رفت او
زبان طعن و لعن گشاده با عمرو مدتی سخریه و استهزا میکرد در کشف الغمه مسطور است
که امیرالمومنین در یکی از ایام صفین که معاویه را بمبارزت و دعوت مینمود بشجیرین
ارطات که بشجاعت مشتهر بود جهت قتال امیرالمومنین بمیدان شتافت
چون امیر بر او حمله کرد از و فور رعب خود را بر قفا انداخته چون عمرو عاص عورت
خود برهنه کرد لاجرم امیر او را همچنان گذاشته باز گشت و بشجر با اضطراب
تمام رو بکمر نهاد مردم او را نشناخته آواز بر آوردند که یا امیرالمومنین بشجر ارطات
است که در عداد تو خلو تمام دارد فرمود بگذارید که لعنت خدای بر او باد

معاویه و خنده قهقهه شده لبته را گفت لاباس علیک فقد نزل العمر و مسل روز دیگر غدار
نام پهلوانی بمیدان آمده عباس را مبارزت خوانده عباس ملتمس او را قبول نمود
پس هر دو از اسب پیاده گشته مدتی در هم آویخته بالاخره عباس یکضرب تیغ غدار
را بسر در آورد و درین اثناء دو مرد بمواعید معاویه فریفته شده جهت طلب خون
غدار بمیدان آمده عباس را طلبیدند امیر المومنین بر اسب عباس سوار شده بمیدان
خرامیده یکی از ان دو بمیدان آمده خون کرفته را از میان دو نیم کرد و آن
مدبر دیگر نیز بضرب ذو الفقار از پای در آمده بجهنم رفت در روضة الصفا مسطور
که روزی از مبارزان شام عثمان نام که در شجاعت نزد اهل روزکار برابر
صد سوار نامدار بود بمیدان آمده بتیغ عباس مقتول گشت پس حمزه برادر او انیک
جنگ نمود امیر المومنین سلاح عباس پوشیده بجانب حمزه رفته ذو الفقار سر او را برداشت
انکاه عمرو عاص بن عبد العاص بتصور انکه قاتل حمزه عباس ست بر امیر حمله کرد و انحضرت
او را چنان دو نیم ساخت که نصف بالای جسد آن لعین بر زمین افتاد و نیمه پایان بر
زین بماند چون اینصورت بدیع مشاهده خلق شد عمرو عاص کفت غیر از علی کسی
این نوع شمشیر نتواند زد معاویه انکار کرد عمر کفت تمای سپاه را بکو که یکبار حمله کنند
اکر این سوار حیدر کرار باشد روی کردان نخواهد شد معاویه بدان موجب عمل نموده

امیرالمومنین از موضعی که ایستاده بود قدم پیشتر نهاده بسپاه نصرت پناه اشارت فرمود
که بمبارزت مبادرت نمایند دوران روز سی و سه نفر از شامیان شوم نصرت
ذوالفقار بدار البوار شتافتند روز دیگر معاویه از لشکر مخارق بن عبدالرحمن بمیدان
آمده مبارز خواست از سپاه امیرالمومنین مومن بن عبدالمرادی با او محاربه نمود
شهید شد و مسلمه برادر رفته نیز شهید شد و دو مسلمان دیگر را نیز شهادت
رسانیده باز مبارز طلبید انگاه شاه ولایت بیکضرب ذوالفقار نصف بدن
اورا طولانی از پشت زین بر روی زمین انداخت و از اسب فرود آمده
هفت مبارز را که بجهت انتقام مخارق آمده بودند بمجرد تحریک ذوالفقار الماس
از کمر دو پاره ساخت دیگر کسی از قوم هم قدم در میدان ننهاد معاویه هرچند
مردلیران شام را بر قتال تحریص مینمود هیچکس زبان بقبول نگشاد در مقصد اقصی
مسطور است که در روز یکشنبه ششم از ایام محاربه صفین عمار یاسر عزم رزم مصمم
کرده آمده بر مخالفان حمله کرد حارث نام صفی در برابرش آمده او را بقتل رسانید
چون در اثناء محاربه عطشش بروی استیلا یافت آب طلبیده کاسه شیر بنظرش آورد
عمار تکبیر گفته و مقداری از آن آشامیده گفت رسول صلی الله علیه وسلم مرا خبر
داده که قاتل تو ای عمار جهنمی باشد و قتل تو ما بین جبرئیل و میکائیل خواهد بود

خواهد بود و علامت قتل آن باشد که چون آب خواهی ... قدح شیر پیش تو آرند.
اکنون مرا یقین شد که وقت شهادت من امروز است و باز آغاز قتال کرد و گفت
مد بری بسیار نام نیزه بر نهی کاهش زد که بتیاب شده از اسب در افتاد جمعی از
اصحاب هدایت حمله کرده قاتلش را مقتول ساختند و در مستقصی از ابن عوف مرویست
که بعد از اطلاع شهادت عمار رضی الله عنه معاویه گفت هر کس سر او را بیارد ابتدائی
برات درهم بدو دهم پس از لحظه ولید بن عقبه که برادر مادر عثمان رضی الله عنه
بود و ابن الجوزا السکونی سر عمار پیش معاویه آورده هر یک دعوی قتل کردند
معاویه گفت نزد عبد الله بن عمرو عاص روید تا در میان شما حکم نماید چون رفتند
او از ولید پرسید عمار را چگونه کشتی گفت بر و حمله کرده او را بقتل آوردم عبد الله
گفت تو کشنده او نیستی آنگاه از سکونی استفسار حال نمود او گفت در
زمانیکه یکدیگر حمله کردیم طعن من بر وی کارگر آمد از مرکب جدا شده گفت
نجات نیابد آنکه خسارت او بحضور جبرئیل و میکائیل بود این سخن میگفت
و در یمین و یسار نظر میکرد که من سر از تنش جدا کردم عبد الله گفت خذ الجوائز
و الشبه بالعذاب سکونی ایشان درهم انداخته مقال عبد الله را بسمع معاویه رسانید
معاویه بقلبته اشتعله شده عبد الله را از اظهار این نوع سخنان منع نمود

عبدالله گفت تو بدین قدر راضی نیستی که ما با تو در محاربه موافقه میکنیم و اکنون
ما را از اظهار حرفی که از حضرت رسالت پناه شنیده ایم مانع می آئی گفت چه
شنیده عبدالله گفت من و جمعی کثیر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده ایم که میفرمود یا
عمار ستقتلک فئة الباغیة معاویه گفت قاتل عمار کسی است
که او را به جنگ آورده عبدالله گفت بر تقدیر حمزه را مصطفی صلی الله علیه وسلم
کشته باشند نه وحشی معاویه در خشم شده سه روز با عبدالله سخن نگفت و امیرالمومنین
از مصیبت عمار نهایت متالم شده فرمود هر که از وفات عمار کدر نشود و از اسلام او را
نصیبی نباشد خدای بر عمار رحمت کناد در روز حشر و در آن ساعت که از یک بد
سوال کند و فرمود هر وقت در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم سه کس دیدم حیارم
عمار بود نه بگمانم عمار را بهشت واجب شده بلکه بارها حق با او بود و او با حق
چنانچه رسول صلی الله علیه وسلم در شان او فرموده بود والحق مع عمار حیث دار
امیرالمومنین بر و نماز گذارده بدست خود او را بخاک سپرد و عمری عمار بطول انجامید
نود و یک سال بود اما صاحب حدیقه الحقایق بر آنست که عمرش از صد تجاوز نمود
و قتلش بدست مروان حکم واقعه شده چنانچه میفرماید [illegible] در صفین چو
حرب در پیوست نه گرم شد کارزار و ستاد تیز رو عمار یاسر آمد پیش

که فدا کرد خواهم این سر خویش ۔ آلت و ساز حرب پیش آرید ۔ کرشوم کشته زنده انگارید
سال او در گذشته از صد و پنج ۔ تیغ را بر کشید زود و برنج ۔ در مصاف آمد و گفت نسب
که منم شیخ دین و پیر عرب ۔ کرد جولان و گفت تکبیری ۔ سفله مردان
را برد تیری ۔ بیخ و از اسپ سرنگون افتاد ۔ در زمان جان بداد و رنج ازو
چون بدیدند مرد را بنیان ۔ زود برخاست زان میانه فغان ۔ که شنیدیم ما ز قول
رسول ۔ که بگفت این سخن بشوی بتول ۔ گفتگو عمار یس همانست قاتل او بداکه
ملعونست ۔ این زمان گشته شد چه چاره کنیم ۔ دل درین درد و رنج پاره کنیم
همه تیغ و سپر بیفکندند ۔ خود و مغفر ز سر بیفکندند ۔ این سخن چون معاویه نشنید
بجز از مکر هیچ چاره ندید ۔ گفت ظن شما خطا است چنین ۔ اینهمه گفتگو چراست چنین
آنکه صد ساله را بحرب آورد ۔ بی شک و شبه کشته انگارد ۔ پس علی هست قاتل عمار ۔
نیست جای ملامت و گفتار ۔ جمله راضی شدند و بشنیدند ۔ رونق کار خود در آنند ۔
هر کرا کار زین نمط باشد ۔ مرد خوابی و را غلط باشد ۔ با چنین کس علی نا میز
شاید از عقل زد به پرهیزد ۔ و مقصد اقصی مسطورات که ابو بشیم که در سلک
نقبای انصار انتظام داشت از مشاهیر شهدای صفین است و بروایت صاحب
مستقصی و امام یافعی سید التابعین اویس قرنی که فضایل آوازش شرح و بیان

فرعاً علی ان هذا هو الذی نشتهیه

مستغنی است تهدران معرکه بزودی تیغ معاویه کشته شد و وجیب السیر مسطور است
که روزی اولیس قرنی بر کنار آب فرات وضو میساخت ناگاه آواز طبل بگوش
او رسید اینچه صدا گفتند امیرالمومنین علی بحرب معاویه میرود اولیس گفت هیچ
عبادت نزدمن از متابعت علی مرتضی بهتر نیست انگاه متوجه لشکر ظفر اثر شد و
بسعادت متابعتش سرفراز و مستار گشته غاشیه متابعتش بردوش داشت تا بشربت
شهادت فایز گشید رحمته الله علیه بر ضمیر مهر تنویر طالبان اخبار سلف پوشیده نماند
که چون محاربه صفین و صفین امتداد یافت بسیاری از نامداران عراق و شام
کشته گشتند و همیشه پرتو انوار فتح و ظفر بر رایات چرخ علم شاه ولایت پناه تافت و معاویه
آثار عجز و فرار بر احوال اتباع خود مشاهده نموده آغاز حیله و تلبیس کرده نامه باین مضمون
نوشته نزد امیرالمومنین فرستاد که اگر میدانستم مهم محاربه باین مرتبه خواهد انجامید
درین امر شروع نمی نمودم رضی نا مرضی اکنون صلاح در آنست که طریق مصالحه در میان
آریم و چنانچه با بقای خود امیدواریم تو نیز امیدواری و همچنانکه ما از موت
خائفیم تو نیز بیم و هراس داری و بر تو پوشیده نیست که اخیار و صلحاء دین
مخاصمه بقتل رسیدند و اگر بساط جنگ منطوی نگردد و بقیه السیف نیز نمانند باید که
امارت شام بما مسلم داشته ما را تکلیف متابعت و انقیاد نفرمای زیرا که ما هم از عبدات

موقوف نیستیم

متولد شده ایم و هیچ یک را از ما بر دیگری تفضل و رجحان نیست والسلام چون این نامه
بامیر المومنین رسید در جواب نوشت اما بعد ای معاویه مضمون مکتوب تو لوضوح
پیوست و نعوذ عناد و ظلم و فساد تو بتجدید روشن گردید نوشته بودی که اگر من و تو ابدا
میعاد انستیم هم خبک بدانجا متحیر خواهد شد در نیکار شروع نمیکردم مخفی نماند که من امروز بر کار زار
از تو مایل ترم و یوما فیوما ایعنی ساعت از دیاد خواهد پذیرفت و مرقوم بود که میان ما
و شما در خوف و رجا مساوات است چنین نیست زیرا که شما اهل شرک و نفاق بحیدو
ما ارباب ثبات و یقین و التماس حکومت شام بی متابعت من مقبول نیست پیش
ازین مسالت نموده بودی که باجابت مقرون نشد اکنون کدام حق بر ذمه من
ثابت کردی که مستحق آن عطیه گشتی و اگر گفته ما بر دو پسران عبد مناف قسم اگر تو تحقیق
پسر ابو سفیان باشی این سخن راست است و آن غلط که هیچ یک را بر دیگری تفضیل
نیست زیرا که عبد الشمس چون هاشم و حرب چون عبد المطلب و ابو سفیان چون ابو طالب
نبود و ترا با من نه مسابقتی در اسلام و نه موافقتی در هجرت رسول علیه السلام
پس با من که ابن عم و برادری و در رتبه علم و خلیفه اویم چه فضیلت معارضه
نمائی و نسبت من با رسول نسبت هارونست با موسی اگر باب پیغمبری بنوت خاتم
الانبیا مختوم گشتی هر آینه چنانکه بولایت خاص اختصاص دارم بنبوت عام نیز سهیم

میبودیم وابهب العطایات مرا تشریف آیات بابرکات مشرف ساخته در آیات
عنایات بر سر من افراخته اولاد کرام ما را با ابناء لیام تو برابر نتوانکرد و بر خاطر تو
خطور نکند که مرا از قتال و جدال ملال و کلال روی نموده اگر اهل عرب را سعادت
موافقت من مساعدت نه نمودی به بلای مبتلا شدندی که واقعه ازان مشکل تر
وحادثه ازان هایل تر نبودی وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون والسلام چون این مکتوب فصاحت اسلوب
بمعاویه رسید و بر مضمون صدق مقرون ان مطلع گردید از مصالحه مایوس
گشته مجددا بترتیب اسباب کارزار قیام واقدام نمود روز دیگر که خورشید انوار
در فضای سپهر اخضر لوای ضیا گستر برافراخت و افنان اعلام سپاه ظلمت
انجام شام را وجهه همت عالی نهمت ساخت امیر المومنین علی علیه السلام دستار
میمنت آثار نبوی بر سر بسته و درع فرخنده و تار مصطفوی در بر افکنده و شمشیر آن
خجسته شمایل حمایل کرده و تازیانه آن حضرت مسوق نام بدست گرفته بر مرکب تائید ربانی
سوار گردید و بمیان هر دو صف خرامید خطبه فصیح و بلیغ بر زبان الهام بیان راند
واصحاب هدایت انتساب را به صبر و ثبات وصیت کرده نصایح سودمند نمود
و بر مقاتله و مجادله ارباب عناد و نفاق ترغیب تحریص فرموده و سرداران

سپاه حجاز و عراق بقدر سوم وفاق و وفاق پیش آمده ده هزار سوار کار دیده با تیغ های کشیده
بموافقت شاه ولایت پناه بجانب اهل بغوات الله غفران الغطاف دادند و چون بصفوف
مخالفان نزدیک رسیدند جمله یک نوبت بر دشمنان حمله کردند بسان شیر زیان
و فیل دمان بمیان شامیان درآمده چندان خون ریختند که متصور شد که دست
و پای مراکب بحنای زمین ساخته اند و ازین دست برد و پای ثبات معاذ نان
معاویه از جای رفت و دست و بازوی ایشان از حرکت باز ایستاد و معاویه
روی بهزیمت آورده گفت امروز دست و عروة الوثقای شکیبائی باید زد تا فردا
مفاخرة توان کرد عمرو گفت آری امروز مرگ حق است و حیات باطل اگر
علی مرتضی با سپاه منصور لوا بر منجمله یک حمله دیگر کند از لشکر ما اثر نماند و شبیه بپیوندد
که در امروز از اسد الله الغالب ... بهر سو که دلدل بر انگیختی ... بسی سر
ز فتراکش او بخفتی ... زدی بر سر هر که شمشیر کین ... دو نیم او فتادی بروی زمین
ز خون سیه روزگاران شام ... زمین و زمان ساختی لعلفام ... زبان ستایش
باهل ستم بگفتی بپیام اجل ... دو در امروز استعمال آتش قتال از باد حمله
ابطال رجال ساعت بساعت بیشتر از بیشتر میشد تا پرولا در اکار از تیغ
و سنان بمشت و گریبان رسیده خون چون رود جیهون در افراز و نشیب کوه

وهامون روان کردند و هرگاه مبارزان شام طریق انهزام پیش میگرفتند امیرالمومنین
کرم الله وجهه دست از کوشش و کشش کوتاه کرده اتباع خود را نیز از محاربه منع
میفرمود اصبغ بن نباته و بعضی دیگر از خواص گفتند یا امیرالمومنین ما را چگونه فتح میسر
شود که در وقت هزیمت اعداء از تعاقب منع میفرمائی و حال آنکه اگر مردم ما
رو بگریز آرند و اتباع معاویه درستیزی افزایند گفت معاویه بمضمون کتاب
الهی و سنت رسالت پناهی عمل نمی نماید و من آن نمی توانم کرد که او را علم و عمل
بودی باشد محاربه ننمودی القصه تمامی ان روز جنگ قایم بود و زمان زمان
صعوبتش می افزود تا انکه خورشید خنجر ابدار از مهابت ان کارزار اندیشیده رخت
اقامت به نهانخانه مغرب کشید و روزگار زمانه مانند دل عاصیان شام تاریک
گردید دلاوران آن دو سپاه دست از قتال یکدیگر باز نداشتند و بضرب تیغ
درخشان و سنان جانستان دست برانداز بناء حیات بهم کماشتند و مرده
از نقاده روانها آورده اند که دران شب که موسوم بلیلة الهریر بود که هر کس
را که حیدر کرار بضرب ذوالفقار از پای در آوردی تکبیر گفتی یکی از محصوصان
که نشان تکبیرات نگاه میداشت روایت کرده که چون روز شد عدد تکبیرات
بپانصد و بیست و سه رسیده بود که بیت هر عدو را که او فکند زپا ‌ ‌ نام برش

وزنده خداست و در مستقصی از ابی سعید السمعانی مرویست که معاویه گفت در لیلة الهریر
علی مرتضی بدست خود زیاده از نهصد کس بقتل رسانید و در اعثم کوفی و روضة
الصفا مسطور است که در لیلة الهریر در اثناء وار و گیر و لیران شام توجه و بپرار
اغاز کردند بزبان تضرع و زاری میگفتند ای مسلمانان از خدا بترسید و برین
چند معدودی که از چندین هزار کس باقیمانده اند ترحم نمائید و بر اعیال و اطفال ما
ببخشائید و دست از قتال کوتاه فرمائید هیچ فایده برین سخنان مترتب نمیشد و
همچنان حرب قایم بود تا افتاب تابان در ایت نور افشان بر افراشته عالم را
روشن گردانید و در منابیع المسائل مسطور است که در ان شب سی و سه هزار نفر از
طرفین بقتل در آمدند و در اعثم کوفی و کشف الغمه مذکور است سی و شش هزار کس
مقتول شدند و روایت کنند اهل عسکر جهاد که چون یافت امر قتال اشتداد
عیان گشت انار فتح و ظفر بر اعلام شاه شجاعت اثر هویدا گشت فرمانده لشکر شام
زتیغ شهنشاه عالمیقام با عمرو عاص گفت امروز وقت آنست که حیله کنی تا این مردم
جان بسلامت برند والا این خبث اگر بر نمینوال باشد ما ازین مردم بر آید و هیچ یکی
از ما زنده نماند عمرو گفت هیچ تدبیری بهتر ازین نیست که بفرمائی که تا هر کس مصحفی دارد
بیرون آرد و بسر نیزه ها بر بندد و نیزه ها را بدست گرفته بالا دارد و داد از بر آرد که ای مسلمانان

اگر مسلمانید بنگرید در این مصاحف که بسر نیزه است بسبب عاجزی و مستمندی خود بسته ایم و پناه
بدان برده تامل کنید که کلام خداست و ما بدان ایمان داریم و با شما بدان کار میکنیم شما نیز
اگر مسلمانید خدا را میشناسید و بقران ایمان دارید با ما بقران کار کنید و دیگر در
خون مسلمانان سعی منمائید ای معاویه اگر چنین کنی شاید اینکار را روی پدید آید و انتقام
و منازعه بقطع رسد معاویه این رای پسندیده در ساعت فرمود در خیمه هر کس مصاحف
باشد بیارید و بر سر نیزه بر بسته دست بالا دارد بموجب اشارة او مردم چنان کردند و مصحفی
بود بخط عثمان رضی الله عنه و حجم عظیم داشت آنرا بلندتر از همه نیزه ها بر بسته در برابر
امیر المومنین کرم الله وجهه برداشتند و گفتند ای امیر وای اهل حجاز و عراق این کتاب جمله
جل جلاله است و وحی منزل که ما و شما باو ایمان داریم و باحکامی که در این کتاب یاد کرده
و او امر و نواهی که این کتاب بشتابر است ما راضی آیم و با شما بدان کار میکنیم و خلاف
و سنن و شرایط و لوازم از امام خویش میسازم شما نیز اگر اهل ایمان اید و بقران
اقرار دارید با ما بدان کار کنید و دیگر از خونریزی و مردم کشی دست باز کشید و بر فرزندان
و ضعیفان رحمت کنید و از خدا تعالی که باز گشت همه باوست بترسید و از کلام
حق سبحانه روی نگردانید چون آن قوم این مکر و شعبده را کار فرموده کار یکبار
چندین هزار کس آواز عجز و زاری برداشته الامان گفتند اشعث بن قیس که از جمله مخالف

وامرا و امیرالمومنین کرم الله وجهه و از زمرهٔ سرداران اهل عراق بود و نزد امیرالمومنین
اعتبار و اختیار تمام داشت از جائی خود حرکت نموده بخدمت امیرالمومنین آمده امیر را
در عیس کرمی و چستی دید که هم خود حمله میکرد و بکسیر مکافت و مردمی انداخت و هم یاران
خود را برانگیخت و انداخت اهل بغی تحریص میفرمود و ترغیب مینمود یاران و فرزندان
او بنوبها شمشیر از هر جانب مانند شیران خشم آلوده حملها میکردند و از خون مخالفان
دست و شمشیر رنگین میداشتند و هوی از هر سوی بر آسمان رسیده و گرد و غبار
روی خورشید تابان پوشیده پدر از پسر بیخبر و پسر از پدر هر کس بخویشتن افتاده
و کسی با کسی نمی آمیخت پس اشعث گفت چندین تعجیل مکن ای امیرالمومنین و دست
از خونریزی بدار و سخن من بشنو آنچه امکان و قدرت بود در بیکار کوشیدی و اهل بغی
را سزا فرمودی و همه روز میکشتی بایشان چندان خواهم کوشید که از پیرایهٔ براه
راست آیند و به کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم کار کنند اینک ایشان از حضرت
و منازعت دور شدند و رجوع بکتاب الله کردند و بریں جمله که او از مثنوی زاری و عاجزی
میکنند دیگر درباره ایشان ترحم نمائی و بر ضعیف چند که باقیمانده اند به بخشای و بر بادهٔ
خونریزی و مردم کشی خموش و اگر سخن من نشنوئی بخدا که از گروه عراق هیچ کماندار
یکی جوبه تیر با شارهٔ تو بر روی ایشان نه اندازد و شمشیر انتقام بیرون نه آرد

امیرالمومنین در عین وارد وکیل او را جواب داد که ای اشعث تو خود میدانی غرض من
با ایشان جز این نیست که از ضلالت و ضلالت دور کردند و رجوع به سعادت و شهادت کنند
اما این جماعه نه آن قوم اند که تو گمان میبری و چندین مدت که ما و شما نصیحت با کردیم
و بکتاب خدا و سنت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم خواندیم در ایشان اثر نکرد این ساعت
چون مغلوب و مخذول گشته و دانسته اند که نصرت و ظفر به جانب اهل عراق است باین حیله
میخواهند ما را از سر خود دفع کنند و بدین مکر و شعبده و جان بسلامت برند ریها مدین مکر
فریفته نشوی و اینجاله را محض حیله و عین خدیعه شناسی و بر قرار بر سر کار باشی
و انچه امکان و قدرت باشد در پیکار بکوش که انشاء الله فتح ظاهر است و نسیم ظفر از
هب لطف باری سبحانه وزیده بساعت ساکت باش و این سخن کوکه بر
زبان خود بتو سرداری اگر ازین سخن حرف برود دیگران فریفته و خلق
در پیکار افتند اشعث گفت معاذ الله ای امیرالمومنین هرگز بدلان تن در
ندهم که جماعتی ما را بکتاب خدا و سنت مصطفی خوانند و ما اجابت نکنم
و صریحا در روی ایشان شمشیر بکشم و اگر در پیکار تردد می دارم را ایارت
دهتا معاویه را به بینم و از کیفیت حال استکشاف میکنم امیرالمومنین گفت
انچه ما را از ضعف و مکر اینجماعه معلوم بود با تو گفتم بعد از ان اگر تو معاویه به بینی
و با او

وبار کسی را که خواهی تو دانی القصه ببالغه انتعث امیر المومنین دست از خنک بداشت
و بعد از گفت و شنید بین الفریقین بحکمین قرار یافت درین اثناء عبد الله بن حارث
طائی که از کثرت عبادت مدت بست سال بوضوی صلوة عشاء نماز بامداد ادا نمود در
لیلة الهریر شانزده زخم قوی خورده خود را بخیمه امیر المومنین رسانید امیر او را احترام تمام
نموده فرمود چگونه ئی یا لخی خود را گفت یا وصی خیر المرسلین از عمر من زیاده از روزی نمانده
امیر آب در چشم مبارک آورده فرمود که دل خوش دار که به جوار مغفرت رحیم و غفار
واصل میگردی و حشر تو با شهداء کیا خواهد بود عبد الله گفت یا امیر المومنین شنیده ام که اجابت
تو در مقام خلاف آمده ترا بران میدارند که با معاویه مصالحه نمائی زینهار که قبول ایشان عمل
نفرمائی و دست از محاربه این گروه عاصی کوتاه نسازی فرمود ای عبد الله با ستظهار
کدام ناصر و معین با قاسطین مقاتله نمایم و تو ندانسته که رسول صلی الله علیه وسلم قوت
چهل سیر دانشت مدت سه سال بر سبیل شهرت و اعلان هیچکس را قبول اسلام دعوة
نفرموده و بعد از کلمه اظهار نبوت نمود مدت ده سال بقتال اقبال نکرد اما چون اعوان
و انصار دست و دامن تمالیعتش رودند به خنک و جدال مامور شد اکنون اگر مرا نیز همراهان
پدید آیند با دشمنان دین و با خیان پرکین حرب کنیم و الا صبر و شکیبائی نمایم چنانچه
انبیا و اوصیا تحمل نموده اند ای عبد الله مرا رسول خدا از قضایائی که واقعه شد

وخواهند خبر داده من شکایت قوم را ببارگاه احدیت عرض خواهم نمود به امری قیام نخواهم
کرد که بدان سبب از دایره امامت بیرون آیم عبد الله گفت گواهی میدهم که امام
بحق وخلیفه مطلق وعلم منصوب میان خداوند وعباد بعد از رسول جز تو دیگری نیست
زهی سعادت آنکه اقتیاد ومطاوعت تو ورزد وبسی خسران بآن بدبخت رسد
که متابعت تو نکند ... کسی که دست بدامان حیدر دانش نزد بسا که بدندان
کند وکار انگشت. للقصود چون امر مصالحه متعین حکمین قرار گرفت معاویه پیغام
داد که من از قبل خود عمرو عاص را به حکومت مقرر ساختم وامیر المومنین کرم الله وجهه فرمود از اجابت من عبد الله بن عباس باشد معاویه گفت قبول است یعنی ننموده گفت بجز
ابو موسی اشعری دیگر را بامیکار قبول ندارم بعد از قیل قال بسیار ابو موسی را که در
گنج انزوایش در دامن خمول کشیده بود طلبداشتند وچون امر خلافت بر حکم
حکمین قرار یافت امیر المومنین با اشراف عراق ومعاویه با معارف شام در میان
هر دو معسکر مجمعی ساخته اشارت نمودند که دران باب وثیقه در قلم آورند بجانب
اسد الله الغالب عبید الله بن ابی رافع کتابت آغاز کرده چون نوشت هذا ما صالح
صالح علیه امیر المومنین علی بن ابیطالب معاویه بانی گفت
من بدبودی باشم که علی را امیر مومنان دانسته باد محاربه ومقاتله نیایم لفظا امیر
المومنین

امیرالمومنین محو کرده نام او بدرش باید نوشت امیر گفت الله اکبر صدق رسول الله

نظیر این قصه بدست من جریان یافته چه در روز حدیبیه که صلحنامه مینوشتیم در

قلم آوردم این صلحی است که محمد رسول الله میکند با سهیل بن عمرو مرا گفت لفظ رسول الله

محو ساز بنویس محمد بن عبد الله که اگر ما او را رسول خدا میدانستیم ایمان باو می آوردیم آن

سرور صلی الله علیه وسلم فرمود یا علی امحه فان لک یوما کیومی هذا و امر

از درست اکنون ای عبد الله چنانچه معاویه میگوید بنویس عبد الله نوشت هذا ما

صالح علیه علی بن ابیطالب و معاویه بن ابی سفیان و باقی مضمون

وثیقه اگر بر یقین قبول نمودند که بحکم الهی قیام نمایند و از مضمون آیات و نکذرید چون

نامه نوشته شد حضار طرفین گواهی خود بران ثبت نمودند بخر مالک اشتر رضی الله عنه و

میان او و معاویه سخنان خشونت آمیز گذشت امیرالمومنین مالک را تسکین داده فرمود

ای محب یکریک من چنین مقدر شده بود که ازین طایفه اهل بیت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

عهد و پیمان شکنند و نشان بدان سبب ابدالاباد در جهنم بعذاب عظیم و عقاب الیم گرفتار باشند

القصه بعد از قرار حکمین و تحریر نامه امیرالمومنین بصوب کوفه متوجه شد و معاویه بدمشق

رفت و مقرر بران شد که ابوموسی با طایفه از آعیان حجاز و عمرو عاص با معارف

شام بدومة الجندل که منزلی است میان عراق عرب و دیار شام مجتمع گشته باتفاق یکدیگر

در امر خلافت حکم کنند چون بمقام مذکور رسیدند مردم فریقین جمع گشته منبری نصب
کردند پس ابو موسی با عمرو گفت صعود نمای و حدیثی که بران متفق شده ایم بیان
فرمای عمرو گفت معاذ الله که من بر تو تقدیم نمایم زیرا که تو از من اسن
و افضلی پس ابو موسی بر منبر برآمده بعد از ثنای الهی و نعت حضرت رسالت پناهی
گفت ایها الناس ترفیه احوال رعایا و برآیا متعلق بدانست که علی مرتضی و معاویه را
از تکفل بهم خلافت معاف داریم و اینکار بشوری حواله نمایم تا اهل اسلام هر کس
را شایسته این منصب دانند اختیار فرمایند و انگشتری از انگشت خود در آورد
فرود آمده پس عمرو عاص بر منبر رفته گفت ایها الناس ابو موسی صاحب خود را
از خلافت خلع کرد چنانچه مجموع استماع فرمودند اکنون من صاحب خود معاویه را
بخلافت مقرر ساختم زیرا که او ولی عثمان و طالب خون اوست ابو موسی فریاد
برآورد که میان من و عمرو این مفاوضه نبود و عمرو را لعن کرد او نیز زبان تسنیم
ابو موسی بکشاد که چرا خلاف واقعه میکوی و در مردم غلغله عظیم پدید آمد و اکثری از
صحابان امیر المومنین خواستند ابو موسی و عمرو را بکشند و یکی آمده تازیانه بر
ابو موسی زد و کار بجائی رسید که میان شامیان و اهل حجاز صحبت مقاتله برپا
شود آخر عبد الله بن عباس و عدی بن حاتم طائی مانع شده گفتند مقاتله بی رخصت

برادر گفت که من
این مرد را بر آنچنین
از خلافت برآوردم

امام جایز نیست و در ترجمه مستقصی مسطور است که بعد از وقوع قضیه شنیعه مذکوره
مردم متفرق به چهار فرقه شدند زمره گفتند لاحکم الا الله ایشان را محکمه خوارج خوانند
و گروهی گفتند ما کار این دو مرد را بخدا باز گذاشتیم این فرقه را مرجیه نام نهادند و جمعی ایشان
حکم کردند که این یک حکم خطا بود و الله با هیچکس را با امامت و خلافت بعد از حضرت رسالت پناه
احق و اولی بجز علی مرتضی و آل او نمی شناسم و تبرا میکنم از هر کس که غیر ایشان باشد
اینجماعه بروافض مشهور شدند شیخ عطار این بیت گویا از زبان این جماعه گفته است
ز مشرق تا به مغرب کرا امام است ؛ علی و آل و ما را تمام است ؛ و طایفه گفتند بر ما واجب
آنست که کتاب الارباب را متابعت نمایم این فرقه را معتزله نام نهادند القصه عمرو با یاران
معاذ ان بدمشق رفته بر معاویه بخلافت سلام کرد و عبد الله بن عباس با اصحاب هدایت
انتساب بکوفه آمده کیفیت حادثه معروض داشت بر وایتی که مستقصی بعد از استماع واقعه
منکره امیر المومنین کرم الله وجهه فرمود که بر روش منابر خطبای زبان بلعن معاویه و اتباع
او کشایند و چون این خبر بگوش معاویه رسید او نمود که امیر المومنین و سبطین و ابن
عباس و مالک اشتر و سایر اصحاب امیر را بر منبر ها ناسزا گویند مصنف در بیان احوال خوارج
و کشته شدن اکثر ایشان از شمشیر شیر یزدان در صحیحین بروایت ابو سعید خدری مروی است
که روزی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم رایه که علی مرتضی از غنایم یمن فرستاده بود

درمیان اقرع بن حابس وعتیبه بن حصین فزاری وعلقمه بن علاثه عامری وزید
الخیل قسمت میفرمود حرقوص بن زهیری تمیمی که ملقب است بذوالخویصره بر آن
مجلس وران مجلس حاضر بود در اثناء تقسیم منغیر مود حرقوص بن زهیر به روی آن
سرور آورده گفت اتق الله یا محمد آنسرور اصحاب را مخاطب فرمود بدرستی که از
نسل این لعین قومی پیدا شوند که قران قراة کنند وقرآن از حناجر ایشان تجاوز بحلقهم نماید
وبگشند اهل اسلام را وبگذارند عبده اصنام را وبیرون روند ازدین چنانچه تیر از
کمان اگر زمان خروج ایشان را دریابند بکشید ایشان را وماند قوم عاد متاصل
گردانید چون حرقوص بن زهیر که بروایتی اکثر ذوالثدیه عیار ایشان ازدست در سلک عطای
خوارج نهروان انتظام داشت حدیث مذکور بران طایفه باغیه صادق می آید و
مورخان ایشان را تأنیث کویند وکیفیت خروج ان ملاعین چنان بود که دران
آوان که ابوموسی بجانب دومة الجندل میرفت حرقوص بن زهیر وذرعه
بن مالک بعرض امیرالمومنین کرم الله وجهه رسانیدند که زمام حکم خداوند را بدست
ابوموسی مده واز تحکم اجتناب نموده باجتماع عساکر فرمانفرمای تا باتفاق عرب
اهل عناد وشقاق را وجهه همت سازیم انحضرت گفت بمقتضای آیات بینات کلام
ربانی وفا واجب وپیمان از شرایط ایمان است وشیوه عذر وتفحص نقض
میثاق

میثاق سبب ناخوشنودی همین زمان و من هرگز ننگ بن عبد الله ندارم و
نقش این امر مرقوم را بر لوح خاطر نگذرانم عبید الله بن الکوا و بعض دیگر
از اشقیا چون این کلمات استماع نمودند که آواز برآوردند که لا حکم الا بالله
ارسال ابو موسی بدومة الجندل گناه است از این فعل توبه کن حضرت ولایت
مآب جواب داد که این امر گناه نیست بلکه منشاء آن ضعف و سستی رای شماست
زیرا که در این روز که شامیان مصاحف بر رؤس رماح بستند شما دست از حرب
باز داشتید هر چند گفتم این حیله ایست که معاویه و عمرو عاص جهت تخلص خود
اندیشیده اند قبول نمودید تا هم بصلح انجامید رزعه گفت اگر ابو موسی را
از رفتن منع بکنی و دست از تحکیم باز نداری ما با تو قتال نمائیم امیر المومنین
فرموده می بینم که به نیزه من کشته خواهی شد جواب داد که مقصود من همین است حرقوص
گفت بگو که گناه شد توبه کردم امیر گفت از من گناهی صدور نیافته بلکه شما گناه
کردید در این اثنا شخصی معروض داشت که یا امیر این طبقه بسیار شده اند و داعیه دارند
که اگر از فرستادن ابو موسی تبرا نمائی با تو حرب کنند آنحضرت فرمود که من هم
با ایشان جنگ کنم در کشف الغمه مسطور است که قبل از انقضای مدتی که در صلحنامه
صفین مکتوب بود دوازده هزار کس از خوارج در قریه که آنرا حروراء گویند

جمع آمدند عبد الله الکوا را بر خود امیر ساخته بمخالفت شاه ولایت مبادرت
نمودند و امیر المومنین نخست عبد الله بن عباس را نزد آن قوم فرستاده ایشانرا
براه راست ولالت فرمود چون فایده ازارسال عبد الله عباس مترتب نشد
بنابر التماس ایشان بنفس نفیس بدانجا شتافت و عبد الله بن الکوا باده کس
از خواص خود بخدمت امیر آمده نصایح سودمند و سخنان دل پسند شنود و دانست
که امیر پس انقضای مدت موعود بمجاربه قاسطین توجه خواهد فرمود بآن ده کس
از مذهب خوارج رجوع نمود و بموکب همایون پیوسته بقیه خارجیان شدند القصه
چون خبر حکم حکمین بر نهج مسطور است بکوفه رسید مضلات خوارج پیشتر از پیشتر
شده و عبد الله بن وهب را برریاست برگزیدند پس از تقدیم مشورت یک یک
و دو دو از کوفه بنهروان شتافتند و نامه بخوارج بصره نوشته عبد الله بن سعد
عبسی را بدانجانب فرستادند ملاقیان را بصوب نهروان روان گردانند و بعد
وصول عبد الله ببصره جمع کثیر از ان ولایت در حرکت آمده به عبد الله بن وهب
ملحق گشتند و چون اجتماع آن طائفه بسمع اشرف امیر رسید نامه و قلم آورده
نزد ایشان روانه گردانید و صورت آن مکتوب اینست بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله علی امیر المومنین الی عبد الله بن وهب

بزخد

یزید بن الحصین و شبث بن ربعی سلام علیکم و انی احمد الیکم الذین اراقتنا الحکومة خالفا کتاب الله و اتبعا اهواءهما بغیر هدی من الله فسلمالنا العمل بالسنة و ان الحکما یحکما بالقرآن نتبرأ من حکمهما و نحن علی امرنا الاول فاقبلوا رحمکم الله فانتم هم فارسون الینا و انا سائرون الی عدونا و عدوکم لتعود و اقعود و المحاربتم حتی یحکم الله بیننا و هو خیر الحاکمین

چون این مکتوب بدایت اسلوب به خوارج رسید در جواب نوشتند تو دران وقت که بحکم رضا دادی کافر شدی اکر تا بحال گشته رعایت شرایط ایمان نمایی ما در انچه مسئول تست نظر کنیم و اکر بر جریمه خویش اصرار فرمائی ترا به سلوک طریق مستقیم دعوت نمایم و هیچ شک نیست که ایزد تعالی اهل خیانت را دوست نمیدارد چون این جواب دور از صواب بعرض حضرت رسالت مآب رسید از اطاعت انجماعت مایوس گشته و مهم انشان سهل پنداشته نخبه را لشکرگاه ساخت و بعزم رزم شامیان لوای ظفر انتماء افراخته با جماع عساکر نصرت مآثر فرمان داد زیاده بر بست هزار مرد مقاتل مجتمع گشت قبل از توجه بصوب

اصرار

ومشتق خبر متواتر شد که خوارج در سواد عراق دست بفتنه و فساد برآوردند و هر کس در
مذهب با ایشان موافق نیست او را کافر میخوانند و عبد الله بن خباب بن الارت و
منکوحه او را به مجرد آنکه گفتند نصب حکمین مخالف سید الثقلین نبوده به قتل رسانیدند
دام ستان صدا و به را نیز بهمین بهانه بعالم آخرت روانه کرده اند و الحالة هذه بغارت
و خون ریختن مشغول اند حیدر کرار بعد از استماع این اخبار بنا بر استصواب اصحاب
کبار دفع خوارج را اهم و اولی دانسته به عساکر نصرت شعار بصوب نهروان
روان شد و بعد از آنکه بمعسکر یارقین رسید نوبتی بنفس نفیس و کرتی بتوسط عبد الله
بن عباس با آن طایفه معارضه نموده اعتراضات نا موجه ایشان را جواب ها
مُسکِتْ و مُلزِمْ گفت و در قضیه رضا بمصالحه معاویه و نصب حکمین بقصیه
بصلح حدیبیه و کلمه نَحکُمُ بِدُونِ عَدلٍ مِنکُمْ و آیه کریمه
فَابعَثوا حَکَمًا مِن اَهلِهِ وَ حَکَمًا مِن اَهلِها
تمسک جسته اما هیچ فایده بر ان سخنان هدایت نشان مترتب نگشت پس حضرت
مقدس امیر المومنین به تعبیه لشکر ظفر قرین پرداخته میمنه را بمیمن مقدم حجر بن الکندی
زیب و زینت داد و در میسره شبث بن ربعی را گماشت و بجمع سواران ابو
ایوب انصاری را سرو کرده اند و در موو نمای پیادگان در فرمان ابو ایوب مقاد شد

واز انجانب خوارج نیز متوجه صفوف قیام نموده در میمنه یزید بن حصین رایت حمیک
وسیمه برافراخت و میسره را ابهریح بن ابی اوفی العبسی بوجود شوم خود ملوث ساخت
وحرقوس بن زهیر ریاست سواران قبول کرد و برایتی عبد الله الکوا را سم سردار
پیادگان قبول کرد چون هر دو لشکر و برابر یکدیگر صف آرا گشتند نفر موده امیر المومنین
رایتی از موضع معین نصب کردند و دو هزار کس به محافظت آن علم مامور شدند و
فرمان داد تا ندا کردند که هر کس از مخالفان بسوی آن رایت بشتابد امان یابد و هر که
بجانب کوفه رود نیز ایمن بوده ماند درین اثنا فروة بن نوفل اشجعی که از رؤسای
خوارج بود با اتباع خود گفت من نمیدانم که بیهقی با علی که ولی خدا و وصی مصطفی است
قتال باید کرد یا با پانصد کس از مارقین جدا گشته بطرف دسکره رفت و طایفه دیگر
از ان قوم بکوفه شتافت و فوجی در ظل رایت مذکوره قرار گرفتند و در تاریخ الحنیفه
دینوری مسطور است که واستاس الی الرایة منهم الف رجل
فلم یبق مع عبد الله بن وهب الا اقل من اربعة الاف
قلت رجل و در ترجمه مستقصی مذکور است که با عبد الله بن وهب دو هزار و هشتصد کس
باقی ماند و آن ملاعین زبان بکلمة لا حکم الا لله ولو کره المشرکون
گشاده بر سپاه نصرت شعار حمله کردند و غبار محرکه بیجا بالا گرفت و آتش قتال اشتعال

پذیرفت در اثناء کر و فر عبد الله بن وهب از غایت نقاوت شاه ولایت پناه را بمبارزت
خواند و بیکضربت ذوالفقار بدار البوار پیوست و سپاه ظفر پناه بر سایر خوارج تاختند
و بهم اکثر ایشان را بموجب دلخواه ساختند چنانچه ازان طبقه زیاده از
نه نفر جان بیرون نه بردند و از لشکر نصرت قرین بیش از نه کس شهید نشدند
و در ترجمه منتقصی مسطور است که امیر المومنین پیش از خروج خوارج فرموده بود
که قوی ازدین بگریزند چنانچه تیر از کمان میگریزد اگرچه قرآن خوانند و قرآن از حلق
ایشان نگذرد و ثبات دل بر احکام قرآن نباشد و بحق خدا که دانه بشگافت
و آدمی را از خزانه کرم خویش لباس وجود پوشانید که رسول صلی الله علیه وسلم با من قرار
داده و اخبار فرموده که تو با ایشان محاربه خواهی کرد و ایشان از باد یه غوایت منهج
هدایت باز نیایند مانند تیر رفته که به نشست باز نگردد و علامت انجماعت آنکه
در میان ایشان مردی باشد که بجای یک دست در منکب او گوشت پاره بود بسان پستان
زنان که بر سر این موی ها باشد چون سبلت گربه و شاه ولایت پناه قبل از شروع
در قتل خوارج فرموده بود درین معرکه عدد شهداء سپاه ما از درجه احاد به مرتبه
عشرات نرسد و از مخالفان زیاده از نه نفر جان سلامت نبرند از عبیده سلمانی مرویست
که گفت چون امیر المومنین حدیث ذوالثدیه را بیان فرمود من شبه بت

آنحضرت را سوگند دادم تو این سخن را از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدی امیر در
نوبت قسم یاکرد که شنیدیم و حسبعی هرچند او را جستند نیافتند و بعرض رسانیدند
که شخصی با این صفت در میان مقتولان نیست امیر گفت بخدا قسم که دروغ نشنیده در میان
ایشان است بار دگر حسبعی بطلب برخاسته او را در زیر چهل قتیل یافتند هم بران
صفت که امیر گفته بود و آن حضرت سجده شکر بجا آورده بجمله اصحاب را گفت که اگر باعث اخراص
~~اخراص~~ شما نگشتی خبر میدادم که رسول خدا قبل این طایفه را چه وعده ها فرموده القصه
بعد ازان که خاطر عاطر حضرت امیر از مهم خوارج فراغت یافت زبان بادای ثنای
الهی گشود و بر مرقد معطر جناب رسالت پناهی بر گشاده فرموده چون حضرت ملک
منان ابواب لطف و احسان بر روی روزگار شما مفتوح گردانید و اعدای دین را
مغلوب و مقتول ساخت لایق آنکه متوجه قتال گمراهان شام شوید فیضیه عاطفین
را نیز مانند واقعه مارقین بفصیل رسانید اشعث بن قیس با اتفاق جمعی از
معارف سپاه عرض کرد که یا امیر المومنین سهام ما تمام رسید و شمشیرهای
ما کند گشت و نیزها شکسته شد ما را بکوفه رسان تا به تجدید اسلحه خود پردازیم
و از سر استظهار تمام استیصال ظلمه شام پیشنهاد همت سازیم و این ملتمس درجه قبول
یافته شاه مردان عنان عزیمت بجانب کوفه انعطاف داد و بعد وصول بتواچی

ان بلده بخیله را لشکرگاه ساخت و فرمود هر کسی بهمی داشته باشد بشهر رود دیگر
یا بعد از انقضای چند روز علی اختلاف القولین اندک از اهل ناموس در ملازمت امام
الثقلین ماند سایر سپاه لشکرگاه را خالی گذاشتند و راحت نفس بر ارتکاب کارزار
اختیار کردند امیر المومنین پس از مشاهده اینحالت بکوفه در آمد و کوفیان به تمهید
معذرت قیام نمودند اما مقبول نیفتاد و انگاه هر گاه شاه مردان خطبه خواندی
مردم آن خطه را تو بینج و سرزنش فرمودی و چون اظهار رنجش از حضرت
مکرر شد جمعی از اعیان آن ولایت بخدمت مبادرت جسته گفتند یا امیر المومنین
تو بهر جانب که توجه نمائی ما از ملازمت رکاب هدایت انتساب تو تخلف نخواهیم
فرمود این سخن مقبول مزاج امیر المومنین افتاده فرمود تا حارث همدانی ندا
کرد که هر کس به صدق و صفائی طویت موصوف است باید که فردا در فلان
موضع که شایسته اجتماع سپاه است حاضر گردد روز دیگر چون امیر المومنین حیدر
بعسکر خود امید دید که زیاده از سیصد کس جمع نشده اند فرمود که اگر عدد آن
جماعت بهزار میرسید درباره ایشان فکری می انگیختیم و دران منزل دو روز
در غایت حزن و اندیشه بسر برده بکوفه مراجعت کرد و بروایت اکثر مورخین
واقعه خوارج نهروان در سنه ثمان و ثلثین روی نمود و بعد در فتوحات

الهدی

القدس از ابو عبید الله علوی مروی است که در روز جنگ جمل نزدیک امیر المومنین
نشسته بودم ناگاه جماعتی از ملازمان رسیده گفتند یا امیر المومنین تیرهای لشکر مخالف
مخالف به ما میرسد و مجروح میسازد ما را رخصت حرب کن امیر المومنین سکوت
فرمود جماعه دیگر از روی خوف و هراس آمده گفتند یا امیر المومنین نزدیک است که دشمن
بر ما غلبه کند و تو ما را رخصت جنگ نمیدهی فرمود ای قوم چگونه حرب کنم و
حال آنکه من منتظر نزول ملائکه ام که رسول صلی الله علیه وسلم مرا از اینمعنی خبر داده
و تا ملائکه نازل نشوند ابتدا به حرب نمیکنم راوی گوید بعد از اندک زمانه نسیمی وزید
خوشبوی تر از عبیر و عنبر و مشکی ظاهر گردید بهتر از مشک اذفر چون این آثار و علامات
ظاهر شد امیر المومنین زره از بدن مبارک خود دور افکنده متوجه محاربه گشت
و الله که من بسیار معارک محاربه و جدال و بسیار صف قتال ابطال رجال
دیده و شنیده ام اما هیچ حربی از ان بفتح نزدیکتر و هیچ جنگی مانند آن قرین
بظفر نبوده [illegible] هم در کتاب مذکور از شرابت منقول است که روزی
مامون مرا طلبیده گفت میخواهم قصه غفاریت از تو بشنوم گفتم از محمد بن
عبد الله شنیدم که او روایت میکند از ام سلمه رضی الله عنها که گفت روزی
رسول خدا عزم صحرا نموده به من فرمود که چون برادرم بیاید بگو منتک کوچک برای

کرده میان دو کوه پیش من آرد چون امیر المومنین او پیغام رسول رسانیدم
فی الحال ذوالفقار حمایل کرده و مشک بر آب نموده در عقب اشتر روان رفت
از امیر المومنین مروی است چون بمیان دو کوه رسیدم پیری دیدم شبانی میکرد
گفتم ای پیر میدانی که رسول خدا کجا رفت گفت رسول خدا کیست گفتم محمد
بن عبد الله پیر گفت من خدا و رسول را نمیدانم سنگی بر سرش زدم چنانکه
بشکست او فریاد کرد آنقدر سوار و پیاده در میان آن دو کوه جمع شده که حساب
نیامد و جمله حمله بر من کردند من نیز ذوالفقار بر آورده بی ترس و خدعه از چپ و
راست میکشتم تا آنکه هزیمت خورده گریختند پیشتر فته زنی دیدم سیاه تر از شب تار
و منخرین مثل منار و از چشمهایش آتش بیرون می آید و از سوراخ بینی اش دود می آید
مرا دیده دست بر زمین برد هفت عفریت پیدا شده بر من حمله کردند من نیز حمله
کرده عفریت را دو پاره ساختم پس آن زن آه بر آورد گفت کرم به شکشت
عفریت دیگر را بکشتم باقی بگریختند آن زن بر من حمله کرد او را نیز دو نیم نمودم
ناگاه دود و غبار و تاریکی عجب در میان آن دو کوه پیدا شد بمقدار یک شبانه روز
تا آندود برطرف شد بعد ازان پیش رسول خدا رفته مشک آب گذاشتم سخت
تشنه بود آب خورده میان هر دو ابروی من بوسه داده گفت ای برادر

چرا دیر کردی صورت واقعه معروض داشتم فرمود آن پیر شیطان ابلیس ملعون
بود و خیل خود را بر تو جمع کرد و آن زن لیعوث بود که اهل جاهلیت چون طواف
خانه کردندی یاری از و خواستندی بدرستی که از گذشتن تو و از گذشتن او را
ملایک آسمان و کروبیان در تعجب ماندند و اهل بهشت مسرور شده گفتند سبحان الله
نعمتی امروز بما عطا کردی که تا حال بمثل آن نرسیده بود از انکه ولی تو آن زن
را کشت و بهشت گفت مرا این شرف بس که مسکین علی بن ابی طالب امد پس
رسول دست بر دوش من زده فرمود اگر تو هم آن نبودی که جماعه از امت من
گویند در حق تو که نصاری در حق عیسی گفتند چنری در حق تو نگفتی که خاکپای ترا
توتیای چشم میساختند بعضی از ارباب نفاق چون این سخن شنیدند گفتند این همه
فضایل که در حق ابن عم خود میگوید نیست که اکنون او را به عیسی شبیه میکند پس
خدای تعالی در تکذیب ایشان این آیه فرستاد آیه کریمه **کما ضرب**

ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون

و هم در کتاب مذکور مسطور است که روزی امیر بصحرا رفته بود خالد با لشکر میرفت
چون امیر را دید عمودی آهنین در دست داشت بر آورده تا بر امیر زند امیر المومنین دست
در از کرده عمود را از وی گرفته تاب داده در گردنش چون قلاده کرد خالد حمله

انبکران را جمع کرد که علاج کنند اکنون گفتند تا این اهن را در آتش نتوانند بیرون
نتوان کرد چون در آتش نهند تو هلاک شوی علاج این را هیچکس نتواند کرد که قلاده
در گردن تو کرده بنا بر ین خالد جمعی از اصحاب مستطاب را واسطه ساخت
که در پیش امیر المومنین شفاعت کنند اصحاب خالد را پیش امیر المومنین برده
بروح سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات قسم دادند که بر خالد
رحیم کن و تضرع و زاری بسیار کردند پس امیر المومنین بدو انگشت ولایت
نما خلاص فرمود منقبت در عیون الرضا از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست
که گفت روزی پیری پیش رسول خدا آمد به قامت خمیده و ابروها فرو افتاده
بچشمهای او از شدة پیری و در دست های او عصای و بر سرش کلاه سرخ
دراز و بر دوشش ردائی از ابریشم نزدیک به پیمبر شد در حالتی که روی خود
بخانه کعبه نهاده بود و گفت ای رسول خدا دعا کن جهت من با مرزش الشر
صلی الله علیه وسلم گفت نا امیدی و خرابست سعی تو ای پیر و کرای و ضلالت
است عمل و کار تو چون امیر از پیش پیغمبر باز گردید فرمود ای اخی شما حتمی او را گفتم
رسول خدا بهتر شناسد فرمود ابلیس لعین بود من از عقب او روان شدم تا رسیدم
باو و او را بر زمین زده بر سینه اش نشسته و دستهای خود را بر حلق او نهاده

بچشمهای

که خلق گفتم

خدا را
کہ خناق گرفتہ او گفت چنین کن ای ابوالحسن بدرستی کہ اگر مہلت داد کار تو تا روز قیامت
و گفت والد ای امیر المومنین بدرستی کہ ترا دوست میدارم از برای دوستی پدرم و دشمن
نمیدارد ترا احدی مگر آنکہ باید در او شریک در مادر او من از سخن او متبسم گشتم و او را گذاشتم
بیت صحبت شہ مردان بجوز بی پدری نہ کہ دست غیر گرفتہ است پای مادر او
و در امالی باسناد طویل از امام زین العابدین رضوان اللہ علیہ مرویست کہ
گفت روزی رسول صلعم بعد از نماز بامداد گفت ای گروہ مردمان کدام یک از شما میرود
بسوی سہ نفری کہ سوگند خورده اند بلات و عزی و بخت کشتن من چون ہیچ یک
جواب ندادند آنحضرت فرمود گمان میبرم کہ علی بن ابیطالب در میان شما نیست
درین اثناء عامر بن قتاده گفت یا رسول اللہ امیر المومنین علی ضعف دارد اگر فرمائی
او را خبر کنم فرمود بطلب چون رفتہ خبر کرد بسرعت تمام پیش رسول آمده گفت
لبیک سید المرسلین چہ میفرمائی آنحضرت فرمود جبرئیل بن خبر داد از قصد سہ نفر از
مشرکان کہ متوجہ اند بقتل من امیر گفت من جہت دفع ایشان بتوجہ تو تنہا
بسنده ام آنحضرت زره و جامہ متبرک خود پوشانده و عمامہ مبارک بر سر امیر بسته
و شمشیر خود حمایل کرده با سپ خاصہ خود سوار ساخته گفت روان شو ترا
بخدای تعالی آمانت سپردم امیر المومنین بیرون رفت و تا سہ روز چون

بداند سیدة النساء حنین را گرفته پیش آنسر در آمد و از بشره اش اثر ملال ظاهر بود
آنسر در فرمود ای دختر غم مخور که حق یا علی است هر جا که باشد پس آب دیده کرد و زانو
بزبان معجز بیان فرمود ایها الناس هر که از شما خبر بر آورد حبیب من بیا رو من او را
مژدهٔ بهشت دهم مردم متفرق شده در طلب امیر بیرون شتافتند در بن اثنا جبرئیل
علیه السلام آمده از احوال امیر بتفصیل بیان نمود بعد از ساعتی امیر المومنین دو
مرده اسیر کرده و یکی را سر بریده در یک دست او یخته و مهار شتر در یک دست گرفته
پیش رسول آمده بآن دو مرد اسیر گفت بگویید لا اله الا الله محمد الرسول
الله یکی از آن دو مرد گفت از من این توقع مدار هوی را ملحق کن بآن یار من امیر نفر مود آنسر در خواست که او را بقتل آرد در بن اثناء جبرئیل آمده گفت
یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میفرستد و میفرماید زینهار این مرد را نکشی
که در قوم خود بصفت خلق و سخاوت موصوف است آنسر در یا امیر گفت
یا اخی دست از کشتن این مرد بدار که حق سبحانه میفرماید که این مرد انجماعت است
که میکنند حسن خلق و سخاوت ایشان بهشت عنبر سرشت چون این معجزه از رسول
خدا مشاهده آن مرد هوی شد ایمان آورده گفت اشهد انک رسول
الله و آن دیگری چون اقرار رسالت نموده امیر آنرا بقتل آورد و منقبت
در شان او فرمود

در شواهد النبوت از عبد الله بن عباس مرویست که گفت در زمانیکه خاتم انبیا علیه التحیة
والثناء از مدینه سکینه به مکه معظمه متوجه شد چون در جحفه فرود آمد و انجا آب نبود
مسلمانان از استیلای تشنگی مضطر گشته زبان بعرض حال گشودند آنسرور فرمود
ای مومنان از شما کسی هست که با جمعی از مسلمانان بغلان چاه مشکها پر از آب کرده
بیارد که رسول خدا ضامن میشود و ویرا به خلود بهشت صحابی و بروایتی ابو بکر رضی الله عنه
برخاسته قبول اینمعنی نمود آنسرور او را با جمعی از سقایان روان کرد راوی
ارسله بن الاکوع نقل میکند که او گفت من نیز با جماعت رفیق بودیم چون قریب
بانجاه رسیدیم انجا درختان بودند که از شاخ و برگ ایشان صداهای غریب شنیدیم
و حرکات عجیب دیدیم و طرفه تر آن که آتش از هر طرف افروخته بود بی آنکه
هیمه باشد چون این نوع خرامیت هول انگیز معاینه کردیم خوف بسیار بر ما
مستولی گشته چنانکه مقدور نشد که بآن درختان برسیم لاجار خدمت آنسرور صورت
حال معروض داشتم تبسم نموده فرمود این جماعه از جن بودند که شما را ترسانیدند اگر نمیرفتید
آسیبی و گزندی بشما ملحق نمیشد چون دیگری این مژده استماع نمود گفت یا رسول الله
اگر اجازت شود من باین خدمت نامزد آنسرور بدستور سابق جماعه سقایان را
باوی همراه کرده چون بموضع موعود رسید او را نیز همان حال پیش آمد برگشته بحضور

واقعه معروض داشت چون آفتاب غروب شدن گرفت واصحاب از تشنگی بزرگ
بهلاکت رسیدند سید المرسلین با امیر المومنین کرم الله وجهه گفت یا اخی باین جماعه سقایان
بروو از آنجاه آب بیار سلمه بن الکوع گوید بیرون آمدیم بخدمت امیر مشک ها
بر دوش گرفته و شمشیر ها حمایل کرده و امیر المومنین چون خضر علیه السلام پیش پیش میرفت
و ما جماعه لب تشنگان در پس آن ساقی کوثر این رجز بر زبان در بار میراند عربیه

اعوذ بالله من ان استیلا عن خرفجر اطهرت تهویلا

وقد رت بترابها تعویلا وقرات مع عربها الطویلا

تا رسیدم بدان محلی که آواز و حرکت ها پیدا آمد از بس که بر مایان هول مستولی
شده بود با خود میگفتم امیر المومنین کرم الله نیز همچو آن دو کس باز خواهد گشت
درین اثنا روی بما کرده گفت قدم بر قدم من نهید و از این طلسمات که می بینید
مترسید انشا الله تعالی گزندی بشما نخواهد رسید چون در میان اندرخستان رسیدم
بدستور سابق آتش های عظیم افروختن گرفت و سرهای بریده نمودار گشت و
اوازهای هولناک مسموع شد چنانکه هوش از مارفت امیر بران شیر دلیرانه تاخت
و بما میگفت همه در عقب من بیائید و چپ راست ننگرید که هیچ باکی نیست
ما همه پیرو او بودیم تا بآن چاه رسیدیم و ابن مالک را دلوی گرفته برابر دو دلو چون

در چاه انداختم ریسمانش بگسست و از درون چاه آواز خنده و قهقهه برآمد امیر فرمود کسی از لشکر
دلوری آرد اصحاب عرض نمودند که به من پیروی تو از درختان گذشته باینجا رسیده ایم
و الحال کرا یارای آن که تواند بلشکر رفته دلو آرد امیر ریسمان بر میان خود بسته در چاه فرو
آمد آواز قهقهه بیشتر شد چون قریب به آب رسید پای مبارکش بلغزید و بیفتاد و ولوله و
غلغله عظیم از آن چاه برآمد و آوازی چنان که کسی را خناق کرده باشند ناگاه
امیر المومنین ندا کرد الله اکبر الله اکبر انا عبد الله و انا اخو رسول الله و منکر را طلب نمود و جواب
کرد یکیک بالا داد بعد از آن خود برآمده دو تنک برداشت و ما هر کدام یکیک گرفته بلشکر
روان شدیم چون بآن درختان رسیدیم آنچه دیده و شنیده بودیم اثری از آن طایفه ظاهر نشد
و چون از درختان برآمدیم آوازی همچنین شنیدیم که هاتفی در نعت سید المرسلین و منقبت
امیر المومنین علیهما السلام ابیات خواند و امیر بدستور سابق چون سرو خرامان و لیل مابود
و رنج مشقت تا بملازمت رسول رسیدیم آنسرور فرمود آن هاتف عبد الله نام جنی بود که شیطان
اصنام مشهور را در کوه صفا بمیگفت منقبت در احسن الکبار مسطور است که درست مدرسه هزار
فضیلت با امیر المومنین کرم الله وجهه حاصل شد از انجمله یکی آنست که آنسرور صلی الله علیه
و آله و سلم با سیصد و سیزده نفر از اصحاب به بدر فرود آمد و کفار قریش نیز فرود آمدند که مصاف
کنند چون شب در آمد آب در معسکر رسول نبود اصحاب رکاب محتاج باب شدند آنسرور

کوه صفا ۱۰

سه مرتبه فرمود مردی باشد که آب بیارد بجز امیر المومنین کسی جواب نداد و اخر الامر
بعد از حصول اجازت رسول صد مشک بر گرفت و دران حدود چاهی بود که از غایت
بعد و تاریکی در روز روشن آب گرفتن محال می نمود پس دران چاه در آمده مشک
را پر آب کرده چون بالا آورد باد تند پیدا شده آب ریخت مرتبه دیگر آب آورد باز
باد تند ریخت و این امر سه مرتبه لو قوع آمد مرتبه چهارم آب گرفته بیرون آمد باد
نبود چون پیش رسول صلی الله علیه و اله سلم آمده قصه باز گفت آنحضرت فرمود یا اخی
باد اول جبرئیل بود که با هزار فرشته ترا سلام کرد و باد دویم میکائیل بود که با هزار
فرشته ترا سلام کرد و مرتبه سیوم اسرافیل بود که با هزار ملک ترا سلام کرد و ترا
سه هزار منقبت گفتند و آب را بهمت آن سه بار ریختند که ترا بیارزانند که شجاعت
تو بچه غایت است مولف گوید این قصه را ابو سفیان توری رحمة الله نیز رسانید
صحیح رسانید منقبت هم در کتاب مذکور باسانید طویل از امام جعفر صادق رضی الله عنه
منقولست که روزی در ایام محاربه صفین مالک اشتر در دل خود این اندیشه نمود که
گذرانید که ایا قوت من بیشتر باشد از امیر المومنین یا نه امیر ما فی الضمیر مالک مطلع شده
دلدل را در جولان آورده بجانب ذی الکلاع حمیری که یکی از دشمنان رسول صلعم
بود حمله کرده او را از زین در ربود بهوا انداخت و بعد از فرود آمدن بذو نقار رحیم خت

چون مالک باین نوع کشف و قوت و شجاعت معاینه کرد و دریای دلدل سر
نهاده عذر خواست و توبه کرد که من بعد با تو همچو ارادهٔ بجا نظر نکند ...
در حکایات ناصری میگوید نعره امیر المومنین علی علیه السلام چون نعره شیر بود و حملهٔ او
همچو حملهٔ شیر و قوت وی زیاده از شیر کسی که در خیبر از بنیاد کنده هر آینه اسد الله الغالب
باشد منقول است که روزی کرک را پای گرفته انداخت و شاخ او زیر پا داشته
ذبح کرد اصحاب از رسول صلعم پرسیدند که امیر المومنین علی کرک را ذبح کرده
بخوریم یا نه فرمود چه حاجت پرسیدنست انچه علی ذبح کند حلال است ...
در زهرة الریاض از عبد الله بن مسعود مرویست که گفت روزی جبرئیل علیه السلام
ذو الفقار از بهشت آورده گفت حق تعالی ترا سلام رسانده میگوید ای محمد بدرستی که
یکی بنی آدم را می بینم که مستحق و سزاوار است بنگاهداشتن ذو الفقار از جهت
ممارست جنگها و قطع حیات کافران که معاندانند و از دین بیرون شدگان
و آنسرور صلعم گفت کیست آنکس جبرئیل گفت کسیکه متکفل قتل دختر ابلیس شود
و دختر ابلیس در فلان وادی است رسول با اصحاب خود بآن وادی رسیده
دختر ابلیس را دید در نهایت حسن و جمال و صورت در پیش او لالی تیره رنگ
در غایت سرعت و تیزی پس پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم شمشیر بابا بکر داده فرمود

نزد رسول

بر و این دختر را بکش ابو بکر روان شده چون باو رسید دختر فریادی کرد که ابو بکر رضی الله عنه
از کثرت وهم باز گشت پس امیر المومنین باو رسید للرسلیس صلعم متوجه شده چون به نزدیک
او رسیده دختر ابلیس دستور سابق فریاد تلبیس بر آورد امیر او را نهیب زده سر از تنش جدا کرد
پیش آنسرور آورد پس مصطفی صلی الله علیه وسلم ذوالفقار را بمرتضی انعام فرمود چون امیر ذوالفقار
از خون پاک کرد چهار جابر و مرقوم بود لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار آنسرور صلعم بعد از
مشاهده سطور متبسم شده فرمود صاحب ذوالفقار علی ابن ابیطالب است از نقطار ما حسن کاشی
غفر الله ذنوبه ۔ ای کنزیده عرخدایت یا امیر المومنین خوانده نفس مصطفایت یا امیر المومنین
کردنان دهر را آورده سر از زیر حکم ۔ بازوی زور آزمایت یا امیر المومنین خازنان
کان دریا کیسه ها پرداختند ۔ روز بازار سخایت یا امیر المومنین ۔ از نسیم باد مدحت
نشاید کرد باد ۔ پیش خلق جانفزایت یا امیر المومنین ۔ مدح را شایسته ذات تو گوید
باید گفت و بس ۔ کیست تا گوید ثنایت یا امیر المومنین ۔ خاطر بحر من شوریده
خاطر کی کند ۔ وصف قدر کبریایت یا امیر المومنین ۔ با همه بالا نشینی عقل کل نابرده راه
زیر شاد روان رایت یا امیر المومنین ۔ گر بدی بالاتر از عرش برین جای دیگر گفتمی
انجاست جایت یا امیر المومنین ۔ انچه تو شایسته دانی از روی عز و جاه کیش داند
خبر خدایت یا امیر المومنین ۔ تا همه بر درگه لطف گدائی میکنیم ۔ ای همه شاهان گدایت یا امیر

باب دهم در بیان فضیلت و کیفیت امیر مومنان مولی المتقیان شاه مرد
اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه و ما یتعلق بها در ملفوظات
قدوة المحققان مخدوم جهانیان قدس الله سره مسطور است که در زمان بابریان خلفای ثلاثه
رضی الله عنهم چهار و چند مسئله است که حل آن جز نظر است امیر المومنین کرم الله وجهه صورت
نه بست بنابرین خبر مولف باهتمام تمام نموده از جمله اعداد مذکوره چند مسئله از کتب معتبره انتخاب
نموده درین مجموعه محمودة ثبت گردانید از انجمله چندی در باب علم و خوارق مسطور گشت
و تتمه در اینباب تحریر نموده می آید منقبت در ملفوظ مخدوم جهانیان مسطور است که با
سانید صحیحه مثبوت پیوسته که در زمان قدوه اصحاب عمر بن الخطاب رضی الله عنه
در دار الشرع دو نفر آمده دعوی میراث کرده یک بدیگری میگفت تو زاده پدر من
نیستی و هیچکدام را شاهدی موجود نه عمر گفت در شرع شریف این معامله بی شاهد تنقیح
نه پذیرد آن هر دو نفر گفتند یا امیر المومنین چون خلیفه زمانی پس همچو ما در ماندگان بجناب
مستطاب تو پناه بکجا آریم و به که رو آریم خلیفه بعد از استماع این عرض بر سبیل مراقبه
سر بگریبان تفکر فرو برده مدت مدید مراقب بود و پس سر بر آورده به عمار یاسر گفت
ای عمار آنچه در شرع است باین دو جوان خاطر نشان کردم هر کدام بر حق باشد
دو گواه پیدا کند عمار رضی الله عنه گفت یا اباحفص در چنین مسایل مشکله رجوع با میر المومنین

بریم

علی باید نمود زیرا که آنسرور صلی الله علیه وسلم اکثری خطاب با صحابه مستطاب خود کرده فرمودی
اقضاکم علی والقضاء بحتاج الی جمیع العلوم قال عمر رضی الله
عنه جزاک الله خیرا یا عمار انچه مرا فراموش شده بود نیکو به یاد من دادی
باید که این هر دو نفر را به ملازمت علی بن ابیطالب برده صورت واقعه بعرض رسانیده
عمار گوید چون نزدیک بدر دولت علم مدینه رسیدیم پیش از انکه مرا به بیند از درون خانه بآواز
بلند فرمود یا عمار هر دو نفر را بدار الشرع باز ببر که من بپرسم بعد از ساعتی آمده گفت
کجا بیند آن هر دو جوان چون حاضر آوردند پس هر کدام را جدا طلب نموده گفت
راست بگوئید پسر صلبی آن مرد که دعوی وراثت او میکند از شما کیست هر دو تن
بر قول خود مصر و متقرر بودند فرمود تربت پدر شما در کدام موضعست نشان دادند
به یکی امر نمود که تربت پدر ایشان نشکافته یک استخوان بیار چون آورد پسر
حجام را طلب نموده هر دو را فصد فرمود خون هر یک در اوندی گرفته
استخوان را دو حصه ساخته در آوندها افکنده و سر اوندها را فرو دوخته بایشان
چون بعد از ساعتی بگشودند خلائق بعین عیان مشاهده کردند که یک استخوان
تمام خون را جذب کرده خود عین کل شده و با استخوان دیگر اصلا نخسبیده
پس بجوان متقری گفت اگر تو فرزند صلبی آدمی بودی البته خون ترا
آن جذب نمودی

استخوان جذب ملوی نمود و با آنکه خویش استخوان جذب نمود امر کرد که میراث
باو دهند حضار چون این نوع واقعه عجیبه مشاهده کردند همه بیکبار زبان بمدح و منقبت
امیر المومنین کرم الله وجهه گشودند عمر رضی الله عنه برو دست حق پرست امیر را
بوسیده و از فرط اخلاص آب دیده کرد انیده گفت یا ابا الحسن خدا تعالی
عمر را بی تو در دنیا ندارد [illegible] هم در کتاب مذکور مسطور است که شخصی پیش
قدوه اصحاب عمر ابن الخطاب شکوه زن خود نموده گفت بزنا حامله شده
عمر گفت گواه داری گفت نه اما از نجا میدانم که همیشه با وی از راه دبر
جماع کردم نبا برین البته او زنا کرده عمر حکم برجم زن فرمود چون از دار
الشرع برای کشتن بیرون آوردند درین اثنا امیر المومنین کرم الله وجهه در راه
با وی ملاقی شد عورت فریادی شد برآورده گفت یا امیر المومنین بفریاد من
برس که مرا بگناه سنگسار میکنند امیر توقف امر کرده بدار الشرع آمده گفت
یا ابا حفص در قضایا چرا بر سبیل تعجیل حکم میکنی به تخصیص در باب قتل و رجم عمر
رضی الله عنه گفت یا ابا الحسن برخول دبر زن حامله چون شود امیر گفت هر دو
راه بیک مکان منتهی میشود شاید قطره برحم افتاده باشد اما باید آن مرد
که بزبان خود خول دبر اقرار نموده حد زند تا به عقوبت آخرت مواخذه

نه کرد و چرا که براه راست نرفته عمر گفت یا ابا الحسن برین مرد چیرا صد میفرمائی امیر المومنین علیه
تبسم نموده گفت کراین احادیث از آنسرور صلی الله علیه وسلم نشنیده که گفت من
دخل امرانا فی الدبر کبد الله فی النار یعنی هر که نزدیکی کند بازن خود از راه
پس خدای عزوجل او را نگونسار در آتش دوزخ افگند و نیز فرموده است من
دخل امرانه فی الدبر لعنه الله یوم القیمه وهو ان تمکن من الجیفه یعنی
هر که بازن دخول کند براه پس بر انگیزد او را حق سبحانه تعالی روز قیامت و او گنده
تر از مردار باشد چون خلیفه زمان اینچنین مواعظ از امیر المومنین استماع نموده
گفت صدقت یا ابا الحسن خدا تعالی عمر را بی تو در دنیا ندارد و بعد از بیان اینقضیه
مخدوم جهانیان گفت از اینجا لازم نیاید که دبر هم حرث باشد حرث همان قبل است
مثلاً اگر دانه بر کوهی یا بر زمین خراب یا سنگ لاخ افتد و بروید عجب نباشد
لیکن از اکثت نام نکنند بنا برین قول امیر المومنین منافی قرآن مجید نباشد که
آیه فاءتوا حرثکم انی شئتم است در لطایف الطوائف مسطور است
که در صحاح اخبار بتواتر ایراد یافته که روزی سید کاینات صلی الله علیه وآله وسلم
با صحاب مطایب خود خرما تناول میفرمود بر سبیل مطایبه خستهای خرما بپیش امیر
المومنین میگذاشت و بموجب اشارهٔ آنسرور صحابه نیز متابعت مینمودند بعد از فراغ
تناول

شماول رو بسوی اصحاب کرده پرسید در میان ما خرما که بیشتر خورده گفتند یا سیار امیر
فمن کثر نواته فهو اکول یعنی هر کس را که هسته بسیار بود او بسیار خورده است
امیر المومنین در جواب گفت ص اکل مع النواة فهو اکول یعنی نه چنین است
بلکه آن کسیکه با هسته خورده بیشتر خورده انگاه آنسرور فرمود مشکلست از برادر من
سخن را پیش مبرون زیرا که من مدینه علمم و ابو در آن مدینه است ارشف الغمه منقول است
که روزی ابو بکر صدیق و عمر بن الخطاب و امیر المومنین علی رضی الله عنهم بر منوال سر هم
میرفتند چون شیخین طویل نبودند از راه طیبت با میر گفتند یا علی انت بیننا کالنون
فی لنا یعنی ای علی تو در میان ما هردو مانند تونی در لنا امیر المومنین در جواب
گفت لولا انا بینکما لکنتما لا یعنی اگر من در میان شما نباشم شما هردو لا
باشید [illegible] هم در کتاب مذکور مسطور است که روزی دو منافق بر سبیل امتحان پیش
امیر المومنین آمدند یکی از انها گفت یا امیر المومنین این شخص مرا آزار نت رسانیده زیرا که
میگوید شب به مادرت محتلم شده ام در شرع حکم تعذیر چیست فرمود او را در اقتاب
ایستاده کن و بر سایه او دره بزن [illegible] هم در کتاب مذکور مسطور است که روزی
جهودی بر سبیل تعرض امیر المومنین را گفت هنوز پیغمبر شما را دفن نکرده بودند که در میان
شما اختلاف پیدا شد امیر گفت اختلافی که میان ما پیدا شد در یک مسله بود علما نور

پاهای شان از نیاز خشک نشده بود که پیغمبر خود را گفتید لنا الها کما لهم الهة یعنی برای
ما خدائی پیدا کن همچنانکه بت پرستان را خدایانند چه خود منفعل شده از تعرض خود بشتاب
گشت . . . هم در کتاب مذکور مسطور است که روزی امیر المومنین کرم الله وجهه با
اصحاب خود فرموده من هرگز در حق هیچکس نیکی نکرده ام نه بدی گفتند یا امیر المومنین
بگو تا این نمیر سم مرحمت نموده بیان کن فرمود هرگه در حق کسی نیکی میکند جزای آن نیکی
هم بوی باز میگردد پس بحقیقت در حق خود نیکی کرده باشد و هرگه در حق کسی
بدی کند سزای آن بدی هم بوی باز گردد میگردد پس بحقیقت در حق خود
بدی کرده باشد کما قال الله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة
خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره
در مستدرک حاکم و صواعق محرقه بروایت ابوبکر رضی الله عنه مسطور است که در زمان
سید کائنات صلی الله علیه وسلم گاوی خرید اکشت صاحب خر گاو بخدمت رسول صلعم
آمده صورت واقعه معروض داشته آنسرور رو بسوی اصحاب کرده فرمود حکم کنند
درین قضیه صحابه بی اختلاف گفتند یا رسول الله بر صاحب خر تکلیف است نه بر
بهایم اگر بهیمه همه را کشته باشد در شرع بروی لازم نیاید پس رو بسوی امیر
کرده گفت یا اخی تو چه حکم میکنی در نواقعه امیر گفت آیا هر دو گشاده بوده

باشد

یا بسته یا یکی گشاده و دیگری بسته هر دو نفر گفتند خر بسته و کاو گشاده بودند و صاحبش
همراه امیر گفت تا وان خر بر صاحب کاو است پس قبول کرد رسول صلعم حکم علی را
حق و جاری گردانید قضا را او را مولف گوید در احسن الکبار چنین می آرد که بعد ازان آن سرور
دست بجانب آسمان کرده گفت الحمد لله شخصی را وصی من کردی که عقل کامل دارد و
بطریقی که انبیا در مرافعات شرعیه حکم کرده اند میکند مصنف هم در احسن الکبار مسطور
که در زمان قدوه اصحاب عمر بن الخطاب جوانی میگفت خداوندا عدل کن میان من
و مادر من که در حق من ظلم میکنند چون عمر بشنید گفت ای جوان چرا در حق مادر دعای
بد میکنی گفت یا امیر المومنین مرا ده ماه در شکم داشته و دو سال شیر داده اکنون میگوید
تو فرزند من نیستی گفت در چه جا است گفت در فلان محله کس بطلبش فرستاد عورت
با چهار برادر و چهل گواه حاضر آمد عمر گفت ای عورت این جوان میگوید تو مادر حقیقی او نئی
و بنا بر عرضی نفی فرزندیش میکنی گفت بخدا دروغ میگوید من اصلا نمی شناسم او را نمیخواهم
مرا و در قبیله من رسوا میکند زیرا که هرگز من ترا نزائیده ام و مدتی است که شوهرم مرده
و من بر سبیل تجارت درین شهر آمده ام خلیفه گفت گواهی داری گفت این جمع که
همراه من اند همه گواه اند چهل کس گواهی دادند که این عورت راست میگوید خلیفه
برسر اعتراض آمده گفت این جوان را بزندان برید اتفاقا امیر المومنین

علی در راه ملاقی شد جوان فریاد برآورد که ای حلال مشکلات بفریاد من رس که
در حق من ستم میشود قصه را بر سبیل تفصیل بیان نمود امیر المومنین فرمود این
جوان را بر گردانده بدار الشرع برید که من نیز میرسم بعد از ساعتی آمده گفت
ای ابا حفص رخصت است که درباره این جوان و عورت حکمی کنم گفت بلی
دران باشد عمر گفت چون رخصت نباشد یا ابا الحسن که من بارها از رسول
صلی الله علیه وسلم شنیده ام که میفرمود اعلم و افضای شما علی بن ابیطالب است
پس گفت ای عورت تو مادر این جوان نیستی گفت نه فرمود مرا و ابی خود میکنی
گفت بلی آنگاه به قنبر گفت چهار صد درهم بیار که صداق و مهر این عورت داده
باین جوان عقد میکنم چون مبلغ مذکور آورد گفت در دامن جوان بریز که من
این عورت را به مهر چار صد درم باو عقد کردم حضار مجلس گواه باشند و با جوان
گفت دست عورت گرفته درون خانه رو وقتی بیرون بیا که آثار جماع از تو
ظاهر باشد جوان باضطراب تمام گفت یا امیر المومنین از من اینکار نیاید امیر
فرمود آنچه من میگویم بکن چون جوان دست عورت گرفته بدرون خانه شد
عورت فریاد برآورده گفت وا ویلا یا امیر المومنین مرا در بستر خود او خلق
فضیحت مکن که این جوان فرزند حقیقی من است چگونه شوهر خود سازم
بلکن الکلام

لیکن برادران من را برین آورده باعث بودند که او را از پیش خود دور کن
و گرنه دعوی میراث پدر خواهد کرد اکنون توبه کردم پس امیر گواهان را
فرمود حذر نمند و مادر دست پسر را گرفته بر رویش بوسه داد و بسیار
گریه کرده بخانه خود برد پس عمر رضی الله عنه از روی انصاف گفت
لولا علی لهلک عمر و این هم در کتاب مذکور مسطور است که مردی
پیش عمر بن الخطاب آمده گفت از حق بیزارم و فتنه را دوست میدارم
و نادیده گواهی میدهم و مرده را امام میسازم و قرنیط بسیار میخورم عمر به حکم
و نحن نحکم بالظاهر فرمود شخصی باین گونه زمانیم موصوف باشد بدرستی
که او واجب القتل است باتفاق صحابه امر به قتلش نمود چون این خبر بسمع
امیر المومنین علی رسید فرمود تا آمدن من نگاه دارید پس بدار الشرع تشریف
آورده گفت یا ابا حفص این مرد صادق القول را چون بکشتن امر کرده آنکه
از حق بیزارم آن موت است و الموت حق و آنکه گفته فتنه را دوست میدارم
فرزند و مال را دوست میدارد و این مرد به حکم نص قطعی فتنه اند کما
قوله تعالی انما اموالکم و اولادکم فتنة و آن که گفته
نادیده گواهی میدهد و قرآن مجید امام کائنات است و ذی حیات بنیست و قرنیط بسیار

جائز ندارد

ماهی است و همه میخورند بعد استماع این مقالات عمر رضی الله عنه از راه انصاف بر پای
خواسته باواز بلند گفت ای مسلمانان گواه باشید لولا علی لهلک عمر یعنی اگر مرتضی
علی نبودی هر آینه عمر هلاک میشد ... هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان
عمر بن الخطاب خواجه بازرگانی بود بغایت مالدار بحکم کل نفس ذائقة الموت الخواجه و
زنش هر دو متوفی شدند و از ایشان پسری ماند سبز رنگ و غلامی سفید پوست و چهار
غلام دیگر و کنیزان و ضیاع و عقار بسیار بعد از چند روز میان پسر خواجه غلام
سفید پوست مناقشه گشت پسر غلام را زدن گرفت غلام بدار الشرع رفته
گفت یا امیر المومنین من پسر حقیقی فلان خواجه ام که برحمت حق پیوست و
بقدری ترکه مانده غلامی دارم که دست بر من دراز کرده بفریادم رس
عمر رضی الله عنه گفت با دو گواه غلام را حاضر کن گفت پدر من به رسم تجارت
درین شهر آمده بود با کس معرفتی ندارم اکرام شود چند غلامی که با پدر همراه بودند
بادای شهادت بیارم خلیفه گفت خوش باشد پس آمده بغلامان گفت اگر
شما گواهی دهید که من مخدوم زاده شما ام همه شما را آزاد کنم از چهار غلام مذکور دو نفر
قبول امیفی نموده بدار الشرع آمدند خلیفه گفت آن پسر را حاضر
کنند افلح غلام خلیفه او را حاضر آورد خلیفه گفت ای غلام تو مملوک فلان خواجه

گواهی

بازرگان

بازرگانی گفت لابلکه من فرزند صلبی اویم و غیر ازین غلام مدعی چهار غلام دیگر
شاهد دارم امر شد که حاضر سازند چون رفته با غلامان مشورة کرد گفتند ما گواهی دهیم که تو فرزند
زادهٔ مائی و مدعی تو را خریده پدر تست پس هر چهار غلام پیش خلیفه آمد و غلامی که قبل ازین
گواهی دروغ داده بودند بر عهد حدیث لاخیر فی العبید واثق شدند
و دو غلام که یکی غلال نمک گفتند این کودک مخدوم زاده ماست و این سه غلام که یکی
مدعی است و دو شاهد کاذب حرام نمک اند و بر حقیقت حال آن جماعه هیچ یکی از مهاجر
و انصار اطلاع نداشت چون از هر دو طرف گواهان گذشتند عمر بن الخطاب روی
بسوی حاضرین کرده گفت ای مومنان کس در ینواقعه چه حکم میکند و این عقده
مشکل را چگونه گشاید کاهی به خاطر میرسد ترک خلافت کنم از بیم است که این
امر بیت نهایت خطیر درین اثنا سلمان فارسی گفت یا ابا حفص درین
طور واقعات مشکله با میر المومنین علی رجوع باید کرد که پیغمبر صلے الله علیه وسلم
بارها بزبان معجز بیان فرموده که حق سبحانه حکمت را بر ده جزو قسمت کرده
نه جزو بعلے بن ابیطالب داده دیگر دو هم هم با ما شریک است و ازینهمه
فائق عمر بن الخطاب گفت جزاک الله خیرا راست گفتید که من انچه
از فضایل و مناقب ابا الحسن از انس و شنیده ام اگر در معرض تقریر آرم مردم او را

بپرستید خانچه نصاری عیسی را پس گفت ای سلمان از تو عجب بردو علیے را
بن ابیطالب را بموجب التماس من حاضر سازکه حل این دقیقه نماید سلمان
بدرحجره منوره امیرالمومنین شتابان درآمد امیر گفت ای سلمان از تو عجب که بعد از فوت
رسول صلی الله علیه وسلم شادانی سلمان بسیار گریست گفت امیرالمومنین خوشوقتی من
از مشاهده بقای روح افزای تست بخدا بارگاه ترا می بینم گویا آنسرور را الان
میگنم امیر فرمود موجب آمدن چیست گفتا بینچنین واقعه درمیان آمده واز خلش
مشکل کشایان بعجز و قصور معترفند اگر این نوع دقایق حل نشود اهل کتاب زبان
طعن اهل اسلام کشایند امیرالمومنین در دارالشرع آمده گفت کجایند آن دو کس
که باهم مناقشه دارند چون حاضر آوردند به قنبر گفت این بردو نفر را ببرده بردو
سر انشان از دریچه مسجد بیرون کرده بایشان قنبر رضی الله عنه نظر نموده
قیام نمود پس بست قنبر شمشیر داده فرمود بزن گردن غلام را به مجرد علم کردن
قنبر غلام سر خود عقب کشید و پس نشسته ماند پس بر حضار یقین شد که غلام است
و آن غلام نیز بکذب خود اعتراف نموده نایب شد خلیفه زبان بمدح و
منقبت امیرالمومنین کشوده گفت لولا علی لهلک عمر سقبت
هم در کتاب مذکور از سلمان فارسی و عمار یاسر رضی الله عنهما مرویست که در
زمان عمر بن الخطاب

زمان عمر بن الخطاب خواجه بود صاحب جاه و دو یازده غلام و دو دختر داشت او مرض
موت چنین وصیت کرد که یک غلام دختر با نقد و جنس و ضیاع و عقار حواله کنند و به یکی
هزار دینار داده آزاد کنند و یکی را کردن زنند چون خواجه فوت کرد هر سه غلام باهم
درافتاده دعوی دختر و مال میکردند و معلوم نمیشد که کدام یکی را دختر باید داد و کدام
آزاد باید نمود و کدام واجب القتل است بنابرین دختر خواجه متوفی با هر سه غلام بدار
الشرع آمده صورت حال با خلیفه زمان بیان نمود خلیفه با جمله اصحاب رضی الله
عنهم در فیصل این واقعه فکر بکردند انچه موافق شرع شریف باشد بر خاطر عاطر هیچکدام
عبور نکرد لاجرم بدان قرار دادند که نزد قاضی آوکشف الغطاء
ما ارزدت یقیناً و قایل سلونی باجمعی از صحابه عظام کرام پیش
امیر المومنین کرم الله وجهه آمده صورتحال بیان نمود امیر المومنین بدار الشرع
حاضر شده فرمود تا آن سه غلام را آوردند بس کاردی بدست یک غلام داده فرمود
بر سر قبر خواجه خود رفته قبرش بشکافت و سرش بریده بیار آن غلام خیره انجام
بی تامل گفت یا امیر المومنین حاشا که از من این نوع بی ادبی شود بس مردی
فی الجمله تعرض نموده کاردی بدست دیگر غلام داده فرمود او نیز قدری خیره راه
رفته با خود اندیشه کرد چگونه روا باشد که قبر ولی نعمت خود و مخدوم خود بشکافم

برگشته آمده عذری که غلام اول کرده بود کرد پس کار را به غلام سیوم داده فرمود
چون او کار را کرد فته پاره را بحضرت امیرالمومنین کرم الله وجهه یکی را فرمود تو برو
از عقب او اگر بفرض او شروع در کندن قبر کند مگذار زیرا که کندن قبر بی ضرور
جایز نیست چون آن غلام حرام نمکی را کار فرموده بکندن قبر مقید شد شخصی
که همراه کرده بود مانع آمده بدار انشرع آورده حقیقت واقعه معروض داشت
امیرالمومنین فرمود غلامی که رعایت حقوق خواجه منظور نظر خود نگاه داشته
کار را بدست بگیرفت دختر با مال باو دهند و انکه از راه برگشته آمد نزار دینار
باو داده ازاد کنند و انکه بشکافتن قبر جرات نموده بموجب وصیت خواجه
واجب القتل است چون مقرر شد که غلام حرام نمک را بکشند امیر فرمود
وصیت خواجه متوفی را درین دو غلام اجرا توان کرد اما به حسب الشرع قتل این غلام
نتوان تجویز نمود اولی انست که در خدمت غلامی که عقد دختر باو مقرر شده
باشد که این نیز قایم مقام قتلت حسب الحکم فرموده خلیفه زمان هم چنان مقرر
داشته درمیان دو ابروی او بوسه داد و گفت یا ابا الحسن حق تعالی عمر را
بلی تو در دنیا ندارد خلایق این نوع فراستی معاینه کردند جمله مدح و منقبت
امیر زبان کشاده گفت صدق رسول الله انچه درشان علی بن ابیطالب

فرموده

فرموده [illegible] هم در کتاب خود از امام جعفر صادق رضوان الله علیه روایت
کرده که یکی را در زمان ابوبکر رضی الله عنه آوردند که خمر خورده بود ابوبکر از وی پرسید او
اقرار نموده گفت حرمت خمر بموجب نص بر من ظاهر نشده بود اکنون ای خلیفه زمان
من پیش تو تایب شدم که دیگر مرتکب نشوم حاضرین گفتند عذریست که میکند سزاوار تنبیه
است و مقرر شد که آنچه حد خمر بود بروی اجرا کنند پس آن شخص نزد امیر المومنین رفته
گفت یا امیر المومنین من اصلا از اینمعنی خبر نداشتم که خمر از جمله محرماتست و میخواهند
حد خمر بر من زنند امیر المومنین به خلیفه عهد گفته فرستاد که همراه این مرد یکی را بکنید
که در میان مهاجر و انصار گردانده بگوید که از کسی آیتی به تحریم خمر استماع مینموده اگر
شنیده باشد مدرستی که حد خمر بر وی اجرا کنند و گرنه هیچ لازم نیامد چون او را گردانیدند
هیچ یکی نگفت که آیه تحریم خمر مرو خوانده باشد پس مقرر شد که هیچ لازم نیامد
در کتاب مذکور مسطورست که در زمان عمر بن الخطاب طفلی متولد شده
که دو بطن و دو سر و دو بینی و دو دهن و چهار چشم و چهار دست داشت اورا
اعضای طفلی یکی و زیادتی نرفته بود بعد از چند روز از تولدش پدر او از
تجاران سرده بود فوت شد پس از دفن و غرا در میان وارثان اختلاف
افتاد در اینکه باین طفل دو حصه میرسد یا یک حصه بعد از گفتگوی بسیار در آنشرع

آمده صورتحال بخدمت خلیفه عیسی مقال معروض داشتند خلیفه بلا تامل
به یکی از اصحاب گفت این مجمع را باین مسجت به ملازمت علی ابن ابیطالب
برده مسلت حل این مسله غریبه کن چون بخدمت علی امیرالمومنین آمده صورتحال
معروض داشت امیر بی مشایعه تفکر و تامل فرمود وقتیکه این طفل خواب دگریه
میکند ملاحظه اینمعنی بنمایید که یکی در خواب است و یکی بیدار یا هر دو در خواب اند
و یا یکی خاموش است و یکی در گریه یا هر دو بیکبار میگریند اگر چنان که هر دو را
واحد بخوانند و بگریند پس تحقیق بدانید یک شخص است که باین صورت جلوه گر
شده و اگر یکی در خواب و یکی بیدار و یکی در گریه و یکی خاموش بود پس بدرستی
که دو کس اند چون ملاحظه نمودند به ثبوت پیوست که یک شخص بود
هم در حسن الکبار از قاضی شریح رضی الله عنه که در زمان خلافت صوری امیرالمومنین
کرم الله وجهه خدمت قضا داشت منقولست که گفت روزی در کوفه خصمی
با یک مرد و یک طفل آمده گفت ای قاضی مسلمانان من آلت مردی و زنی هر دو
دارم چنانکه این طفل پسر من و این مرد شوهر من است اکنون شهوت مردی
بر من غالب شده میخواهم زنی کنم در اینباب چه میفرمای رادی گوید چون
من در این مساله فرو ماندم او را بخدمت امیرالمومنین بردم او احوال خود
عرض کرد

عرض کرد امیر قصاب را طلب نموده فرمود استخوانهای پهلوی وی بشمار چون شمرد
جانب راستش هفت عدد بود و جانب چپ هفت فرمود ای شخص تو مردی
و نه زن من بعد چادر بر سر بگیر و در میان زنان مرد که نامحرمی نباشد
هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان قدوه اصحاب عمر بن الخطاب دو مرد
مسافر بمخانه مسافر شدند و زنان ایشان در یکخانه می بودند زن یکی حمل نداشت
و زن دیگری فرزند یکماهه بمقتضای قضا بمردند و فرزند یکماهه
فوت شد و چون زن حامله را وضع حمل شد آن زن پسر مرده بزنی که زائیده
بود از راه خصوصیت گفت اگر پسر خود را بمن بسپاری هم موجب اطمینان خاطر
من شود و هم تو از محنت شیر دادن خلاص می یابی چون هر دو عورت را میان یکدیگر
محبت بود والده پسر گفت خوش باشد بعد از چند ماه چون پسر با وی انس گرفت
بمقتضای بشریت روزی میان آن دو زن نزاع شد مادر پسر از وی طلب
فرزند خود نمود او گفت دیوانه شده که فرزند طلب میکنی اگر فرزند تو
می بود هی چرا شیر میدادم و شیر تو چون خشک میشد مادر پسر گفت لا تستحیی
من الله یعنی شرم نمیداری از خدا او نیز به مادر پسر لا تستحیی
من الله میگفت مال مقال ان که بعد از گفت و گوی بسیار این قضیه را

پس عمر رضی الله عنه آورده عمر بعد از استماع و اطلاع حالی گفت حلال
این نوع اشکال مرتضی علی است پس مکتوب بدین مضمون نوشت
که اگر جناب امیر المومنین مدار الشرع حاضر آید تشریف قدوم موجب
او موجب مشرف شدن برغایت است مشتاقان را امید بعد از مطالعه
مکتوب چون نسیم بهشت جانب مسجد عنبر سرشت انور صلی الله علیه وسلم
روان شد چون بر در مسجد رسید خلیفه زمان با جمعی که دران مکان
حاضر بودند باستقبال متوجه شده امیر المومنین را بمسجد در آوردند امیر دوگانه
ادا نموده بتفسیر فرمود آنره حاضر ساز تفسیر نفر موده قیام نمود امیر گفت من این
پسر را دو پاره کرده نصفی باین زن میدهم و نصفی بان زن بدهم تا این خرخشه
بر طرف گردد زنی که والده رضاعی پسر بود بر حسب معنی رضا داد و عورتی که والده حقیقی
پسر بود خاک بر سر کرده گریه و انتحاج اغاز نموده گفت یا امیر المومنین من گوارا
میدهم که این پسر از ان این عورت است او را دو پاره نکنید هر جا که باشد زنده باشد
امیر فرمود ای عورت بتحقیق این طفل پسر تست بگیرد و برو عمر بن الخطاب
گفت یا ابا الحسن چگونه توان یقین نمود که بالفعل او با خود گواه عادل دارد
یکی شیر دوم طفل یادی رام است امیر فرمود یا ابا حفص این در کمال ظهور است

مادری نمیکند او کسی راضی بدو پاره کردن شود اگر فرزند او نیست او را از مرون این طفل
چه غم عمر رضی الله عنه آفرین بر فراست امیر کرده گفت بدرستی که راست گفتی ای
ابو الحسن الله تعالی با تست هر جا که باشی و نیز آن زن که بکذب دعوی فرزند میکرد
چون این نوع فراستی مشاهده کرد معترف بکذب خود شده گفت راست فرمودی
ای شیر یزدان و امیر مومنان پس امیر در میان آن دو زن صلح فرمود و هر دو مدح
و منقبت شاه اولیا و سرور اصفیا گفته بمنزل خود رفتند و تا آن ماه در پسر در قید
حیات بود شکر گذاری احسان امیر مینمود و میگفت این پسر ندارم علیت مولف
گوید نقل مذکور مجمل در لطایف الطوایف مسطور است منقبت در کتاب اسبعات و
لطایف الطوایف مسطور است که در زمان خلافت امیر المومنین کرم الله وجهه
دو مرد مسلمان یکجا نشسته بودند پنج نان از جیب بیرون آورد و دیگری سه نان
چون خواستند تناول نمایند در این حین شخصی آمده با ایشان شریک شد بعد از فراغ
اکل آن مرد هشت درهم در میان نهاده رفت در تقسیم دراهم هر دو مرد در مباحثه
شدند صاحب پنج نان میگفت پنج درهم از آن منست و سه درهم از آن تو
و صاحب سه نان میگفت چون این دراهم از غیب رسیده در تقسیم برابر هم المقصود
بحث کنان پیش قاضی شریح آمده صورت حال باز نمودند قاضی به صاحب سه نان میگفت

انچه صاحب منهج نان میگوید غریب الفهمست باید که بران عمل کنی او گفت تا پیش امیرالمومنین
نروم تسلی من نمیشود پس بخدمت امیر آمده صورت واقعه بعرض داشت امیر بصاحب
منهج نان گفت تو با این مرد برضای خود سه درهم میدهی گفت بلی پس بصاحب
سه نان گفت درینجا سه زیاده برین مبالغه مکن بگیر و برو او گفت یا امیرالمومنین
عدل کن امیر گفت چون معامله بغایت قلیل بوده داد از حق خود بتو چیزی
میدهد خوش نیامد که درینمعامله غور کنم اما چون تو خود باعتی عدل آنست
که یکدرم از تست و هفت از آن صاحب منهج نان است زیرا که حکیم نتواند کرد
که میان این سه نفر کدام یکی بیشتر خورده او گفت در خوردن نان سه سه برابر
بودیم پس فرمود که این نان را سه پاره کنیم لبست چهار پاره میشود
بنابرین یکپاره از سه نان تو خورده و هفت پاره از صاحب منهج نان
باید که هفت درهم ازین مرد باشد و یکدرم از تو حضار مجلس فرود سر اهل
گفتند صدقت یا امیرالمومنین و او نیز معترف شد و آخر الامر یکدرم قبول نمود آنگاه امیر
گفت الحمد لله که در زمان خلافت علی حق سبحانه تعالی رد انداخت که یکدره ظلم بر
باب پارسه در بیان خلافت صوری و معنوی امام [illegible] و خلیفه
باستحقاق اسد الله الغالب امیرالمومنین سید الوصیین علی [illegible]

[illegible]

وما تعلق بها مر ارباب دانش و اصحاب بینش مبین و مبرهن است که میان اهل تشیع و تسنن
در خلافت طریقت امیر المؤمنین که بموجب خرقه معراج از سید المرسلین رسیده اتفاق است
چنانچه خطبه کتاب شرح این واقعه بتفصیل مسطور است گشته و در زمان خلافت نیز بعد
اختلاف علمای امامیه بحکم نص قطعی بر انند که از آوان نزول آیه کریمه انما ولیکم
الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
یوتون الزکوة و هم راکعون بلا واسطه قایم مقام و نایب
سید المرسلین است چنانچه هارون در حین حیات موسی و چون نشان نزول آیه مذکوره
در باب آیات مذکوره مرقوم گشته بنابرین حاجت تکرار نیست و نیز بموجب حدیث
من کنت مولاه فعلی مولاه که انسرور صلی الله علیه و سلم در سال دهم از
هجرت بمقام مراجعت از حجة الوداع بمقتضی فرمان واجب الاذعان آیه
کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک در موضع غدیر خم
بتاریخ هیجدهم ذی حجه بر منبر برآمده در حضور صد و بیست چهار هزار کس بزبان معجز بیان
فرمود امیر و پادشاه اهل اسلام و خلیفه جانشین خیر الانام علیه الصلوة و السلام و آنگه
و سبب ورود حدیث مذکور علی سبیل الاجمال و التفصیل در اکثر کتب معتبره مسل صحیح
مسلم و بخاری و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن کما که این شش صحیح را علمای تقیین

سنی بلداد

صحاح ستّه نوانند و مشکوه و مصابیح و مسند احمد بن حنبل و صحیح واقدی و بیهقی
و کشّاف زمخشری و اسباب نزول واحدی و نزل السابرین و وسیلة للعتبدین
و اعلام الوری و حلیة الاولیاء و فردوس الاخبار و معانی الاخبار و کفایت الطالب
و صواعق محرقه و مواد البحث و دستور الحقایق و هدایت السعداء مقصد اقصی و ترجمه
مستقصی و کشف الغمه و مناقب خطیب خوارزم و مناقب حافظ بن مردویه و سفینه
کامله و ربیع الابرار و در اکثر این از تفاسیر مثل تفسیر حسن عسکری و تفسیر ثعلبی و حافظ
فرات کوفی و در نسخ معتبره تواریخ مثل تاریخ طبری و روضة الاحباب و روضة الصفا
و تاریخ حافظ ابرو و گزیده و معارج النبوة و حبیب السیر و غیره چنین مرقوم گشته
که چون سید کائنات عزم اقامت مناسک حج جزم کرده بقبایل عرب پیغام
فرستاد که هر کس داعیه حج دارد بیاپیوندد چون خلق بسیار از اطراف و اکناف
بلاد مجتمع گشتند روز دیگر دوشنبه بست و پنجم ذیقعده غسل نموده و فرق همایون را
شانه کرده و روغن در موی مشکبوی مالیده بدان مبارک را بازار ثواب محیط
محجر گردانیده و مطیب ساخته در مسجد مدینه نماز ظهر گذارده بلاد خلیفه شافعه
نماز عصر دران منزل قصر کرده شتران هدی را اشعار و تقلید نموده بناحیت
بن حبیب اسلمی سپرده و دران سفر سیدة النساء فاطمة الزهراء علیها التحیة
والثناء

و اثنای تمامی امهات مومنین همراه بودند و بروایتی صد و چهارده هزار و بقولی صد و بیست
و چهار هزار کس در رکاب حضرت رسالت مآب استسعاد یافته زبان تلبیه گشودند بعد از
قطع منازل و طی مراحل شب یکشنبه چهارم ذیحجه ذی طوی از قصد نزول سرور انبیا نخبت
سپهر خضرا گشت و آنسرور صبح یکشنبه دران نشئه فیوض نازل باوای نمار بامداد قیام نمود
از طوف اعلی به مکه درآمده بمسجد الحرام تشریف برده سنحر انتظار طیارت رکن و مقام بجای
آورد و استلام حجر الاسود نموده درمیان صفا و مروه بر سبیل معهود سعی فرمود انگاه
فرمان داد که هر کس هدی همراه ندارد از احرام بیرون آمده حلال گردد و در روز
ترویه درحین توجه منا احرام حج بندد و هر کس هدی همراه داشته باشد تا روز نحر بر
احرام خود ثابت باشد سیده النساء و امهات مومنین رضی الله عنهن چون هدی همراه
نیاورده بودند از احرام بیرون آمدند درین اثنا امیر المومنین علی کرم الله وجهه ازیمن
رسیده شتری چند که به نیت هدی حضرت سید کائنات همراه داشت بنظر انور گذرانید
آنسرور پرسید یا علی چون احرام بستی چه نیت کردی جواب داد که گفتم بارخدایا
بهمان نیت احرام بستم که رسول تو بسته خیر الانام فرمود من احرام حج بسته ام
و هدی با خود آورده تو نیز با احرام خود ثابت باش و در هدی شریک من شو در صحاح
اخبار بتواتر ایراد یافته که سید المرسلین روز یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه

و شب پنجشنبه در مکه متوقف نموده روز پنجشنبه ششم و پنجم ماه طوایف برایا بمنا تشریف برده
شب دران مقام بوده روز دیگر بعد آدای نماز بامداد قبل از طلوع آفتاب متوجه عرفات
گشت و پس از دصول بعرفات و زوال آفتاب از وسط السماء بر راحله خود نشسته
ببطن وادی رفت و همچنان سوار خطبه در غایت فصاحت و بلاغت مشتمل
بر بعضی از احکام شریعت و محتوی بر اصناف موعظه و نصیحت بر زبان وحی
ترجمان بیان جاری گردانید و نماز ظهر و عصر یک اذان و دو قامت
بگذارد انگاه رو بقبله دعا آورده دران باب مبالغه فرمود چون آفتاب
میل بر منزل غروب نمود آن مهر سپهر نبوت از عرفات بمزدلفه شتافته
نماز مغرب و عشا یک اذان و دو قامت ادا فرمود انشب دران مقام
بوده نماز بامداد اول وقت گذارده روان شد چون به جمرة العقبه رسید
هفت سنگریزه بینداخت و درین روز در منا خطبه بلیغه خوانده انچه
در روز عرفه که از احکام فرموده بود اعادة نموده پس بقربانگاه شتافته
از جمله شتران قربانی با انچه امیر المومنین از یمن آورده بود بصد میرسید
شصت و سه را بدست مبارک خود قربان کرد بقیه را بامیر فرمود
انگاه سر مبارک تراشیده سوی همایون میان اصحاب قسمت کرد
و گفت

وکفت ازین هر شتری قطعه کوشت در یک دیک پخته بیارید چون پخته آوردند
ازان کوشت وشوربا باتفاق امیرالمومنین تناول فرمود بعد ازان سوار شده به مکه
تشریف برده طواف خانه کرد ونزدیک چاه زمزم رفته آب بیاشامید پس روز
یکشنبه ودوشنبه وسه شنبه در منا اقامت فرموده در آخر روز سه شنبه بموضع ابطح
تشریف برد وسحر چهارشنبه بار دیگر بمکه رفت وپیش از طلوع صبح طواف وداع نموده
متوجه مدینه گشته طی مسافت مینمود تا بمنزل غدیر خم که در نواحی جحفه است رسید
ودر کشف الغمه مسطور است که باوجود قلت آب وعلف در ان منزل انجهانی
از برای آن نزول فرمود که قبل ازین بحسب وحی سماوی مامور شده بود که امیرالمومنین
را به خلافت خویش نصب فرماید واظهار اینصورت را جهة دریافت وقتی که از
اختلاف مامون باشد وتاخیر وتعویق انداخته بود چون دانست که ازین مکان
متفرق شده طوایف ایشان از موکب همایون جدا شده بطرف منازل خود
خواهند رفت واراده ازلی مقتضی آن بود که تمامی مردم از امامت شاه ولایت
وقوف یابند این آیه کریمه نازل شد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس یعنی ای رسول برسان چیزی که نازل شده بسوی تو

از بهر دو کار تو آمدم چنین مکنی پس نه رسانده باشی رسالت او را حال آنکه خدا تعالی نگاه میدارد
ترا از شر مردمان المقصود چون بنا بر سوال آیه مذکوره وجوب نصب امیر المومنین
به خلافت تحقیق انجامید آنحضرت صلی الله علیه وسلم دران موضع منزل کرده
فرمود تا سایه بعضی از درختان را صفا داده بالانهای شتران را جمع کرده بر یکدیگر
نهادند و بلال حسب فرموده ندا کرد چون خلایق مجتمع گشتند سید کائنات بر بالائے
پالان ها بر آمده و علی مرتضی را نیز حسب فرموده بالا رفته بر پیش سید المرسلین
ایستاده و آنحضرت بعد از ادای حمد و ثنای باری تعالی از انتقال خود بعالم
بقا مردم را آگاه گردانیده فرمود من در شما دو چیزی میگذارم که یکی از دیگری عظیم تر است
اگر دست دران زنید هرگز گمراه نشوید و آن دو دُر گرانمایه قرآن و اهل بیت
من اند و این هر دو از یکدیگر مفارقت نخواهند کرد تا بر حوض کوثر بمن رسند
آنگاه رو بسوی اصحاب و سایر مسلمانان آورده با واز بلند فرمود

یا ایها الناس الست اولی بالمومنین من انفسهم یعنی آیا نیستم اولی
بمومنان از نفسهای ایشان از اطراف و جوانب او از بر آمد که بلی یا رسول الله
تو از ما به جمیع وجوه اولای آنگاه دست امیر المومنین گرفته فرمود من کنت
مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من

من عاداه والنصر من نصره والخذل من خذله وادر
الحق معه حيث كان آنگاه بموجب فرموده سيد المرسلين
امير المومنين در خيمه نشست تا طوايف خلايق بلا مفش رفته لوازم تهنيت
بتقديم رسانيده ند وقدوه اصحاب عمر بن الخطاب رضي الله عنه خاب
ولايت مآب را گرفت بخ بخ يا ابن ابيطالب اصبحت مولاي ومولى كل
مؤمن ومؤمنة يعني خوشا حال تواي پسر ابوطالب كه بامداد
كردي در وقتي كه مولاي من ومولاي هر مومن ومومنه شدي بعد ازان امامت
مومنين برحسب اشارة سيد المرسلين بخيمه امام المسلمين رفته شرط تهنيت بجا اوردند
وبروايت علماي مذهب اماميه آيه كريمه اليوم اكملت لكم دينكم واتممت
عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا درين روز نازل
شد پس آنسرور فرمود الله اكبر على اكمال الدين واتمام
النعمة ورضاء الله برسالتي وولاية علي بن ابيطالب المقصود
بعد از فراغ قصه مذكوره آنسرور صلى الله عليه وسلم از موضع غدير خم كوچ فرموده
بمدينه شتافت وباتفاق علماي فريقين بعد از ستاد چهار روز از عالم فنا
بعالم بقا انتقال فرموده ومتون كتب جمهور سير مشحون است باين خبر كه چون آنسرور در

از حجة الوداع مراجعت نموده خطه یثرب را از شعاع انوار جبین افتاب قرین روشن ساخت
پهلوی همایون بر بستر بیماری نهاده روزی چند صاحب فراش بود چون این عارضه
که غیر مرض موت انحضرت است در اطراف و جوانب دیار عرب منتشر گشت سه سر
و یک زن را داعیه سروری پیدا شده بدعوی نبوت زبان کشادند از جمله مردان یکی
مسیلمه بن ثمامه حنفی بود و دیگری طلحه بن خویلد اسدی سیوم اسود بن کعب عنسی و آن
زن سجاح تمیمیه بنت حارث بن سوید و جمعی از اهل ضلالت با ایشان ایمان
آورده بودند از انجمله مسیلمه بآنسرور صلی الله علیه وسلم نامه نوشته بود باین عبارت
من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فانی قد اشرکت فی الامر
معک وان لنا نصف الارض ولقریش نصفها ولکن قریشا
قوم یعتدون و این نوشته را بمصحوب دو کس بمدینه فرستاد چون
فرستادگان او نامه مزبور رسانیدند آنسرور پرسید اعتقاد شما در باره مسیلمه
چیست گفتند او در نبوت با تو شریک است آنسرور تبسم فرمود و گفت اگر
کشتن رسول ممنوع نبودی شما را گردن میزدم پس جواب مکتوب مسیلمه
باین عبارت نوشت من محمد رسول الله الی مسیلمه الکذاب السلام علی من
اتبع الهدی قد بلغنی عنایک کتابک الکذب فالا
والارض

والاخری علی الله فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین القصه بعد از فرستادن این نامه در سال یازدهم از هجره تاریخ
بست و شم ماه صفر شیخین و عثمان و اکثر اعیان صحابه را بتهیه اسباب سفر امر فرمود
و اسامه بن زید را بر انشان امیر گردانید و فرمان داد که غزوه روم را بیش
همت ساخته تا نواحی ابنی که موضع شهادت جعفر طیار است بروید و شرایط کشیدن انتقام
بتقدیم رسانیده مراجعت نمایید و کوش هوش اسامه را مدد در تصاحب کرامات خاصه
رخصت فرمود و اسامه بموضع جرف لشکرگاه کرده بنیت آنکه پس اجتماع
مردم روی براه آرد بعد از تعیین جیش اسامه بدو سه روز انسرور را عارضی
عارض شد و در ان ایام بسمع همایونش رسید که امارت اسامه بر خاطر اجله گران
گران آمده میگویند پیغمبر اخر الزمان غلامی را که بر ما جزیی اولین امیر گردانید
ازینجهته غضبناک شده باوجود ظهور تب و فور صداع بمسجد تشریف
برد و بر منبر برآمده بعد از حمد و ثناء باریتعالی فرمود ایها الناس این چه
سخن است که در باب امارت اسامه میکنید پیش ازین در امارت پدر وی
طعن کرده باشید در غزوه مونه بخدا که زید قابل امارت بود و پسرش نیز صلاحیت
این امر دارد وصیت مرا در شان وی قبول نموده با وی رفیق باشید که

که او از جمله اخیار شماست انگاه از منبر فرمود بحجره همایون شتافت و در روضه

الاحباب مسطور است که این امر روز شنبه دهم ربیع الاول واقع شد و صحابه

که همراه اسامه تعیین شده بودند یکیک آمده آنسرور را وداع کرده بلشکرگاه

میرفتند و آنسرور در نقل مرض بمبالغه و تاکید میفرمود جیش اسامه بدستور

که مذکور شده القصه بنابر وقوع اخبار غدیر خم و بعضی آیة مباهله که در شان

امیر المومنین را نفس سید المرسلین فرموده و اکثر احادیث مسلمات مثل انت منی

بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و روانه کردن

جیش اسامه بدستوری که مذکور شده عقیدت مجتهدین مذهب امامیه

برین است که بعد از سید المرسلین امیر المومنین بحکم الخلافة بعدی ثلثون

سنة سی سال غوث و امام اعظم و قطب دایره منی آدم و عالم پناه

و خلیفة الله و قایم مقام رسول الله علی بود اگرچه خلفای ثلثه برسم حکومت

و رسم خلافت مشهور و معروف بودند اما فی الحقیقت مرتضی علی بکمال خلافت

صوری و معنوی مبعوث و منعوت و بموصوف بود لله الحمد جمیع مشکلات

غزوات و هر ایراد میرفتند و بکرات مرات یا منفرج الکروب دگاهی لولا علی

لهلک عمر میگفتند و از جمله این سی سال بست و چهار سال و چند ماه منوح

بود دارقم

دردوان کنید

بود از تصرف در احکام که مستقل می نمود چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت
چند سال ممنوع بود از تصرف در احکام نبوت بجنس امر للمومنین بنا بر وصیت
منیر النبیین بصبر و مدارا زمکانی میفرمود بعد از آن چند سال و چند ماه بجهاد ناکثین
و قاسطین و بارقین ممتحن بود چنانچه در باب شجاعت مذکور و نیز گویند از
روایاتی که بآسانید صحیحه بما رسیده چنان مستفاد میشود که امیر المومنین غیر از سید
کائنات به هیچ احدی بیعت نکرده و مفاد ذکر توقف در بیعت نمودن با خلفای
ثلثه که در کتب متداوله اهل تسنن بتواتر ایراد یافته نیز دال است بر اینمعنی که
خلافت حق امیر المومنین است بوده چه اگر حق اولی بود توقف نمیکرد زیرا که بحکم
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا از صغایر و کبایر محفوظ و مصئون است چنانچه در دفتر ثانی
روضة الاحباب می آرد که جمعی از اهل سیر برانند که چون از مهم بیعت فراغت
حاصل شد ابو بکر صدیق رضی الله عنه از وجوه مهاجر و انصار مجمعی ساخته علی مرتضی را
بآن مجلس طلبید امیر اجابت نموده در محلی لایق خود نشست و از موجب طلب
خود پرسید قدوه اصحاب عمر بن الخطاب گفت میخواهم چنانچه سایر صحابه با ابو بکر
بیعت کردند تو هم بیعت کنی امیر فرمود سخنی که شما بر انصار حجت ساخته این منصب

گرفته ابد من بشما حجت میگردانم راست گویند بسید کائنات اقرب
و بحکم اولوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
مستحق خلافت کیست عمر بن الخطاب گفت ترا نگذاریم تا بیعت نکنی امیر
فرمود اول سخن مرا جواب بگویند بعد ازان از من بیعت جویند ابو عبیده
گفت ای ابو الحسن تو بواسطه سبقت در اسلام و فضل قرابت قریبه با
سید الانام سزاوار حکومت و خلافتی لیکن چون صحابه بر ابو بکر اجماع نمودند
مناسب آنست که تو نیز قدم در دایره وفاق در آری امیر گفت ای ابو عبیده
تو امین امتی بقول رسول مختار موهبتی که حق سبحانه تعالی بخاندان نبوت کرامت
کرده در بند آن میباشید که بجای دیگر نقل کنید ضبط قران و وحی و مورد امر و نهی
و معدن فضل و منبع عقل و حلم بائیم بواسطه این امور خلافت را شایسته و امامت
را سزاوار بشر بن سعد انصاری گفت ای ابو الحسن داعیه که تو ظاهر میکنی اگر پیش ازین
معلوم شدی بر آینه هیچکس با تو مضایقه و منازعت نکردی و جمله با تو بیعت مینمودند
لیکن چون در خانه نشستی و در اختلاط بر دم بستی خلق را مظنه آن شد که از خلافت
کناره میکنی اکنون از جمع مسلمانان که دیگر را برگزیده اند بپیشوائی از پی در آی
و خود را طرز دیگر منمای امیر گفت ای بشر رو امیداری که من جسد اطهر حضرت صاحب الوحی

جمع الفرقدین

منیر البشر را غسل نداده و تجهیز و تکفین وی نه نموده و از دفن وی فراغت حاصل نکرده دم از طلب خلافت و حکومت زدی و با مردم در منازعت و خصومت شدی
ابوبکر صدیق چون دید که کلمات امیر جمله محکم و استوار و بر یکی از ان مقابل صد نزارات
از راه رفق و مدارا در آمده گفت ای ابوالحسن مرا گمان این بود که ترا با من در این امر
مضایقه نباشد و اگر میدانستم و بیعت با من تخلف خواهی کرد هرگز از ابتدا قبول
نمیکردم اکنون مردم با من اتفاق نموده اند اگر تو نیز با ایشان موافقت نمائی ظن مرا
مطابق واقعه ساخته باشی و اگر حالا توقف کنی و خواهی درین اوتامل و فکرهای حرجی بر تو نیست
پس امیر المومنین از مجلس برخاسته متوجه خانه خود گشت درین اثناء ابوسفیان نزد امیر المومنین
رفته گفت روا باشد که فروترین اهل قریش بر شما غالب گشته دست خود بگشا تا با تو بیعت
کنم والله اگر خواهی مدینه را برای تو از سوار و پیاده پر سازم امیر المومنین وی را زجر کرده
گفت تو ازین سخن جز فتنه اراده نکرده و همیشه دشمن اسلام و مسلمانان بوده
اما الحمد لله که هیچ ضرر بایشان نتوانستی رسانید بدرستی که ابوبکر را سزاوار آمارت میدانم
و بمواداری ترا نمی خواهم و در روضة الاحباب مسطور است که بثبوت پیوسته که امیر
المومنین مادام که فاطمه زنده بود بیعت نکرد و اکثر بنی هاشم و جمعی از قریش مثل زبیر
و طلحه و خالد بن سعید بن العاص و گروهی از انصار با امیر اتفاق نمود با ابوبکر بیعت

نکردند و سعد بن عباده نازنده بود از روی تعصب و بمبعت نکردند و روایت
ضعیف است که اخیرا ازوی بگرفتند بیعت که فشد و در نوبت خلیفه دوم مشهور و
معروف است که چون عهدنامه خلافت نسبیهد در میان مردم گردانیده گفتند
خلیفه رسول خدا شخصی را بجای خود نصب کرده و این عهدنامه بنام او نوشته
هرکس از مومنان امر خلیفه را قبول دارد اظهار حال خود نماید چون این سخن
امیر آورد مداز روی نراست یا از راه کشف فرمود نابعت لمن فیها
ابن کان عمر یعنی بیعت کردم هرکسی را که در این نامه است اگرچه عمر باشد و عهدنامه
مذکوره در شرح عقاید برین عبارت مسطور است هذا ما عهد ابوبکر بن ابی قحافة فی آخر عهده
فی الدنیا خارجا الی الاستخلف عمر بن الخطاب فاعدل فذالک ظننت
به و رای فیه و ان جار فلکل امرء ما اکتسب و راقم این عهدنامه
عثمان ابن عفان بود رضی الله عنه علمای امامیه میگویند عجب است که قدوه اصحاب عمر بن الخطاب در هنگام تحریر
این عهدنامه حسبنا الله کتاب الله ان هذا الرجل قد اشتد وجعه نگفت
چنانچه در وقت طلب دوات و قلم با آنسرور صلی الله علیه وسلم گفته بود و ما در جواب گوییم خطائی
هر کسان کرد فتش خطا است و در نوبت خلیفه سیوم هم در روضة الاحباب مسطور است که بعد از قضیه مسجد
شوری چون به تجویز عبد الرحمن عوف مردم با عثمان بن عفان بیعت کردند امیر المومنین

علی ران مجمع تاملی و تعللی ورزیده فرمود سوگند میدهم شما را که راست گویید در میان اصحاب رسول
هیچ احدی هست که آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم در وقتی که سلسله عقد مواخات میان یاران
خویش استحکام میداد و بالا و عقدت اخوت بسته فرموده باشد اَنْتَ اَخِی فِی الدُّنْیَا
وَالْاٰخِرَةِ غیر از من جمله حضار مجلس گفتند نی بعد ازان فرمود هیچکس در میان شما هست
که آنسرور در شان او فرموده باشد ... من کنت مولاه فهذا علی مولاه غیر از من
همه گفتند نی انگاه فرمود هیچ احدی در میان شما غیر از من هست که آنسرور با او فرموده باشد
انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی جمع حضار
از کبار و صغار گفتند نی پس گفت در میان شما مردی هست که امین وحی و مهبط امر و نهی او را
بر سوره برات مؤتمن داشته عالیشان گردانیده باشد باین کلمه کافیه وافیه که لَا یُؤَدِّی
عنی الا انا او رجل من عترتی غیر از من زمره حضار باجمعهم گفتند نی دیگر فرمود ایا نمیدانید
که سید البشر و شفیع روز محشر بر جمل مهاجرین و کل انصار امرا تعیین فرموده بر سم سرایا
بجانب دشمن فرستاد و ایشان را وصیت بانقیاد و متابعت امر جیش نمود و بر من
هرگز کسی را امیر نکردانید طایفه حاضرین باجمعهم گفتند بلی بحمدتعالی که میفرمائی دیگر گفت
آیا نمیدانید که معلم علم اولین و آخرین اعلای علم من فرموده مومنان را
اعلام کرد باین طریقه ... انا مدینة العلم و علی بابها

دیگر انا دار الحکمة و علی بابها گفتند آری میدانم دیگر فرمود آیا نمیدانید
که اصحاب رسول یکدیگر را در مقام مخاطره با عدا گذشته در معرکه محاربه از کفار فرار نمودند
و من هرگز در هیچ موطن مخوف از آنسرور تخلف نه نموده نفس خویش را وقایه نفس آنفس
و جنبه جنبه اقدس آنسرور کردم گفتند بلی همچنین است باز فرمود آیا نمیدانید اول مردی
که قدم در دایره اسلام در آورده منم همه گفتند بلی نگاه فرمود کدام از ما اقرب است
برسول صلی الله علیه وسلم از روی نسبت و حسب همه گفتند مرتبه اقربیت ترا ثابت و مسلم
و قدم قرب تو در راه قربت و قرابت با آنسرور بغایت راسخ و محکم در اینحال
عبد الرحمن گفت یا ابا الحسن همه این فضایل که تو را هست چنین است که در تحت بیان آمد
و جمیع اصحاب بدین امور اقرار داشتند و اعتراف دارند لیکن اکنون اکثر مردم به عثمان
بیعت کردند متوقع از جناب تو آنکه با ایشان موافقت نمائی و بقدم قبول و اقبال
پیش آئی تا عرصه ولایت فرمود بخدا که نمیدانید حق به خلافت کیست و مع
ذالک بمقتضی علم خود عمل نمایند بنا بر رعایت اغراض و مصالح دنیوی خود
و الله مسلم داشتیم این امر را بر غیر خود زیرا که میدانم سلامت مسلمانان در این تنزل و تسلیم است
چه در این تسلیم حیف بر خاصه نیست نه بر اسلام و مسلمانان بنا بر این ترک مناقشه
کردم بقول امیر المومنین طلبا لاجر للمرحوفه و این ابیات ابرار را ایراد کرد

دیگر

وبحر علوا رضا هوا کرم الله وجهه جواب این مقاله وکفتار بر صفحه روزکار ماند غیر سه

قد یعلم الناس اذا خبروهم نسبا نحن وافخرهم بیتا
اذا فخروا ودر هبط النبی وهم ماوی کوامه وناصر الدین
وللنصور من نصروا والارض تعلم انا خیر ساکنها
کما به تشهد البطحاء والمطروا والبیت ذی الستر
والارکان لو سئلوا نادی بذالک رکن البیت والحجر

معنی بیت اول تحقیق میدانند مردم بدرستی که بهتر ایشان از روی نسب ایم وبرتر ایشانیم
از روی بیان چون افتخار نمایند معنی بیت دویم ومیدانند کرده بنی وحال آنکه ایشان جای
کرامت آویند که ناصر من ومنصور کسی که نصرة داده است ایشان را ومعنی بیت سیوم وزمین میدانند
که بهترین ساکنان اویم چنانچه بر بهتریت من کواهی میدهد بطحا ومطر معنی بیت چهارم
ومیدانند خانه صاحب اسرار وارکان یعنی مکه اگر سوال کنند ندا کند یعنی کواهی بدهد بافضلیت من
رکن بیت وحجر اگر فرمایی کوید جناب ولایت مآب پناه در قضیه معاویه باین دستور عمل نفرموده
چه سلاست مسلمانان نیز در نیوافته در تنزل او تسلیم وی نکرده جواب کویم فرق بین الصورتین
بر عایت وضوح است چرا که عثمان را شایسته خلافت میدانست اما خود را لایق نمیدانست وبنا بر حصول
مصلحت اسلام ومسلمانان از حق خود کذشت معاویه را شایسته خلافت وسزاوار حکومت وامارت عامه

مسلمانان نمیدانست چه غیر از امیر جمعی دیگر از صحابه به خلافت احق از معاویه بودند
با وجود شرف خود و بان جمیع اگر رضا بخلافت معاویه و ادی خلل و اختلال در اسلام
افتادی و التزام مداهنه در امر دین نموده بودی بالضرورة به محاربه اهل بغی مشغول
رفعا للحیف علی الاسلام والمسلمین و وران کلام که درین قضیه فرموده
لم یکن صفقا الا علی خاصة اشارتی بمعنی است و ایضا چون دران صورت اهل حل
و عقد از مهاجر و انصار بر بیعت امیر اجماع و اتفاق نموده بودند بحکم حدیث
صحیح که اذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الاخر منهما یعنی چون کسی بیعت کرده شود بدو خلیفه پس
قتل کنند دیگر را از ان هر دو معاویه مستحق قتل و محاربه گشته بود درین صورت چون اهل حل
و عقد در خلافت عثمان بیعت نموده بودند در عالمه سلامت المسلمین مخالفت نصر مود
والحمد لله الملک المعبود اکنون بیائیم در بیان زمان خلافتی که باتفاق عام و خاص قریب
در سنه خمس و ثلثین از هجرت سید المرسلین برسبت وقوع تحقیق پذیرفته هم در روضة الاحباب
مسطور است که ارباب سیر رحمهم الله آورده اند چون واقعه قتل عثمان بن عفان رضی الله عنه
بوقوع پیوست جناب ولایت مآب وصایت نصاب امیر المومنین کرم الله وجهه و جامه خود
نشئت و در اختلاط بار دوم من کل الوجوه بر لبست ریاست مصر و علمای عصر
به عجله علیا و بسده رسنیه علویه آورده بنا بهم بیعت بادی استحکام دهد آنرا در خلافت

نفرموده

نفرمود و بروایتی آنکه بعد از پنج روز از واقعه عثمان مصریان با آمالی مدینه گفتند نزد علی مرتضی
رفته التماس قبول منصب خلافت باید نمود پس باتفاق باستان راستان آشیان عالی
شان وی شتافته گفتند عالم را چاره نیست از امامی و پیشوای و خلیفه و مقتدای و
نمیدانم در روزگار از تو با بیکار تر کی داد مهلتی در جواب فرمود مرا با بیکار میلی نیست
بهر که شما اتفاق میکنید من با شما وفاق نموده متابعت و متابعت میکنم ایشان مضمون
این نظم بعرض رسانیدند مرتضی اندر میان و آنکه کسی جوید امیر افتاب
اندر شما و آنکه کسی بیند سها یعنی تا تو در میان احیا باشی کرا یارای دم زدن از
زر سیم تمام یارای آن بود متصدی خلافت و بادشاهی خاص و عام شود گفتند اگر چنانچه
ملتمس این فقیران درجه قبول نیابد تیغ خلافت از غلاف بولهب السلطان لاکل الناس
بعضهم ببعض امسل و امور مردم بغایت تعایش پریشان و مختل شود
امیر المومنین در جواب فرمود آن طالبان صواب شما را این مرتبه نیست که متصدی
نصب امام شوید ایکار تعلق برای و رویت اهل بدر و آرد که ارباب حل و عقد و
اصحاب رفیع القدر اند بر مرد را که ایشان بخلافت و ریاست قبول نمایند خلیفه
او خواهد بود این کلام متین مبین امیر را با این شرح و بسط چون بان طایفه جلیل القدر
رسانیدند جمهور ایشان که در مدینه بودند بدر سرای امیر المومنین آمده استدعا

متابعت نمودند چون ہجوم و ازدحام مہاجر و انصار بدین مثابه دید از خانه خویش بیرون آمده
متوجه مسجد نبوی شده بر منبر رسول صلی الله علیه وسلم برآمده خطبه فصیحه بلیغه خواند مشتمل
بر حمد و ثنای خداوند تعالی و درود محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بعد ازان فرمود
ای گروه مومنان راضی هستید باین که من امیر شما باشم گفتند آری و اول شخصی که
با وی بیعت کرد طلحه بن عبید الله بود و حال آنکه او دست شل داشت از زخمی که در ضرب
احد باو رسیده بود امیر المومنین چون نظر بآن نمود در خاطر شریف خطور کرد که این دست
شایسته و سزاوار نقض و نکث بیعت است و با خود گفت ید شلاء و امره اشل و روایتی
آنکه حبیب بن رویم گفت اول کسیکه با امیر بیعت کرد صاحب ید شل است هر گز این بیعت
باتمام نرسد ید شلاء و بیعته لا تتم بعد ازان زبیر بیعت نمود پس اعیان بقیه مهاجر
و انصار و سایر مردم بشرف بیعت مشرف شدند و در بعضی از کتب بنظر در آمده
که بیعت در روز جمعه که عثمان کشته شده بود تحقق یافته و اقرب بصواب آنست
که گویند بیعت امیر المومنین بعد از قتل عثمان بهفته اتفاق افتاد و در مقتضی من مسطرات
که اهل مدینه سعد بن ابی وقاص گفتند دست بگشای با تو بیعت کنیم چون وی امتناع نمود
بر سعید بن زید و عبد الله بن عمر عرض کردند ایشان قبول نمودند امیر المومنین خود را
از این امر کشیده میداشت زیرا که اختلاف بسیار از مردم مشاهده میکرد تا روز پنجشنبه از قتل
عثمان دو ماه

عثمان درآمد و او در روز جمعه نشسته شده بود آن جماعه که در صدد تصدی تعیین خلیفه بودند گرد
کعبه یکیک از اعیان اصحاب طواف میکردند و میگفتند علی مرتضی در میان اهل مدینه حاضر است
هرچند خواستیم محرک سلسله بیعت باو شویم قبول نکرد و فردا جمعه است و مردم امامی نیست
که باین فرض موکد قیام نماید رای شما در بنای چیست همه گفتند ما احق و اولی از وی نیستیم آن
جماعه گفتند با ما موافقت نمائید با او مبایعت نموده به خلافت پردازیم اهل مدینه روی امیر
عالیقدر نشناخته برای قرار این بیعت مجتمع گشتند الا طلحه و زبیر امیر المومنین فرمود طلحه و زبیر
کجائید گفتند ایشان چنین چنین میگویند فرمود درین خطب جلیل احضار ایشان و کار است بسیر
مالک اشتر و حکیم بن جبله نزد هردو رفته گفتند ما منصب خلافت را بر هیچ کس از شما عرض کردیم
شما ابا نموده اقبال نکردید اکنون مسلمانان دیگر را که شایسته این کار است اختیار کرده اند
مراجعت نمیکنند پس شما نیکخواه اهل اسلام نیستید تا بیعت ننمایند با کسیکه مسلمانان بر ان اتفاق
کرده اند بنا بر این خون شما مباح و حلال و نفس شما مستحق عقاب و نکال و شما لیسه عذاب
و وبال است ایشان چون دیدند که اگر او را بر امتناع کنند ملحق به عثمان بن عفان
خواهند شد هردو نزد امیر المومنین آمدند با ایشان فرمود مرا رغبتی باین امر نیست
هرکدام از شما رغبت داشته باشد دست بگشاید تا با وی بیعت نمایم هردو گفتند تو با ابر
اولی و انسب و احرای پس طلحه و بعد از ان زبیر بیعت کرد و در بعضی نسخ

و از بعضی
بطریق ثقات چنان مسموع شده که این بیعت در روزی تحقق پذیرفته که شاه
سیاره یعنی آفتاب برج حمل تحویل کرده بود که ماه فلک ولایت در منزل
خلافت استقرار یافت و چون روز دیگر شد عامه مردم بیعت نمودند پس امیر المومنین
خطبه در غایت بلاغت و فصاحت خواند و با جماعت صحابه نماز گذارده فرمود
تا مردان و چند نفر دیگر را از بنی معیط طلب نمایند بعد از تفتیش و تفحص تمام از انجماعه
خبری و اثری نیافتند و گویند جناب ولایت مآب از زوجه عثمان بن عفان
پرسید قاتل عثمان که بود او در جواب گفت دو مرد در سرا در آمدند و محمد بن
ابی بکر با ایشان بود آن دو مرد او را بقتل آورده بدرجه شهادت رسانیدند
رویهای ایشان را دیدم اما نشناختم امیر المومنین کرم الله وجهه محمد بن
ابی بکر را طلبیده کیفیت واقعه استفسار نمود او بموقف اینها رسانید که والد
در سرای عثمان در آمدم و قصد قتل وی داشتم چون پدرم را یاد کردم من
از انجاج او متاثر شده دست از قتلش باز داشتم و حال آنکه ازان کار پشیمان
بجایم و سوگند بخدا که من نکشته ام و دیگری را نیز مانع نیامدم زوجه عثمان
ویرا در جمیع سخنان تصدیق نمود و ایضا در بعضی از کتب سیر و تواریخ مسطور است
که چون این سخن امیر المومنین را که قرار امر خلافت و حکومت عامه مسلمانان

تعلق باختیار اهل بدرد اورد سمع ایشان رسانیدند طلحه و زبیر یا جماعتی از وجوه مهاجر
و اعیان انصار نزد امیر المومنین آمده گفتند مسلمانان را از امامی و خلیفه چاره نیست
و هیچ احدی از تو بانکار و انسب نمی امیر در جواب ایشان فرمود لا حاجة
لی فی امرکم فمن اخترتم رضیت به ایشان گفتند اختیار با
تست و مکرر مبالغه نموده اینمعنی را ادا کردند که قبای دیبای زیبای خلافت بر قد
قدر هیچ مرد جز تو چست و درست نمی آید زیرا که خلاصه قوم قریش و مقدم طایفه هاشمیه
و افضل و اکمل خلایق و اقرب مردمان بهادی سُبُل و طرق یعنی حضرت خاتم نبوی
امیر فرمود میل باینکار ندارم بگذارید تا من نیز یکی از شما باشم و هر که را شما ها سازید وزیر
و مشیر شوم چه وزارت مرا به از امارت است ایشان در التماس و استدعا الحاح
بیشتر نمودند چون مبالغه از حد بگذشت امیر المومنین فرمود اگر با من بیعت میکنید بدانید
که من از حد شرع تجاوز نخواهم کرد و مسل و محابا از من واقع نخواهد شد و فیصل
امور بمشاورت جمهور خواهد بود و یکدرم از بیت المال برای خود تصرف نکنم و
میان شما ترجیح ننهم بلکه بر یک را نظر مرحمت و عاطفت ملاحظه تمام و احکام
بین العباد بموجب کتاب الله و مقتضی حدیث و سنت رسول الله امضا و اجرا کنم
انگاه فرمود بمسجد روید که این امر بخفیه بمقطع نتوان رسانید پس بمسجد رفتند

واوّل کسیکه با امیر بیعت کرد طلحه بود بعد ازان زبیر انگاه اهل مصر یکبار بعد ازان مهاجر و انصار
و اهل مدینه کروه کروه شرف بیعت انحضرت دریافتند پس روز جمعه بر منبر رسول صلی الله علیه و آله وسلم
برآمده خطبه در غایت فصاحت و بلاغت انشا فرمود کویند اول آن خطبه این بود که
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى الْاِحْسَانِ قَدْ رَجَعَ الْحَقُّ اِلَى مَكَانِهِ بعد از فراغ خطبه خزیمه
بن ثابت انصاری که از نزد حضرت صلی الله علیه وسلم بذو الشهادتین
ملقب بود برخاسته در مقابل منبر ایستاده این ابیات بینات که از جمله نبات حسّان
و ابکار افکاری بود مانند حسّان بر منصه بیان جلوه داد اذا نحن

مابعیتا علیًا مخسیا ابوحسن مما یحاف من الفتن وجدناه
نعم اولی الناس بالناس وانه اطیبکم قریش بالکتاب وبالسنن
وما فی قریش من یثیف غبارة اذا ما جری یومًا من الضعن الاوجرن
بحق فانت الذی فیهم من الخیر کله وما فیهم بعض
الذی فیه من حسن واوّل من صلی من الناس واحدا
سوی خیر النسوان والله ذو المنن وصاحب جیش القوم
فی کل دفعة یعوز بها نفس لهسان الذی الدفن فذالک
الذی بیتی لحناجر باسه امام لنا حتی لفت فی الکفن

اغیبت ۱۲ نفشه بکم

نقلست که طلحه و زبیر بعد از اربعین با جمعی از اصحاب نزد امیر المومنین رفته گفتند
قاتلان عثمان رضی را بکوته تصاص رسانیم فرمود جمعی کثیر باین امر متهم اند بهمه را بکی کواهی و تنبیه
نتوان کشت اکر یکی را به یقین میدانید که این کار کرده من در قصاص چشتن خون عثمان با شما
متفقم صبری کنید تا صاحب قصاص بیاید و بران متعین دعوی کند و شما کواهی دهید
من حکم قتل کنم آورده اند که اکثر بنی امیه از مدینه فرار اختیار کرده بعضی بطرف مکه و برخی
بجانب شام نزد معاویه رفتند و کویند نعمان بن بشیر انصاری باین جمع کف بریده
تا پیله زوجه عثمان را با پیراهن خون آلوده عثمان نزد معاویه برد و شرح قصه فلیله در مدینه
منحصر کشتند خائف و ترسان و بهنکام فرصت خود را در مکه مبارک به عایشه صدیقه
رسانیدند و هیچ احدی بنی امیه با دراک سعادت بیعت امیر المومنین موفق نکشت
اینکار دولت است کنون تا کرا رسد نقلست که روز دویم از بیعت جناب
ولایت مآب امر فرمود تا در خزانه بیت المال کشودند و اموال که در خزانه مضبوط
بود بیرون آورده بر مردم قسمت نمودند و صاحب مستقصی آورده که امیر المومنین
امر کرد تا در سرای عثمان رضی الله عنه سلاحی که از شتران صدقه قرار کرفته
بودند جهت بیت المال ضبط کردند و اموال عثمان را فرمود تا در میان ورثه او
قسمت نمودند منقولست که روز دویم از قرار خلافت بر امیر المومنین مغیره شعبه

والعفو عند الله اشبه

که در میان عرب بکمال عقل و تدبیر مشهور بود بخدمت امیر آمده گفت چون خداوند تعالی
ترا بر امت مرحومه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم والی گردانید و ما را بدولت تو
تو رسانید پس بر ما لابد و ضرور است که هواداری تو نکنیم و خواهی تو نخواهیم رسانیم اگر رخصت
فرمائی آنچه در خاطر میرسد بموقف اظهار رسانم امیر المومنین او را دستوری سخن گفتن داد
مغیره گفت من از بعضی مردم در اوخلافت تو تفاوتی فهم میکنم باید که عمال عثمان را بر عمالی
که دارند امسال مقرر داری تا تو در خلافت بلا اختلاف مستقل گردی و مکتوبی بمعاویه
و حکومت مملکت شام را چنانچه سابق بوده و سالها استمرار یافته بروی مسلم داری
و در ان مکتوب شرف او و بزرگان بسط رسانی و اعلام فرمائی که نسبت
با او از عمر و عثمان بهتر سلوک خواهی کرد و عمرو عاص را به تفویض مملکت مصر نوازی
و استمالت نامه با و نویسی مشتمل بر ذکر شرف و تقدم او بر اکفا و اقران او چون
چه او شخصی است در بند ناموس و نام و نهایت مکار و با فراست و طالب
حکومت و ریاست که من از خلاف این هر دو بسیا تو هم امیر المومنین فرمود
اینکار از من برنخیزد که معاویه و عمرو عاص و سایر عمال عثمان را یکساعت
بلکه یکلحظه حکومت و ایالت تجویز کنم و پیوسته من لیلا و نهارا سرا و جهارا
عثمان را نهی میکردم از گذاشتن عمال فضال او سخن مرا در نیافت نشنید نارسید

باو ایخ ریسه ویه

باد انچه رسید و دید انچه نبایستی دید اکنون چگونه این قوم ضال مضل را بر مسلمانان مسلط
سازم و مانند متخذ المضلین عضدا روز دیگر باز مغیره آمده گفت یا امیر المومنین
دیروز نگفتی در باب عمال عثمان بموقف اظهار رسانیده بودم مرضی ضمیر منیر نیفتاد امروز
ازان برگشتم و دانستم انسب آنست که ایشان را از مقام حکومت عزل کنی تا موافق
از منافق ظاهر و پیدا گردد این بگفت و با خود عزم ملازمت معاویه مقرر کرده از
مجلس امیر المومنین بیرون رفت بیت به بین که از بریدی و با که پیوستی
اتفاقا درین روز عبد الله بن عباس از سفر حج مراجعت نموده متوجه ملازمت
امیر بود و بر سر دروازه با مغیره ملاقی شد چون بمجلس امیر درآمد بعد از تقدیم مراسم
تحیت و سلام پرسید که مغیره اینجا برای چه آمده بود گفت امیر المومنین فرمود
دیروز را مصلحتی مینمود امروز مخالف آن گفت و سخن اول و آخر او را بیان نمود ابن
عباس گفت سخن اول نصیحت و نیکخواهی بود آخر خیانت و تباهی امیر المومنین
فرمود میدانم که مصلحت دینوی من درین است که شما میگویید اما نظر اصلی من بر مصلحت
دین است و در رعایت دنیا دون نه دین است نه دنیا — دین و دنیا بت ضد یکدگر
دولت دین خواهی از دنیا گذرد و روایتی آنکه فرمود ای امیر المومنین ابن
عباس را که برگاه در اصلاح مهمات با شما مشاورت نمایم انچه بخاطرت رسد بگوی که اگر در بعضی

ازانها خلاف قول تو عمل کنم راه بموافقت و اطاعت من پوی ابن عباس گفت ابن جسیم کار را
فرمان برداری تو بر من آسان تر است مولف گوید واقعاتی که در عهد خلافت امیر المومنین
روی نموده هر چه از جنس کرامت و فراست و کشف و فضایل بود در باب فضایل و
خوارق و علم و فراست قلمی نموده شد و انچه از قسم محاربت با اعدای دین بود در باب
شجاعت مسطور گشت و تتمه در تواریخ سلف مرقوم است چون مطلب این فقیر در بیان
اعتقاد و یقین زمان خلافت صوری امیر المومنین بود زیاده برین اطناب نرفت

باب دوازدهم در بیان انتقال حضرت امیر المومنین و امام المتقین علی مرتضی از عالم فنا بعالم بقا به یمن حصول درجه شهادت و واصل شدن بذات خداوند جل و علا و متعلق بها

بر رای معنی آرای ارباب دانش و ذکا و اصحاب فطنت و صفا ظاهر و باهر است
که سنت ایزد متعال بمقتضی ایه کریمه وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلًا
بر ینمنوال استمرار پذیرفته که هر کس از راه محبت و اخلاص تقدم نماید و
اختصاص ساحت بارگاه احدیت پیماید و بدست ارادت و بندگی ابواب

ملازمت درگاه الوهیت بر روی روزگار خود گشاید باران غموم و بلایا از
غمام محن بر فرق او ریزان شود و انوار ابتهاج و راحت و آثار افراح
و بهجت از صفحات احوالش گریزان مرویه صحیحه اِنَّ اللّٰهَ اِذَا اَحَبَّ
قَوْمًا ابتلاهم موید این دعوی است و کلمه فصیحه البلاء للولاء
کاللهب الذهب موکد انیعنی بیت دوستی چون
در بلا چون آتش است ... زر خالص در دل آتش خوش است ... ولهذا نزول
نوایب بر اکابر انبیا که محرمان حریم کبریا اند بیشتر از سایر بریایی بوده و حلول
مصایب بر اعاظم اولیا که مقربان عالم بالا اند اکثر از جمیع خلایق روی مینموده
تن کدام تنی است که گداخته شعله تعب او نیست و دل کدام است که نشانه سهام کرب
او نه بلکه بر آتش بلای او در هر بادیه هزار دل کباب است و از دود ابتلای او در هر زاویه هزار
هزار دیده پر آب **رباعی** اندر همه دشت بر دخاوران سنگی نیست ... کز خون دل
دیده بر و زنگی نیست ... در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست ... کز دست غمش نشسته
دلتنگی نیست ... و مصداق این سیاق نزد علمای آفاق از تامل در وقایعی که میان
امیر المومنین و امام المسلمین اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه و معاویه بن
ابی سفیان و شامیان واقعه شده بر وجهی که شمه ازان سبق ذکر یافت کالشمس فی وسط

اشهار ظاهر و اشکار امیکرد و زیرا که با وجود آنکه باتفاق جمیع طوایف امت آن همه
سپهر امامت خلیفه بحق و امام مطلق بود و پیش از تمامی اهل اسلام بمتابعت نبی
علیه الصلوة و السلام اقدام فرمود و مقارنت نسبی و خصوصت حسبی با رسول عربی
باکمال وجهی حاصل داشت و پیوسته در ملازمت آنحضرت رایت غزا و جهاد و
لوا علم و اجتهاد می افراشت و در میدان شجاعت و مردانگی از مجموع مبارزان
ادوار گوی مسابقت می ربود و در ایوان سخاوت و فرزانگی بر جمیع کریمان اعصار
سابق و فایق بود و اکثر اکابر مهاجر و انصار غاشیه متابعتش بر دوش گرفته بودند
و بیشتر اشراف بلاد و امصار حلقه متابعتش در گوش کشیده آنحضرت را بر طبق
دلخواه بر معاویه بن ابی سفیان که بی شایبه اشتباه طلبق بن طلبق بود و در سلک مولفة
قلوب انتظام داشت استیلا میسر نگردید و از انجهت مدت مدید روزگار فرخنده آثار
بانواع غصه و غم و اصناف حزن و الم گذرانید تا بالآخره بدرجه رفیع شهادت
رسید منقولست که نوبتی یکی از منحوسان شنده سنیه امامت و منتسبان عتبه علیه
کرامت پرسید یا امیر المومنین با وجود انواع فضایل صوری و معنوی و اوصاف کمال و نبوی
و اخروی که ذات فایض البرکات ترا حاصل است سبب چه بود که ابن هند را مغلوب
نتوانستی ساخت فرمود دنیا بدولتا قایم است یکی حق دیگری باطل من ارادة کردم که بیکبار

قایم کرد و میسر نشد طرفه حالتی است که والیان هدایت بواسطه جفای دنیای بیوفا
همواره در زوایای یاس و حرمان می نشیند و سالکان مسالک غوایت از بحر و
فلک بی سر و پای پیوسته ریاض آمال و آمانی اثمار دولت و کامرانی میچنید
مقربان بارگاه سبحانی سبب حصول سعادات جاودانی از مستلذات عالم فانی
مهجور و مردود ان درگاه یزدانی بواسطه وفور تسویلات نفسانی باجرام ادات
انچنان مغرور [illegible] فلک برخویش پیچان اژدهائیست [illegible] پی ازار مازور آزمائیست
رسانده هر گرا یک ذره راحت [illegible] کند سالی زدنیا نش جراحت [illegible] بهر اختر کزو روشن
چراغیست [illegible] نهاده بر دلی آزاده داغیست [illegible] هزاران داغ هست و مرهمی نه
وزان پی مرهمی پیچش غمی نه [illegible] غرض ازین تشبث و مقصود ازین ترتیب ایراد واقعه
مصیبت افزای شاه اولیا و قدوه اصفیا است که در سنه اربعین از هجرت
خاتم الانبیا و داد و بدان جهت کوکب هدایت و اقبال از اوج عزت بحضیض مذلت
افتاد [illegible] دل اهل اسلام زان غم شکنجت [illegible] شتر چرخ چارم بماتم نشست [illegible]
قمر زان الم جیب جان چاک زده زحل جامه در خم افلاک زده [illegible] فرشته ز سوز
درون پر بسوخت عطارد ورقهای دفتر بسوخت [illegible] مستحفظان اخبار
و مستخبران آثار اگرچه اتفاق دارند که شهادت شاه ولایت بدست عبد الرحمن

ملجم المرادی بوقوع انجامیده اما در کیفیت حال آن لعین شقاوت مآل و
چگونگی وقوع آن امر شنیع اختلاف بسیار واقع است روایتی آنکه ابن ملجم
در اصل از مصر بود و در وقت خروج مصریان جهت قتل حضرت عثمان
رضی الله عنه با ایشان همراهی نمود بعد ازان بکوفه افتاده در ملازمت حضرت
شاه ولایت بسر میبرد و قولی آنکه پس از واقعه نهروان شاه ولایت مردان
به محمد بن ابی بکر نوشت که چند کس از فرسان مصر بدینجانب روانه ساز محمد
رضی الله عنه بموجب فرموده هشت نفر از شجعان بکوفه ارسال داشت یکی ازانجمله
ملجم بود این چون نظر امیر المومنین حیدر بران لعین بد اختر افتاد فرمود
أَشْدُدْ حَيَازِيمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَاقِيكَا وَلَا تَجْزَعْ
مِنَ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَا یعنی میان را سخت ببند از برای مرگ که مرگ
بتو ملاقات خواهد کرد و جزع مکن از مرگ چون بوادی تو فرود آید در روضة
الشهدا مسطور است که امیر المومنین رضوان الله علیه در وقت خروج نهروان
رسولان باطراف بلدان فرستاده مدد طلبید از یمن ده تن بلا رمتش آمدند ابن ملجم
داخل ایشان بود و هر یک ازان ده نفر تحفه گذرانیدند قبول فرمود مگر تحفه
ابن ملجم که شمشیری بود نهایت قیمتی آن لعین از بیخبری عمکین شده گفت

یا امیر المومنین

یا امیرالمومنین چیست که از رفقای من هدیه قبول نمودی و شمشیر مرا که در میان
عرب مثل ندارد نمیستانی فرمود این تیغ را چگونه از تو بستانم حال آنکه مراد تو
از من بدین شمشیر حاصل خواهد شد ابن ملجم از شنیدن این سخن خبر وحشت اثر اظهار
جزع کرده بر زمین افتاد و گفت یا امیرالمومنین مهمات هرسات هرگز مباد این که
صورت در خیال من کند و این فکر محال در خاطر من خطور کند من بعشق ملازمت
این آستان دل از وطن برداشته ام و نقش مهر و محبت خدام این خاندان عظام
بر صحیفه ضمیر نگاشته ام امیر فرمود این امر لیت بودنی و صورتی روی نمودنی و تو
عنقریب از جاده وفاق بباد یه نفاق خواهی گریخت و خاک بیمروتی و شقاوت
بر فرق دولت خود خواهی ریخت [illegible] آئین مهر و رسم وفا عادت تو نیست
هر چند عهد و شرط کنی باز نشکنی ابن ملجم گفت یا امیرالمومنین اینک
من در پیش تو ایستاده ام فرمای تا دستهای مرا قطع نمایند و اگر بالتحقیق این
امر از من واقع خواهد شد مرا قصاص برسان امیر فرمود چون از تو فعلی
صادر نشده که مستحق عقوبت باشی چگونه ترا قصاص کنم اما مخبر صادق
مرا از این کار خبر داده میدانم که قول او بصدق مقترن است و روایتی آنکه
ابن ملجم در سلک خوارج انتظام داشت اما از کوفه مجال فرار نیافت در معسکر

امیرالمومنین ماند و قبیله بنی تمیم قوم او فیصل بدرفت و در بعضی روایات آمده که چون علی مرتضی کرم الله وجهه
از نهروان بجانب کوفه روان شد ابن ملجم رخصت طلبید که پیشتر بآن بلده شتابد و مژده فتح و
فیروزی بمردم رساند از موقف امامت اجازت یافته چون بکوفه درآمد گرد محلات میگشت
و با و از بلند خبر ظفر میگفت دران اثناء چشمش بر چشمه قطامه نام که دختر اشیخ تمیمی بود افتاد
از بجاله حسینه بود آن ملعون بجانب این ملعونه میل کرد ۔ ذره کاندر همه ارض و سماست
جنس خود را همچو کاه و کهرباست ۔ شیفته حسن و جمال او گشته گفت ای آرام جان و
مونس دل ناتوان از کدام قبیله حوالت داد از ارباب بنی تمیم و آن قبیله تمام حاجی
جمعی کثیر از ایشان در نهروان کشته شده بود ند ابن ملجم گفت بیوه یا شوهر دار گفت
بیوه ام الکتاب آن ملعون زبان نیاز بجواستگاری بنمود آن ملعونه گفت مهر من سه چیز است
هزار دینار و کنیزکی جمیله و مغنیه و سر علی بن ابیطالب آن ملعون گفت زر و کنیز را
قبول دارم اما قتل حیدر کرار بغایت دشوار است و یکک ای قطامه که قادر تواند شد
بر کشتن آن شهسوار مشرق و مغرب که او شکنده سرکشان عرب است ۔
چو او برکشد ذوالفقار از غلاف ۔ ز هیبت فتد لرزه در کوه و قاف ۔ قطامه
گفت مال و کنیزک تو بخشیدم اما از سر علی که کشنده پدر و برادران من است درگذرم
چون شعله شهوت در کانون سینه پر کینه او افروخته بود و خرمن صبرش بشرار برق غفلت

سوخته

سوخته گفت والله سخن امیر راست است و آنچه مرا فرموده بود اینک اثر آن پدید آمد
ای قطامه بدین خریمت ایستاده ام و کمر بر قتل امیر بستم اگر یک ضربتی بر وی زنم راحتی
نشوی زود این مهم بکفایت رسانم و از غایت شراب بیهوشی که مذکور خواهد شد
آنحضرت را بدرجه شهادت رسانید راقم حروف گوید این روایت در نظر
واقفان موقف هدایت ضعیف مینماید زیرا که باتفاق مورخین واقعه در سنه ثمان
وثلثین بوقوع پیوسته و شهادت شاه ولایت پناه در سنه اربعین واقع شده
و در روایتی که جمعی از مورخان والا گهر بقلم صحت اثر ایراد نموده اند آنست
که بعد از واقعه نهروان که بعضی از خوارج زنده ماندند بود در اطراف بلاد
متفرق گشتند ابن ملجم المرادی و برک بن عبد الله التمیمی و عمرو بن بکر اسعدی
در مکه مجتمع شده روزی از کشتگان نهروان یاد کردند و بر قتل آن ملاعین
تاسف خورده گفتند که اگر علی بن ابیطالب و معاویه ابی سفیان و عمرو
بن العاص کشته شوند فتنها ساکن و خواطر مطمئن گردد ناگاه ابن ملجم گفت
من بر قتل علی اقدام مینمایم و برک گفت من رندکانی معاویه باخر رسانم عمرو
گفت من بقتل عمرو عاص پردازم و قلوب طالبان این منصب را مسرور سازم و مقرر
نمودند که در صبح نهم رمضان هریک از ایشان سعی را منتقل و متکفل شده

سرانجام نمایند شمشیرهای خود را بزهر آب داده هریک متوجه مقصد گشتند و بروایت
بانعمی رحمة الله علیه شخصی که کشتن معاویه را قبول نموده حجاج بن عبد الله الصبیری
نام داشت و متعهد کشتن عمرو عاص موسوم برادویه العنبری بود القصه شخصی
که داعیه خونریزی معاویه داشت بدمشق رسید و سحر روز موعود کمین کرده
در وقتی که معاویه بیرون می آمد ضربتی بر وزده گفت کشتیم ترا ای دشمن خدا
فی الحال اعوان معاویه او را گرفته پیش او رودند و معاویه بقتل او امر کرد آن
شخص گفت اگر نا مژده دهم که از استماع او شادمان شوی مرا هیچ نفعی کنی معاویه
پرسید آن کدام است گفت امشب برادرم عبد الرحمن علی بن ابیطالب بقتل رسانید
معاویه گفت همچنانکه کشتن من دست نداد شاید که او را هم میسر نشده باشد
و بروایت اصح او را بگشتند و طبیبی طلبید تا استعلاج زخم سریر خود نمود
و آن جراحت التیام نپذیرفت و شخصی که اراده قتل عمرو عاص نموده بود
بمصر رفت اما بر و دست نیافت چون عمرو از اینمعنی مطلع شد فرمود تا
او را بگشتند و ابن ملجم لعین چون بکوفه رسید چنانچه در صدر مسطور گشت
و قطامه که در عرب بکمال حسن و جمال ضرب المثل بود طالب الوصال او گردید
و قطامه تزویج را بقتل امیر المومنین کرم الله وجهه تعلیق نمود ابن ملجم گفت

من خود جهت اینکار بکوفه آمده ام پس قطامه چندی از خویشان خود را مدد کار آن
نابکار ساخت و ابن ملجم شبیب بن بجره را نیز با خود متفق کرد اینها قرار بر قتل
امیر دادند و بشوت پیوسته دران آوان که زمان شهادت شاه ولایت
پناه نزدیک رسیده چندین کرت کنایه و صریح از اینمعنی اخبار نمود و بلکه پیش
ازان اکثر اوقات نیز برگاه تغیر می یافت اظهار اینواقعه مینمود چنانچه در باب
علم مسطور گشت و قتیکه معاویه خواست معلوم کند که امیر المومنین پیش از ترک
او بفردوس اعلی خواهد خرامید یا او پیشتر بمقر خود خواهد رسید پس سه نفر را تواتر
بجهت انتشار خبر مرگ خود بکوفه فرستاد امیر المومنین برگرد فریب او مطلع
شده فرمود معاویه نمیرد تا محاسن مرا بخون سر نگین نه بیند و در روضة الصفا
مسطور است که در سفری اسپ عمر بن ملجم منفور کشت و او بخدمت امیر المومنین
آمده اسپی توقع کرد امیر ملتمس او را مبذول داشته فرمود فال کرم الله وجهه
ارید حیاتک و تریدین قتلی همه من حیاتک خواهم تو قتل من نقلت در ماه
رمضان سنه اربعین روزی امیر المومنین در مسجد کوفه بنصایح خلایق اشتغال
مینمود پس سوی امام حسن نظر کرده گفت ای نور دیده ازین ماه چند روز
گفت سیزده روز پس روی بسوی امام حسین کرده گفت ای سرور سینه ازین ماه چند روز

باقیمانده گفت هفده روز پس دست بمحاسن برده فرمود که در بین ملعون بدبخت
ترین مردم لحیه مرا از خون سرمن خضاب کنند و بیتی چند بزبان الهام بیان
گذرانید مضمون انکه قتل من میسر نخواهد شد نامردی از قبیله مراد من بوی نیکوئی
میسر نخواهم چون امیر المومنین از منبر فرود آمد ابن ملجم باضطراب تمام آمده
گفت یا امیر المومنین پناه میگیرم بحضرت رب العالمین از انچه نسبت
من گمان میبری و از تو در میخواهم که اشارت فرمائی تا مرا بکشند و دستهای
مرا ببندا امیر فرمود پیش از قتل قصاص نباشد لیکن مخبر صادق مرا خبر داده
که کشنده تو از قبیله مراد باشد ابن ملجم همچنان در مقام استعاذ و استنکار استعیاذ
بود امیر گفت ترا نجد اسوگند میدهم که در ایام طفولیت تو دایه تو
یهودیه نبود میگفت ای بدبخت ترک از عاقر ناقه صالح گفت بلی انگاه میگفتند
ساکت شده روی از وی گردانید و بصحبت پیوسته که در ماه مذکور بیضی در خانه
امام حسن و شبی در خانه امام حسین افطار مینمود و زیاده از سه لقمه تناول نمیفرمود
و میگفت شبی چند مهمان شما ام و در ترجمه مستقصی از ام موسی سریه امیر المومنین
مرویست دران سحر که شهادت امیر المومنین مقدر بود و ام کلثوم را ای دختر گفت
من چنان می بینم که این صحبت روح پرور درمیان ما عنقریب

منقطع گردد

منقضی گردد و طایر نفس نفیس قالب شکسته بر افقت متوطنان ملاء اعلی پیوندد و ام
کلثوم قطرات اشک از سحاب دیده فرو باریده گفت ای پدر اینچه خبر محنت اثر
و اینچه حکایت پر شور و شر است این نه قصه ایست که بگوش هوش توان شنود
و نه غصه که از تکلف آن ایمن توان بود بیهوده از فراق تلخ میگوئی سخن
هر چه خواهی کن ولیکن این مکن امیر گفت ای نور فرزندارجمند دوش
سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات را در عالم رویا مشاهده نمودم
که بدست مبارک غبار از روی من می افشاند و میگفت یا اخی بجانب من بیا
که انچه بر تو واجب بود ادا نمودی و در روایتی آنکه امیر خواجه را بامام حسن
بیان فرمود و امام متاثر گشته شروع در گریه و زاری نمود و در روضة الشهداء
مسطور است که در ان شب حضرت شاه ولایت انتما مطلقا خواب نکرد تا سحر
بطاعت مشغول بود و ساعت و لباعت بساحت سرا آمده نگریستی و گفتی صدق
رسول الله و فرمودی چه باز میدارد یار کشنده مرا از کشتن من و بهمین میگذرانید
تا وقت آن آمد که بمسجد رود انگاه تجدید وضو کرده و میان همایون بسته بمضمون
این دو بیت که هم از مولف است تکلم مینمود بعد ازین تا بقیامت سر ما و تو

که شد از خاک درت دیده و دل نورانی ‌ هر کسی شاد به عید و من بیدل محزونم

عیدم آنم که به تیغ ستم قربانی ‌ چون از خانه بیرون آمده بمیان سرا رسید

چند بطی انجا بودند در روی امیر بانگ کردند و تبولی دامنش گرفتند یکی از خادمان

چوبی بران مرغان زد فرمود دست از اینها بازدارید که نالوکنندگان اند

بر من پس مسجد شتافته بر سبیل معهود بانگ نماز گفت و ابن ملجم و شبیب در دان

دران شب نزد قطامه بشرب خمر اقدام نموده بودند چون آواز اذان

بگوش ان ملعون رسید آن ملاعین را از خواب برانگیخته گفت اینک

مرتضی علی آن ملعون رسید ان ملاعین بانگ نماز میگوید برخیزید و مهم او را کفایت

کنید ان سه مرتد بمسجد رسیده دو نفر بر در مسجد نشستند و ابن ملجم درون

در آمد چون امیر المومنین از آدای اذان فارغ شده قدم در مسجد نهاد و شبیب

لعین شمشیری انداخت اما بر طاق مسجد آمد و دران ملعون سیوم تیغ هم به تیغی

حمله کرد بر دیوار خورد ملعون سیوم تیغ بر فرق امیر زده گفت الحکم لله

لا لک ولا لاصحابک و بر دانی آنکه ابن ملجم صبر کرد تا امیر احرام بست و سجده

اول بجا آورد چون سر از سجده بر داشت آن شقی شمشیر فرو آورد و باتفاق

مورخان آن مسجد همان موضع آمد که روز حرب خندق عمرو بن عبد ود جهنم

زده بود تا مغز سر آن سرور شکافته شد و امیر المومنین گفت فزت ورب الکعبه
یعنی سوگند به پروردگار کعبه که بمطلوب فایز شدم و امام حسن را فرمود که شرایط
امامت بجا آورده با مردم نماز گذارد و در مستفصی مذکور است که بعد آن حادثه علمی
در دان بخانه خود رفت و شخصی از حالش وقوف یافته او را بدوزخ فرستاد و شب نهم
جان بیک پا بیرون برد چون مردم جمع آمده از امیر المومنین پرسیدند ضارب
این زخم کیست فرمود خدا تعالی او را ظاهر گرداند و بطرف راست مسجد اشارت
کرد که همین ساعت از در در آید و ابن ملجم در ان اصباح شمشیر خون آلوده بدست گرفته
در کوچهای کوفه میدوید مردی از بنی عبد قیس پیش آمده گفت تو کیستی گفت
عبد الرحمن بن ملجم گفت ای ملعون امیر المومنین علی را تو زخم زده باشی
و خواست انکار نماید حق سبحانه زبانش انداخت که آری آن شخص فریاد بر آورده
مردم را خبر کرد تا او را گرفته پیش امیر المومنین بردند و بروایتی که در روضة الشهدا
مسطور است ابن ملجم بعد از انکه آنحضرت را زخم زد بسرای ابن عم خود رفت و سلاح
از تن باز کرد و در ین حال صاحب سرا در آمده او را مشوش دید گفت مگر قاتل
امیر تو ی آن لعین بجای لانعم گفت و آن شخص گریبان او را گرفته بنظر امیر المومنین
رسانید چون چشم آنحضرت بروی افتاد گفت یا اخی المراد مگر من بدای بر تو م

شمار اکفت معاذ الله یا امیر المومنین فرموده ترا چه بران داشت که فرزندان مرا
یتیم کردی و رخنه در قصر حیاتم انداختی نه من با تو نیکوئی کرده بودم کفت بلی
اما واقع شد انچه واقع شد وکان امر الله قدرا مقدورا
انکاه فرمود این بدبخت را بزندان برید و اکل و شرب ازو باز مدارید اکر من
زنده مانم بمقتضای رائی خود با او عمل نمایم و اکر رحلت کنم بیش از یکضرب
شمشیر بما بروی نمیزنید که او را زیاده از یک زخم نرده انکاه امیر المومنین را
در کلیمی خوابانیده بخانه بردند اولاد امجاد و بنات مکرمات و زوجات
طاهرات چون انحضرت را بدان حالت مشاهده کردند فریاد و زاری و ناله
و بیقراری باوج فلک نزدیکی رسانیدند و جیب شکیبای بدست اضطرات
چاک زدند این مقال در زبان کرفتند شعله آتش هجران تو جانم میسوزد
و ز فراق تو دل پیر و جوان میسوزد این چه دردست کز و خون جکر میسوزد
این چه شوریست کز و کون و مکان میسوزد و ضعف انحضرت ساعت
بساعت سمت تزاید میکرفت و الم آن زخم لحظه لحظه تضاعف می پذیرفت
چون زمان رحلت نزدیک امامین را نصایح سودمند بتقدیم رسانید و در باره ایشان
دعوات اجابت آیات بر زبان همایون کذرانید و تکرار کلمه توحید مواظبت مینمود

تا وفات

تا مرغ روح پرفتوحش بعالم بالا پرواز فرموده از دار فنا بروضه البقا شتافت و از مقتدای
مومنان امام حسن مرویست که بعد از رحلت شاه ولایت منقبت شنیدیم که هاتفی میگفت از این خانه
بیرون روید و این ولی خدا و وصی مصطفی را بگذارید چون از خانه بیرون رفتیم آواز
بگوش ما رسید که محمد درگذشت و وصی علی مرتضی شهید گشت بعد از این محافظت دین و نگاهبانی
خیر النبیین که تواند کرد دیگری گفت هرگه سیرت ایشان ورزد و متابعت ایشان کند چو او از
تکفین نافت بخانه درآمده امیر المومنین را نشسته دید کفن همچو یافتم و ریش دیگر آنکه در وقت
ارتحال وصیت نمود که چون من از این عالم انتقال نمایم از زاویه خانه لوحی پدید آید مرا بدان غسل
نماید از استانه خانه کفن و حنوط ظاهر شود مرا بدان تکفین کرده در تابوت نهید و تابوت را
میان خانه وضع نموده فرزندان را بخوانید تا وداع پدر خود کنند و یکبار حسن بر من نماز گذارد
و یکبار حسین چون پیش تابوت من از زمین برخیزد شما پس تابوت بردارید و هر جا که سر تابوت
بر زمین اید مرا آنجا بگذارید و قبر حفر نمید و از آنجا تابوتی از ساج پدید آید مرا در همان مکان
دفن نمایند و مولف گوید در فصل الخطاب چنین مسطورست که امیر المومنین کافوری که از
بهشت مبارک سید المرسلین باقیمانده بود با خود داشت و در وقت رحلت فرمود آن را بر بدن
من مالید و در روضة الشهدا و حبیب السیر و کشف الغمه مسطورست که جبرئیل علیه السلام نصف مثقال
کافور از بهشت آورده بود آنرا در لبث مثقال از برای خود نگاه داشت و هل مثقال نسیده آنرا

نمایم

وعلی مرتضی رحمت کرده وصیت فرموده که هنگام ارتحال بر بدن خود خواهید الید للقصود اولا
عظام بموجب فرموده عمل نموده همدران شب در نجف اشرف همین موضع که حالا مطاف
طواف خلایق اطراف واکناف عالم است جسد مطهرش مدفون کرده اینده و بموجب
وصیت موضع قبر را باز مین هموار ساختند که اعدا بران اطلاع نیابند و تا زمان هارون
رشید غیر از آیمه اطهار هیچکس واقف نبود و سبب بیرون آمدن مرقد عطر ساد مشهد جنت
آسا آن شد که روزی هارون رشید دران سرزمین شکار میکرد آهوی چند از بیم جان بموضعی
که مدفن امیرالمومنین بود پناه بردند و هرچند که چرغ و سگان بر ایشان سر دادند نزدیک
جانب نیاوردند هارون از مشاهده اینصورت متعجب شده از حضار استفسار سر اینمعنی نمود بعد
از تقدیم مراسم تفتیش پیری گفت از پدران بما چنین رسیده که جسد مطهر امیرالمومنین حیدر
درین مقام مدفون است لاجرم هارون ترک شکار انجا کرده لوازم طواف بجای
فایض الانوار بجای آورد در زبدة التاج الریاض چنین مسطور است که حق سبحانه بنوح
علیه السلام وحی کرد که کشتی بساز نوح کشتی ساخت از الواحی که مامور بود چون سر نوح
وحی آمد که ای نوح علی نام دوستی است مر او را آخر الزمان موجود خواهد شد این سه
الواح نعلان موضع خضرة گذارده و روی بنه و بدرستی که من امیر مسکنم ملائکه بزیارت
این قبر بسی بحکم وصیت و بهمین موضع که حالا به نجف معروفست بهمان قاعده که فرموده بود

دفن کردند و سر قبر مبارک او را مستور ساختند در فتوحات القدس از حبیب بن عمیر مروی است
که گفت در آمدم بر امیر المومنین در مرض موت و پرسیدم از جراحت او فرمود ای حبیب
بخدا قسم که من این ساعت مفارقت میکنم از شما در این اثنا آواز گریه ام کلثوم بگوش
امیر رسید گفت ای دختر بخدا قسم که گریه نکنی اگر به بینی آنچه پدر تو می بیند راوی گوید من
گفتم چه می بینی یا امیر المومنین گفت میبینم فرشته های آسمان و پیغمبران را که بعضی در عقب بعضی
ایستاده اند و مرا تهنیت شهادت میدهند و اینست برادر من محمد مصطفی که نشسته است نزد من
و میفرماید اقدم فان امامک خیر لک مما انت فیه یعنی قدم نه براه آخرت بدرستی
که پیش تو بهتر است از آنچه در دنیی نقلست که پس از انتقال امیر المومنین کرم الله وجهه امام
حسن علیه السلام ابن ملجم را طلبیده گفت تویی که امیر المومنین را کشته گفت بلی امام همام
بیکضرب شمشیر بروی زد و عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهما میل و پرخاش کشید و بروایتی
دست پاهایش قطع نمودند و گروهی از شیعه جسد شوم آن مشئوم را در لوریای پیچیده
سوختند مولف گوید اگرچه در حبیب السیر از روضة الشهداء چنین منقولست که ابن ملجم
را بر قتل امیر المومنین قطامه باعث شد لیکن قدوة المحققین حکیم ثنای چنین تحقیق نموده
که بموجب گفته معاویه ابن ملجم امیر المومنین را بدرجه شهادت رسانید چنانچه این مضمون
را در حدیقه الحقایق منظوم ساخته نظم پسر ملجم آن سگ بدین نا انسان اوار لعنت نفرین

برزنی گشت عاشق آن مشئوم آن یکی نسار ترزراهب روم مرد مفلس گشت
عاشق او کفر شد در میان شایق او بود آن زن زآل سفیان منعم و مالدار
و خوب و جوان گشت زین سر معاویه آگاه مرد را گشت جمله کار تباه گفت کار تو
باکمال شود اینچنین زن ترا حلال شود کر تو در کار خویش شیر دلی هست
کابین حره خون علی کر تو فارغ کنی دلم زینکار بفرای بنزد من مقدار
زن ترا با هزار زینت و زیب نرساند ترا کسی اسیب اسپ و مرکب و سلم
ترا پس آزان بزنی در جوار من آسان مرد چه بر زبهر عشق زنی اندر
افکند در جهان محنی انچنان جهل و اصل منبلی خیره بگزید قتل چون علی
انچنان خاکسار بیمقدار رفت در کوفه از پی اینکار این خبر جمله با علی گفتند
اینچنین فتنه ها بپیچ بتفتند کین بدافعال بگیر و بکش دادشان بس جواب بر دهش
گفت و یحک بقتل قاتل خویش کس نکرد است سعی ازوی بیش انچنان
بیحفاظی از سر جد شب آدینه رفت در مسجد میرصید سحر ز بهر نماز رفت
و دریافت خفته را بغرار مرد را خفته دید گفت ای مرد گاه روز است برو از بهر خود
سفلا ز خواب کشت چون بیدار مترصد نشست از پی کار آن سرغرار مرد جفت
بتول چونکه اندر نماز شد مشغول رفت رحمی سبک زدش بر پشت

کبدان ازخم

که بدان زخم سخت مرد بگشت ، خلقی از هر طرف فراز رسید ، پرده مرد کیش بدرید
بگرفتند مرد را در حال ، کرد از وی میر زخم خورده سوال ، که که فرمود مرترا اینکار
کرد بر لفظ خویشتن اقرار ، که مرا این معاویه فرمود ، کار کردم کنون ندارد سود
مشکل مکنه کردند مرد را پس ازان ، رفت همراه سوی جنت جان ، و آنکه فرمود
شاد مانه بزیست ، این چه حلم است یارب این خو چیست ، و نیز حکیم ثنائی علیه
الرحمة در کتاب مذکور سبب شهادت یافتن حسن رضوان الله علیه را نظم کرده
که آنش این است که بمبالغه و تاکید معاویه جعده بنت اشعث که زوجه امام حسن بود
زهر داد چنانچه جگر مبارکش صد و هفتاد و چند پارچه شده از دهن برآمد مولف بنا بر
اختیار اختصار بیتی ازان ابیات مرقوم مینماید تا رفع شبهه ارباب شک باشد

حق بگویم من از که اندیشم ، انچه گویم یقین شده پیشم ، جعده بنت
اشعث آن بدزن ، که در داد زهر صرف بفن ، صد و هفتاد چند پاره جگر
بدر انداخت زان لب چو شکر ، بر زمین زن سبوی بر لب جوی ، که فرستاد
مرد را بر کوی ، زر و گوهر که نیست جای وقوف ، که پذیرفت ازو درم مالوف
لولوی چند و عقد مروارید ، که ز میراث های هند رسید ، کین نیکو عقد مرترا دادم
بتو بخشیدم و فرستادم ، گر تو این شغل را تمام کنی ، خویشتن را تو نیکنام کنی

نسخه
این چه حکمت یارب این چه حلمست

به پسر مرترا دهم بزنی ۔ مرمرا دختری و جان و تنی ۔ رفت با خود ببرد نامی
چه ببرد در جهان ز خود کامی ۔ آنکه دانی معاویه آش ۔ و آنکه در باویه است زاویه اش
صد هزار آفرین بار خدا ۔ به حسن باد تا بروز جزا ۔ و نیز محقق نامی ملا عبد الرحمن
جامی در شواهد النبوت مرقوم نموده که مشهور آنست که زوجه امام حسن بگفته معاویه
امام حسن را زهر داد و در دفتر روضة الصفا مسطور است که چون معاویه را خاطر بر آن
قرار گرفت که یزید را ولی عهد گرداند و مشاهیر شهر و معارف آفاق را به بیعت او خواند
و به تحقیق میدانست که این قضیه با وجود امیر المومنین حسن متمشی نخواهد شد لاجرم در دفع
فکر امام مذکور شبها بروز آورده و تدبیری اندیشیده مروان بن الحکم را که طرید رسول خدا
و حضرت شیخین بود بمدینه فرستاد و منديلی زهر آلوده مصحوب او گردانید و گفت
این منديل را بجعده بنت اشعث رسان و با او بگو که اگر تو بعد از مباشرت وجود امام
حسن را با این منديل پاک سازی و او بعالم آخرت انتقال کند معاویه پنجاه
هزار درم تو داده تا السباک ازواج یزید گردد مروان بگفته او بمدینه رفته
و جعده را بفریفت تا بموجب مذکور عمل نمود چون زهر باندام و اعضای امام
سرایت کرد شاهد روحش بخرامید این جهان تیره امید چون این واقعه نامیمنه روی نمود
معاویه پنجاه هزار درم به جعده فرستاد با نو رسیده خود یزید لعین گفت ای فرزند

دلیند بحکم اذا وعدوفی میباید که بنت اشعث را در قید نکاح آوری یزید گفت
جعده با فرزند رسول خدا وفا نکرد از وی چه خیر و نیکوی توقع توان داشت و کرار غبت را
مراصلت و مصاحبت وی باشد و صاحب حبیب السیر در مجلد اول از تاریخ آبرو در ربیع
الابرار مختری و کامل السفینه نقل میکنند که در شهور سنه ست و خمسین چون معاویه ابن ابوسفیان
جهت بیعت یزید مدینه رفت حسین بن علی المرتضی کرم الله وجهه و عبد الله بن عمر و عبد الرحمن بن
ابابکر و عبد الله بن زبیر رضی الله عنهم هر یک بنحوی عایشه صدیقه رضی الله عنها زبان ملامت
و اعتراض بروی گشاد پس معاویه در خانه خویش جایی کنده سر آنرا بخاک پوشیده و
کرسی آبنوس بر سر آن نهاده صدیقه را جهت ضیافت طلب نموده بر آن کرسی نشاند ام
المومنین یکبار در چاه افتاد معاویه سر چاه را بهک مضبوط کرده از مدینه رفت چنانچه
حکیم قائی نیز ازین واقعه هایله خبر میدهد ... عاقبت هم بدست آن باغی ... شد
شهید و بکشتنش آن طاغی ... آنکه با حضرت مصطفی زینسان ... بکند مرد را تو مرد مخوان ...
مولف نبابر وقوع مقدمات مسطوره گوید آخر دود آه دل ام المومنین رضی الله عنها
بمعاویه رسیده بحدی که برای وی معین بود فرستاد چنانچه در اواخر تاریخ حافظ عنقم کوفی
رضی الله عنه مسطور است که شبی معاویه بقضای حاجت بیرون آمد در انجا چاهی بود پر از
فرو نگریست بخار آب بر رویش بزد و مویهای او بر جاست و او را علت لقوه افتاد و سخت

خراب در بخورشد چنانچه بهزار حیله بخوابگاه خود آمده بیهوش افتاد دیگر روز مردمان
خبر یافته فوج فوج به عیادتش می آمدند و دعا کرده میرفتند چون تنها ماند دلتنگ
شده بکریست مردمان در آمده او را گفتند چرا میگریی گفت برای آنکه بسیار کارهای خیر تو
که بران قادر بودم و از شومی نفس مقهور نکردم بر احوال ندامت مال خود میگریم و حسرت
میخورم و دیگر آنکه این علت به هر عضوی از من ظاهر شده که پوسته نشاده باید دانست
و اینهمه بلا بر من بسبب حق علی بن ابیطالب است که حسود بده و دانسته بغض و ظلم کردم
و حجر بن عدی و سایر اصحاب او را کشتم بنابرین این بلا حق سبحانه بر من نازل کرد
گردانید و مرا بعقوبت عاجل ملاقی کرد و من اینهمه از دوستی نیزید ابد بر حرکات و
محاربات داشت لاجرم امروز دشمن بر من خندید و دوست بگریست و آن علت
بجهن بر مستولی گشته بود و هر شب خوابهای پریشان و شوریده میدید و هر لحظه بیمار
می ترسید و اکثر هذیان و لاطایل میگفت و بتیاب آب طلب مینمود و بیش بیش میخورد
و تشنگی تسکین نمی یافت دو وقت و وقت او را غشی می آمد چنانکه یک روز و دو روز
غشی میماند چون به هوش آمدی باواز بلند گفتی آه چرا با تو خلاف کردم ای علی بن ابیطالب
و مرا با تو ای حجر بن عدی چه افتاده بود ای عمرو بن الحمق چرا ترا ناحق کشتم بر بن تسکل مصطر
للقصود این نقل بنابر بن نوشته شد که این نیز یکی از خوارق عادات امیرالمومنین کرم الله وجهه

والله اعلم

امام حسن وام المومنین عایشه صدیقه است که اعدای ایشان باین سبب از عالم رفته

ومخفی نماند که تاریخ مذکور بهمین نقل تمام شده چنانچه پیشتر مینویسد که چون معاویه بهوش

آمد یزید را طلب نمود و مردمان را جمع کرده اول خود بیعت نمود و خطاب آن ملعون را

امیر المومنین کرد و همه مردم را فرمود تا با او بیعت کنند چون مفصل بود و نیز خوش نماید

که از احوال غیری زیاده برین در ین مجموعه ثبت کرداند بناءً علیه بهمین چند کلمه اختصار

نمود اگر کسی را در مقالات مسطوره خلجانی بخاطر رسد کتب مذکوره را بدست آورده

مطالعه نماید و بحکم آیه کریمه من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله

علیه ولعنه الله واعد له عذابا عظیما

اول

بروایت ابو داود صحیح نسائی مسطور است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت

کل ذنب عسی الله ان یغفره الا من مات مشرکا او من

یقتل مؤمنا متعمدا ... در صحیح ابن ماجه از ابو هریره

روایت است که گفت رسول من اعان علی قتل مؤمن بشطر کلمة

لقی الله مکتوبا بین عینیه ایس من رحمة الله کشنده اهل بیت

و زوجه مطهره رسول صلی الله علیه وسلم را از دایره اهل اسلام بیرون نماند و بیشک

مشرک انکار ... آنکه او روی به بهبود ندانست ... دیدن روی بینی سود ندانست

و در فوحات القدس از ابو القاسم حسن بن محمد مشهور باین الوفا منقول است

که روزی در مسجد کوفه نشسته بودم که کثرت عجیب و جمعیت غریب مشاهده کردم
نزدیک بمقام ابراهیم چون رفته دیدم راهبی جبه صوف در بر دارد و بغایت
خوش محاوره و قوی هیکل در برابر مقام مذکور نشسته بودم و در آمد و نشست
بروی خلق بسته ناگاه دیدم مرغی بزرگ بصورت عقابی از هوا فرود آمده در
کنار دریا بر سنگی نشسته ربع بدن انسانی قی کرده پرواز نمود باز آمد ربع بدن
انسانی قریب ربع اول از منقار انداخته پرواز کرد بهمین طریق چهار مرتبه فرود آمد
ربع بدن انسانی قی کرده پرواز کرد تا تمام بدن انسانی را بران سنگ گذاشته
طیران کرد ناگاه آن چهار جزو بدن با یکدیگر التیام گرفته پیکر انسانی درست شده
مردی گریه المنظر برخاسته در خود نگاه میکرد که آن مرغ در رسید بمنقار ربعی
از بدنش جدا کرده طیران کرد و همچنین به چهار دفعه ربع ربع از بدنش میریخت و باقی
بدن اضطراب مینمود تا تمام بدنش را فرو برد پرواز کرده برد من از معاینه این واقعه
متعجب ماندم ازین واقعه بینهایت متفکر شدم و تاسف بسیار خوردم که کاش وقتی
آن شخص برخاسته بود و اعضا بتمامی درست کرده او سوال میکردم که وی کیست و وجه این عذاب الیم
ناگاه دیدم که همان مرغ بدستور سابق ربع ربع قی کرده تا آخر اجزای بدن آن شخص تمام شد و هم
چسپید من از استعجال تمام خود را باو رسانیدم و از احوال ندامت مآلش پرسیدم گفت

نشستم پس از سلام
خود میگوید که من در جزیره
مقام در شهر کوفه
نشسته بودم

عبدالرحمن ابن ملجم مرادی اولاد آدم که وصی رسول آخر الزمان را شهید ساخته ام از امروز
خدا یتعالی این مرغ را بریان کماشته و بدین عذاب که می بینی گرفتار داشته و هر روز
چند دفعه مرا چنین از نکید که جدا کرده می میکند چون زنده می شوم باز مرا بدین جوارح
می کشد مولف گوید مرضمیر خورشید تنویر واقفان اسرار و منصفان روزگار
پوشیده نماناد که انچه فضایل و مناقب و کمالات و کرامات وصی سید کائنات
علیه افضل الصلوٰة و اکمل التحیات درین مجموعه محموده مرقوم قلم شکسته راقم
گردید لمعه ایست از انوار بی پایان و رشحه بحر بیکران و نقش جمال اوصاف
و کمال آن برگزیده ایزد متعال مقدور بلغاء فصاحت بیان ثبت و مسطور فصحاء
بلاغت لسان نی شمایل و فضایل ازان پیشتر است که بتقریر زبان یا بتحریر بیان
استقصای آن توان نمود و بنابرین بر همین مقدار که خامه بدیع آثار اظهار نمود اختصار
افتاد هر چه گفتیم در اوصاف امیر همچنان هیچ نگفتیم که صد چندانست
لیکن لایق بحال مومنان آنست که از مطالعه این کتاب که تاریخ آغازش
مهدی آخر الزمان آمد و در انجامش راه نمای خلق مرقوم گشته عداوت
خلفای ثلثه رضی الله عنهم در دل جا ندهند و نیز تسبیح علمای اهل سنت و جماعت
قرار داده از ان تخالف و تجاوز نورزند بلکه در اکرام و احترام جمیع صحابه عظام

استقصای اسم

کرام دقیقه نامرعی نگذارند چنانچه در روضة الاحباب مسطور است که صحابه را خصوصیتی
است که سایر امت را نیست و آن خصوصیت آنست که بحث از عدالت ایشان نکنند بلکه جمله را بالبحث
عدل شمرند مگر از کسی که فسق و خلاف مروت بر وی شرعاً ثابت شده باشد زیرا که بمرکب صحبت رسول صلی الله
علیه الصلوٰة والسلام از اسباب فسق و خوارق مروت مصون و محفوظ اند و خداوند سبحانه تعالی
در چند محل از قرآن مجید اوصاف و فضایل ایشان را بیان فرموده الفرقة ناجیة الصحابة خیر و عدالت ایشان
کما قال الله تعالی کُنتُم خَیرَ اُمَّةٍ اُخرِجَت لِلنّاسِ تَأمُرونَ بِالمَعروفِ وتَنهَونَ
عَنِ المُنکَرِ ... وَالسّابِقونَ الاَوَّلونَ مِنَ المُهاجِرینَ
وَالاَنصارِ وَالَّذینَ اتَّبَعوهُم بِاِحسانٍ رَضِیَ اللهُ عَنهُم وَ
رَضوا عَنهُ وَاَعَدَّ لَهُم جَنّاتٍ تَجری مِن تَحتِهَا الاَنهارُ
خالِدینَ فیها اَبَداً ذٰلِکَ الفَوزُ العَظیمُ وَکَذٰلِکَ
جَعَلناکُم اُمَّةً وَسَطاً لِتَکونوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ هیچ مرتبه اعلی و افضل
از خوشنودی خداوند عزوجل نتواند و نخواهد بود چنانکه آیت باغیاب وَرِضوانٌ
مِنَ اللهِ اکبر و خبر معتبر اَحَلَّ لَکُم رِضوانی فَلا اَسخَطُ عَلَیکُم
اَبَداً از همین معنی خبر میدهد و لهذا در آخر آیه میفرماید ذٰلِکَ الفَوزُ العَظیمُ مفسر ازا
اختلاف است که مراد از سابقین اولین کدام جماعه اند بعضی بر انند که مراد اهل بیعة

وایشان سیصد و پنج کس بودند و بروایتی سیصد و سیزده و طایفه دیگر گویند مراد ازین آیت
الرضوان اند و عدد ایشان هزار و پانصد رسیده و بعضی برانند که مراد جماعه که نماز به قبلتین
گذارده اند یعنی کعبه و بیت المقدس و فرقه از علما گویند مراد جمیع صحابه باشند از مهاجر
و انصار و احادیث کثیره دال و فضیلت ایشان از سید کائنات بثبوت پیوسته بلکه متواتر
خَيْرُ الْقُرُونِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ
لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ
أَحَدَ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ
اَللّٰهَ اَللّٰهَ أَصْحَابِي لَا تَتَّخِذُوهُمْ غَرَضًا بَعْدِي فَمَنْ أَحَبَّهُمْ
فَبِحُبِّي أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِي أَبْغَضَهُمْ وَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ
آذَانِي فَقَدْ آذَى اللّٰهَ يُوشِكُ أَنْ يَأْخُذَهُ وَمَنْ سَبَّ أَصْحَابِي
فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا تُقْبَلُ
اللّٰهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا و پوشیده نماند که مخالفت و محاصمت که میان از
صحابه واقع شده نزد اهل سنت و جماعت محمول بر ینست که عن اجتهاد بوده لا عن نفسانیة
و همه انها قابل تاویلات است و بر تقدیر تسلیم که بعضی از مجمله قویم و تاویل مستقیم نباشد
گوییم این مخالفت و محاصمت منقولست از ایشان بطریق احاد و اکثر آنها ضعیف

وجایزة الکذب بست وصلاحیت معارضه با آیات قرانی و احادیث صحیحه مشهوره که سابق مذکور
شده ندارد پس سزاوار آنست که با آن اخبار خسارت بطبع اصحاب جناب نبوت
ماب که آن طعن موجب خسارت است بیوم یقوم الحساب ننمایند تا ابطال کتاب و
سنت باخبار جایز الکذب لازم نیاید واز تهدیدات و وعیدات که از صاحب
شرع دران باب بثبوت پیوسته غافل نباشند ـــــ من انچه شرط بلاغت باتو میکویم
توخواه از سخنم پند گیر خواه ملال ـــ پیر هوشمندان اسرار و خردمندان عالی مقدار
مخفی نماند که اصحاب را رضی الله عنهم حقوق بسیار بر ذمه مومنان ثابت و لازم است
زیرا که نصرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و تقویت دین نبی بتقدیم رسانیده
در زمان حیات وی جانبازیها نمودند و با وجود ایذا و اضرار کفار و فقر و فاقه و تفرقه
بیشمار از طریق و سبیل ثواب انحراف نه نموده و استقامت و ثبات قدم افزودند
و بعد از وفات وی بسط بساط شریعت و اشاعت ملت او کردند و اسلام در اکثر
اقالیم و بلاد در زمان ایشان ظهور و شیوع یافت و روی زمین از عناد و کفر و
خاشاک شرک پاک شد و آثار حسنه و امور مستحسنه از ایشان باقی ماند و احکام شریعت
و آداب طریقت و معارف حقیقت از ایشان منتشر گشت و اقوال و افعال و احوال
رسول صلی الله علیه وآله وسلم از ایشان بما رسیده و ببرکت ایشان بدولت متابعت ایشان آنسرور

ابجد ماند

که سبب نجات و واسطه رفع درجات است فایز گشته ایم و الحمد لله علی ذالک شعر

همه بختیاران بی رخت و بخت ۔۔ همه تاجداران بی تاج و تخت ۔ جگر تشنه و غرق
آب آمده ۔ زبان بسته و در خطاب آمده ۔ منازل شناسان راه عدم ۔ حقیقت
نمایان کوی قدم ۔ حجاب خودی برگرفته ز راه ۔ ز خود رفته و کرده بیخود نگاه ۔
روه ناوک دیدبان شست لی ۔ فکنده سر و تیغ در دست لی ۔ علی از دو اجهم تحف
التحایا من الله الذی خلق البرایا ۔ بجان شنو که بیان میکنم خیان مذهب
که راضی است خدا و رسول از ان مذهب ۔ میار در دل خود هیچگونه تعصب را که هست
کینه و بغض از یزیدیان مذهب ۔ ز دل بدوستی چار یار و اتق طاعتش ۔ بدان که
خوشتر ازین نیست در جهان مذهب ۔ هر آنکه با یک ازین چار دشمنست برو ۔
هزار لعن درین مذهب و در آن مذهب ۔ بدوستی علی ولی بکوش ولی ۔ ز اهل رفض مباش
و مشو دران مذهب ۔ نبد همی که شمارند کم شده دین را ۔ مکن نگاه و بزن آتش اندران
مذهب ۔ بکوش جان بشنو ای جوان که سر شوی ۔ بپوش در دل و با کس مکن عیان
مذهب ۔ نگویم این سخن از خود که گفت شاه سبل ۔ نگاه دار دل هیچو جان نهان مذهب
ز جمله مذهب خوش مذهب کم آزاریست ۔ مباش در پی آزار کس مدان مذهب ۔ اگرچه
مذهب من عشق و ملتم عشق است ۔ ورای عشق نمیدانم این و آن مذهب ۔

فضایل انسان زیاده از حد و حصر است اگر به تعداد آنها مشغول شوم خاتمه کتاب بطول
می انجامید انشاالله الغفور بعد اختتام اعجاز مصطفوی کتابی در مناقب اصحاب منتخب
رضی الله عنهم اجمعین که مکنون خاطر است که اعجاز مصطفی در حیز تحریر آورده بر صفحه ظهور
جلوه گر خواهد کرد امید حالیا بر مقدمه اختصار نماید یک نکته ازین مبحث کفیم همین بس
شکر آرایم ز فیض حق تعالی ختم شد این نامه در قرب سه سال آفتاب عالم
علم اللدنی است دانش اموز دل روح الامین است قبله اهل معنی آمده شمع بزم جاودانی آمده
آتش اندر جان کفر آلست از برای ما بارگاه وحدتست سرمه بصر مرآت حسن عارفان
خضر آسا پیشوای انس و جان راح روح افزای روح اعظم است یا مجور روح الله
یوسفستان مسیح عالم است ناقه از آهوی جان آمده پای تا سر یوسفستان آمد هم بنید ناب
انگور لیس هم کلید باب گنج نور دین ره روان عشق را آمد چراغ مست
صهبای محبت را ایاغ مطلع انوار سبحانی است این منبع اسرار ربانیست این
شمع خلوت خانه جان و دلست روشنی بخش هزاران محفلست پای تا سر
مشعله راه هدی است جمله تفسیر حدیث مصطفی است حرف ها این غنچه های باغ راز
سطر این شعله های دلگداز نقطه هایش مردم چشم جهان بل نجوم آسمان ملک جان
این نسیم از گلشن غیب آمده یا شمیم شاه لاریب آمده کشف طالع برجهان انوار روح

زیر هر حرفش نهان اسرار روح ؛ شاهدی از حجله دل آمده ، طالبانی کامل
آمده افسر سبع مثانی بر سرش ؛ خلعت تفسیر قرآن در برش ؛ دل ربای
عاشقان عارفان ؛ رهنمای مردم آخر زمان ؛ همچو خورشید است بر چرخ
کمال بلکه روح آسا ، برتر از خیال ؛ دوستان را مایهٔ جان رهنما ؛
حاسدان را ذوالفقار مرتضیٰ ؛ بارک الله کشفی مشکین قلم سر بسر
این نامه خوش کردی رقم کلک مشکین تو مانند سحاب ریخت بر عالم
بسی دریای ناب از نی کلک تو هوش و عقل کل شده بذل لغان کز سر
مستان مُل ای پر آوازه ز تو ملک سخن ؛ بشکفاندی از سر نو این چمن
شورشی در ملک جان انداختی ؛ شورشی در دو جهان انداختی کرچه
نپوشی همه از روی حال ؛ لیک باید بکنظر از حق تعال ؛ تا شود مقبول طبع
خاص و عام ؛ للنبی منّا تحت والسلام ؛ تمت الکتاب بعون الله الملک
الوهاب باب مدینة العلم للمصطفوی المسمی بمناقب المرتضوی من تالیفات
جناب سیادت مآب مرتضوی انتساب افصح فصحای زمان ابلغ بلغای دوران
الملمع الشعری العالم امیر محمد صالح المتخلص بکشفی سلمه الله تعالی و ابقای علی مفارق
المحبین و المریدین ابن حضرت قدوة الموحدین و المحققین سید السادات رفیع

الداعی عارف بالله میر عبدالله المشتهر بمشتاق قلم الحسنی الترمذی قدس سره

سره و نور مرقده تمت تمام شد نام کاتب و اسم اهل فرمایش

هذا الکتاب و رورق اغاز کتاب مدرج بوده است

بتاریخ سیزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۰۲ هجری

باتمام رسید وقت سه پهر یوم شنبه

فقط

هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنهکارم

